...ها همه البیمار بیر و الم الرحم الرحیم ... ها ابا ... بهما الم ... و الکها بجب

... بیان گفتند اول الکر رحم برگشته باشد که تخم بجای نه افتد دوم انکه سر رحم

... بار خوش بود تخم را نی سیابد سوم انکه گوشت زیاده شده باشد و منع التقی کنند چهارم اندر رحم ...

... دل بد انکه وقتی که مرد جماع کند سر زن درد کند بد انکه رحم برگشته باشد علاج تخم

... بیه و بنجه در غایه یکی که بعد حیض سه روز ساده کند بعد از ان با شوهر جماع کند حامله تحمل بماند علاج

... العود طی اندام زن بمرزد بد انکه رحم باز گرفته باشد علاج بیارد انگور خالص با روغن گاو

... حیض سه روز ساده کنند بکرم الهی حمل بماند سوم انکه کمر درد کند بد انکه گوشت زیاده در رحم

... اندر بره سفید و ناخن فیل و اسکنند با روغن ... یکی که بعد حیض سه در ساده کنند ماشی

چهارم انکه اگر شاخ پایی درد کند بد انکه کرم در رحم افتاده علاج صابون دا ...

... بلیله و آمله بعد حیض سه روز ساده کنند بکرم الهی فرزند روزی شود داکر سینه درد ...

... رحم سرد شده باشد علاج بیارد تلخ مرغ و مشک و بلیل درار بعد حیض سه روز

بعد از ان با شوهر جماع اگر حمل نماند و اگر باشد علاج از ... که بالا امد کور شود و اگر هیچ درد ...

... این تعویذ ... زعفران بر کاغذ بنویسد در بازو ... زن بندد از الیسب ... صلاح ...

بسم الله الرحمن الرحیم

	د	[illegible]	د	٧	ط	د	د
	١	ر		ی	ص	ی	و
					و	س	

بسم الله الرحمن الرحیم این کتاب [illegible]

فهرست طب اورنگشاهی [illegible]

باب

اول در ارکان و اخلاط و تشریح اعضا و مانند آن

[illegible]

این کتاب در ملک میان محمد صدیق ابن محمد صادق ...

بتاریخ بیست و هفتم شهر ذی قعده سنه ۱۱۱۱ روز یکشنبه مقام ... باتمام رسید فرمان طب عالمگیری تصنیف درویش حکیم

الله کافی

قال النبی صلی الله علیه وسلم ابو بکر ارقبوا محمدا فی اهل بیتی
ترجمه رسول علیه السلام میفرماید بحضرت ابا بکر خلیفه خود رضی الله عنه که رعایت
کنید جانب محمد را بحرمت داشتن اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اولادی کمثل سفینة نوح
من تعلق بها نجا ومن تخلف عنها غرق قال النبی صلی الله علیه وسلم
اکرموا اولادی الصالحین لله والطالحین لی قال النبی صلعم
اعملی لنفسک ولا تتکلی علی رسول الله حضرت در باب
حضرت خیر النسا چنین فرموده عمل کن برای نفس خویش و بسیار
کار خود بر من حکایت در موسم حج شیخ زین العابدین علی بن حسین رضی الله
عنهما در مطاف بیهوش افتاده بود امام حسن بصری رحمة الله علیه او را کرد آورد
و نشناخت آب زمزم بر روی او زد چون بهوش باز آمد گفت یا ولد رسول الله

الله کافی حسبی

بر برگ پیپل نوشته برای دفع تب مجرب است
هم روت
حجروت
برای دفع تب نوشته بر چوب نیم ... باتش کوبید بعد یک پاشت ... آتش ... بسوزد

سبب بیهوشی چه بود فرمود مرا از کثرت این جمعیت احوال قیامت یاد آمد بیهوش گشتم

حضرت حسن بصری رحمه الله روایت کرد از رسول الله ... که ... هیچ کس را ...

نمود و کس امیر المومنین حسن و فاطمه رضی الله عنها شما را به بی قرب ... ای خوف است

پس احوال دیگری چگونه خواهد شد حضرت فرمود مرا امر گشتی کردی نفس را قال الله تعالی

یوم ینفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون ...

قال رسول صلی الله علیه وسلم حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی

واذانی فی عترتی وقال رسول صلی الله علیه وسلم الا من مات

علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد

مات مغفورا له الا ومن مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان

الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر ونکیر الا

ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت

زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة و

ملا الله قبره من ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة و

الجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس

من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة یعنی حرمت ...

که و چنانکه در تفسیر کشاف وارد است از طلبه علم و اهل دانش طاهر و مخفی

مقصود نیست هر که بر دوستی آل محمد بمیرد اعنی دوستی آل محمد در دل او منتقش بود

با ایمان بمیرد و نجات و درجات عقبی را سزاوار کرد و هر که بر دشمنی آل محمد

بمیرد و بر دشمنی آل محمد بمیرد ایمان او درست نباشد و کافر بمیرد و مستحق درکات

دوزخ ابدی گردد و هم در معنی آنکه محب اهل بیت محمد مصطفی علیه السلام مستلزم محبت

مصطفی و بغض اهل بیت محمد مستلزم بغض مصطفی است در مصابیح آورده است از زید

بن ارقم رضی الله عنه ... علیه السلام فرمود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لعلی و فاطمة والحسن والحسین انا حارب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم زید ارقم

... علیه السلام ... و علی و فاطمه و حسن و حسین را گفت که من حرب کننده ام با کسی که با شما

حرب کند و صلح کننده ام با کسی که با شما مصالحت نماید اعنی دوست شمارا دوست هستم و دشمن شمارا دشمنم

فی الصحاح عن سعد بن وقاص قال لما نزلت هذه الایة ندع ابناءنا وابناءکم وقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی سعد وقاص میگوید

در مباهله نصاری نجران آیة ... نازل گشت رسول علیه السلام علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش خود خواند و

... آسمان کرد و گفت بار خدایا اهل بیت من ایشانند و از حضرت عائشه رضی الله عنها منقول است

قالت خرج النبی علیه السلام غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء فاطمة

فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال الله تعالی انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت اعنی ام المومنین حضرت

عائشه میگوید که روزی پیغمبر علیه السلام گلیم سیاه مخطط بر سر گرفته از خانه بیرون آمد

دران حال حسن علی بیامد مصطفی علیه السلام او را درون گلیم در آورد و بعد از آن

حسین علی بیامد او را هم درون گلیم در آورد و بعد از آن فاطمه آمد او را

هم مصطفی در آورد و بعد از فاطمه علی آمد او را هم درون گلیم در آورد و هر چهار

کس را با خود متصل کرد دران وقت جبرئیل علیه السلام فرود آمد و با حاجت

حضرت نبی صلی الله علیه وسلم در گلیم در آمد و هم پیغمبر دعا کرد ... الهی بحرمت

... و در طهارت القلوب آورده است عن علی رضی الله عنه ان

النبی صلی الله علیه وسلم اخذ بید الحسن والحسین فقال من احبنی واحب هذین

واباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة و از نهایت شدت

شفقت و حرمیت و ... ایشان مصطفی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

خواند اعنی اهل بیت من و فرزندان من و نور دیده کان ... اند و از ان جهت که

فاطمه و پسران فاطمه با مصطفی علیه السلام در نهایت حرمت و شفقت ثابت و مقرر بود

و آن جناب حرمیت و شفقت ... و صفت ... که بایشان بود دیگر را نبود

... و دیگر نبود شرف و حرمت پسر دیگران از این ها ...

و در مصابیح آورده است عن اسامة بن زید قال طرقت النبی صلی الله علیه وسلم ذات

لیلة فی بعض الحاجة فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو مشتمل علی شیء لا ادری ما هو

فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشف فاذا

الحسن والحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی

احبهما فاحبهما واحب من یحبهما اسامه بن زید پسر خوانده مصطفی بود

میگوید که بعضی شبی بحاجتی بر مصطفی علیه السلام آمدم آن حضرت بیرون آمد دیدم او

چیزی درون جامه گرفته است و من نه دانستم که آن چیست و چون از آن حاجت

با مصطفی داشتم پرداختم از حضرت پیغمبر علیه السلام با حضرت در زیر جامه چه داری آن

حضرت جامه برداشت دیدم که امام حسن و حسین آن حضرت فرمود که این هر دو پسران منند و پسران

دختر منند بار خدایا من ایشان را دوست میدارم تو نیز ایشان را دوست دار و آن

دوست گیر که ایشان را دوست گیرد و دوست دارد و در کتب ... مروی است که حضرت

بمعهد صدق پیوست امیر المومنین امام حسن هشت ساله بود و امام حسین شش ساله بود و در حیات آن

حضرت از فرط دوستی که آن حضرت را با ایشان بود ... مصطفی را همه ... ویا ابه با ابر آن

حضرت گفتندی و حضرت علی را هر دو بنام خواندی و ایشان را در حیات رسول علیه السلام تا ایشان

... در حیات بودند مانند صحابه ایشان را تا ابن رسول الله خواندند و فرزندان فتح ...

... ایشان را از ما ... در حالت ... رحم ...

خدمت سید الـ ذات فرمود وقتی داهینه فاطمه رضی الله عنها کم شده بود
طلب کردند نیافتند بعد از زمانی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا حکیم فرمان حضرت
رب جلیل بر رخ حبیبال شده که این داهینه را بعد برفراز و شفیع خود گن
مصطفی حکم بردم و تمامیه فرشتگان آن داهینه را شفیع اوردند و حاجات
خود خواستند بدرجه اجابت تمام شوند

ژنی که از وخون دایم جاری باشد باید که این تعویذ نوشته در کمر او بر بندد تا هوا
خلاص کند بشرطی که وقت نوشتن ناکی یتحی نکو مدیار و دمراد حاصل شود و نقش اینست

٩١٨	٧	٨	٥	عو
٢١١	٦	٣	١٢	١١
١١١	٦	٣	٧	١١
١٨	٦	٣	٧	٩
١	١٦	١٥	١٦	عد
٧		١٦	١	٦

اگر عورت را حمل نباشد این کلمات بنویسد و در موم غلیظ بپیچد روز خوردن دهد حکم خدا اورا حمل شود
بسم الله الرحمن الرحیم یا ذی العرش الکریم والملک القدیم القدوس یا الله
یا الله یا آخر یا صمد یا محصوی یا محصوی و صلی الله علی خیر خلقه محمد واله المعاش
برحمتک یا ارحم الراحمین

اگر عورت را درد زه باشد این نقش درد زه را او دهد بخیر بهتر از
کاغذ بر جد فرزند حاصل شود

برای نذر
بجای سفید قوریاد
میان شیر اکتر کرد
ناس ده پاو خاکرد بعده میده گیرد

٨٩٧	٦٣١	٢١١	٢١١٦
٧٨٢	٩٤٤	٢٦٦	٥١٧٦
٩١١	٩٣٢٦٩	٢٦١	٩٦٧
٩٩٦٠	٩ ٤٦	٩٣١١	[illegible]

از غیر دیگر برای حمل تمام بنویسد و در کمر بندد و یا در بازو بندد حمل بخیر شود انشاء الله
بسم الله الرحمن الرحیم کل نفس لما علیها حافظ و هو ارحم الراحمین
لم لم لم لم لم لم لم هو هو هو هو هو هو هو هو برای اینرا
ولو ان قرانا سیرت به الجبال بسم الله الرحمن الرحیم و لو ان قرانا سیرت به الجبال
او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر حضرت حکیمی را که بحکمت بالغه و قدرت کامله
بیکوفت که فلک و استقسات را بیافرید و نتایج استقسات موالید
ثلثه را گردانید و هر یکی را روحی بخشید یعنی جمادی و نباتی و حیوانی
بعده شمع شبستان طاق مخفی نور نبوی را از پرده سعادت ظاهر آورید
و هادی آخر الزمان گردانید تا باین حد کرم لطیفه لولاک لما خلقت
الافلاک رسید صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین جمیعا اما بعد
این فقیر حقیر درویش محمد حکیم امن آبادی مرید حضرت قطب
الاقطاب شیخ فرید شکر گنج جند حرفی دهقانیه در مدح درگاه
عالم پناه عرش اشتباه ناصر الدین و الدنیا مؤید کلمات الله العلیا
مروج قوانین الشریعة الغرا مشید ارکان الملة الحنفیة البیضا
مظهر تجلیات الجمال و الجلال مظفر نسخة الدولة و العز و الاقبال
صاحب الفتوح ابو المظفر محمد محی الدین اورنگ زیب بهادر

عالمگیر بادشاه غازی **بیت** مالک ملک و تاج و تخت و سریر
شاه اورنگ زیب عالمگیر ❁ شهنشاه عالم و عالمیان مقتدای
انس و جان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ابد علی العالمین عدله
و احسانه **بیت** برد گوی راز عرصه دو جهان ❁ شاه اورنگ زیب
شاه شهان ❁ چون صوت کوس فتوحش با چنین دور گیری و
مرتوتش بالای فلک رسید آن زمان باران التجیات از ابر
سیمی رخاک وجود مرده کرم ز مرده باریده و دیگر جوانمردی
احسانش که بگفتم بریز از شاهان متقدمین در عرصه داری افتاده
مانده بود و نیز آن را بر باساختند الحمد لله که این جند کسان
به دولت شاه من جهانهای خود را باز یافتند **ابیات**

جهانست شاهم بفضل خدا	که از خوف تیغش بلرزد قضا
خداوند شمشیر و تخت و کلاه	بعلم و عمل رهبری دین شاه
شهنشاه غازی و تاج شهان	بهمت جهانگیر صاحب قران
هر آنکس که شاه است در دور شاه	حطابش نماند است وی تخت و جاه
بگفتند از بهمت حمله چیز	فراموش کردند عقل و تمیز

همه با بجود اند در پیش تو	چو خرنا کنند سوی عرش فرد
خدایا بقا ده شهنشاه را	جو امزد دشمن دل آگاه را
خضر گفت آمین نبی گفت خوب	صفی گفت فیها صمیم القلوب

چون پاره شعور اندرین فن یافتم تا اب امید رابس هر مهتری و کهتری تاختم اما مقصد کما ینبغی ازین مجلس نیافتم از زمان همی بستم و بدل گفتم که ای غواص وهم و معدن فهم در درگاه شاه شما هر کهتری که می آید مهتری میشود و هر مهتری که می آید بدرجه میرسد ترا چه حرکت افتاد که روبان قبله نمی آری گفت آن درگاه بنهایت بلندتر از بلند بهاست و عمیق تر از عمیقهای بس میترسم که مبادا همچو مگس که بامید خوردن شهد بال را ضایع میکند ای بشنو بشنو شاهی است اینچنین شاهی که پرورند نامرادان را بشفقت است و بسخر کننده رنج تسکین بهمت و راضی کننده خدا را بمنت که غمه انگشت نابوده باشد ترا از رای چه خلل اندازم پس گفتمش خوب جاری این کتاب را که موسوم است بابهم طب اورنگ شاهی قامع

الامراض هدیه حضرت خاقان کامکار سایه رحمت آفریدگار رافع رایات عدل و احسان دافع آیات جور و طغیان محی الدین محمد بادشاه ماحی آثار یونانیان مالک رقاب اعظم سلاطین زینت و افتخار اکابر خواقین المستعین بالمهیمن المنان سلمه الله تعالی الی یوم المیزان ساختم و چون پیش زلی مایه نمی باشد ازان جهت تمه لطریق انتخاب از کتب هند انداختم و این کتاب را مشتمل بر هفت باب پرداختم والله اعلم بالصواب

باب اول در ارکان و اخلاط و تشریح اعضا و مانند آن

و این باب مشتمل است بر چند فصل **فصل اول در ارکان که آنرا عناصر گویند** بدانکه خدای تبارک و تعالی بحکمت بالغه و قدرت کامله انسان را از امتزاج اربعه عناصر آفریده است و چون اینها مستعد کون و فساد هستند پس هر چیزی که ازینها مرکب است عاقبت آن نیز فنا گردد و بعضی اطبای هند چنانچه دهنتر و سرت و جرک ایشان را مرکب از پنج تت یعنی از

پنج عناصر گفته اند چه چهار مذکور و پنجم آسمان اما این قول باطلست چرا که اگر اینطور باشد پس ضدیت نیز باید زیرا که بجز ضد خود هر عنصر ممتد در ترکیب ماندن نمیتوان **سوال** اگر آسمان را در ترکیب دخل نباشد پس جنین را از کسوف و خسوف ضرر میرسد **جواب** مؤلف میگوید که ضرر با جنین از روی خاصیت میرسد نه از روی طبیعت چنانچه بستن استخوان سگ در گلوی حیوان ماوف از روی خاصیت که مهای او را بمیراند اکنون آمدیم بر سر تفسیر عناصر بدانکه بالاتر از همه کره آتش است و طبیعت آن گرم و خشک است ازان جهت اشیاء منجمد چنانچه سرب و نقره و مانند آنرا که گداخته آب کرده اند و اشیاء رقیق چنانچه آب بعضه را منجمد گردانند و فروترش کره هواست و طبیعت آن گرم و تر است بنابران اشیاء تر چنانچه جامه تر را خشک سازد و از روی تری در منفذهای باریک میگذرد و فروترش کره آبست و طبیعتش سرد و تر است ازو مر آن اشیای چرب چنانچه روغن و موم گداخته را منجمد گردانند و اشیاء خشک

و ریگ را تر سازد و فروترش کره زمین است و آن طبیعت سرد و خشک دارد چه یعنی از روی سردی ارزیز گداخته را منجمد گرداند و از روی خشکی خلاصه روغن را جذب میکند اما بعضی اطبا اخلاط را از ارکان جداگانه پنداشته اند و بعضی نا بجنس را گفته اند والله اعلم بالصواب **فصل دوم در اخلاط** بدانکه بحسب عناصر خلطهای نیز چهار هستند سودا و صفرا و بلغم و دم و هر مرضی که در بدن پیدا میشود بجز فساد اینها نمی باشد چنانچه در ابیات ظاهر میکنیم

ابیات

یقین خلط چار اند ای مهربان ∴ کنم جنس تو هر یکی را بیان ∴
چو صفرا و بلغم دگر باد و خون ∴ همین است اخلاط ای ذو فنون ∴
یکی گر ازینها بر آرد فساد ∴ شود مرض ظاهر یقین در نهاد ∴
اگر هر سه اخلاط فاسد شوند ∴ محال است که دارو بود سودمند ∴
ترد و کهش بخوانند هندوستان ∴ و را نیز بر پانزده نوع دان ∴

پوشیده نماند که اطبای هند سه اخلاط گفته اند و خون را

واخل صفرا داده اند اما این قول باطل است چرا که شتی
لطیف در لطیف ماندن نمیتواند و اگر ماند محترق گردد
چنانچه شهب و ماگفتیم که جنابت شد خون صفر است زیرا که خانه
خون در جگر است و خانه صفرا در زهره پس هرگاه جگر
خلاصه طعام از معده برمیگیرد آنزمان صفرا را بهوای
گرمی خود بنسبت نوشا در وقلی خلاصه طعام یعنی کیموس را
در رگهای بدن پراکنده سازد و پرورش وجود میکند

فصل سیوم در بیان خلقت جنین بدانکه خون زن بوقت مجامعت
از وجود زن گداخته ومنتشر گشته در رحم یعنی محلی که منی مرد
دروی افتد مترشح بود وجمع می شود **سوال** اگر اینطور
باشد پس دایم مترشح چرا نمی باشد **جواب** مؤلف گوید
که اگرچه در چوب ماده آتش است اما بجز چوب در جوب
فرسودن اظهار نمی شود وهمچو ظهور خون منجمد بحرارت
قضیب گداخته ومترشح گشته وبا منی مرد آمیخته اندرون
رحم میرود اگر در آن وقت منی مرد غالب بر خون زن

ابلہ

آید پس پسر مخلوق گردد واگر برعکس این باشد دختر زاید و
اگر برابر باشند یعنی خون زن ومنی مرد آنزمان خنثی پیدا
می شود **سوال** هرگاه که منی منقسم بر سه قسم شد چه با غالب
یا مغلوب یا مساوی پس بعضی زنان ریش چرا می آید **جواب**
مؤلف گوید که ماده ریش زن از سبب خارجی است
وتعلق باقسام منی ندارد چه اگر در مجامعت حضو صادر
وقت انزال منی خود زن صورت مرد بیگانه را در
دل آرد ومیل باطن بر آن کند اگر ازین مجامعت زن
دختر زاید آن ریش اورا زاید واگر مرد بوقت انزال
منی خود صورت زن بیگانه در دل آرد ومیل باطنی از
روی محبت بر آن کند اگر ازین مجامعت پسر زاید
آن عنی آید احیاناً اگر عنی نباشد کوسه البته بر آید واگر
بوقت مجامعت منی مرد وخون زن بهمدیگر آمیخته دو
بخش گردند ازان مجامعت توامان پیدا می شوند چنانچه
بمنقسم بودن قطره در صدف مروارید ها پیدا گردند

ونیز کمی وبیشی منی اندرین هر دو بخش بقیاس بالا باید
پنداشت چه اگر هر دو بخش منی مرد غالب از خون زن
باشد هر دو پسر مخلوق گردند واگر برعکس این باشد هر دو
دختر زایند واگر منی مرد غالب در یک بخش بود ودر دوم
مغلوب آنزمان یک پسر مخلوق گردد ویک دختر والله
اعلم بالصواب **فصل چهارم در بیان اعضای رئیسه** بدانکه جانور ازا
قوتهاست وفعلهاست چراکه چون فعلی از قوت
پدید آید قوت را نیز بفعل توان دانست وفعلهای
اندام سه جنس است وپس اغلب گشت که قوتهای نیز سه جنس
باشند نخستین قوت طبیعی است ومحل آن جگر است ودوم
قوت حیوانی است ومحل آن دل است وسیوم قوت
نفسانی است ومحل آن دماغ است چون معدن هر قوتی
بعضو مخصوص است آن عضوها را اعضای رئیسه گویند چنانچه
در ابیات میگویم **ابیات** بقول طبیبان صاحب هنر
سه اعضاء رئیسند اندر بشر :: یکی زان دماغ است معدن حواس

احل

آب شیرین است وچون آب با عنصر دیگر مخلوط شود مزه مختلف بنسبت
تفاوت مقادیر عنصر مذکور حادث میشود والله اعلم بالصواب
فصل ششم در بیان معرفت زمانه بدانکه نزدیک حکماء هند زمانه
جوهریست قایم بذاته ومجرد از ماده که همیشه موجود باشد قابل عدم نیست
وزمانه بر سه قسم است ماضی وحال ومستقبل وچون زمان نزدیک
ایشان فنا وتغییر ندارد پس ماضی واستقبال وحال در حقیقت صفت
آن نباشد بلکه این هر سه بطریق مجاز گفته اند وسبب گردش آفتاب
وماهتاب زمانه را روز وشب وسال وفصل گویند ودیگر ا روباران
وباد وگرمی وسردی ومانند آن این نیز از تاثیر زمانه است
واز اختلاف زمانه اخلاط نیز در بدن متعفن وغالب بوده
مرضهای گوناگون پیدا کرده اند ونیز دفع هم باز نند چنانچه مرضهای
بلغم در روز صیف وهمچنین مرضی صفرا در روزهای شتا بغیر از علاج
کردن خود برطرف میکردند پس حکیم را باید که پیش از علاج
کردن از موسم وعمر مریض متنبه بوده علاج کند واگر طبیب از
دقایق مذکور وحقایق مسطور جاهل بود کمثل الحمار یحمل اسفارا در شان
خبردار
خون
برادر ده نما

او باشد والله اعلم بالصواب **فصل نهم در بیان مزه های** بدانکه
مزه های شش اند وبقول بعضی نه وانکه شش اند اینها اند یکی شیرین
دوم ترش سیوم نمکین چهارم تیز پنجم تلخ ششم زمخت وهر چیزی که
دران آب وخاک زیاده باشد مزه آن چیز شیرین بود وهر چیزی
که دران آب وآتش زیاده باشد مزه اش نمکین بود وهر چیزی
که دران باد وآتش زیاده بود مزه اش تیز بود وهر چیزی که دران
باد وخلا بسیار باشد مزه اش تلخ بود وهر چیزی که دران ماده خاک
بیشتر است مزه اش زمخت باشد فائده مزه شیرین ونمکین وترش
باد را دفع کند ومزه شیرین وتلخ وزمخت دافع تلخه است ومزه
تیز وزمخت وتلخ بلغم را دفع سازد بباید دانست که باد میان
اخلاط ثلثه بذات خود عنصر است از عنصر دیگر حادث نشده است
وتلخه آتشی است که حدوثش از آتش است وبلغم آبی است که
حدوثش از آب است وبعضی گویند که هر چه در عالم است شمسی است
یا قمری پس مزه نیز بر دو نوع است مزه شیرین وتیز وزمخت را
قمری شمارند وتلخ وترش ونمکین را شمسی انگارند والله اعلم بالصواب

فصل دهم در بیان کیفیت اجتماع اخلاط ثلثه وخون آن
پس بدانکه قوام بدن بباد وتلخه وبلغم است چنانچه خانه
قایم بستون میشود وهم جهت این یعنی بدن را **بهندی ترستول**
گویند یعنی سه ستون واگر اینها از اعتدال بیرون آیند
تباه بدن گردد وبعضی اطبا قوام بدن بچهار چیز گفته اند
سه این مذکور وچهارم خون اکنون مقامات اصلی هر یکی
بیان کرده می آید مقام اصلی باد ذکر وبیر است ومقام
اصلی تلخه زهره است ومقام اصلی بلغم فم معده است
بدان سبب که بلغم سرد وتر است بالای تلخه بحکمت خدا تعالی
جای یافته چنانکه دیگ پر آب که بالای آتش نهند آتش
برشدن نمیدهد وهمچنین بلغم آتش تلخه را برشدن نمیدهد
واز حرارت آن طعام پخته میگردد دیگر هر یکی ازین اخلاط
پنج قسم است وهر قسم را محلی مخصوص است چنانچه مقامات
اصلی باد یکی آنکه بالا گفته شد ودوم ناف وسوم دل
وچهارم گلو وپنجم بندگاه ومقامات اصلی تلخه یکی آنکه

بالا گفته شد ودوم در معده وسوم در چشم وچهارم در جگر وپنجم
در جرم ومقامات اصلی بلغم یکی آنکه بالا گفته شد دوم دماغ
سیوم مفاصل چهارم شش پنجم جرم واین هر دو یعنی بلغم وتلخه مثل
آفتاب ماهتاب بهمدیگر ضد اند وباد هر دو را در محلی برد وبرین گونه
هر سه محافظت میکنند ازانجهت اکثر اطبای هند گفته اند که بلغم و
تلخه وخون بجز مدد باد در بدن سرایت کردن ومرض را پیدا
آوردن نتوانند **سوال** آتش معده همین تلخه است یا از تلخه
جدا است **جواب** آتش معده غیر تلخه نیست زیرا که تلخه آتشی است
تا که هضم طعام که کار آتش است میکند پس حاجت نباشد
بسوی اثبات آتش ورای تلخه ونیز چون آتش معده نقصان
می شود برای آن علاجی که موجب زیادتی تلخه باشد میکنند
وچون آتش مذکور بسخت زیادت می شود علاجی میکنند که تلخه را
فرو نشاند پس معلوم شد که آتش معده غیر تلخه نیست وچون تلخه
مذکور کار آتش میکند اطبا آن را اگنی گویند ودر طبهای سابقه
مذکور است که آتش معده از تلخه جدا است وتلخه که در میان

بگواس است همین از حرارت خود طعام ومایعات را هضم میکرد اثر
وخلط در وتش وبول وغایط را جدا می سازد واز مقام خود در تمام
وجود کار آتش میکند واین تلخه را **باچک اگن** یعنی آتش هضم کننده
می نامند وتلخه که در جگر وبیه است رس یعنی خلاصه طعام را رنگ
لعل میگرداند واین تلخه را **رنجک اگن** یعنی آتش رنگ کننده مینامند
وتلخه که در دل است عقل وآرزوی هر چیز را پیدا میکند واین تلخه را
سادهک اگن یعنی آتش اختراع کننده آرزو ونا نامند وتلخه که در
چشم است بینائی پیدا آرد واین تلخه را **آلوچک اگن** یعنی آتش
نماینده نامند وتلخه که در جرم است آنچه از روغن ومثل آن بر وجود
مالند یا در آگاه آن نشیند ازانجهت ساخته رنگ وجود را زرد
میگرداند واین تلخه را **بهراجک اگن** یعنی روشن کننده وجود نامند
والله اعلم بالصواب **فصل یازدهم در کمیت وکیفیت اخلاط که از اکل
وشرب چگونه در بدن حاصل میگردد**
بدانکه چون کبد خلاصه هضم اول را براه ماساریقا بخود جذب ساخته
بحرارت خویش پخته گردانید آنرا کیموس گویند وجوهرش نیز بواسطه

اختلاف حرارت و برودت مختلف میباشد رخوت و رسوب
و قیح و محترق و آنچه رغوتست صفرا طبیعی ست و آنچه رسوبست
سودا طبیعی و آنچه قیح است بلغم است و آنچه محترق است بر دو وجه است
اگر لطیف است صفرا غیر طبیعی ست و اگر کثیف است سودا غیر طبیعی است
و تمه دوم است برای تغذیه بدن و آن نیز برفاقت اخلاط تغذیه بدن
می شود چنانچه برفاقت صفرا تغذیه شش و برفاقت بلغم تغذیه
دماغ و با سودا تغذیه عظام و هر یکی ازین اخلاط غیر طبیعی می باشد
پس طبیب را باید که از احوال هر خلط متنبه بوده و طبیعی و غیر طبیعی را
شناخته و نیز فساد عضو از اعضا دانسته علاج کند تا در محفل شاهان
و نظر حریفان پسندیده گردد والله اعلم بالصواب فصل دوازدهم
در بیان آتش معده که آنرا قوت هاضمه گویند بدانکه معده جسمی است
مرکب از گوشت و پی و عروق و شرائین و آن منقسم به سه قسم است
مری و فم و قعر و آتش مذکور در قعرش می باشد و آن نیز چهار نوع است
اول آنکه پاک و صاف باشد یعنی با هیچ خلطی از اخلاط مختلط
نباشد آنرا بهندی سم اگن گویند و چون صاحبش طعام بقدر معتاد

در وقت معتاد بخورد و طعام را بطریق نیک هضم گرداند دوم در آن
رشتی از سبب باد شده باشد آنرا بهندی بکهم اگن گویند و آن گاهی طعام را
بطریق نیک هضم گرداند و گاهی در شکم گرانی و باد و آواز و درد
و اطلاق پیدا آورده هضم سازد و سیوم آنکه بسبب تلخه شده باشد
و آنرا بهندی تکشن اگن گویند و از آن طعام بیش و کم و گران
و سبک خواه در وقت خورده شود یا در غیر وقت زود هضم
گرداند و اگر همین آتش زیادت گردد آنرا بهندی بهسمک روگ
گویند چهارم آنکه بسبب بلغم شده باشد آنرا بهندی مند
اگن گویند و صاحب آن اگرچه اندک خورد از آن شکم و سر گران
شود دمه و سرفه و قی حادث گردد و آب از دهن بریزد و صاحبش را
طعام بعد از دیری هضم شود پوشیده نماند بکهم اگن زحمتهای بادی
پیدا گردد و تکشن اگن رنجهای تلخه و مند اگن علتهای بلغم ظاهر
گرداند سم اگن که قسم اولی است باید که آنرا نیکو نگاه دارد تا خیمه
ستون وجود بر ستونهای اخلاط مدتی برقرار ماند و دیگر بقول حکمای
هند و غیر ذلک قوام حیاتی و بقای بدن با آتش معده است و آن

جوهری لطیف است و بارکیست و آن نیز تنها بجز مدد باد غذا را هضم
کردن نمیتواند بدانکه باد معده بر سه نوع است یکی را پران باد
گویند و دوم را اپان باد و سیوم را سمان باد نامند و هر سه باد مار
مذکور از مقام خود آتش معده را مانند دمه می افروزند و نگاه
میدارند والله اعلم بالصواب فصل سیزدهم در بیان کیفیت
هفت دهات بدانکه هفت دهات هفت قلعه حیاتی است
و آن اینها اند یکی خلاصه طعام که بهندی رس گویند دوم خون سیوم
گوشت چهارم پیه پنجم استخوان ششم مغز استخوان هفتم منی سوال
آنکه بالا مذکور گذشت چگونه در وجود انسان پیدا می شود جواب
بخوردن هر چهار نوع غذا بعد یکروز خلاصه حاصل میشود و از خلاصه
بعد یکروز خون و از خون بعد از یکروز گوشت و از گوشت بعد از
یکروز پیه و از پیه بعد از یکروز استخوان و از استخوان بعد از
یکروز مغز استخوان و از مغز استخوان بعد یکروز منی بعضی شارحان
از خوردن بعد پنج روز خلاصه یعنی رس و از رس بعد پنج روز خون
و از خون بعد پنج روز گوشت و از گوشت بعد پنج روز پیه و از

بعد پنج روز استخوان و از استخوان بعد پنج روز مغز استخوان و از
مغز استخوان بعد پنج روز منی پس بباید دانست که هفت دهات
مشابهت قفص دارد و روح حیوانی مثل مرغ اندرونش می
باشد پس بدانکه صحت و سلامتی مرغ اندرونی از دشمنان بوقلمون
و آفتهای گوناگون تعلق به تندرستی و محکمی قفص دارد هرگاه
یکی ازین هفت دهات مذکور بواسطه فساد فصل هر باد و اکل
و یا شربت ناموافق و یا از مباشرت کردن بسیار و یا از راه
رفتن زیادت و مانند آن از حال طبیعی کم افتد وجود را ضرر
رسد چه اگر درین رس دهات کم شود تشنگی زیادت شود و
اگر خون دهات کم شود رنگ جثه بدرنگ گردد و اگر گوشت
دهات کم شود در حال رنگ وجود خشک شود و اگر پیه دهات
کم شود عرق نیاید و اگر آید اندک آید و اگر استخوان دهات
کم شود اول بندگاه درد کند دوم راه رفتن و کلام کردن خوش
نیاید و اگر مغز استخوان دهات کم شود صاحبش را دلگیری و بیداری
نماید و اگر منی دهات کم شود انزال دیر شود و بوقت انزال نیز

تمور بسوزد و دیگر از کم شدن این هفت جنبهای مذکور چنانچه بالا ذکر
رفت نیز بیاری رنجهای گوناگون روی نماید اما مختصر گفته ایم والله اعلم
بالصواب فصل چهاردهم در بیان تلبیس بدانکه خلاصه هفت دهات مذکور
روح حیوانی است که او را اطبا هند اوج گویند که حیات بدن
و قوام حواس ظاهریه و باطنیه بدوست و محل او در دل است و از آن
در تمام بدن ساریست چنانچه روشنائی چراغ از چراغدان در زاویه
محل ساریست و از جهة آنکه قوت بدن بدوست اطبا هند آنرا بل
نیز گویند و آن سپید و سرد و سریع السیر و صاف و نرم و خشنده است
و آنرا قری گویند و بقول دهنتر اوج مقداری زردی و لعلی نیز دارد
و زیادتی موجب قوت اعتدال بدن است و نقصان آن موجب
فساد است مر بدن را و سبب فساد اوج گفته می آید بدانکه از رسیدن
زخم و یا نقصان شدن یکی ازین هفت دهات و یا از غصه و
اندوه و فکر و زور و حرکت کردن زیادت و مانند آن که یکی
اوج فاسد می شود و فساد اوج بر سه نوع است یکی انتقال آن
از محل خود که بهندی آنرا ارنس گویند دوم نفی حال آن بسبب پوستن

بادی اخلاط زشت که آنرا بهندی بیاید گویند سوم کم شدنش از
مقدار خود که آنرا بهندی چی بد گویند و علامت انتقالش از
محل آنست که حلبه بندگاه وجود سست شوند و اندام درد کنند و اخلاط
نیز از مقام خود انتقال کنند و مردم را در هر کاری اندکی سستی ظاهر
گردد و علامت تغیر حال است که وجود مردم گران گردد و بندگاه
سخت شود و آماس پیدا شود و گونه اندام بدل گردد و آرام نباشد
و نندر یعنی خواب زیاده گردد و علامت نقصان او آن است
که بیهوشی روی نماید و لاغری و یاوه گوئی پیدا شود و چون سخت
کم شود مردم بمیرند پوشیده نماند که بعضی اطبا روح حیوانی را از
اعتدال عناصر پیدا گشته اند و بعضی از استنشاق هوا کما قالوا
الانسان کالزق المنفوخ و ما گفتیم که الانسان کالجمة زیرا که تا زمانیکه
جنس هوا و حرارت فتیله اندرونش می باشد نمکیدن نمیتواند
وقتی که این منتفی کردند فعلش نیز منتفی گردد پس حرارت غریزی
و رطوبت طبعی را همچنان باید پنداشت فصل یازدهم در بیان
کیفیت پوست خلقت جنین بدانکه منی و انثی را اقوال و افعال و ادراکات

و تاثیرات آدمی آتش و باد و خاک و آب و قوتها که آنرا بهندی پنج
ست و رج و تم گویند و حواس خمس و روح اند باید دانست که چون منی مرد
با خون زن آمیخته در رحم میرسد از گرمی عنصر آتش در جوش می آید
تا آنکه جسته جنین می بندد چنانچه شیر جوشیده می شود بر رو غوزه که آنرا
ملائی گویند حاصل میگردد و جرمی که بالا همه جرمهاست زبان
هند آنرا ادهای گویند و شخصی را هم بلون آن وصف کنند و بری
آن پوست بمقدار هژده حصه از بیست حصه عرض جو و آن پوست
جائی حدوث علت بهق و مانند آنست و جرم دوم را لوهتا گویند
و بری او بمقدار شانزده حصه از بیست حصه مذکور است و این
پوست جائی حال و کلف است و جرم سوم را موشنا گویند و بری آن
بمقدار دوازده حصه از بیست مذکور است و این پوست جای
علت جرم دل و مسه و مانند آنست و جرم چهارم را تامرا گویند
و بری آن بمقدار هشت حصه از بیست حصه مذکور است و این
جرم جای بسیار انواع برص و مانند آنست و جرم پنجم را بیدهنی
گویند و بری آن بمقدار پنج حصه از بیست حصه مذکور است و آن

جای حدوث علة بهکنه پر و بدرده و آماس و جرم ششم را روهنی گویند
و بری آن بمقدار تمام عرض جو است و این جرم جای حدوث
علت گنه و کلکنه و خنازیر است و جرم هفتم را امانسدهرا گویند و بری
آن بهنای عرض دو جو است و این جرم جای حدوث علت
بواسیر است و بری هر هفت جرم بمقدار عرض شش جو و چهار حصه
از بیست حصه عرض جو می شوند و این مقدار بری آن محلی است
که گوشت در آن محل بسیار باشد چنانچه ران و سرین و شکم و
محلی که گوشت اندک باشد بری جرم آن محل کمتر از مقدار مذکور
یعنی مناسب آن محل می باشد والله اعلم بالصواب فصل شانزدهم
در بیان کیفیت انشیاء تیوی که گوشت و خون و بلغم و غائط و تلخه و آب منی را
از شش دیگر منفصل میسازد و هر یکی را از ینها ما سکست منتشر شدن
نمیدهد بزبان هندی آنرا کلا گویند چنانچه بر بدن چوب خطهای
که در میان چوب دیده شوند اجزای چوب را که در میان آن
خلطوط بوند بواسطه آن خطهای منفصل کردند همچنین چون بریده
شود دماهتهای دیگر در رو دیده شوند و دماهتهای مذکور بواسطه

اشیاء رقیق که دماتهای مذکور را گرفته اند از یکدیگر منفصل کردند
و اشیاء رقیق مذکور هر یکی از دماتهای ممسک بوند و اشیاء رقیق
که بالا ذکر رفت هفت نوع هستند یکی انکه ممسک و فاصل گوشت است
که آنرا بهندی ماس دهرا گویند و ازان جمله که شی رقیق که آنرا مالند دهرا
نامند گوشت را ممسک ازلی و رگهای که آنرا بهندی دهنی گویند
و رگهای که آنرا اسروت گویند و دیگر رگهای که شاخهای شاخ رسته
در گوشت نافذ میکردند و دوم انکه ممسک و فاصل خون است
و آنرا بهندی رکت دهرا گویند و آن درون گوشت و جگر است
و هم ازان که آن گوشت بریده شود خون برون آید چنانچه
چون درخت شیردار بریده شود شیر بیرون می آید سیوم ممسک
و فاصل صفرا است و آنرا بهندی مید دهرا گویند و زیادت غلبه
جزلی در شکم است و در استخوان خورد نیز می باشد ولیکن با
خون آمیخته و در استخوان بزرگ جزلی نیست بلکه مغز می باشد
چهارم ممسک و فاصل بلغم است و آنرا بهندی اسلیکهم دهرا
گویند و بلغم در جمله بندگاه می باشد چنانچه گردن بواسطه طلا روغن

گردن

گردن محکم شود و خوب طرح میگردد که همچنین بندگاه حیوان از بلغم استحکام
پذیرد و بآسانی میگردد پنجم انکه ممسک و فاصل غائط است و آنرا بهندی
پرکهد دهرا گویند و جای این محل پخته شدن طعام که آنرا بهندی پکوآسی
نامند و در روده نیز می باشد ششم ممسک و فاصل تلخه است و آنرا
بهندی شیت دهرا گویند و هر چهار نوع طعام که از مقام اماسی در مقام
پکواس نزول میکند بر آن قرار میگیرد و بسبب حرارت تلخه که آنرا ب
دهرا گویند مذکور ممسک است پخته می شود هفتم انکه ممسک و فاصل منی است
و آنرا بهندی سکر دهرا گویند و این در تمام اندام است چنانکه روغن
در دانه کنجد و شیره در نیشکر و مانند آن والله اعلم بالصواب فصل
هفدهم در بیان کیفیت هفت دهات که بالا مذکور رفته بدانکه در ذات آدمی
منجمله هفت دهات و بیست است و آنچه غلبه قوت باشد آنرا بهندی
سار گویند پس آدمی باعتبار غلبه اینها هشت صفت اند و هر که اباد
کرده بسیار بود در کار دین جهت و خردمند و پاکیزه بماند و
جوانمرد و دلیر و مهربان بود و در کارهای که دیده که باشد و در آن
ست یعنی قوت اصلی غالب باشد و آنرا بهندی ست سار گویند

و هر که او دندان و ناخن و استخوان سپید و چرب و پیوسته بوند و او را
با جماع بسیار رغبت بود و او را پسران بسیار باشند و در و ماده منی
غالب بود و آنرا بهندی اسک سار گویند و هر که وجودش تنگ و درزش
بسیار و آوازش نیک و چهره و چشمش بزرگ بود و خوش باش باشد
و در و مغز استخوان غالب باشد و آنرا بهندی مجا سار گویند و هر که اس
بزرگ و کیفت بهن و دندان و استخوان و زنخ و ناخن محکم باشد
در وی ماده استخوان قوی و پر بود و آنرا بهندی است سار گویند و
هر که بول و خونش چرب باشد و آوازش نیک بود و فربه بود و زور
و حرکت بسیار نتواند و در اندک کار مانده شود و او را اجزای بسیار
داند و آنرا بهندی مید سار گویند و هر که اندامش هموار بود و بندگاه
در گوشت پوشیده باشد و فربه بود در آن شخص غلبه گوشت بسیار
باشد و آنرا بهندی ماس سار گویند و هر که ناخن و چشم و کام و زبان
و کف دست و پای و لبش لعل و چرب باشد در وی خون غالب
بود و آنرا بهندی رکت سار گویند هر که اموی و جرم نرم و چرب باشد
در وی خلاصه طعام که آنرا رس نامند با قوت باشد و آنرا بهندی

ترس سار گوین

ترس سار گویند و از میان این هشت صنف صنف ست سار نیک و دراز
عمر و بخت آور است و باقی اصناف بترتیب ذکر در عمر و بخت کمتر اند
والله اعلم بالصواب فصل هژدهم در بیان کیفیت خون و دیگر دهاتها بدانکه هر یکی از این
چهار نوع طعام یعنی خوردنی و لیسیدنی و آشامیدنی و خاییدنی که
مرکب از عناصر خمسه است شش مزه دارد و بیرج دو نوع و بقول
بعضی طبیبان هشت نوع دارد و چون بعد خوردن بطریق خوب
هضم شود و از و خلاصه صاف و معتدل پیدا گردد که بهندی آنرا
رس گویند و محل اصلیش دل است و از دل بیست و چهار رگ که
منبت اینها دل است ده ازان طرف سر بالا رفته اند و ده
ازان طرف پای فرو رفته اند و دو دیگر ازان تمام اندام
طرف بالا پیچیده اند و خلاصه مذکور اندرون نفوذ یافته
تمام اندام میرسد و اندام ازو قوت میگیرد و مراتب لاغری
و فربهی در تمام اندام معلوم میگردد سوال رس شمسی است یا قمری
جواب قمری از انکه رس مذکور تر است و سرایت در تمام اندام
دارد و قوت رساننده و آرام دهنده و موجب گرداننده

تن است واین جمله دلیل آنست که رس مذکور قمریست واگر شمسی
بودی آثار رس برعکس آن بودی وچون رس در جگر و به میرسد
آن رس که در جگر است پخته شدن میگرداند وخون حیض نیز
از رس است ومدت حیض از دوازده سالگی تا پنجاه سالگی است
وبیشتر از پنجاه سال نادرست که حیض آید وخون حیض شمسی است
از آنکه حمل از خون حیض مادر وآب منی مرد است وحمل را از
شمسیت وقمریت چاره نیست ومنی مذکور قمریست اگر خون حیض
نیز قمری باشد حمل نماند وبعضی طبیبان صاحب تصنیف گفته اند
که خون از عناصر خمس مرکبست ودلیل بر آن آنست که در وی نشانهای
هر خمس عناصر یافته شوند چه بدبوی که در وی هست نشانی خاک است
وتری وی نشانی آب وسبکی اش نشانی خلاست ورنگ او
نشانی آتش است وسرعت وسرایت آن نشانی باد است وهمین
خون جان انسان وحیوان دیگر است وچون معلوم شد که از
رس خون می شود بدانکه از خون گوشت واز گوشت چربی
واز چربی استخوان واز استخوان مغز استخوان واز مغز استخوان

بذر

منی می شود پس معلوم می شود که اصل دو هفت دهات رس است باید که
نگاه داشت رس بخوردن وآشامیدن بچیزهای که خلاصه آن نیک
باشد بکنند تا نگاهبانی جمله دهاتهای کرده باید دانست که از رس
خون گرفته است واز خون گوشت واز گوشت چربی واز چربی استخوان
واز استخوان مغز استخوان واز مغز استخوان منی بدین ترتیب چگونه
از گلهای درخت گل گرفته است واز ساق برگ واز برگ پوست
واز پوست چوب واز چوب بیخ گرفته است والله اعلم بالصواب
فصل نوزدهم فی سنون الانسان بدانکه بقول طبیبان فارس سنها چهار اند
سن النمو وآن سنی است که اندران سن روز بروز بلکه لحظه بلحظه بدن
آدمی در نموی باشد ونهایتش تا سی سال است وبعده سن الوقوف است
یعنی اندرین سن بدن آدمی در عرض وطول چنانچه شدنی است
میشود ونهایتش تا سی وپنج سال است وبعده سن کهولت است و
منتهای آن نزدیک بشصت سال است وبعده سن الانحطاط است
یعنی آخر عمر واین شیخوخت نیز گویند واطبای هند یعنی دهمنتر وسرت
وچرک آدمی را باعتبار مراتب سن بر سه نوع گفته اند یعنی یکی بچه که

ساق

بهندی آنرا بال گویند ودوم متوسط که بهندی آنرا ... گویند سیوم پیر
که بهندی آنرا برده گویند از وقت ولادت تا پانزده سالگی را بچه
گویند وآن نیز بر سه قسم است یکی آنکه خورش او همین شیر پستان
مادرش بود وآنرا بهندی کهیرپ گویند وآن حالی یکسال است
ودوم آنکه خورش او هم شیر بود وهم غله آنرا بهندی کهیراناد گویند
وبالای یکسال تا تمام دو سال است وسیوم آنکه خورش وی غله بود
وآنرا بهندی اناد گویند وآن از سیوم سال تا پانزده سال است و
از پانزده سالگی تا تمام هفتاد سال متوسط گویند وآن نیز بر چهار مراتب است
یکی آنکه در بالایش باشد وآن تا بیست سال است وآنرا بهندی
جوک گویند دوم جوان وآن تمام تا سی سال است وآنرا بهندی
جبا گویند سیوم آنکه حواس خمس ظاهره وباطنه ودماتهای وزور
برقرار ماند وآن چهل سال است وآنرا اسپورن گویند وچهارم آنکه
بتدریج نقصان پذیرد وآن تا هفتاد سال است وآنرا بهندی
بین گویند واز بالا هفتاد سال پیر یعنی برده گویند وآنرا سخت
نقصان دهات وحواس پیدا می شود وشکنجها روی واندام

افتد ودمه وسرفه پیدا می شود وآن هیچ کاری کردن نمی توانند
چنانچه عمارت کهنه امروز یا فردا بیفتد والله اعلم بالصواب
فصل بیستم در بیان کیفیت رگهای وجود آدمی بدانکه رگهای وجود دو
جنس اند یکی متحرک ویکی غیر متحرک وآنکه متحرک اند اندرونش روح غالب
از خون می باشد ومنبت آنها طرف چپ دل بود وآنکه غیر متحرک اند
منبت آنها جگر است واندرونش خون غالب از روح می باشد
اما بقول اطبای هند در تن آدمی هفتصد رگ است ومنافع آن بسیار
اند چه یکی آنکه خلاصه طعام در آن نفوذ یافته بتمام بدن میرسد
وتن را پرورش حاصل می آید چنانچه زراعت را از آب ودیگر
آنکه مردم اعضا را گرد آوردن وفراز کردن میتوانند هم از واسطه
رگهاست ورگهای مذکور در تن آدمی مانند رگهای برگ درخت اند
بعضی پر وبعضی باریک وبعضی از بعضی رسته چنانچه رگهای برگ
درخت بعضی از بعضی رسته اند وبیخ جمله رگهای مذکور باناف
پیوسته است چنانچه چوبی مدور که در پایه گردون می باشد که آنرا
بانهن چکر گویند گرد بر گرد آن چوبها که آنرا ارا نامند پیوسته اند

همچنین اصول رگهای گرد بگرد ناف پیوسته اند اما بعضی از آنها
طرف سر و بعضی طرف پای و بعضی طرف دست راست و بعضی طرف
چپ رفته اند منجمله هفصد رگ چهل رگ با ناف بی واسطه پیوسته اند
واین چهل رگ اصل اند و دیگر رگهای منشعب ازینها اند و ده
رگ ازان چهل منافذ باد اند و ده منافذ تلخه و ده منافذ
بلغم و ده منافذ خون و آن ده رگ که منفذ باد اند در محل باد
ازان صد و شصت و پنج رگ دیگر منشعب شدند پس جمله صد و هفتاد
و پنج گشتند و همچنین از ده رگ که منافذ تلخه اند در محلهای تلخه
صد و شصت و پنج رگ دیگر منشعب شدند و جمله این نیز صد و
هفتاد و پنج گشتند و همچنین از ده رگ که منافذ بلغم اند در
محلهای بلغم صد و شصت و پنج رگ دیگر منشعب شدند و جمله
این نیز صد و هفتاد و پنج گشتند و همچنین از ده رگ که منافذ خون
اند در محلهای خون صد و شصت و پنج رگ دیگر منشعب شدند
و جمله این نیز صد و هفتاد و پنج گشتند باین حساب جمله هفصد رگ
می شود و جمله رگهای بادی که صد و هفتاد و پنج اند در دستهای و

پایهای اند در هر دستی و پای بیست و پنج و چهل و یک رگ ازان در
گلوی و گردن و تمام سر اند بدین تفصیل چهارده در گردن و چهار
در هر دو گوش و در هر گوش دو گان و نه در زبان و شش در بینی
و هشت در هر دو چشم و در هر چشمی چهار گان وی و چهار ازان
در میانه تن که ورای دستها و پایها اند بدین تفصیل هشت متصل
دُبر و تیمور و چهار در هر دو پهلو در هر پهلو دو گان و شش در پشت
و شش در شکم و ده در سینه و تفصیل مقامهای رگهای تلخه و خون
و بلغم و همین ولیکن رگهای تلخه در چشم ده اند در هر چشمی پنج
و در هر دو گوش دو اند در هر گوش یک و رگهای بلغم در گردن
شانزده و در گوش دو اند در هر گوش یک محلهای هفصد رگ
بتفصیل بیان کرده آمد اکنون باید دانست که چون باد نیک و
صالح در منافذ خون روان شود تن مردم سبک بود و دست
و پای با آسانی بجنبد و عقل برجا باشد و منافع باد حاصل آیند
و چون باد فاسد شده در منافذ جریان یابد هر نوعی از جهتهای
بادی پیدا شود و چون تلخه صالحه باشد و در منافذ خود روان بود

تن مردم روشن گردد و آرزوی طعام شود و گرسنگی پیدا آید و هیچ
زحمت تلخه نشود و جمله فواید تلخه حاصل آیند و چون فاسد شده در
منافذ خود روان شود انواع امراض تلخه روی دهند و چون بلغم
طبعی در منافذ خود جریان بود هم منافع بلغم پیدا آیند و اگر غیر طبعی
شده در منافذ مذکور جریان یابد انواع امراض بلغم ظاهر گردند
کمیار قلبا کالضیق النفس والسعال وقلة الجوع والعطش وکثرة النوم
ومثلها و چون خون طبعی در منافذ خود روان باشد جمله دماتهای
و حلقهای قوی گردند و رنگ روی روشن بود و اگر غیر طبعی شده
در راه خود جریان یابد انواع امراض خون آدمی گرفتار گردد
کحمرة الوجه والعین وثقل الراس والدماميل ومثلها بدانکه گفته
شده است که ده رگها که منافذ تلخه اند مراد آنست که تلخه درین
رگها غالب است و دیگر سه خلط مغلوب نه آنکه دیگر اخلاط بکلی در
در رگهای تلخه نمیند بلکه رگی از رگهای تلخه نیست که دو سه خلط دیگر
نیست و رگهای خون و باد و بلغم را همین قیاس باید دانست
بدانکه اگر باد فاسد در رگها جریان یابد رنگ رگهای سیاه نماید

و اگر تلخه غیر طبعی در منافذ خود روان گردد رنگ رگهای زرد گردد
و باقی خلطین را نیز همین قیاس باید شناخت یعنی از بلغم سپید
و از خون سرخ والله اعلم بالصواب فصل بیست و یکم در بیان خواب
و بیداری بدانکه دل ظرف روح حیوانی است ازان جهة محل عقل
و عضو رئیسه گفته اند وقتی که بسبب غلبه قوت چشم بسته شود و مردم
در خواب شود و دل مانند گل نیلوفر تمی است چنانچه منقول است
هیئة کهیئة الصنوبر ولیکن بازگونه و موضعش در میان سینه است
و بقول بعضی سرش طرف چپ است و بعضی بقول نه و در حالة
بیداری شگفته می شود و در حالة خواب بسته میگردد و بعضی
گفته اند که خواب و بیداری امر طبعی است خدای تعالی برای
آسایش بندگان آفریده است چنانچه در کلام مجید و فرقان حمید
خبر میدهد وجعلنا نومکم سباتا ای راحة لابدانکم و بعضی گفته اند
و ما گفتیم که سبب خواب از بخار است خواه از معده بعد خوردن
طعام بر می آید خواه از تعفن اخلاط و مانند آن چه وقتی که بخار
کثیف در دماغ رفته روح نفسانی را ملول سازد و آن زمان روح

مذکور متوحش و مضطرب شده از کار خویش آرام گیرد و این حال را
نوم گویند و چون حرارت بدن کثافت بخار مسطور را بتحلیل دفع
کند آن وقت روح مذکوره بر کار خویش باز مستولی گردد چنانچه در
غباری اکثر جانوران جا بجا آرام میگیرند و بعد غبار چون هوا
صاف شود بکار خود مشغول می باشند و اگر بخار مذکور یکبارگی
بر روح نفسانی غالب آمدن نمیتواند آن زمان متوسط النوم یعنی جهنگی
پیدا می شود و این حال اکثر گوکناریان را می باشد چرا که بواسطه
تقویت کثیف روح نفسانی را بالجزم مغلوب آوردن نمیتواند
باید دانست که بقول اطباء هند خواب بر سه نوع است یعنی تامسی
و سوابهاوکی و بیکاری و هر یکی را تفسیر وار ساختیم چه تامسی نندرا انست
که بسبب آن بلغم یا قولنج که آن را تم گویند غلبه کند و راه های دراک
مسدود ساخته مردم را باید و صاحب این خواب گاهی بیدار
نشود و این خواب نباشد مگر وقت مرگ و سوابهاوکی نندرا انست
که موافق طبیعت مردم باشد و این خواب بر سه قسم است از انکه
مردم بر سه نوع اند یعنی در بعضی قوت تموگن غالب است ایشان را

هم در روز و هم در شب و در بعضی قوت رجوگن غالب است این را
وقت خواب معین نیست چه گاهی در روز خواب آید و گاهی
در شب و در بعضی قوت ستوگن غالب است و اکثر ایشان را در نیم
شب خواب آید و بیکاری نندرا انست که آدمی را که درو بلغم و دماغ
نقصان شده باشد و باد زیاده است باشد و در دل او اندیشه
بسیار باشد اینچنین کس را خواب نیاید پوشیده نماند که خواب
از تموگن است و بیداری از ستوگن وقت رجوگن چون بر دل
غالب آید بدان سبب خواب تنگ و بد دیده می شود و گاه باشد
که حلم دلالت بر زیادتی خلط نیز میکند و در صیف در روز خواب
کردن چندان مضر و ممنوع نیست و در باقی روزها در روز خواب
کردن مضر است مگر خوردکان و پیران و اگر کسانی را که بسبب جماع
یا از جراحت لاغر شده باشند یا بدن خشک بود و یا از ریاضت
چنانچه سواری اسب و حرکت و کشتی گرفتن و مانند آن مانده
گشته بود آنها را نیز در روز دو سه ساعت خواب کردن عیب نیست
و بوقت گرسنگی و تشنگی در همه اوقات خواب کردن ضرر

عظیم است که النوم علی الجوع رویة و بعد خوردن طعام روز خواب کردن
مفید است چرا که همه حرارت بدن متوجه معده می شود و مشغول است
که اذا تغدیت فنم و لو کنت علی غنم و هر کرا چربی بلغم و عرق و خلاصه
طعام و خون نقصان شده باشد او را نیز مقداری خواب اندک
کردن در روز نیک است و هر که در شب وقت خواب کردن بیدار مانده
مقداری که خواب نکرده باشد نیمی از آن قدر در روز خواب کند
و خواب روز از آن جهت منع کرده اند که از آن اخلاط غلیظه زور
آرند خصوصا باد و بلغم و از غلبه آن دمه و سرفه و زکام و گرانی سر و
اماس و شیب ناطبیعی و نا آرزوی طعام و سپیدی چهره و مانند
آن پیدا آید کما قلنا النوم النهار حادثة الامراض الرطوبیة کضیق
النفس والسعال والزکام وشیب الناطبیعی ومثلها والله اعلم بالصواب

فصل بیست و دوم در بیان کیفیت زیاده شدن اخلاط بدانکه غلبه خلط خواه
داخل عروق باشد خواه غیر آن از چهار چیز پیدا می شود یکی از اکل
و شرب ناپسندیده دوم بسبب فصل چنانچه در صیف غلبه تلخه
و در شتا باد و بلغم و مانند آن و سیوم از افعالی که زیادت از

قوت طبیعی می باشد چنانچه زور کردن و راه رفتن و مباشرت
بی اندازه و چهارم از مکان و ما گفتیم که غلبه خلط از پنج چیز پیدا
می شود چه چهار چیز مذکور و پنجم از عوارض نفسانی کالحزن والفکر
و مثلها اکنون طریق سرایت کردن اخلاط در وجود گفته می آید
بدانکه چون هر خلطی از اخلاط غیر طبیعی شده در بدن سرایت کند
آدمی با مراضش گرفتار میگردد و بعضی گفته اند که هر خلط چون غالب
شده در جوش آید آن زمان در تمامی وجود یا در یک عضو سرایت
میکند چنانچه بوزه بوقت تعفن در سوی محل خود را میگذارد
لیکن تلخه و خون و بلغم از خود سرایت کردن نمیتوانند بلکه اینها را
باد سیر میکناند از آنجه باقی اخلاط راه رای باد بیکلا گفته اند و بقول
سرت سرایت اخلاط بر پانزده طریق است چه گاهی تنها باد در
وجود سرایت میکند و گاهی تلخه و گاهی بلغم و گاهی خون باد با تلخه
و گاهی باد با بلغم و گاهی تلخه با بلغم و گاهی باد با خون و گاهی تلخه
با خون و گاهی بلغم با خون و گاهی باد با تلخه و خون و گاهی تلخه
با بلغم و خون و اینها بر این گونه در تمام وجود و گاهی در نیمی وجود

وگاهی در یک عضو سرایت دارند در محلی که سرایت کرده برسد اگر
آن محل با قوت بود بهمدران محل جنبیده نماند و زحمت پیدا آورد
نتوانند طبیب را شاید که بهمدران وقت علاج بکند و اگر علاج نکند
در فصل خود چنانچه بالا ذکر رفت غلبه کرده زحمت پیدا آرند
و اگر باد در محل تلخه رود طبیب را باید که علاج تلخه کند و اگر تلخه در
محل بلغم برود علاج بلغم می باید کرد و اگر بلغم در محل باد برود علاج
باد باید کرد هم بدین طریق هر خلطی که جای دوم خلط برود علاج
آن دوم خلط باید کرد خلط گاهی از مخالفت هر چهار و گاهی از
سه و گاهی از دو و گاهی از یکی غلبه آورده مرض را پیدا میکند
و طبیب را باید که اگر زحمت از غلبه یک خلط بوده باشد برای
یکی تداوی کرده فرو نشاند و اگر دو خلط و یا سه و یا چهار بهم پیوسته
و غلبه نموده زحمت پیدا آرند میان ایشان هر کرا از زور زیادت
باشد برای او چنان علاج کند که زورش دور کند و دیگر خلط از زور
آوردن نمیتوانند آن اکنون علامات سرایت هر چهار خلط علیحده
گفته می آید علامات سرایت تلخه غیر طبیعی است دهوم داده یعنی آروغ

ترش و دود ناک براه دوم یعنی اباک سیوم اسنکت یعنی گرمی اندام
چهارم مت بهرم یعنی تفاوت عقل پنجم کنشه سوک یعنی خشکی دهن
و گلوی ششم سکتاستا یعنی تلخی مزه دهن هفتم بیت الکت یعنی زردی
اندام هشتم بیت مورتا یعنی زردی بول نهم بیت نیتر یعنی زردی
چشم دهم بیت نکتا یعنی زردی ناخن یازدهم الپ نندرتا یعنی
بخوابی دوازدهم بیپا الوکن یعنی زردی آمدن بیش چشم سیزدهم
بیت دندتا یعنی زردی دندان چهاردهم اسوجبود یعنی گرمی النفس
پانزدهم وبلک دهمنی یعنی تیز رو رفتار نبض شانزدهم تج داد
نکه یعنی ناخوش آمدن اشیاء روشن چنانچه آفتاب و آتش و مانند
آن هفدهم بیت اچها یعنی آرزوی اشیاء سرد هژدهم الپ
سکرتا یعنی نقصان منی نوزدهم اسلیا یعنی گرمی و نرمی غائط
علامات سرایت بلغم کی ات نندرتا یعنی غلبه خواب دوم گورو یعنی
گرانی وجود سیوم مکه لیپ یعنی چسپیدگی دهن چهارم مکه پرسکتا
یعنی روانی آب از دهن پنجم سیت مورتا یعنی سفیدی بول
ششم سیت ملتا یعنی سپیدی غائط هفتم سیت رکتا یعنی سپیدی گونه

اندام هشتم اشن اچها یعنی آرزوی گرمی نهم مل ادهک یعنی بسیار غائط
دهم بهو مورتا یعنی افزونی بول یازدهم تریت یعنی عدم گرسنگی
دوازدهم آلس یعنی کاهلی سیزدهم مند بدهتا یعنی تفاوت عقل
چهاردهم گهر گهر با کیتا یعنی فراموشی پانزدهم کمت منا یعنی آرزوی
اشیاء تلخ شانزدهم سوتهه دیهتا یعنی اندک اماساک جثه هفدهم
چهی ترکهنا یعنی عدم تشنگی هژدهم سیت نیترا دکهه یعنی سپیدی چشم و ناخن
نوزدهم پرسین دیهتا یعنی روانی عرق از وجود علامات سرایت
خون یکی گورو یعنی گرانی اندام دوم رکت منڈلتا یعنی پیدا آمدن
ورم های لعل وام بر اندام سیوم رکت نیترتا یعنی سرخی چشم
چهارم رکت مورتا یعنی لعل بول پنجم رکت اتیهوتا یعنی بیرون
آمدن خون با خوی ششم استنشا یعنی گرمی اندام هفتم رکت گیندهتا
یعنی بدبوی دهن هشتم دیه پیرا یعنی درد اندام نهم مکه مال هرجه
یعنی شیرینی مزه دهن دهم دیه پاک یعنی پختگی اندام یازدهم
رکت موکه یعنی لعل روی علامات سرایت باد اظهر من الشمس است
همچو درد شکم و استخوان و خشکی و سیاهی بدن و وسواس و

رنگی بول و فرحت یافتن بخوردن اشیاء گرم و مانند آن پس طبیب را باید
که بوقت علاج کردن زیادتی خلط مفرد و مرکب را از علامات مذکور تحقیق
کرده و نیز موسم و عمر مریض شناخته علاج کند تا در درگاه شاهان و محفل
حریفان پسندیده گردد والله اعلم بالصواب فصل بیست و سیوم در بیان
کیفیت اشیاء که در جمیع وجوه نافع اند یا مضر یا بوجهی نافع اند و بوجهی دیگر مضر بدانکه بعضی طبیبان
صاحب تصنیف گفته اند که هیچ چیز نیست که بجمیع وجوه نافع باشد یا بجمیع وجوه
مضر بود بلکه هر چیزی که هست بوجهی نافع بود و بوجهی دیگر مضرت از آن بود
جهت شیئی که باد را دافع بود البته تلخه را بیفزاید و چیزی که تلخه را دافع
بلغم را بیفزاید همچنین در دیگر چیزها قیاس باید کرد و بعضی طبیبان این
قول را رد کرده اند و گفته اند که اشیاء بر سه نوع اند یکی آنکه بجمیع وجوه
نافع است چنانچه آب باران و روغن گاو و شیر جوشیده با برنج و مانند
آن و دوم آنکه بجمیع وجوه مضر اند چنانچه آتش و زهر و مانند آن و سیوم
آنکه من وجه نافع اند و من وجه مضر اند و بیان این انشاءالله تعالی
بیشتر خواهد آمد و باید دانست که نفع و ضرر اشیاء مذکوره که گفته شده است
بالنسبت صحیح بدنست اما مریض را باعتبار عروض مرض روا باشد

یعنی شی که بجمیع وجوه نافع است مزر رساند و انکه بجمیع وجوه مضر است نافع
آید پس طبیب را باید که ماده مرض را از امراض دانسته در معالجه آن
استعمال نماید و در مجلس بزرگان و عارفان پسندیده کردد اما اشیای
که نافع اند من جمیع الوجوه اینها اند از شالیها و قتال و ستهی و مانند
آن و از گوشتها گوشت آهو سپید و سرخ رنگ و بودنه و دراج و لاوه
و حلوان و مانند آن و ما گفتیم که هر پرنده که سریع رفتار است گوشتش سبک
است و از غله گندم آفت نارسیده و منک جنگلی و منک کاشته
و موتهه و مانند آن و از روغنهای روغن گاو و از شیرهای شیر بز و گاو
و از نمکهای نمکسنگ و از ترشهای انار دانه و آمله و نیز لیمو هم گفته اند
و اشیای که من جمیع وجوه مضر اند اینها اند سمارو غ و نمک و گوشت
میش و جلجم که نوعی از ماهی است و غله که ازان انگور روئیده باشد
و کلتهی و مانند آن اگر همه را یکجا کرده با شیر بخورد یا یکی از ینها با شیر
بخورند مضر باشد و هیچ ماهی را با هیچ شیری که از نمک ساخته باشد
نخورند و ترب خوردن با شیر و شهد نباید و نیز ماهی با شیر خوردن
ممنوع است بارکیله با جغرات و شیر و دوغ نباید خورد بدانکه انگبین

و آب مساوی یا خوردن نیز منع است و روغن ستور با شهد نیز همین حکم
دارد و روغن کنجد و روغن گاو و شهد و مانند آن هر یکی از ینها
با آب باران خوردن سخت مضر اند بدانکه مخالفت بعضی مزه با بعضی
دیگر با نواع است و بعضی مزه با بعضی دیگر هم در حقیقت فقط مخالف
میباشد چنانچه با ترشی و نمکی و بعضی با بعضی هم بحقیقت و هم بقولی که
بهندی آنرا ابیرج نامند مخالف میباشد چنانچه مزه شیرین با ترش
و تیز و تلخ و بعضی با بعضی دیگر هم در حقیقت و هم در مزه هضم مخالف
میباشد چنانچه شیرین با تلخ و ترش با تیز و نمکی و بعضی هم در حقیقت
و قوت مذکور و مزه هضم مخالف میباشند چنانچه شیرین با نمکی و با
تیزی و ترشی با تلخ و ترش با زمخت و مانند آن پوشیده نماند
که بقول طبیبان هند اشیا سخت و خشک و سخت چرب و سخت گرم
و سخت سرد و سخت قابض و سخت ملین ممنوع است باید دانست
اشیا که بعضی وجوه مضر و بعضی وجوه نافع اند کسانیکه مالک النفس اند
و از مستیهای حواس خمس باز ماندن میتوانند اشیا مضر را بخورند پس
حواس ایشان ضعیف کردند و ناگهان بسبب مرض هلاک شوند

و بدانکه هر شی که خلط را مستقل سازد و بیرون نیفکند از دو آن چیز مضر بود
که بهندی آنرا آیته گویند و اگر از خوردن چیزی مضر مرض حادث شود
باید که آنرا بقی و یا با سهال و یا بعلاجی که اخلاط را به اعتدال آرد دفع
کرده اند فصل بیست و چهارم در اسمای بعضی داروهای که مصطلح اطبا
کلان است بدانکه هر دارو که خلط روده و معده را هضم نکند لیکن
گرسنگی را زیادت کرده اند بهندی آنرا دبین گویند چنانچه
والان بزرگ و هر دارو که خلط روده و معده را هضم کند و لیکن
گرسنگی را زیادت نکند آنرا بهندوی پاچب گویند چنانکه ناگیسر
و هر دارو که گرسنگی را افزاید و خلط روده را نیز هضم کند آنرا
بهندی پاچن گویند چنانچه شیطرج و انکه اخلاط را فاسد نکرداند و بیرون
نکند بلکه اگر خلط زیاده شده باشد آنرا باعتدال آرد و معتدل
برقرار دارد آنرا بهندی سمین گویند چنانکه گلوی و هر دارو که
غایط را پخته و شکسته فرو ریزد آنرا بهندی ابلومن گویند چنانکه
هلیله و انکه غایط خام را پختن ندهد و فرو اندازد آنرا بهندی
سرنس گویند چنانکه املتاس و هر دارو که غایط و بول را که سبب

خلطی یا غیر آن جای خود جنبیده و سخت شده مانده است آنرا فرو
ریزد بهندی آنرا بهیدن گویند چنانچه کنکی و هر دارو که غایط پخته و
خام را آب کرده فرو افکند آنرا بهندی وریچن گویند چنانچه
نسوت و هر دارو که تخمه و بلغم ناپخته و طعام غیر هضم شده را قی کناند
آنرا بهندی بون گویند چنانکه جوزقی و مانند آن و هر دارو که اخلاط
از مقام خود براه بالا یا فرو یا هر دو طرف بیرون اندازد آنرا
بهندی سنودهن گویند چنانکه بندال و مانند آن و هر دارو که تخمه
و بلغم را و نیز چربی و خون و مانند آنرا که در تن جنبیده مانده باشد
بقوت تیزی خود خراشیده دور کرداند آنرا بهندی چهیدن گویند
چنانچه شهد و آب گرم و بچ و جو و مانند آن و هر دارو که ذهین
و باجن بود از گرمی خود زمی و زمی ملاحق را دور کرداند آنرا
بهندی گراهی نامند چنانچه زنجبیل و زیره و چجیل و هر دارو که زحمت
پیری و امراض دیگر را دور کرداند آنرا بهندی رسایک گویند چنانچه
گلوی و رود نتی و هلیله و مانند آن و هر دارو که بخوردن آن
رغبت بزنان شود و آب منی افزاید آنرا بهندی باجی کرن

گویند چنانکه تخم کونج و مانند آن دهر داروکه منی بنهایت افزاید آنرا
بهندی منکرل گویند چنانکه مرسلی و خصیة الثعلب و نیز سقنقور و مانند
آن دهر داروکه تمام منی عورات را بریزاند آنرا بهندی رمجن در
راون نیز گویند چنانکه بارکتائی و مانند این دهر داروکه امساک
منی آرد آنرا بهندی استنبهن گویند چنانکه جوز بویه و جلوتری و مانند آن
دهر داروکه منی را نقصان آرد آنرا بهندی سکرجی گویند چنانکه کافور
و تربوز و مانند آن دهر داروکه در منافذ تنگ چنانکه مسام درآید
آنرا بهندی سوجهم گویند چنانکه نمک و شهد در روغن و مانند آن دهر
داروکه در تمام اندام درآمده منضم شود آنرا بهندی ویاپی گویند
چنانکه نمک و افیون و مانند این دهر داروکه عقل را بپوشاند
آنرا بهندی مدکاری گویند چنانکه فلفل کرد و مانند آن دهر دارو
که از لزوجت و گرانی خود راهها راکه مجری خلاصه طعام اند مسدود
ساخته گرانی در وجود پیدا آرد و آنرا بهندی پرمانهی گویند چنانکه
جزات و مانند آن دهر داروکه پیدا باد را کرده در شکم منضم
شود آنرا بهندی ابهکندی گویند چنانکه انجیر و مانند آن دهر اشیای

که خوردن یا بر اندام مالیدن بهجت و بات را زیادت و قوی
گرداند آنرا بهندی بستهنی گویند چنانکه روغن کنجد و هر شئی که
نرم کننده بندگاه و دیر هضم و مسهل باشد آنرا بهندی رکهمن گویند
چنانکه نیز روغن مذکور و هر شئی که قوت باه را زیادت کند سخت
و افزاینده عقل و روشن کرداننده جرم و نرم کننده وجود و
گرداننده گوشت و قابض بول باشد آنرا بهندی بکاهی گویند چنانکه
نیز روغن کنجد بدانکه هر طبیبی که از قواعد مذکور متنبه نباشد از اطبا
نباید گفت فصل سیم در بیان محافظت وجود از قضایای گوناگون و این فصل مشتمل بر چند
قسمست قسم اول در تدبیر اکل و شرب پس حافظ صحت را
باید که از خوردنی و آشامیدنی و بعضی افعال که حرارت غریزی
و باقی قوای بدنی را تحلیل و دفع میکنند چنانکه بیداری یا مباشرت
و راه رفتن بی اندازه و مانند آن خود را نیکو نگاه دارد که
وجود مرکب از اجزای مختلفه است پس هر شئی که مرکب است
عاقبت فانی است و هرچه عاقبت فانی است صلاحیت فنا
همه وقت دارد لیکن وقت معین چنانکه شیشه صلاحیت شکستن

همه وقت دارد و بعضی طبیبان ازانجهت عمر را تمثیل بچراغ کرده اند چنانکه
اگر کسی چراغ را روشن ساخته از باد و غیر ذلک نیکو نگاه دارد
روشنایش ماندن میتواند پس بباید دانست که بعضی فعل عمر را دراز
میکنند و بعضی کم لانه قال النبی صلی الله علیه و سلم الصدقة تزید فی العمر
پس حافظ صحت را باید که از اکل و شرب و افعال ناپسندیده خود را
نیکو نگاه دارد و دایم از بدن خود متنبه باشد زیرا که اگرچه بی غذا حیات
ممکن نیست اما نیز منبع و معدن امراض غذا است پس تدبیر این هر
فردی را از افراد لازم است تا موجب فساد نگردد چنانکه خدا تعالی
فرموده است که کلوا واشربوا ولا تسرفوا و نیز قال صلی الله علیه و سلم
المعدة بیت الداء پس حافظ صحت را باید که علی الصباح مسواک کند
اما این شرطی که خویش ضد مزاج بود و هیچ غذا بی اشتها کامل نخورد
و هر غذا که بر میل اکل نباشد موجب فساد است خواه لطیف و حسن
الکیموس بود و هر غذا که رضا اکل بود کامل باشد موجب قوت بدن است
خواه کثیف و ردیة الکیموس باشد و بعضی طبیبان خصوصا فقرا این
عمل را بر مریض در مرض حاده و مزمن نیز نیکو پنداشته اند و دیگر

بوقت خوردن طعام اول از همه فضلات چنانکه بول و براز و مانند آن
صافی باید شد و نیز معده را بنگرد و تامل کامل چهار قسم کند دو قسم را
لطعام و آب پر کند و یکقسم را برای اخلاط و بادهای معده را نگاه
دارد و با یک غذا خوردن بدلی نیز معتاد نکند چرا که قوت هاضمه
از غذاهای دیگر غیر آشنا ماند و لطیف را بکثیف نخورد چونکه غذا
لطیف از اندک حرارت معده هضم میشود و چون جای نفوذ نیابد
موجب فساد گردد و هیچ غذای بی لذت اختیار نباید کرد چراکه
هر چیز را که ذائقه نمیخواهد معده نیز نمیخواند و هیچ غذا دوا مطلق را
بتکلیف اختیار نباید ورزید مگر بوقت ضرورت و برای تبدیل
مزاج و بوقت اندوه و فکر و نیز وقتی که دل جای دیگر باشد
نیز غذا نباید کرد چونکه اگرچه غذا لذیذ باشد اما درین وقت های
بی لذت مینماید و با شتابی خوردن نیز همین حکم دارد و با دو غذا
مختلف چنانکه ماهی و شیر و انگور با کله و افیون با روغن سیاه
و مانند آن در یک مجلس مرتکب نباید شد و با غذا اندک اندک
آب هم باید نوشید زیرا که آب اگرچه غذا نیست ولیکن غذا بی آب

تحلیل یافته نشو و نفوذ در عروق نمی یابد چنانچه منقول است که امهار الماء بعد الغذا
وابل بید رق الطعام و بعضی طبیبان که آب نوشیدن در غذا منع
کرده اند از کم حوصلگی گفته اند که چرا که معده مثل دیگ است چه اگر
کسی غله را درون دیگ انداخته آب را بیندازد غله سوخته گردد
پس همچنین ورای آب غذا در معده میسوزد و خلاصه ناپسندیده
ازان پیدا می شود مگر کسی که مرض تپ ونزله و زکام و ضیق النفس و یا نفخ
و یا اطلاق و مانند آن داشته باشد اگر تا چند ساعت بواسطه خام
ماندن ماده مرض از آب توقف باید کرد پس حافظ صحت را معلوم
باشد که چنانچه تدبیر غذا لازم است تدبیر شرب نیز لازم است
چرا که بدل ما یتحلل آبی بودن محال است و بغیر از بدل ما یتحلل
حیاتی ممکن نیست ازان جهت مبرهن و بدیهی است و ظاهر و هویدا که
جعلنا من الماء کل شیء حی پس حافظ صحت را باید که از آب با دوست
یعنی آفت رسیده دایم محترز باشد چه آب مرکب از چند جوهر است
یعنی لمس و رنگ و لذت و شکل پس در هر آبی که تغیرهای مذکور
برحال طبیعی می باشند آن آب را بمنزله آب حیات باید شمرد و اگر

در بلید و جوهرش تغییر و تبدیل شده باشد آن آب را منشا و معدن
امراض باید پنداشت چه اگر در لمسش تغیر واقع شود یعنی بنهایت مایل
بلطافت سردی داشته باشد امراض دندان و گوشت بیخ دندان پیدا
شود و اگر در رنگش تغیر شده باشد امراض دموی چنانکه دمامیل
و جرام و نیز رشته و پیل پای و مانند آن پیدا می سازد و اگر در
لذتش تغیر واقع شود امراض زبان و حلق و شکم و آماس و حیازیر
و نا آرزوی طعام و مانند آن پیدا کند و اگر در بوی ایشس تغیر
واقع شود همه اخلاط را فاسد ساخته مرضهای گوناگون پیدا
آرد پوشیده نماند که قوت منفعله در آب و هوا اغلب است
پس چنانچه هوا صاف بواسطه احتراق آفتاب و مانند آن
باد سموم گردد همچنین آب را نیز آفتهای خارجی از مزاج اصلی خود
متغیر و مبدل ساخته بمنزله زهر گردانند پس بدانکه فایده آب
غیر مادوف است که دل را فرحت و آرام دهد و نیز بیهوشی واقع
نکند و امراض خون و اثر زهر و احتراق سینه و قی و دوران سر
و مانند آن باشد و بقول بعضی جمله فوائد آب بجز آب باران

یافته نمیشود چنانکه مشهور و منقول است که افضل المیاه المطر پس حافظ صحت
باید که اگر ممکن بود مداومت بر آب باران نماید و الا در سرما آب حوض
و در بهار و صیف آب چاه باشد و چشمه نیک است و در کاتک جمله آبها
خوب اند و در برشگال آب باران پسندیده و مفید است و نیز دو آب را
یعنی آب چاه با آب جوی و یا آب باران با آب حوض و مانند
آن در یک محل نباید نوشید مگر یکی آب بیشتر هضم شده باشد والله اعلم
بالصواب قسم دوم در تدبیر مباشرت بدانکه فاضلترین از جمله خلطهای
خون است چرا که مبدا و منشا دیگر اخلاط است و چون هزار قطره خون
جوش خورده انعقاج می یابد آنزمان پانزده قطره منی حاصل می شود
ازان جهت از تکید و مثقال بیرون منی آمدن آدمی را که ضعف
پیدا می شود از فصد و حجامت آنچنان نمی شود کما قلنا المنی دهن المصباح
عمرک والمنی صیقل جواسک والمنی معدن قوتک والمنی نهر شعورک
پس حافظ صحت را باید که از مباشرت کردن گاه بیگاه خود را ایلم
نیز دایم متنبه دارد چه تا انگیز تمام حاصل نشود یعنی بتکلف نبود چنانچه
بدست مالیدن آلت و یا نظر کردن و فکر بردن بسوی جنتی غیر جنس

کالعرس والحمار و مثلها جماع نکند و نیز معده از خلا و ملا و بدن از گرمی و سردی
نزدیک اعتدال باشد و انگیز نیز محض از زیادتی منی بوده باشد پس
اینچنین مجامعت حرارت غریزی را زیادت کرده اند و بدن را
قابل غذا سازد و دل را فرحت بخشد و فکر و اندوه و غصه و نیز
بعضی امراض سودایی و بلغم را دفع سازد و اگر جماع بر عکس این واقع
شود آدمی زود ضعیف و پیر گردد چرا که بقول بعضی منی فضله هضم
چهارم است و باعتدال آمدن بیرون چندان ضرری نیست و چون
ماده منی در بدن مهیا نباشد آنزمان اجزای سفارا از بدن خصوصا
از مفاصل بحرارت جماع گداخته و منتشر گشته بیرون آید ازانجهت
آدمی از افراط مجامعت برنجهای گوناگون چنانچه رعشه و ضعف بصر
و تشنج و فالج و مانند آن گرفتار گردد پس حافظ صحت را باید که در نگاه
داشتن ماده منی نیز کوشش تمام کند اگرچه از بسیاری پرهیز مباشرت
مرضهای گوناگون چنانچه صرع و پریبو و مانند آن حادث گردد
اما آنزمان هم استفراغ منی باعتدال باید کرد کما قلنا البدن غیر المنی
کاللبن غیر الدهن و چند فایده و عیب جماع نیز گفته آید بدانکه

جماع غلمان بواسطه عدم خبرت آدمی را چندان زبون نسازد که از
مباشرت دیگر زبونی حاصل میشود مگر جماع محبوب که روح را فرحت
و دل را شگفتگی و بدن را آرام بخشد و از بعضی مجامعت که اطبا آن را
بمنزله سم گفته اند چنانچه با پیر و صغیر و مریض و مانند آن نیز محترز باید باشد
والله اعلم بالصواب **قسم سیوم در تدبیر هوا** بدانکه چون بدن را از
هوا چیزی دیگر نزدیکتر نیست و نیز مدار حیاتی بواسطه استنشاق ازانست
ازان جهت از اینجا تقریر آن لازم شد تا پوشیده نماند که طبیعت هوا
گرم و تر است اما گاه باشد که بواسطه اختلاف فصول و یا بتأثیر گیاه
های زهرناک از طبیعت اصلی خود متبدل و متغیر میباشد پس حافظ
صحت را باید که چون مدار حیاتی بر هوا است ازان سبب از هوای ماوف
و غیر ماوف دایم متنبه باشد چراکه چون هوا ماوف گردد مرضهای
مهلک چنانچه وبا و جدری و مانند آن پیدا گرداند و چون کما
ینبغی حقیقت هوا در فصل و با یعنی در بیان و با مفصل ساخته ازان جهت اندر
اینجا مختصر گفتیم **فایده** بدانکه باد شرقی مزه شیرین و نسیمه نمکین دارد
و جرب و گرانست و تپاک اندازد و رطوبت افزاید و مجروح را الم دهد

مارگزیده و مسموم و بلغمی مزاج و صاحب ورم را سخت مضر است
و برای کسی که تپ بادی دارد و یا مسلول بود باد مذکور نافع تر است
چراکه زور را افزاید و جود را اثر گرداند و باد غربی ناچشیده و خشک
و سخت تیز است زود تری بدن را برباید و پیه و بلغم را خشک کند
و وجود را خشک گرداند و باد جنوبی مزه شیرین و آخر مقداری
زحمت دارد و تپاک نه انگیزد و سبک است وجود را نفع رساند
و زور افزاید و چشم را نافع بود و حرکت سست را دفع کند و باه را بیفزاید
خصوصا از جمله بادها نیک است و باد شمالی چرب و سرد و نرم است
مزه شیرین و زحمت دارد و هر سه خلط را بیفزاید و نیز صاحب سل
و لاغر و مسموم و کم دمات را مثل اکسیر است **قسم چهارم در ورزش
کردن** بدانکه ورزش فعلی است که جوانی را بر پا دارد و بعضی امراض
چنانکه گرانی شکم و دمه و اورام بدن و زیادتی پیه که آن را
بهندی **میدروگ** گویند و مانند آن را دفع گرداند و نیز تتمه فضله
هضم ثالث و رابع را از طریق مسامات مندفع گرداند ازانجهت
هیچ مرض در بدن رو آوردن نمیتواند پس حافظ صحت را باید

که بوقت ورزش نیز متنبه باشد چه یعنی وقتی که معده را از خلا و ملا نزدیک
اعتدال بود چراکه به پری معده ورزش کردن طعام غیر هضم در عروق نفاذ
یافته مرضهای گوناگون پیدا کند و بوقت گرسنگی و خلا معده نیز مرتکب
ورزش نباید شد زیرا که روح حیوانی و باقی قوای بدن را زبون سازد
و بوقت غصه و اندوه و فکر و بعد فصد و اسهال ورزش کردن نیز
ممنوع است **فایده** اگر کسی خلا و ملا معده و نیز گرمی و سردی موسم
و لاغری و فربهی بدن شناخته موافق قوت خود هر روز ورزش کند
و بعد ورزش خود را مالیدن فرماید انشاءالله ازان چنین ورزش
وجود او پرورش یافته و قوت هاضمه قوی گردد و غلبه گرمی و سردی
و نیز کوفت دویدن و تیز رفتن و کشتی گرفتن و بر و غالب آمدن
نمیتوانند و اگر کسی غیر ترتیب بالای ورزش کند بامرضهای گوناگون
چنانچه سل و استسقا و دوار و سرفه و ضیق النفس و فواق و مثلها
گرفتار گردد **قسم پنجم در حمام رفتن** بدانکه نیکوترین حمام آنست که قدیم
البنیاد و وسیع باشد و نیز هوایش خوشبو و آبش شیرین بود و در گرمی
و سردی قریب الاعتدال باشد یعنی نهایت مایل بطرف گرمی

یا سردی نباشد چراکه حمام نهایت گرم بدن را سست و قوی شهوانی
و باه و مانند آن را زبون سازد و نهایت سرد از بدن عرق آوردن
و تتمه فضلات هضم ثالث و چهارم را از راه مسامات مندفع ساختن
نمیتواند پس حافظ صحت را باید که هر وقت از استحمام خود را متنبه
دارد چراکه هر سه خانه حمام بحسب کیفیت هوای مختلف مزاج اند کما قالوا
البیت الاول بارد و رطب والثانی بارد یابس والثالث حار یابس
پس بوقت اندرون حمام بتدریج باید آمد یعنی در خانه اول زمانی
توقف باید کرد پس در خانه دوم پس در خانه سیوم باید رفت
و آب بر زمین ریزد و بنشیند و اگر کسی مرطوبی مزاج باشد اول
بنشیند و آب بر خود نریزد تا هوای حمام در وی اثر کند و استعمال هوا
بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد پس
بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بوقت بیرون آمدن
از حمام نیز بتدریج بیرون آید و رعایت کمال باید کرد تا هوای خارج
براه مشام گرد و متألم نگرداند و کسی که نزله و زکام و یا حمی عصبیه دارد
اما هنوز نضج نیافته باشد اگر او حمام رفتن مضر است و صاحب ورم

ونزیق القضال را نیز همین حکم داند و در عقب حمام غذا خوردن
فربه کرداند و در عقب غذا استحمام نیز همچنین است لیکن ازان خوف
شده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال وجفاف آرد وبعضی
گفته اند مرطوبی را چنین مناسب بود و اندر حمام بسیار نشستن عصب
مضر است وفضول را لطف اعضا ضعیف بریزاند و شهوت طعام
وباه را نیز همه باطل سازد والله اعلم بالصواب قسم ششم در تدبیر شراب خوردن
بدانکه شراب اندر دین اسلام حرام است اما بواسطه فوایدی که اکثر
غیر این یافته نمیتواند ازان رو طبیبان اندر کتب مذکورش آورده اند
پوشیده نماند که منافع شراب بسیار اند بعضی نفسانی اند یعنی قوت
نفسانی ازان بهره مند می شود کالسرور وبسط النفس وتقویتها
وتفتیح ابلها وتشجیعا وازالة البخل والغم والفکر الفاسد ومثلها و
بعضی منافع بدنی اند یعنی ازان بدن بهره مند میگردد کتحسین اللون
وانارته وترقیقه واشراقه وتقویة الحرارت الغریزیة والفاتها
وانضاج الرطوبات ومثلها اما بقول بعضی منافع شراب نسبت
کرمزاج وحرارت آن مناسب حرارت غریزی است بدین سبب

حرارت غریزی را بیفزاید وطعام را نیک گوارد واخلاط را به براند
وبگدازد وازان جهت بعضی را بسهال وبعضی را بادرار وبول وبعضی
بعرق وبعضی بقی دفع کند واز بهر آنست که هر که شراب نوشیدن عادت
دارد هرگاه که دست ازان کوتاه دارد هضم او ناقص گردد و حرارت
غریزی مع قوتهای اندام ضعیف میشود ولیکن منفعتهای شراب
که بالا اظهار کردم وقتی می باشد که چون کسی موافق وسعت امکان خود
واندازه خویش شراب را بانواع شغل وترنم ومانند آن بکار برد
واگر کسی از حد اعتدال بگذرد یعنی بی ترتیب بنوشد رنجهای گوناگون
چنانچه وسواس و ماخولیا وکندذهنی وتباهی حواس باطن وسکته و
صرع ورعشه وفالج وخناق وهذیان واستسقا وتنگی وسوختگی
سینه ودل وتپ محرقه وقی وفواق ومانند آن گرفتار گردد
چراکه شراب حرارت غریزی را غذا است و حرارت غریزی با شراب
بسیار همچو حال آتش اندک بود که هیزم بسیار روی اندازند پس
چنانکه آتش اندک از فروزانیدن هیزم بسیار عاجز آمده میمیرد
همچنان حرارت غریزی از هضم ساختن شراب بسیار عاجز آمده میمیرد

واگر نمیرد ضعیف گردد و بدین سبب اکثر مردمان مجهول شراب را بغیر
ترتیب وزیادت از امکان نوشیده بمرگ مفاجات میمیرند وبعضی
گفته اند مفاجاتی که از شراب افتد بسبب دیگری افتد چه شراب زود
باخون آمیخته واندرون رگهای گذشته تخار وبعض را ممتلی گرداند ازان جهت
هوای که ممد گر روح است که در منفذهای شش ودل چون راه نیابد
در حال مفاجات بیفتد پس حافظ صحت را باید که از شراب نوشیدن
که بگاه وبی ترتیب ونیز بوقت جماع وغصه وبعد زور کردن بود در
حاله که گرمی آفتاب ویا آتش بسیار خورده باشد ومانند آن خود را
نیکو نگاه دارد وزنهار غیر مصاحبان حقیق وتنقل وترنم ونیز زیادت
از اندازه خویش مرتکب شراب نگردد چراکه مراتب اثر شراب
چهار اند مرتبه اول آنست که عقل وعلم بر جای باشد وخوشی وخنده
وتواضع باخلق ومحبت بازنان پیدا آید ونوشنده سخنهای
گزیده بگوید وآرام گرفتن وخواب کردن خواهد ومرتبه دوم آنست
که سخن اندک گوید ودر عقلش تفاوت پیدا شود وگاهی خواب
کند وگاهی بیدار شود ومرتبه سوم آنست که محرم نامحرم را نشناسد وادب

هیچ مصاحبی نگاه ندارد ومیان خوردنی وناخوردنی وگفتنی وناگفتنی فرق
نمیکند واکثر یاوه گوید وعقلش بالکل زایل گردد ومرتبه چهارم آنست
که بیهوش گشته ومثل چوب خشک شده بیفتد پس عاقل را نشاید وعارف را
نشاید که شراب را چنان بنوشند که اثرش از مرتبه دوم تجاوز کند
والله اعلم بالصواب قسم هفتم در بیان نوشیدن روغن بدانکه شخصی که کم قوت
افتاده باشد ویا بسبب جراحت لاغر بود ویا بدنش بسبب زیادتی
سودا خشک بود ویا از خوردن زهر مریض گشته باشد ویا قوت
حافظه وعقلش کم بود ونیز صاحب مرض تخمه وباد ومار گزیده وما نند
آن را روغن ستور یعنی گاو نوشاندن مثل اکسیر است اما اطبا
هند اکثر اوقات بر نوشیدن روغن آب گرم نیکو پندا شته اند
چراکه بسبب حرارت آب روغن نیکوتر حل شده در مجاری بدن
نفوذ یابد وبعد نوشیدن روغن حرکت ومستی نیز نیک است
فایده شخصی که از اغلبه بلغم یا باد ویا مید روک باشد ویا در شکمش
کرم بوند ویا بخواهد که اندامش قوی ومحکم گردد شخصی مذکور را روغن
کنجد نوشیدن خوب است وشخصی که بسبب زور کردن بسیار لاغر شده باشد

و یا دو سه و نابهای خصوصا ماده منی و خون کم افتاده و خشک گشته
بود و یا بسبب غلبه باد اندامش درد کند شخصی مذکور را چربی بسیار
نوشیدن مفید است و شخصی که مغز استخوانش بخوبی کمی دارد و نیز از غلبه ...
تنک تحمل کردن نتواند اچنین کسی را مغز استخوان گداز کرده نوشیدن
مفید بود و بعضی گفته اند که روغن ستور با پاره نمک یار کرده نوشانیدن
امراض باد ویه را دفع کند و بازکیته و جوکها مرضهای بلغمی را دافع و نافع
پس طبیب را باید که تشخیص مرضهای مذکور کرده یعنی ... و خلط از
اخلاط دانسته انگاه از میان روغن ستور و روغن کنجد و چربی و مغز استخوان
هر کدام را که مناسب داند بنوشاند و نیز نوشیدن روغن و غیر ذالک
در هوای معتدل خوب است و اگر احیانا اتفاق نوشانیدن روغن
در روزهای که باد و سرما بیفتد باید که در روزهای گرم شب و در روزهای
سرما در روز بنوشانند و نیز نزدیک بعضی طبیبان صفرای و بلغمی را
نوشانیدن همین حکم دارد والله اعلم بالصواب قسم ششم در روغن مالیدن
بر اندام و مسواک کردن و در آوردن روغن خشخش و مانند آن و این قسم
مشتمل بر چند شعبه است شعبه اول در روغن مالیدن بر وجود بدانکه روغن کنجد ...

و گرم و نیز و شیرین است و وقت هضم نیز شیرین گردد و ابهنگ است یعنی
همت و همت را زیادت کند و لیکن است یعنی خراشنده جزئی است
که زاید و مضر بود و نیز آرام و طرب انگیز است و بای است در بعد خوردن
در تمام اندام آمده هضم شود و یکاسی است یعنی نرم کننده پیدگاه و دیر هضم
و سهل است و برهم است یعنی افزاینده قوت باه و منی و زیادت کننده
عقل و روشن گرداننده جرم و نرم کننده وجود و سخت گرداننده
گوشت است پس اگر کسی هر روز روغن مالیدن بر بدن اما موافق و بعت
امکان قوت خود معتاد داشته باشد تعالی هم فواید مذکور بروی اظهار
کردند و نیز جوانی را بر پای دارد و وجود از و پرورش یابد چنانکه
درخت از آب و لیکن مناسب است که روغن ضد مزاج بود چنانکه
صفرای را روغن تخم کدو و مانند آن و بادی و بلغمی را روغن کنجد
و بادام شیرین شعبه دوم در مسواک بدانکه چوب مسواک مقدار دوازده
انگشت و پری بقدر انگشت آلی گره و راست و درست باید و نیز
خلطی که در وجود غالب باشد چوبی که دافع آن خلط باشد از آن
مسواک باید ساخت و یا بر سر مسواک سحیقه دارو که دافع آن

[illegible]

خلط بود چنانکه برای بادی و بلغمی ترکته و زعفران و برای صفرای بیخ
سوسن و مانند آن انداخته علی الصباح مسواک کند انشاء الله تعالی
بدین گونه مسواک کردن بجز یعنی بوی دهن و ریم دندان و بلغم دور
شود و دهن صاف گردد و حواس خمس را تیز ساخته آدمی را عاقل
گرداند و نیز فرحت و شگفتگی دل و آرزوی و فربهی پیدا کند و مسواک
کننده دایم گاهی قرضدار و گدا و نامقبول نگردد این همه فواید خیره
از تجربه یافته اند و اینجا مندرج کردم پوشیده نماند کسی که در علت
کام و در گلوی و در لب و در زبان و یا مرض سرفه و یا فواق و یا
قی و یا حنازیر و یا لقوه و یا درد شقیقه و مانند آن داشته باشد
مسواک کردن آنرا ممنوع است والله اعلم بالصواب شعبه سوم
سرمه انداختن در چشم بدانکه نزد اکثر طبیبان مزاج سرمه ضد مزاج چشم است
از آنجهت روشنای چشم افزون گردد و نظر صاف شود و گاهی
چشم ماوف نگردد و نیز سوختگی و خارش و دود و ریم و دمعه که از
گرمی باشد دفع سازد و هیچ گاه قوت چشم را از گرمی و سردی مفرط
و باد سخت و مانند آن گندی و ضعف رو ندهد و اگر کسی مدام سرمه

در چشم کشد منفعتهای بسیار یابد اگرچه مختصر گفته ام و لیکن بعد از غسل و بعد
قی و در تب نو و بعد از بیداری شب و مجامعت و زور کردن
و مانند آن سرمه در چشم کشیدن ممنوع است شعبه چهارم در تنبول
خوردن که نامش رگ جلوه نامیدم بدانکه طبیعت تنبول نزد اطبای هند
گرم و خشک است و نزد بعضی طبیبان فارس سرد و خشک و بالغیتم
سرد تر چراکه اگر تنبول خالی از تری باشد انقدر مدت از جدای
گیاه خود سبز ماندن نمیتوانند اما گرمی که در بدن بعد خوردن تنبول
اظهار میگردد بواسطه چونه اظهار میگردد فایده تنبول خوردن آنست
که رنگ را خصوصا رنگ روی را نیک گرداند و دهن را صاف
ساخته خوشبوی سازد و زیبائی آرد و ماده بلغم و باد را نیز اندک
فرو نشاند و فرحت و اشتهای انگیزد و حواس خمس را تیز و قوی گرداند
و استخوان زنخدان و دندان را محکمی بخشد و آب رفتن از دهن
و علتهای گلوی را باز دارد و هر که تنبول بخورد بسوی او زنان
بسیار دوست دار شوند و اگر زن تنبول بخورد مردان بسوی
او مایل باشند پس حافظ صحت را باید که تنبول خوردن در چند جای

خصوصاً بعد از غسل وطعام وقی برخود لازم گیرد وصاحب استسقا وجزام
وسخت لاغر وجفاف اللسان ومانند آنرا تنبول خوردن ممنوع است
شعبهٔ پنجم در غسل کردن بدانکه فایدهٔ غسل بسیار اند چه زیادتی خواب
وسوختگی وماندگی وخارش وتشنگی وچرک اندام وگرانی جسم را دفع
سازد وحواس را قوی کرده اند ودل را خوشی بخشد وخون را صاف
کند وماده منی واشتها را بیفزاید اما باآب گرم غسل کردن چشم را زیان
دارد ونیز بادی وبلغمی را باآب گرم غسل کردن خوب است خصوصاً
در سرما وصفرائی ودموی را باآب سرد خصوصاً در گرما شعبهٔ ششم در
بیان روغن نشستن که همه ترا وگاه گو بند بدانکه فواید او گاه بسیار اند
چه حلبه دها تهارا قوی کرده اند وبعضی امراض بادی را نیز دفع سازد
پس طبیب را باید که طبیعت مردم وغلبهٔ خلط وعلتش شناخته
ونیز خاصیت فصل وولایت معلوم کرده هر روغنی از روغنهای
که مناسب مریض دانند آنرا در آوند کلان انداخته مریض را اندران
بنشانند وبعضی گفته اند که هر مریض که مادهٔ مرضش خام بود اورا حقنه
کرده باشد ودر روغن نشستن مضر است ونیز صاحب تب را خصوصاً

در تب ودر بدخضمی وامتیلا وقی در روغن نشستن ودر روغن رو وجود
مالیدن ممنوع است شعبهٔ هفتم در مالیدن اجنه بدانکه مالیدن اجنه
بلغم وچربی را نرم وتخمه خفیف کرده اند وغلبهٔ یبوست سودا را دفع
کند وتخمه که در جرم است آنرا روشن وتابان سازد ونیز از انجمله اعضا
قوت گیرند خصوصاً اندام زنان از ان بیشتر محکم وتابان گردد و
دل از ان نیز فرحت وخوشی گرفته مایل بسوی زنان شود والله اعلم
بالصواب شعبهٔ هشتم در منافع صدقه دادن بدانکه صدقه فعلی است
که مرض لادوا یعنی مرضی که اندر علاج آن حکیمان عاجز آیند آنرا
دفع کرده اند وبلای سماوی وارضی را رد کند ودولت وجاه را
بیفزاید ودر اولاد برکت دهد وعمر را نیز دراز سازد کما قال علیه السلام
الصدقة تزید فی العمر ودیگر بسی فواید دارد اما مختصر گفته ام والله
اعلم بالصواب فصل سیوم در بیان بعضی خصایل که حکیم را هشت باید
باید داشت چه اول حق شناسی دوم راست گویی سیوم خیر اندیشی
دوستان ودشمنان وچهارم محترز بودن از فرقهٔ زنان وپنجم
پوشیدن لباس محتشمانه وششم دایم مشغول بودن بدلایل علم وتجربه

وگوشه نشینی هفتم قناعت وخوش خلقی ومانند آن چراکه هر حکیمی
که خارج از صفتهای بالا باشد آن در حقیقت حکیم نمی باشد الا در عوام
الناس که آن از نهایت نقصان عقل وکفایت وغایت کوتاهی فکر
حقیقتش را رسیدن نمیتوانند پس حکیم همونست که صاحب علم وعمل باشد
ونیز بوقت علاج کردن فساد خلط وعمر مریض وموسم دانسته وولایت
شناخته علاج کند وهر مرض ساده وناساده وچاپ را فهمیده
ونیز هر چهار مراتب مرض یعنی ابتدا وتزاید وانتها وانحطاط
دانسته ونیز از روز بحران وتبیح تام ومانند آن متنبه بوده صاحب
احکام واگر حکیم از دقایق مذکور وحقایق مسطور مجهول بود آنرا
نمونهٔ ملک الموت باید پنداشت ونیز اگر مریض پیر باشد علاج
پیران بکنند واگر جوان باشد علاج جوانان بکنند واگر مریض طفل
باشد دوای طفل بکنند واگر کهول باشد علاج کهولان کنند چراکه در
خورد سالی در تن آدمی غلبهٔ حرارت ورطوبت خصوصاً رطوبت
می باشد ودر جوانی غلبهٔ تلخه ودر کهولت غلبهٔ سودا ودر سن پیری
غلبهٔ بلغم وباد پس هر یکی را وقت وسن شناخته علاج بکنند چراکه پیران

علاج جوانان کردن چنانچه فصد واسهال مضر است وطفلان را نیز فصد
کردن ویا دیگر تدبیری سخت چنانکه داغ دادن ویا تیز آب بخنگیش
سخت ساختن حکم بالا دارد وچون سن کهولت مابین سن پیری و
جوانیست پس تدبیرش نیز مشترکست چه اگر کهول صاحب قوتست بوقت
حاجت از علاج جوانان چنانچه فصد واسهال اورا عیبی نیست واگر
بیقوتست علاجش بتدبیر پیران باید کرد واگر طفلان را مرض از فساد
خون باشد نباید کرد چونکه اندرین سن در تن آدمی رطوبت غالب می
باشد از حرارت خون وتلخه پس از فصد رگ آن حرارت زایل
گردد وآن رطوبت مذکور ده چندان غالب شده وتنش را تباه
ساخته قوت تمیه را نیز ابتر کرده اند واگر پیر را حاجت اسهال افتد
پس طبیب اورا ادویه مزیل فساد خلط بخوراند ویا معجون هاضم که
اندرین سن اسهال بغایت مضر است زیراکه درین سن در تن آدمی
غلبهٔ بلغم می باشد وآتش لطیف که در معده هاضم است ضعیف می
باشد واز اسهال کردن آنهم زایل گردد از انجمله بلغم فم معده بسبب
کمی حرارت معده در زیادت آمده در معده میریزد بنا بران معده

از هضم کردن طعام عاجز آید و بواسطه ضعف معده جگر خلاصه طعام کمتر
بر میکشد از آن سبب هفت و نات یعنی هفت قلعه حیات زبون افتد
و اگر جوان را حاجت فصد یا اسهال یا استفراغ افتد باید که موسم و مرض شناخته
عمل کند زیرا که درین سن و نات و اخلاط و ارواح و مانند آن قوی
و استوار باشند از آنجهة گفته ام که عمر آدمی چون شعاع آفتاب است
چرا که هر سه خاصیت دارد یعنی در آغاز زبونی و درمیان غلبه و در انجام
ضعف والله اعلم بالصواب فصل هشتم در بیان نگاه داشتن
شرایط طبابت ابیات طبیبی چو خواهد بود در کسی ∴ در آن وقت گیرد دل از بیم بسی
به بیند چو آن صاحب غرض را ∴ بپرسد کدام است آن مرض را ∴ که آن نبض و
بول است ای ذو فکر ∴ دگر آنکه در صدر کردم ذکر ∴ چو خواهی زدارو بیابی
غرض ∴ بکن تنقیه اولا در مرض ∴ پس از تنقیه چون خورانی دوا ∴ اگر شد نکو
نباشد روا ∴ دوا گر باین جنس بکنی حبیب ∴ یقین است که باشی تو اطهر
طبیب ∴ بدانکه چون علاج کردن موقوف بر شناختن مرض بود
بدین سبب چیزی که از آن مرض شناخته شود هندوی آنرا ندان
نامند پس بدانکه ندان دو معنی دارد یکی آنکه از و مرض شناخته شود

بمعنی عام است و آن نیز بر پنج نوع است اول ندان دوم پورب
سیوم روپ چهارم اپسی پنجم سنپراپت اما ندان خاص آنرا گویند که از و زحمت
پیدا شود و آن نیز بر انواع است یکی غذای ناموافق دوم حرکت زیاده
از قوت سیوم موسم چهارم زمین پنجم غلبه اخلاط و پورب روپ چیز را گویند
که پیش از حدوث زحمت از آن معلوم شود و آن نیز بر دو نوع است
یکی را سامان پورب نامند و دوم را بسیکه پورب روپ نامند و سامان
پورب چیزیست که از و معلوم شود که زحمتی حادث خواهد شد اما
این معلوم نشود که کدام زحمت بغلبه کدام خلط پیدا خواهد شد
و بسیکه پورب روپ عبارتست از اندک نشانی هر مرض که باشد
که پیش از حدوث آن مرض بسبب نقصان خلط پیدا آید و
اندک نشانی هر زحمت را بسیکه پورب روپ آن زحمت نامند
و روپ عبارت از نشانی است که بعد حدوث زحمت بسیار
ظهور یابد و اپسی فایده است که مریض را بود بسبب دارو و یا بسبب
نوعی از چهار نوع طعام و یا از افعال چنانکه حرکت و خواب و
بیداری و مانند آن و اینهارا از زبان هندی سپارمند گویند

و هر یکی از دارو و طعام و افعال مذکور بر شش نوع اند چه یعنی یکی آنکه ضد
و مزیل سبب مرض باشد چنانکه مرضی که از ماده صفرا حادث شود دوا
سرد زایل کرده و این دارو ضد و مزیل صفراست دوم آنکه ضد و مزیل
مرض باشد چنانکه زحمت اتیسار را داروهای قابض چنانکه کراو
خرنوپ و بارهی و مانند آن دفع سازند و این داروهای ضد
و مزیل زحمت مذکور اند و سیوم آنکه ضد و مزیل هر دو باشند یعنی
هم مرض را و هم سببش را چنانکه زحمت تند را از بیداری شب دفع
کرده و این فعل ضد و مزیل خواب نور زحمت تندر است و
چهارم آنکه ضد سبب مرض نباشد ولیکن اثرش ضد سبب آن باشد
چنانکه دمل صفرای را دارو گرم دفع کند پس آن دارو ضد صفرا نیست
لیکن از قوت خود که آنرا ربها گویند دمل را زایل کرداند پنجم آنکه
ضد مرض نباشد لیکن اثرش همچو اثر ضد مرض بود چنانکه زحمت
قی که بقی کنانیدن رود و این فعل ضد مرض نیست لیکن اثرش
اثر ضد مرض است ششم آنکه ضد سبب مرض و مرض نباشد لیکن
اثرش ضد مرض بود چنانکه کسی که باتش سوخته گردد دوا او را عود خام

سحق کرده سخت میکنند و عود نه سبب ضد مرض است و نه ضد مرض
لیکن از قوت خود که بهندی آنرا پربها گویند یعنی خاصیت را گویند
سوختگی را به کرداند و چون هر یکی از دارو و طعام و افعال بر شش
نوع است مجموع انواع این هر سه هژده شوند و اگر مریض را بطعام
و یا بافعال ضرر حاصل آید و مرض زیاده شود طبیب را باید که
موسم و غلبه خلط تحقیق کرده علاج کند تا در محفل حریفان و بنظر شاهان
پسندیده باشد والله اعلم بالصواب فصل ششم در یافتن نبض و بول
و براز و عرق و مانند آن و این فصل مشتمل بر چند قسم است قسم اول
در بیان نبض که هندش ناری پریکها گویند بدانکه حرکت نبض از دل است
انبساطش و انقباضش محض برای تعدیل روح به نسیم و اخراج فضلات
اوست چرا که خدا تعالی بقدرت کامله خود در جثه آدمی رگهای
گوناگون و نیز شاخهای بوقلمون آفریده هر یکی را با اهتمام وجود
گماشته چه بعضی عروق بر خلاصه طعام اند یعنی از جگر و معده گرفته
در همه بدن پراکنده سازند و پرورش تن میکنند و بعضی عروق
بچشم تعلق دارند و پلک را بجنبانند و بعضی بگوش تعلق دارند

را آواز را گرفته بدماغ میرسانند وبعضی باعضای دیگر چنانکه بجگر وبپی ودست
وپای وقضیب وماننداین واین عروق ضوارب که همیشه در تن
آدمی میجهند تعلق بعضو رئیس دارند که در دل مقام حیات است
باید دانست که نبض خبر دهنده اربع عناصر وسوء المزاج بدن است و
هرگاه یکی از عناصر بواسطه سوء المزاج معده یا از گرمی یا سردی یا غیر از
وماننداین زیاده ویا کم افتد تندرستی بدن را تباه ساخته رنجهای
گوناگون پیدا میکند بدانکه جثه آدمی مثل باغ است وهرگاه که باشد
سوء المزاج اندرین باغ می درآید جرده نبض گوناگون غوغا میکند
اما اگر حکیم صاحب هنر باشد آواز جرده مذکور را شناخته وآن باشد
مخالف طبع داند وگذه ترکیبات وادویه مزیل اخلاط در دست
آرد واگر حکیم از حقایق مذکور مجهول بود کمثل الحمار در سان او باشد
وطریق دیدن نبض آنست که اول حکیم را باید که موسم وسن شناخته
ونیز قوت مریض وروز زحمت دانسته غذای معتدل بقدر گرسنگی
مریض را در شب بخوراند فردا بند دست راست مریض در انگشتان
خود بگیرد ونزدیک خود غوغا وکلام بلند شدن ندهد ورفتار

نبضش در دل خود فکر کند اگر رفتار نبض همچو رفتار گنجشک ویا فوک بود
ونیز جرم نبض گرم محسوس شود مرض از تلخه است واگر رفتار نبض مثل
بوتیمار وکبوتر وماننداین باشد ونیز جرمش سرد ونرم محسوس شود مرض
از خون است واگر رفتار نبض همچو رفتار خراطین ویا دیوچه باشد
جرمش درشت وخشن محسوس گردد رنج از سودا بود واگر رفتار نبض
مثل بزار پای باشد ونیز جرمش بنهایت سرد بود مرض از فساد باد
وبلغم است واگر رفتار نبض مثل باخه باشد وجرمش گاهی سرد وگاهی
گرم محسوس گردد مرض از غلبه باد وبلغم وتلخه است واگر رفتار نبض
همچو بوونه باشد واکثر اوقات جرمش گرم محسوس باشد مرض از فساد
خون وتلخه وباد است واگر نبض گاهی دراز وشتاب بجنبد وگاهی
در جنبیدن خود بماند بدانکه از غلبه باد وبلغم وتلخه است واگر نبض
محل خود را گذاشته فرو تر باید ویا یکبارگی از جنبش بماند مریض
بمیرد واگر نبض بنهایت باریک بجنبد ونیز جرمش سرد بود تاهم
بد است اما اگر درین حال قوت مریض کلی زایل شده باشد البته
مریض بمیرد واگر از سبب هضد یا اسهال یا ماننداین این حال بوده باشد

چندان خطره نیست قسم دوم در معرفت بول بدانکه بول فضله هضم
ثانیست ونیز چون پاره ازین از اقاصی الاعضا گردیده رجعت
بسوی مثانه میکند از آنجهة خلطی وهر ماده که در بدن غالب می باشد
رنگش در بول ظاهر میشود اصول الوان بول بحسب الوان اخلاط
چهار اند زرد وسفید وسیاه وسرخ کما قلنا الاصفر من الصفراء
والابیض من البلغم والاسود من السوداء والاحمر من الدم ولیکن بسبب
ترکیب اخلاط رنگها بسیار دارد وهر رنگی از رنگهای بالا باعتبار
کمی وبیشی آن خلط مخصوص مختلف الالوان نیز می باشد مثلا رنگ اصفر
علامت وآن محتویست بر پنج طبقه یعنی تبنی واترجی واصفر وناری
واحمر فاقع پس این همه الوان صفرای اند اما بواسطه کمی وبیشی غلبه
صفرای مختلف الوان می باشد وحقیقت باقی الوان اخلاط را همچنین
باید پنداشت وطریق دیدن بول آنست که اول موسم وعمر وقوت
مریض شناخته ونیز مرضش از امراض دانسته اندر شب غذای معتدل
بقدر گرسنگی بخوراند واورا کلام بلند وحرکت وغصه کردن ندهد
وعلی الصباح اول بول را گذاشته ومیانه را گرفته در شیشه صاف

انداخته ودر دهن شیشه پنبه داده وجانب آفتاب نهاده درآن نظر کند
اگر رنگ بول سیاه وسرخ وخشک باشد ونیز اندک کف کند بدانکه
زحمت باد است واگر بول زرد وزعفرانی ویا رنگ زرچوب باشد
بدانکه زحمت از غلبه صفراست واگر رنگ بول سفید فام نماید
ونیز غلیظ وسرد بود بدانکه زحمت از غلبه بلغم است واگر رنگ بول
آسمان گون ویا رنگ گل نیله باشد بدانکه تلخه او در معده سوخته است
واگر بول رنگ شهد ویا رنگ قنبیله می باشد بدانکه زحمت از
کثافت معده وخلط روده است که هندی آزار آنو گویند واگر بول
بسی سیاه گون نماید بدانکه زحمت از فساد همه اخلاط است که هندی
آزار تردوکه گویند واگر بول مانند روغن گاو باشد بدانکه درون شکم
گره باد است ویا که قولنج ویا کهتو دهر بدهضمی وماننداین واگر رنگ بول
برنگ آب اورونک باشد بدانکه زحمت از غلبه خون وتلخه است
هندش کت پت گویند واگر بول سفید باشد ونیز اندر رونش سبزی
زند بدانکه زحمت از رطوبت است واگر رنگ بول مانند خون کشته
بدانکه زحمت از غلیان وجوشش خون است واگر بول اندک اندک

بیرون می آید و نیز زود زود حاجت آرد بدانکه آتش معده او ضعیف
شده است واگر رنگ بول برنگ آتش چراغ باشد بدانکه مرض در غیر سرایت
واگر بول کم قوتی بیرون آید بدانکه گرده و مثانه مریض ضعیف شده است
واگر رنگ بول سرخ و صاف بود بدانکه از سوء المزاج و درد جگر است
واگر رنگ بول مانند رنگ انجیر پخته می باشد بدانکه از زیادتی خون است
واگر رنگ بول برنگ عنبر باشد بدانکه از خامی و زیادتی خلط بلغم است
که هندش ... گویند واگر بول زنگاری باشد بدانکه از افراط حرارت
محترقه است پس طبیب را باید که بوقت دیدن بول کلی الوان مذکور را
در دل داشته و نیز رسوب و قوام و لون و مانند آن تحقیق نموده
حکم کند والله اعلم بالصواب قسم سوم در معرفت براز واین قسم
مشتمل بر چند شعبه است شعبه اول در اندکی براز بدانکه اسباب اندکی
براز از سه نوع است یکی آنکه از عدم انصباب صفرا بطرف روده
میباشد علامتش قراقر روده و بدشواری بیرون آمدن براز است
دوم آنکه از تولد شدن کرم اندرون شکم و روده می باشد چراکه
اکثر براز بغذا ایشان خرج می شود و علامتش علامت دیدان سوم

آنکه از زیادتی قوت جگر میباشد چون جگر کیلوس را زیاده از مقدار
بجوشیدن میکشد علامتش پری رگهای بدن و ثقل محسوس در طرف راست
پوشیده نماند که غذاء لطیف زود تر هضم می شود و خون گردد و از آن
نیز ثقل اندک حاصل گردد و غذاء غلیظ را برعکس بدان شعبه دوم
در تری و رقیقی براز بدانکه سبب تری براز اکثر از ضعف جگر
و ماساریقا می باشد چراکه چون جگر بواسطه ضعف تری و لطافت کیلوس را
بجوشیدن کشیدن نمیتواند آن زمان همه رطوبت و لطافت غذا
برفاقت براز بیرون می آید و آن بیرون از سه وجه نیست یعنی یکی
آنکه بالا ذکر رفت دوم آنکه شوره اندر بهار ابقا افتد از آنجهت کلی
کلی رطوبت و لطافت را جگر جذب کردن نمیتواند سوم آنکه از
سبب ناگواریدن طعام می باشد و این نوع اخیره نیز بر سه وجه است
وجه اول آنست که طعام زیاده از اندازه طبیعت خورده شود
و طبیعت از هضم عاجز آید از آنجهت اکثر طعام براز گردد همو نظور
ناگواریده و با تری کیلوس آمیخته بیرون آید وجه دوم آنست خلطی
خلطی بمعده اندر در آید از این سبب اگرچه طعام اندک باندازه

خویش خورده باشد اما بواسطه فساد خلط ناگواریده دفع می شود وجه
سوم آنست که از فرو در آمدن نزله از دماغ و آمیخته شدن با براز
می باشد اما سبب خشکی براز نیز بیرون از شش وجه نیست یعنی اول
آنکه بواسطه ریاضت قوی می باشد چراکه بسبب ریاضت همه اندام
حاجتمند تری غذا می شود و چون همه تری غذا را جذب میکند از آنجهت
براز خشک ماند دوم اینکه از بسیاری ادرار بول می باشد و سوم
آنکه از بسیاری آمدن عرق می باشد و چهارم آنکه از بسیاری حرارت
اندام می باشد چراکه بواسطه نهایت گرمی همه رطوبتها و تریها غذا را
اندام خرج میکند و براز خشک ماند ششم آنکه از دیر ماندن براز در
روده قولون و اعور و ضعف قوة واقع می شود پوشیده نماند
که چون قوام براز مختلف میباشد نشان سوء المزاج هاضمه میباشد
شعبه سوم در رنگهای براز بدانکه زردی براز دلالت بر صفرا میکند
و سبزی و رصاصی و یا اندک تیره که سبب آن بواسطه رنگ طعام
نباشد نشان سردی احشا می باشد و سپیدی و سبزی براز دلالت
میکند بر زیادتی بلغم و یا بر ناگواریدن طعام و یا بر سده و مقعد

یرقان و براز باریم آمیخته بیرون آمدن نشان انفجار دبیلست و گاه
باشد که مردم تندرست را نیز همچو ریم با براز آمیخته بیرون آید اما آن
از عدم ریاضت و ناکردن حرکت است و نهایت سیاهی براز مانند
سیاهی بول نیز بد بود چراکه دلالت کند بر سوختن اخلاط که اندر
جگر پیدا می شوند و یا نشان عفونت سودا باشد اندر جگر و براز
سودائی اندر آخر بیماری سودا نشان خیر باشد شعبه چهارم در بوی براز
بدانکه نهایت بد بوی و گنده که از سبب چیزی خوردن بد بوی
چنانکه انگوزه و سیر و مانند آن نباشد دلالت میکند بر بسیاری
عفونت اخلاط و ترشی بوی براز نشان سردی مزاج و بسیاری
بلغم ترش است شعبه پنجم در کفک و قراقر براز بدانکه کفک علامت حرارت
عظیم باشد که اخلاط را بجوشاند و یا نشان بادها باشد که با یک
خلط و یا دو خلط آمیخته گردد هرگاه که براز با آواز بلند بیرون آید
نشان تولد بادها باشد و آواز باریک نشان رطوبت رقیق
بود و هرگاه که قوت دافعه قوی باشد آن زمان براز با آواز بیرون
آید شعبه ششم در چربی و لزجی براز بدانکه لزجی و چربی براز که از سبب

چیزی چرب خوردن نباشد نشان کند از تن اندام باشد خصوصا چربی
بر از دلالت برگداختن پیه میکند چنانچه زرد جیت بر از دلالت میکند
برگداختن گوشت و اندامهای اصلی والله اعلم بالصواب قسم چهارم
در معرفت عرق و این قسم نیز مشتمل بر چند شعبه است شعبه اول در انکه عرق چگونه
و از چه خیزد بدانکه غذا اندر عروق باریک نتواند گذشت مگر
بصحبت لختی آب که آنرا رقیق کند و لختی صفرا که بقوت تیزی و گرمی
آنرا بگذراند و باندامهای رساند پس چون غذای باندامهای
رسد بیشتری ازان آب بازگردیده طرف کرده و مثانه بازآید
واندکی با غذای از رگهای بیرون آید ازانجهة اکثر طبیبان عرق را
فضله هضم سوم پنداشته اند و نیز ازان آب بعضی بخار گردد و
راه مشام بیرون آید اما نتوانند دید و بعضی ازان با فضله که
آنجا باشد آمیخته عرق گردد بدین سبب از عرق هر شخصی بوی آن
آید خلط اندر تن او غالب باشد و اگر با فضله غلیظ تر آمیخته
و باقی آب را نشف ساخته و از مشام بیرون آید در ظاهر پوست
نماید آن میل و وسخ باشد شعبه دوم در بسیاری و اندکی عرق بدانکه

اسباب

اسباب بسیاری عرق بسیار اند چنانچه بسیاری رطوبت و بگشادگی
مشام و مانند آن و عرق بسیار کردن اندر تندرستی دلیل بسیاری نشان
فضولی بوده اندر بدن و اسباب اندکی عرق نیز بر انواع اند
یعنی یا از کمی رطوبت است و یا از خامی خلط و یا از تنگی مشام و یا
از عدم قوت دافعه و عرق اندک یا علامت امتلای بدن باشد
پوشیده نماند که عرق طبیعی سه نوع است یکی انکه بسبب قوت
دافعه باشد چون عرق بحرانی و دوم انکه سبب آن حرکت و ریاضت
باشد و سیوم انکه بسبب هوای گرم باشد چون عرق تابستانی و عرق
گرمابه و عرق ناطبیعی نیز بر پنج نوع است یکی انکه سبب آن گداز تن
اندامها باشد دوم انکه سبب آن ضعف ماسکه باشد و سیوم
انکه سبب آن ریاضت بافراط باشد چهارم انکه گرمای بافراط
باشد پنجم انکه سبب آن صعوبت بیماری باشد و نه اندر روز
بحران باشد و این نوع را ناطبیعی ازانجهة گویند که رطوبتهای
طبع اندر وی خرج شوند انکه از افراط امتلا باشد هم ناطبیعی
باشد از بهر انکه نه از قوت دافعه دفع باشد لیکن از عاجزی

و گرانباری قوت باشد و نیز بسیاری عرق از یک عضو نشان بسیاری
ماده در آن عضو بوده والله اعلم بالصواب شعبه سوم در بوی و رنگ و طعم عرق
بدانکه عرق سپید و ترش نشان رطوبت رقیق باشد همچو عرق زرد و عرق
تلخ و عرق تیز نشان غلبه صفرا باشد و عرق سیاه و کثیف نشان غلبه سودا
باشد و هرگاه قوت ماسکه رگهای ضعیف باشد عرق مانند خونابه باشد
و گاه باشد که ازان خونی که غذا آن راند بد و اندام آنرا قبول نکند
عرق خون باشد و نیز عرق نهایت گنده و بدبوی نشان عفونت
اخلاط باشد والله تعالی اعلم شعبه چهارم اندر عرق گرم و سرد بدانکه عرق نهایت
سرد اندر تب حاده سخت بد باشد و اندر تب آهسته بدان بدی نباشد
از بهر انکه نشان خامی خلط باشد و تب حاده قوت را زود ضعیف
کند و خامی خلط که از حرارت غریزی و از حرارت تب اثر تغیر
و اثر نضج در وی پدید نیاید وقت را تا مدت نضج او پایداری چگونه باشد
بدین سبب اندر تب آهسته امید توان داشت که قوت چندان پایداری
خواهد کرد که در خلطی نضجی پدید آید اما گرم عرق اندر تبها و بیماریهای
امیدوار تر است شعبه پنجم اندر عرق رقیق و غلیظ بدانکه عرق رقیق

نشان رقیقی ماده بیماری باشد و عرق غلیظ نشان رقیقی و عسری و دیر ازی
بیماری بود والله اعلم بالصواب قسم پنجم در علامتهای دلالت کننده‌های بر
صلاح و دلالت میکنند بر نیکی و بدی مرض و این قسم نیز مشتمل بر چند شعبه است
شعبه اول انکه از موی سر روشن معلوم میشود بدانکه تازگی و استادگی موی
و نیز خم وری ماندن بحال طبیعی اکثر اوقات علامتی نیک است چرا که
دلالت میکند بر قوت حرارت غریزی و پژمردگی و تباهی لون موی
اکثر اوقات علامتی مهلک است خصوصا در مرض حاده شعبه دوم
در پیشانی مریض معلوم میشود بدانکه پیشانی روشن و گشادگی پوست
بر آن دلالت نیک است و برعکس این برعکس است شعبه سوم انکه
از احوال چشم معلوم میشود بدانکه سپیدی و سیاهی چشم و نیز پلک زدن
و نظر کردن بحال طبیعی علامت خیر و نیکی مریض است و بیک جانب چشم
فرو رفتن و کوچک شدن و نیز نظر طرف سقف و بالا نهادن
علامت مهلک است و هر دو چشم اندر دور رفتن نیز بدین پنداشته شعبه
چهارم انکه از احوال بینی معلوم میشود بدانکه باریک و بد رنگ و پژمرده شدن
بینی خصوصا بینی علامت مهلک است و همیشه دم زدن از راه بینی

ونیز اندرونش گرد و غبار ظاهر آمدن بد است شعبهٔ پنجم آنکه از احوال گوشت یافته میشود بدانکه شنوائی و رنگ گوشت در هر مرض حال طبیعی ماندن اکثر اوقات دلالت خیر است و زرمردگی و سبزی و یا سیاهی گوشت خاصه زرمردگی گوشت علامت مهلکست شعبهٔ ششم آنکه از احوال لب یافته میشود بدانکه بد رنگ و کوچک بودن لب علامت ردیست و نیز بنهایت سرد شدن و میل اندر دهن کردن بد است شعبهٔ هفتم آنکه از احوال دندان یافته میشود بدانکه در هم سائیدن دندان در زحمت حاده اکثر اوقات علامت ردی است و نیز تغیر لونش و برهنه بودن از احاطهٔ لب اما اگر جبلی باشد تا نهایت خطر است شعبهٔ هشتم آنکه از احوال زبان یافته میشود بدانکه بد رنگ شدن رنگ زبان خصوصاً به نهایت بودن سیاهی علامت ردی است و نیز بکرر بر لب زبان گردانیدن بد است شعبهٔ نهم آنکه از احوال چهره یافته میشود بدانکه رنگ چهره بغایت سیاه و یا زرد و یا کبود و یا سپید بودن علامت ردی و مهلکست خصوصاً مع تواتر و کوتاهی نفس شعبهٔ دهم آنکه از احوال صورت خلاف طبیعت یافته میشود بدانکه صورت لاغر شده بنهایت علامت ردی است خصوصاً با تنگی بناگوش و صورت طبیعی

و با بیهوشی و با خنده و خوزلی علامت خیر است شعبهٔ یازدهم آنکه از احوال گلو یافته میشود بدانکه کشیده شدن عروق بر گلو و نیز فرو نارفتن آب و طعام در وی علامت ردی و اکثر اوقات مهلک هم هست اما اگر منع لی شعوری باشد مهلک تر است شعبهٔ دوازدهم آنکه از احوال سینه یافته میشود بدانکه سینه از بیرون خشک و باطنش سوزان تر علامت بد است و نیز عضلات سینه بوقت نفس زدن اندرون و بیرون رفتن علامت مهلک اما در مرض حاده شعبهٔ سیزدهم آنکه از احوال دست یافته میشود بدانکه بد رنگ و پژمرده شدن پوست کف دست علامت بد است اما اگر با بردی لمس کف دست میباشد و نیز با دست چیزی از جامهای چیدن و یا مثل خشم آورده چیزی گرفتن اکثر اوقات علامت مهلک است شعبهٔ چهاردهم آنکه از احوال خصیه و ذکر یافته میشود بدانکه خصیتین و ذکر بنهایت منقبض بودن در مرض حاده و مزمن علامت بد است و اگر بنهایت برعکس این می باشد تا هم خوب نیست و نیز بد رنگ و پژمرده شدن پوست ذکر و خایه خالی از رد است نیست شعبهٔ پانزدهم آنکه از احوال بول و براز یافته میشود بدانکه بول و براز بنهایت گنده علامت بد است و نیز بیرون آمدن بابل چربی اما اگر چیزی مسکر خورده نباشد

اکثر اوقات علامت مهلک است شعبهٔ شانزدهم آنکه از احوال پای یافته میشود بدانکه پوست کف پای و ناخن پای بنهایت بد رنگ و پژمرده شدن علامت بد است و نیز آماس کردن پشت پای خصوصاً در مرض مزمن کالسل و ضیق النفس و ذات الریه و ذات الجنب و مثلها اکثر اوقات علامت مهلکست

باب دوم در معالجات امراض

و این باب مشتمل بر چند فصل است فصل اول در دفع امراض دل و این فصل نیز مشتمل بر چند قسم است قسم اول در دفع خفقان گرم بدانکه خفقان مرضی است که دل را اختلاج مع طپیدن پیدا گردد و بعضی طبیبان مجهول ربو و ضیق النفس را از جهل کمال خفقان گویند اما فرق اینست که ربو دم زدنی است کوتاه و بشتاب مثل دم شخصی که دویده آمده باشد و خفقان خالی از طپیدن و اختلاج دل نمی باشد اما سبب خفقان گرم اکثر از عوارض نفسانی چنانچه غصه و اندوه و فکر و مانند آن می باشد و گاه باشد که از بوی گیاه های زهرناک و یا از هوای گرم اکثر و یا از غلبهٔ صفرا نیز می باشد علامتش تشنگی و خشکی دهان و سوزش حوالی دل است و نیز راحت یافتن از هوای خنک و رنج دیدن از هوای گرم

علاج اگر از سبب عوارض نفسانی می باشد بتدبیری مقتضاده عوارضش را فرونشاندن و میوه های خشک بویانیدن با صواب است و اگر از غلبهٔ صفرا میباشد بعد مسهل ضمادهای خنک بر سینه و دل نهادن و بعضی اشربهٔ خنک در عمل آوردن و نیز در خانه صندل و کافور و گلاب پاشیدن مجرب و مفید است صفت ضمادی که خفقان گرم و احتراق الصدر را دفع کند صندل سپید و طباشیر و کشنیز از هر یک ده درم کافور و گل مختوم از هر یک سه درم بعده همه را باریک سائیده با گلاب و لعاب بذر قطونا آمیخته بر سینه و دل ضماد کند نوعی دیگر برگ خرفه و صندل سرخ از هر یک برابر بهم دیگر باریک بگلاب و آب سیب سائیده بر نواحی دل ضماد کند آرد جو و صندلین و گل نیلوفر از هر یک برابر بهم دیگر باریک بگلاب صفت بعضی اشربه که بالا ذکر رفت بگیرند سیب کوهی ترش و شیرین بکوبند و آب آن بکشند و یک روز بنهند تا صافی شده بپالایند و در پاتیله انداخته بجوشانند و قدری قند آمیخته و قوام آورده بکار برند انشاء الله ازین خفقان گرم و ضعف دل و تشنگی و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر صندل سفید و کشنیز و گل سرخ از هر یک [illegible] وی گرفته و بهم دیگر

کوفته نگاه دارد و بوقت حاجت ازین دریسه چندان آب انداخته
بجوشانند چون داند که سیوم بهره مانده است آنزمان دیگ را از
دیگدان فرود آورده کوانته رابیتی جوش راسرد و صاف ساخته
و پاره آب سیب و قند چاشنی داده مریض را علی الصباح بنوشانند
نوعیدیگر اگر کسی چند روز در آب سیب پاره طباشیر و کشنیز و کهربا انداخته
بنوشد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن کرده نوعیدیگر صندل سپید
و اسیر از هر یک برابر و بهم کرکوفته و در سبیت چندان آب انداخته
بجوشانند چونکه یکنیم مانده است آنزمان جوش را از دیگ گرفته
و پاره قند چاشنی داده بکار برد قسم دوم در دفع خفقان که از خون بهم
علامتش سایر علامات غلبه خون چنانچه سرخی چشم و روی و دری رگها
کردن و گرانی سر و مانند آن علاجش بعد فصد باسلیق چند روز مریض را
در محل خنک نشاندن و اشربه و ضمادهای مذکور که در خفقان صفراوی
گذشته اند در عمل آوردن مجرب و مفید اند و اندرین نوع خفقان
سحیقه مروارید و بسد و طباشیر در شراب بهی آمیخته دادن نیز
عاجل است نوعیدیگر گل نیلوفر و گل بالنسا و کشنیز سبز از هر یکی برابر گرفته

و بهم کرسائیده و در چهل چندان آب انداخته بجوشانند چون داند که
سه بهره رفته است و چهارم بهره مانده است آنزمان سرد و صاف ساخته
و پاره قند چاشنی داده بکار برد قسم سیوم در دفع خفقان سوداوی
علامتش سایر علامات غلبه سودا چنانکه سیاهی رنگ و چهره و خشکی
بدن و وسواس و مثلها علاجش اگر چیزی مانع نبود چند نوبت تنقیه
بحقنه کردن و دل را تقویت بدارو های گرم دادن کالمسک
والعود والعنبر والابریشم والزعفران و مثلها و نیز زعفران و مصطکی و اترج
بهم کرسائیده بر دل و سینه ضماد کردن بالصواب است نوعیدیگر بهمن
سپید و سرخ و ابریشم مقرض و قرنفل از هر یک چهار درم زرنباد
و درونج عقربی و گاوزبان از هر یک دو نیم درم زعفران و عود
قماری و پوست بیرون پسته و برگ پودنه از هر یک نیم درم بعد
هذا اجزای مذکور را بهم کرسائیده و با عسل آمیخته و نیز شمه مشک
و عنبر برای خوشبوی ضم ساخته بکار برد انشاء الله تعالی ازین خفقان
درد و وسواس و ضعف دل و مانند آن دفع کردد قسم چهارم
دفع خفقان که از غلبه بلغم باشد علامتش سایر علامات غلبه بلغم علاجش استفراغ

بلغم و نیز اندرین نوع خفقان چند روز مریض را معجونات گرم خورانیدن
و اترج و زعفران و مشک بویانیدن با صواب است اگر خفقان از سبب
دیدان میباشد علامتش شوریدن دل بوقت گرسنگی و آب رفتن
از دهن در خواب است علاجش علاج دیدان و نیز چند روز مریض را
برنگ و تمر و مغز نارجیل خورانیدن مفید است قسم پنجم در دفع غشی
و این قسم مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در حدوث زحمت مذکور بدانکه از غایت
لاغری و ضعف دل و یا از گزیدن هوام زهرناک و یا از خوردن
زهر و نیز از وصول بخارات ردیه بدنیه چنانچه در اختناق رحم
یا خارجیه چنانکه نتن مردار و یا از زخم رسیدن و یا از دیدن خون
و یا از قلت روح و این جنس اکثر بعد فصد و حجامت و یا
از درد صعب عارض میگردد و گاه باشد که از فرط لذت نیز غشی باشد
اما کمتر شعبه دوم در علاج زحمت مذکور بدانکه برای دفع زحمت مذکور آب
خنک و گلاب بهم کرآمیخته بر روی و سینه مریض پاشیدن و نیز
بعضی میوهای و گلهای و گیاههای موافق پیش بینی نهادن و نیز
اگر سببش از بخار ردیه بدنیه می باشد آنزمان کوشش در تنقیه کردن

مرطبیب حاذق را واجب است نوعیدیگر صندل و آمله و انگور از هر یکی
برابر بهم کرسائیده و با قند و گلاب آمیخته مریض را بلیسانید انشاء الله تعالی
ازین بیهوشی و مستی دفع کردد نوعیدیگر زرانباد را بانه چندان زر شالی
یار کرده و بار بکر سائیده و نیز پاره زعفران برای خوشبوی ضم ساخته
با شهد و نبات مریض را بخوراشند این فواید مذکور دارد و هر گاه از
امری سهل چنانچه بدیدن خون و غیر ذلک ناگاه غشی میفتد از آن دو وقت
تسکین و بهوش آمدن و تقویت دادن احتیها و باید نمودن الغشی
اذا افرط اوجب الموت فصل دوم در دفع اسهال که بهندی اتیسار
گویند و این مشتمل بر دو قسم است قسم اول در حدوث زحمت مذکور بدانکه
از غذای دیر هضم و گران و سخت و چرب و یا از غذای که در حاله بد هضمی
خورده باشد و یا از فساد فصل و یا بسبب اجتماع فضلات از ترک حرکتی
و ریاضت و یا بقصد نگاه داشتن بول و غایط و آروغ و کوز و نیز از
افعال ناپسندیده چنانچه زور و حرکت و سواری زیادت از مقدار
قوت و یا از افراط خوف و اندوه و خون و یا از کرم شکم و خلط
روده و یا از ادویه مسهله و یا از نگهاس و مانند آن خلطی از اخلاط

فاسد شده و هر قسم باد معده را یعنی اما دیران دسهال باد در انشاء ساختن برنج مذکور را بید اینکند و نیز این مرض بحسب بسایط و ترکیب شش نوعست دقبول بعضی کم و بیش یعنی یکی آنکه از غلبه باد خیزد و دوم از تلخه و سیوم از بلغم و چهارم از هر سه اخلاط و پنجم از کثافت شکم و ششم از اندوه و خون و هفتم از اجتماع فضلات قسم دوم از علاج مرض مذکور بهر رنگ از برین علاج طبیب را باید که رنج مذکور را بعلامات بعد خلاط شناخته و پختگی و خامی اسهال نیز تحقیق کرده علاج کند چرا که این رنج را بوقت خامی و عدم نضج دارو دفع قبض دادن خیلی مضرتست سوال هر اسهالی که بالا مذکور شد گذشته است بحسب خلاف اخلاط ماده مرض مختلف است پس در چند روز پخته میشود جواب اگر صاحب مرض را طبیب با بتدای مرض بفاقه کرانیدن دادوها یا چیزی بنفع هاضم خوراندن پرورش کند اسهال تلخه در ده روز و بلغم در دوازده روز و بادی در هفت روز و مرکبات یعنی سنیات و ثلاث را نیز بهمین قیاس باید پنداشت چرا که در اسهال سنیات یعنی غلبه تلخه زیادت باشد در روزهای مدت تلخه پخته میشود و اگر بلغم غالب باشد در روزهای مدت باد پخته و لایق دارو میشود و دیگر اسهال اندوه و خون را نیز بحکم تلخه باید

وبهران اسهالی که از کثافت معده و روده باشد حکمش بحکم بلغم الکون علاج و علامات جدا که این رنج مذکور اگر بول و چشم و براز و ناخن و جثه زرد و دوام نماید و نیز سرعت نبض و تشنگی و تپاک و سوزش که دست و پا بود بدانکه از تلخه غلبه است اول مریض را بقدر قوت فاقه کنانید و دارو یا چیزی خوراندن و نیز از تلخه بسیار در معده و روده ریخته باشد آن زمان دارو مسهل داده بر فق اسهال کنانیدن طبیب را واجب است و دارو این اسهال بر انواع اندکی است گل انار و بیخ سوسن و بالا پوست جوانسه از هر یکی دو نیم درم موبهته و گل دهاتکی و کشنیز از هر یکی دو درم بعد هذا همه اجزای مذکور را یکجا جوکوب کرده در دو یکنیم پیاله آب انداخته بجوشانند چون دانند که چهارم حصه آب مانده است و یک از دیگدان فرود آورده و دوا را از و گرفته و صاف ساخته و پاره قند و غساله برنج یار کرده مریض را ناهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین اسهال بالا و سنگرهنی و خون رفتن از بواسیر منتک دفع گردد و این را امورتی کواتهه نامیدم گل دهاتکی و بیل و لسان العصافیر از هر یکی مساوی گرفته و باریک سائیده نگاهدارد بوقت حاجت

پاره ازین در غساله برنج انداخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز هر نوع راندن شکم را قبض کند نوعیدیگر اگر کسی لودها و کرا و مغز خسته نغزک از هر یکی یک سرشاهی گرفته و هر سه را بهمدگر باریک سائیده و در سیر شیر بز انداخته و دو جوش زم داده و ازین شیر جغرات ساخته و بعده ازین جغرات روغن کشیده نگاهدارد اما بوقت حاجت قدری گل کچنال اندرین روغن بزیده و سرد ساخته موافق قوت هاضمه مریض را بخوراند ازین اتیسار پخته و سنگرهنی و بواسیر و زردی اندام دفع گردد این را لودهادیو نامیدم نوعیدیگر و اگر کسی موچرس و مغز خسته نغزک و لجالو و پوست درخت ازلو از هر یک یکوزن گرفته و باریک سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین در غساله برنج انداخته مریض را بنوشانند ازین رنجهای مذکور امین گردد و اگر ادویه مذکور میسر نشود هر کدام ازینها که بدست آید همانرا باریک سائیده و با غساله برنج یار کرده مریض را بنوشانند نوعیدیگر و اگر کسی چند نوبت لعاب بهدر قطونا در غساله برنج و کوکنار بهمدیگر آمیخته بنوشانند انشاء الله ازین اتیسار پخته و کناک دفع گردد نوعیدیگر زمانج و مازون و جوزبویه و افیون

از هر یکی برابر بهمدگر سائیده و بآب صمغ عربی حبوب بقدر دانه نخود بسته نگاهدارد بوقت حاجت یک دو حبه در غساله برنج انداخته بنوشانند هر نوع اتیسار و سنگرهنی قدیم را نافع است نوعیدیگر پوست بیخ جوانسه و نیز بالا و کشنیز از هر یکی برابر بهمدیگر کوفته بجوشانند چون دانند که چند جوش خورده است سرد و صاف ساخته و قدری بحیقه بیل یار کرده مریض را بنوشانند نوعیدیگر قدری کز مازون را بریان کرده و باریک سائیده نگاهدارد بوقت حاجت پاره ازین در غساله برنج و شیره بیخ جوانسه ضم ساخته مریض را بنوشانند این نیز دافع هر نوع مرض مزمن و غیر مزمن است نوعیدیگر اتیس و اندرجو و پوست بیخ جامن را از هر یک برابر بهمدگر سائیده با شهد بلیسانند این نیز قابض است نوعیدیگر اگر رنگ روی و چشم و ناخن و بول و براز سپید دوام نماید و عدم گرسنگی و تشنگی بوده و رفتار نبض مثل رفتار کبوتر بوده و نیز گرانی سینه و سستی اعضا و روانی لعاب از دهن میشود بدانکه از غلبه بلغم است اول مریض را فاقه کنانیدن و نیز اگر چیزی مانع نبود کوشش در استفراغ بلغم کردن مر طبیب حاذق را لازم است

وداروی این نوع اتیسار برانواع است یکی آنکه اتیس ولسان العصافیر
وکرا وبیل وموتهه وزنجبیل از هر یکی چهار درهم جلوتری وجوزبویه از هر یکی
دو نیم درم بعد از ان همه اجزای مذکور باریک ترسائیده نگاهدارد و بوقت
حاجت پاره ازین باشهد وبحیقه راز شالی آمیخته رنجور را بخوراند
انشاء الله ازین اتیسار بلغمی وبادی وسنگرهنی نو و مانند آن
دفع گردد نوعی دیگر اتیس بخوراند جوبج کل دهاتکی بیل زنجبیل از هر یک
برابر بعد ترسائیده وبا بول ماده گاو غلولها بسته نگاهدارد و بوقت
حاجت یکغلوله یعنی موافق قوت مریض بخوراند وبالای این
جوش کرا بنوشانند این نوع نیز دافع اطلاق بلغمی است نوعی دیگر کوتهه
وبارهی وموتهه ووج وشیطرج وکنکی جلبه را مساوی گرفته وباب
آش کرده بنوشانند ازین نیز غرض حاصل گردد نوعی دیگر پوست درخت
سنبل وکرا از هر یکی یک آثار گرفته ودر ده چندان آب بجوشانند
چون هفت حصه آب برود وسه حصه بماند از دیک کشیده وصاف
ساخته وباز در دیک انداخته بجوشانند چون غلیظ شود آنگاه موچرس
وبارهی وبجالو واتیس وموتهه وبیل وکل دهاتکی از هر یکی هفت درم

بعد ترسائیده اندران بیندازد وبچوب بگرداند چون بسخت غلیظ
شود فرود آورده بکار برد جمله انواع اتیسار وبواسیر خونی را دفع
نوعی دیگر کوتهه وبارهی ونج وموتهه وبهکرمول وکل دهاتکی از هر یکی
مساوی گرفته بعد جوکوب کرده نگاهدارد وبوقت حاجت
قدری ازین نوع گرفته ودر بیت چندان آب انداخته بجوشانند
چون دانند که هشتم حصه آب مانده است آنزمان سرد وصاف ساخته
ونیز پاره شیطرج الهندی ضم ساخته بهار مریض را بنوشانند این نیز فواید مذکور
دارد نوعی دیگر اتیس وبیل وکجور وکراو وموتهه وزنجبیل ولسان العصافیر
ومهلهتی وبارهی از هر یک برابر وکتهه دو چندان از جمله داروهای
بالا بعده همه اجزای را بهمدیگر باریک ترسائیده نگاهدارد و بوقت
حاجت قدری ازین جوشانده وجوش را سرد وصاف ساخته
ونیز قدری عسل ارنج ضم کرده مریض را بنوشانند ازین انواع
اتیسار خصوصا بادی وبلغمی واطلاق بواسیر وسنگرهنی ولیسوجکا
ومانند آن دفع گردانند نوعی دیگر اگر رنگ روی وجبه سیاه
وخشک دوام نماید واطلاق با درد وآواز شکم بود ورفتار نبض

مثل رفتار خراطین ویا مار باشد بدانکه از غلبه باد است اول مریض را حقنه
نرم کردن ودارو یا جن جوزاندن واز اشیا ممد مرض اجتناب نمودن
لازم است وداروی آن نیز برانواع است یکی انبت میدهانکی وبیل
وموچرس وبارهی کلوی زنجبیل وموتهه از هر یکی یک وزن گرفته وباریک تر
سائیده نگاهدارد بوقت حاجت قدری ازین در دوغ انداخته وپاره
قند سیاه ضم کرده مریض را بنوشانند هر نوع اتیسار خصوصا بادی را
بیشک دفع گرداند انشاء الله تعالی نوعی دیگر جوزبویه وجلوتری و
لسان العصافیر وافیون از هر یک درم وکرا خالص صد درم اینهمه را
بهمدیگر باب صمغ عربی باریک ترسائیده وغلولها بقدر دانه نخود بسته
نگاهدارد ویک وغلوله نغب الرنج بکار برد انشاء الله از هر نوع اطلاق
وسنگرهنی ولیسوجکا وتقطیر البول ایمن گردد واین اراونک کسکر
نامیدم نوعی دیگر پوست درخت ارلو ومهلهتی وکلنار واتیس واندرجو
وبالا وزنجبیل از هر یک مساوی گرفته ویکجا جوکوب ساخته وجوشانده
وجوش را سرد وصاف ساخته پاره شهد ضم کرده مریض را بنوشانند
ازین نیز اطلاق دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز زردی بیضه

مرغ در لو ماکیهو که مذکورش در علاج اسهال تحفه گذشته است مریض را
بخوراند انشاء الله تعالی ازین اطلاق دفع گردد نوعی دیگر بیار دبل موچرس
وزنجبیل وموتهه وکل دهاتکی وکوکنار ولجالو وبرگ جامن وکل انار
وکشنیز از هر یکی مساوی گرفته وآش کرده نگاهدارد بوقت حاجت
پاره ازین در دوغ وقند آمیخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین هر اسهال خواه شیابی خواه غیر آن دفع گردد واین را
سرو پراساد اچورن نامیدم نوعی دیگر دانکه از غلبه هر سه خلط حادث بشود
علامتش آنست که غایط برنگ عساله گوشت می باشد ویا برنگ پرهای
طاوس بود وعلامتهای غلبه هر یکی از اخلاط ثلثه که در فصل زیاده
شدن اخلاط گذشته است اندر آن نیز اظهار گردد واین نوع
اسهال را علاج کردن گویا جنگ کردن با ملک الموت است
پس اندرین علاج طبیب را می باید که بدلایل نبض وقاروره
زیادتی یک خلط از هر سه اخلاط شناخته اول آنرا بتدبیر اعتدال
آرد یعنی اگر غلبه بلغم زیاده باشد باستفراغ بلغم واگر باد و یا تلخه غالب
باشد با مسهل وحقنه اما اگرچه مسهل ضد مرض ها نیست لیکن اثرش

انداخته

جنداز مرض است وعلاج این نیز برانواع است یکی آنست کیهتر وشیر مالا
وموتهه وصندل وکشنیز وجراینه وکلوی از هر یکی تا وی بهمدر کوفته
بجوشانند وجوشن را سرد وصاف ساخته وباعساله برنج ضم کرده مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین اتیسار که با ورم باشد ونیز تشنگی
تب دفع گردد **نوعی دیگر** بیارد بیل وبتیس ومغز خسته نغزک وکشنیز
از هر یکی برابر بهمدر کوفته وجوشانیده وجوشن را سرد وصاف ساخته
وپاره شهد وشکر یار کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
اتیسار که باقی وبا تب باشد دفع شود **نوعی دیگر** بیارد پنجاه درم گرا
باریکتر سائیده ودرسی چندان آب انداخته بجوشانند چون یک
حصه بماند در جامه بیز کرده بستانند وباز در دیگ کرده بجوشانند
چون غلیظ شود آنگاه از موچرس وپاریهی وموته ولجالو وبتیس
واندرجو وکیهتهه وگل دهاکی وکوکتار وگل انار از هر یکی نه درم
گرفته وبهمدیگر باریکتر سائیده وبا جوش مذکور آمیخته فرود آرد و
بوقت حاجت قدری ازین مریض را در عساله برنج انداخته
مریض را بنوشانند وبالای آن پاره دوغ نیز بنوشانند ازین هر

اتیسار وشکرهنی وپیوچکا ومانند آن دفع گردد **نوعی دیگر** اگر کسی
نیزمالا واندرجو وزنجبیل وتخم ملهاره ودال چلد وصندل وشگوفه
انار جمله را ساوی گرفته وباعساله برنج آس کرده وشیره آن پیلیده
بستانند واندران پاره شهد انداخته چند روز مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین نیز هر نوع اتیسار دفع گردد فایده در هر اسهالی
که غلبه باد وبلغم باشد آنرا بهندی **دواهکا** گویند ازین معنی که
از شکم گرات مرات آب دادی بلکه صرف آب جاری میشود
پس طبیب را باید که اندرین علاج اول مریض را فاقه بقدر قوت
کشانیدن وبعده داروهای قابض دادن باصواب است چرا که
اکثر در همه جنس اسهال اول دارو قابض دادن مضر است اما
درین خیلی مضرتر است **نوعی دیگر وآنکه** از سبب اندوه حادث
شود طریق حدوثش آنست که از بسیاری اندوه ویا خون ویا فکر
ویا مانند آن گرسنگی کم گردد وگرمی اندوه در عروق غیر ضروریست
پراکنده شده خون را که برای تغذیه بدن است فاسد میگرداند
وخون مذکور کرات مرات با غایطا آمیخته وخالص با بوی بد یا بغیر

از بوی وشیر با پیچش روده ومعده از شکم سایل شود واین اسهال را
بهندی **رکت اتیسار** وفارسی کناک گویند وما گفتیم که مرض مذکور گاهی
از غلبه تلخه هم پیدا شود ازین معنی که چون کسی را در اسهال
تلخه ویا در هر رنجهای تلخه اشیاء تلخه انگیز بخورد ویا که افعال ممد مرض
بالا کند چنانکه مجاورت آتش واز گرمی آفتاب وشغلها نیز ازین
کارهای تلخه جگر یعنی رنجک آن از قدرت خود کم قوت میشود
وجوب طریق خون را در رگهای پراکنده کردن نمیتواند وباز همچون
خون از جگر واعضای دیگر گردیده وبا غایطا آمیخته ویا خالص
سایل می شود وگاه باشد که کناک از ریش روده نیز می باشد
پس طبیب را باید که اندرین علاج تفحص تمام کرده وحدوث
رنج مذکور را شناخته علاج کند چون که اگر سبب اندوه ویا خون
بوده باشد اول تدبیری مزیل اندوه کرده علاج کند **العلاج** اگر
اگر چیزی مانع نبود پس نضج یافتن ماده مرض کوشش در تنقیه کردن
ومریض را از اغذیه واشربه ممد مرض اجتناب فرمودن وچند روز
بعد تنقیه ویا غیر از تنقیه سحیقه طباشیر را با شربت الخیار ویا بحیقه

کهربا با شربت حب الاس دادن باصواب است **نوعی دیگر** بیارد کشنیز سبز وگلنار
وبرگ بانسه وبیخ جوانسه از هر یکی متساوی بهمدر کوفته وشب در عساله برنج
تر کرده نگاه دارد وفردا صاف ساخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین کناک وریش روده وخون بواسیر ورعاف وخون استحاضه
ومانند آن دفع گردد **نوعی دیگر** اگر کسی کیته وبیل از هر یکی دو ماشه گرفته
وبهمدیگر باریکتر سائیده ودر چهار سیر شیر بز انداخته ویکجوش نرم
داده جغرات سازد بعده ازین جغرات مسکه کشیده با قدری
نبات آمیخته موافق وسعت امکان صاحب رنج را بخورانند انشاء الله تعالی
ازین هر جنس خون رفتن از شکم بماند خواه از غلبه کدام بود **نوعی دیگر**
بیارد پوست بیخ جولای وپوست بیخ ترنج بهمدر کوفته ویکدو پاس
در عساله برنج تر ساخته وبعد هذا صاف ساخته وپاره شهد انداخته
مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز کناک دفع گردد **نوعی دیگر**
اگر چند روز لعاب بذر قطونا ولعاب دانه بهی وعساله برنج از هر
یکی برابر گرفته وبهمدیگر آمیخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین نیز هر نوع اتیسار خصوصا کناک دفع گردد واگر بوقت نوشانیدن

بیار و آب کوکنار زیار کرده بنوشانند نهایت قابض تر بود خواه شکم مثل
ناودان جاری باشد نوعی دیگر بیارد پوست بیخ جوانه و کشنیز و کوکنار
از هر یکی پنجدرم خرنوب و لوده از هر یکی یکنیم درم بعده همه اجزای
مذکور را بهدر کرده جوکوب ساخته وشب در غساله برنج انداخته نگاهدارد
فرد اصاف ساخته بنوشانند ازین نیز هر نوع سنگرهنی و اتیسار و
تلخه و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی چندروز پوست بیخ ترنج
و کشنیز و کوکنار و کزمازو از هر یکی متساوی گرفته و یکجا باریکتر سائیده
نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین در غساله برنج انداخته
مریض را بنوشانند این نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر عصاره خشخاس
و کزمازو و جوز الطیب و دانه مورد از هر یکی برابر بهدر کرده باریکتر سحق
کرده نگاهدارد و بوقت حاجت یار و ازین در غساله برنج انداخته مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع اتیسار و سنگرهنی و نیز زکام
گرم دفع گردد و این را بلبوچک نامیدم نوعی دیگر بیارد گلنار و
آلو و اندرجو و مغز خسته نغزک ولوده از هر یکی شش درم و کرا
جیت و پنجدرم و افیون یکدرم و طباشیر دونیم درم بلیل و اتیس

و کشنیز از هر یکی سه درم بعده همه اجزای مذکور را بهدر کرده باریکتر سائیده و بآب
برگ جامن غلوله بقدر دانه نخود بسته نگاهدارد و بوقت حاجت یکدو
غلوله با دوغ بز و یا با غساله برنج مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین
هر نوع اسهال و سنگرهنی کهنه و مانند آن دفع گردد و این را اندر جو
گولی نامیدم نوعی دیگر بیارد کزمازو و بریان و تخم ریحان بریان از هر
یک برابر گرفته و بهدر کوفته نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین
در غساله برنج انداخته بنوشانند ازین نیز هر جنس اتیسار خصوصا طلاهی
مزمن دفع شود و فایده بعضی طلاهای پوست بیخ نکهمکن و مغز خسته
نغزک و مغز خسته کنار و برگ نوزم ازان بله از هر یکی برابر و افیون
چهارم حصه ازیکدارو بعده همه اجزای مذکور را بهدر کرده بآب انگمه
و دوغ بز باریکتر سائیده بر شکم و ناف طلا کنند نوعی دیگر بیارد مغز
خسته نغزک و گل سپید و صندل از هر یک پنجدرم و افیون و جوز
از هر یکی یکنیم درم بعده همه دارو بالا را بهدر کرده بآب برگ دهتوره سحق
ساخته بر شکم طلا کنند انشاء الله تعالی ازین هر نوع اتیسار بماند خواه
شکم مثل جوی جاری باشد نوعی دیگر بیارد مغز خسته نوزک و برگ کوکنار

و ازد و عدس و صندل از هر یک هشت درم و بیخ برنج شانزده درم و افیون
نیم درم و مازو ۶ درم و کزمازو سه درم بعده همه اجزای را بهدر کرده باریکتر سائیده
بر شکم طلا کنند همین نفع بالا دارد نوعی دیگر بیارد خرنوب و کوکنار و کشنیز از
هر یکی پنجدرم و افیون و سنباسه و صندل سرخ از هر یکی یکنیم درم بعده همه
اجزای را بآب چندان برنج و گل سفید یار ساخته و بآب برگ انار باریکتر
سائیده بالای شکم طلا کنند منافع مذکور دارد نوعی دیگر بیارد پوست بیخ
دنالوزه و کشنیز و کوکنار و رتنک سرخ و یا سفید از هر یکی برابر بآب سائیده
بر شکم طلا کنند المونی فایده بعضی رس کرد افع مرض مذکور اند نیز گفته می آید
بیارد شنگرف خالص و تنکار و بلیل کرد و باربی از هر یکی متساوی گرفته
از هر سوم حصه ازیکدارو و بعده همه را در کهرل انداخته یکروز بجوش آرا
تنقیه دهد و یک روز با شیره گلنار دیگر روز بجوش ارذنک و دیگر روز
بجوش کزمازو و بعده چون پتهای مرتب شوند حلبه دارو را از کهرل
گرفته در حقه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت یکحبه مریض را بخوراند و بالا
این دارو قدری سحیقه گرا و لسان العصافیر با شهد مخلوط ساخته نیز بخوراند
انشاء الله تعالی ازین جمله انواع اتیسار و سنگرهنی خواه دواپذیر خواه

لادوا بود دفع سازد و این را بلبهادر رس نامیدم نوعی دیگر بیارد سیماب
کشته یکحصه و زر کشته نیم حصه و آهن کشته دو حصه و تند سوخته سه حصه
و سرطان سوخته چهار حصه بعد بهمه اجزای مذکور را بهدر کرده بآب
برگ تنبک باریکتر سائیده بقدر دانه ماش بسته نگاهدارد و بوقت
حاجت یکدو غلوله یعنی موافق قوت مریض و زور زحمت نهار
بخوراند و بالای این دارو نیز قدری سحیقه گرا و اندرجو بهدر کرده با
انگبین مخلوط ساخته بلیسانند ازین نوع اتیسار و سنگرهنی و بلغم جرد
راجوک و سرفه و زردی اندام و مانند آن دفع گردد و این را
کنک رس نامیدم نوعی دیگر بیارد شنگرف و جوز بویه و جبت کشته
و فولاد کشته از هر یکی برابر گرفته و همه را در کهرل انداخته یکروز
بشیره دهتوره و یک روز بآب لیمون و یک روز بآب نکوی
و یکروز بآب ستهای داده و غلوله بقدر دانه نخود بسته نگاهدارد
بوقت حاجت جنس بالا بکار برد فصل سیوم در دفع سنگرهنی و این
فصل مشتمل بر دو قسم است قسم اول در حدوث زحمت مذکور بدانکه
از غذای مخالف و دیر هضم و از بکهاس و از بیک روده و یا افتادن

از بلندی و یا از فساد فصد و یا از خوردن طعام بالا بد هضمی و مانند آن
خلطی از اخلاط فاسد شده ارکسی را زشت کرد اند و نیز قوت هاضمه را
تباه ساخته رنج مذکور را پدید میکند از آنجهة آنچه خورده شود بغیر هضم شده
گاهی غلیظ بود با بوی کراهت قرات از شکمش با بخش معده درزوده جاری
میگردد و این مرض بر چهار نوع است و بقول بعضی کم و بیش یعنی یکی آنکه
از غلبه تلخه می باشد دوم از بلغم سیوم از باد چهارم از هر سه خلط و علامات
جداگانه هر چهار نوع مرض مذکور نیست اگر رنگ روی و چشم و ناخن
و بول و غالبا زرد دوام نماید و مزه دهن تلخ بود و نیز خوشک زبان
و تپاک سینه و تشنگی و سرعت نبض باشد بدانکه از غلبه تلخه است و اگر رنگ
روی و چشم و بول و غالبا و ناخن سفید دوام نماید و قلت گرسنگی و تشنگی و قی
بود و نبض سطبر رود و نیز سستی اعضا و روانی لعاب و کثرت خواب باشد
بدانکه از غلبه بلغم است و اگر رنگ روی و جثه خشک و سیاه دوام نماید
و نیز وسواس و سیاهی رنگ و بول بود بدانکه فساد باد است و اگر
از روده مریض آواز خیزد و کاهلی پیدا شود و نیز لاغری در وجود
و مختلفی نبض و نهایت بد بوئی در وقت براز و مانند آن میباشد

بدانکه از هر سه اخلاط است قسم دوم در علاج زحمت مذکور بدانکه اندرین مرض
اول بقدر قوت مریض را فاقه کنانیدن و اگر چیزی مانع نبود خلط فی بعد را
تنقیه معده وقتی باعتدال آوردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه محد مرض
اجتناب فرمودن مرطبیب حاذق را واجب است و اگر طبیب از
دقایق مذکور و حقایق مسطور مجهول بود بگمشل الحمار یحمل اسفارا در شان
او باشد دوا و این رنج نیز بر انواع است یکی آنست انیس و بیل و موته
از هر یکی یازده درم و کشنیز و کیته و چیک از هر یکی بیت و پنج درم
و زنجبیل و رسوت از هر یکی شش درم و زیره سفید و اندرجو و پاکهان
بید از هر یکی دو نیم درم بعد هذا همه اجزای مذکور را در کهرل انداخته
و یکروز با شیره برگ نبک سائیده و غلوله بقدر خسته کنار بسته و بته
سایه خشک ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت یکدو غلوله مریض را بهار
بخورانند و غذایش برنج با جغرات زو یا گاو و بدهد انشاء الله تعالی
ازین هر نوع سنگرهنی خصوصا که از فساد تلخه باشد و بواسیر خونی دفع گردد
و این کیتهادکک نامیدم نوعی دیگر بیارد قدری نبک بریان کرده را
با دو چندان کشنیز یار ساخته و در کهرل انداخته یکروز بحسبقیهایی

میجوش شنبلاج دیگر روز با شیره پودنه دیگر روز با شراب دیگر روز بجوش زنجبیل
دیگر روز با آب کوکنار سحق بلیغ کرده و بته سایه خشک ساخته نگاهدارد بوقت
حاجت پاره مریض را بخورانند و بالای این نیز قدری اندرجو و کچور را
بهمدیگر باریکتر سائیده و با چهار چند شهد آمیخته بلیسانند انشاء الله تعالی هر نوع
سنگرهنی و بسوچکا و ناآرزوی طعام و نفخ شکم و بیخوابی و خون و مانند
آن دفع گردد این را رسه وکیا نامیدم نوعی دیگر بیارد کچور و بیل و قسر
و هلیله سیاه مشوی از هر یکی متساوی بهمدیگر باریکتر سائیده بکار برد و نیز بعضی
ترکیبهای چنانچه تابهوبجک و اندرجو و موچرس ساده و مانند آن که در
فصل اتیسار گفته ام اندرین مرض نیز خیلی مفید است پس طبیب را باید
که از آنجا تحقیق کرده موافق مزاج مریض در عمل آرد نوعی دیگر بدهانکهه و کرا
و بیل و موته و زنجبیل و اتیس از هر یکی برابر بهمدیگر باریکتر سائیده نگاهدارد
و بوقت حاجت هر روز پاره ازین در دوغ انداخته مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین نیز سنگرهنی دفع گردد و نیز اندرین هر نوع این
مرض صرف دوغ و جغرات بدل طعام و آب چند روز دادن مشکل
انجبات است اما چون گرسنگی و یا تشنگی نهایت بر مریض غالب آید

از مان پاره آب و غذا لطیف باید داد چراکه اگر کسی در نهایت تشنگی
آب نمی باید برنج استسقا گرفتار گردد نوعی دیگر بیارد گل دهاتکی و نبک و
کرا و کشنیز و کیته از هر یکی برابر بهمدیگر سائیده و با همچندان سحیقه قند
یار ساخته نگاهدارد بوقت حاجت قدری هر روز مریض را بخورانند
و بالایش جغرات نیز بنوشانند و این را کهت بجیادبکیا نامیدم نوعی دیگر
بیارد برگ پودنه و پنج و زنجبیل و صمغ مغیلان گر بسفاله بریان کرده
باشد و پلپل دراز و زرنباد از هر یکی چهارم فلفل گرد و صدف سوخته
و قرنفل و چترا و پوست بیخ ترنج و بهکرمول و فلفل موییه و سماق بریان
کرده و الاچی و گل دهاتکی از هر یکی دو نیم درم بعد هذا همه اجزای مذکور را
باریکتر سائیده و با همچندان قند کهنه یار ساخته نگاهدارد و بوقت
حاجت موافق وسعت امکان مریض را قدری ازین نهار بخورانند
انشاء الله تعالی ازین سنگرهنی بلغمی بیشک دفع گردد و این را
بلادک نامیدم نوعی دیگر بیارد اتیس و اندرجو و کشنیز و نبک از هر یکی
متساوی گرفته و با سه چندان بیل یار ساخته و بهمدیگر باریکتر سائیده
نگاهدارد بوقت حاجت پاره ازین در جغرات و یا دوغ بر انداخته

مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین نیز سنگرهنی قدیم و جدید دفع
گردد و این را بلاد چک نامیدم نوعی دیگر بیارد رال و جنزا و تخم کتان
و رودنگ و انیس و انگوزه و جربان و چاب و زرنبک و پوست بلیله
و چوکهار و نمک سیاه و کشنیز و ناردانه و ناک کیسر و نیز بالا و زنجبیل
و کچور از هر یکی برابر گرفته و کیته دو چندان از جمله اجزای مذکور بعده
همه را در کهرل انداخته و بهدگر باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت
حاجت هر روز پاره ازین مریض را در جوش عدس انداخته بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین هر نوع سنگرهنی و قولنج و گرانی شکم و درد
مفاصل و درد شکم و مانند آن دفع گردد و این را کنهاد چورن
نامیدم نوعی دیگر بیارد نبک و جوزبویه و هر دو زیره و کچور از هر یکی
پنج درم و افیون و کزمازو و لوده و لسان العصافیر از هر یکی نیم درم
و زنجبیل و جو رمکاترا از هر یکی ده درم گرا یکصد و بیست درم بعد
هذا همه بهدگر باریکتر سائیده و با عسل آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت
هر روز قدری مریض را بخورانند و غذایش برنج پخته با جغرات نیز
یا کاو سازد ان شاء الله تعالی ازین هر نوع سنگرهنی و سرعت انزال

و زیادتی لعاب و مانند آن دفع گردد و این را ادادس سکاد چورن
نامیدم نوعی دیگر بیارد ترکته و ترفله از هر یکی یک نیم سرشاهی جنزا و چاب
و زرنباد و زرنبک و کلیسر و سوری و بیخ لجالو و جوک در کهسک و از
هر یکی دو سرشاهی ریم لکهن و کرا و لوده و کلوی و نجیا از هر یکی پنج
سرشاهی و قند سیاه چهار صد سرشاهی و کل دماوی و پوست مغیلان
از هر یکی ده سرشاهی و شهد پانزده سرشاهی و قرنفل و جوزبویه و
زعفران و دارچینی و مانند آن نیز قدری برابر خوشبوی بعد هذا
همه در خم کلان تر کرده نگاهدارد و بعد چند روز چون دانند که لایق
چکاندن شده است آنزمان مثل شراب چکانیده و در شیشها انداخته
بدارد و وقت حاجت چند روز مریض را موافق قوت بنوشانند
ازین هر نوع سنگرهنی و سرفه و راجروک و فواق و ضیق النفس
و قولنج و مانند آن دفع گردد و این را زکهاو آسو نامیدم نوعی دیگر بیارد
قدری شطرج را با سه چندان کیته و انیس یار کرده در کهرل انداخته
چند روز بآب نبک تنقیه داده خشک کند بعده با همچندان
سحیقه کوکن را آمیخته و در آوند انداخته نگاهدارد بوقت حاجت

قدری ازین هر روز بخورد و مریض را با شهد مخلوط ساخته بخورانند و غذایش
جغرات با برنج سازد ان شاء الله تعالی ازین هر نوع مرض مذکور دفع گردد
نوعی دیگر بیارد قدری روغن بز را با چهار چندان شیره رک نبک و جوش
عدس یار ساخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان روغن را
صاف ساخته نگاهدارد بوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین سنگرهنی و جنس باد و مانند آن دفع
گردد نوعی دیگر بیارد قدری نبک ریان کرده و در کهرل انداخته و
یکهفته بجوش جنزا و چیک باریکتر سائیده و به سایه خشک ساخته
و بعده با همچندان سحیقه کزمازو یار کرده نگاهدارد و بوقت حاجت
پاره ازین هر روز در جغرات گاو انداخته مریض را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین هر نوع سنگرهنی و نا آرزوی طعام و فساد آب یکبارگی
دفع گردد اما اگر کسی کزمازو بریان کرده بیامیزد نهایت نیکتر گردد و این را
جنزاد بجیا نامیدم نوعی دیگر بیارد ترهله و ترکته از هر یکی نه درم و نمک سیاه
و سمندر لون و جنزا و سولف و هر دو زیره و چاب و انیس و کشنیز از
هر یکی دو درم کچور و زرنبک از هر یکی سه نیم درم بعد هذا همه اجزای

باریکتر سائیده و با سه چندان سحیقه بیل یار ساخته نگاهدارد بوقت حاجت
هر روز پاره ازین مریض را با دوغ بخورانند ان شاء الله تعالی ازین رنج
مذکور که با درد و پیچش شکم باشد دفع گردد نوعی دیگر بیارد کزمازو و ریان
و کیته از هر یکی یکحصه رال نیم حصه کوکنار چهار حصه بعد هذا همه را بهدگر
باریکتر ساخته نگاهدارد و هر روز قدری مریض را با نهار بخورانند و غذا
مریض را جغرات با برنج و یا دوغ با برنج سازد ان شاء الله تعالی
ازین مرض مذکور خلاص گردد نوعی دیگر بیارد پاکهان بید و بیل و کل
انار و کشنیز از هر یکی یکحصه و موته بوزن جمله اجزای دیگر بعده همه را
بهدگر باریکتر سائیده و چند تنقیه بآب بودنه و آب سونف
داده نگاهدارد ان شاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل گردد نوعی دیگر
بیارد تخم ریحان بریان کرده نگاهدارد و بوقت حاجت قدری
ازین هر روز مریض را بخورانند ان شاء الله تعالی ازین نیز سنگرهنی
و اطلاق مزمن دفع گردد نوعی دیگر بیارد جوش نالو دانه و جوش سماق
و جوش عدس و روغن بز از هر یکی متساوی گرفته بهدگر آمیخته و در
پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان روغن را صاف ساخته

نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را بنوشاند انشاء الله
تعالی ازین هر نوع سنگرهنی دفع گردد و این دارو را گهی نامیدم نوعی دیگر
فایده بعضی رسالها نیز گفته می آید سیماب کشته و فولاد کشته و خرمهره از هر
یکی سه درم سنگبصری صاف و طلق کشته و کحل و تنکار از هر یکی دو درم
و کبریت چهار درم بعده همه را بهدکر با شیر زاخل یکهفته کهرل کرده و
در بوته انداخته و بوته را انده موس ساخته گجپت دهد و روز دوم
از آنجا کشیده و سحق کرده نگاهدارد بوقت حاجت چند حبه رس مذکور
مریض را با انوپان که دافع فساد خلط باشد مخلوط ساخته چنانچه
صفرای را با سحیقه گشنیز و صندل و طباشیر و شهد انداخته باید خوراند
و بلغمی را با زیره و زرنباد و زنجبیل و سودای را با جوزبویه و انزروت
و مانند آن انشاء الله تعالی ازین هر نوع سنگرهنی خواه لا دوا بود
باشد دفع گردد و این را الگنادس نامیدم نوعی دیگر بیارد ریم آهن
و خاکستر سرب از هر یک دو درم تنکار و شنگرف و تخم دهتوره
از هر یک نیم درم بعده همه داروها را بهدکر با آب برگ بنگ
دو سه روز مخلوط ساخته و در حقه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت

بجنس

این رس را بزنجبیل مذکور مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین نیز
رنج بالا و سرفه قدیم و زردی اندام و مانند آن دفع گردد و این را
ناگاورس نامیدم نوعی دیگر بیارد ریم آهن و خاکستر خرمهره و خنگری
از هر یکی یکحصه شنگرف و هر پنج نمک بعده هذا همه اجزای را در کهرل
انداخته و چند روز به تسقیهای شیر زاخل و لعاب صبر سحق کرده در
آوند خوزد انداخته و آوند را بگل حکمت گرفته و گجپت با چلک دشتی
داده و باز در کهرل انداخته جنس مذکور با آب ابلیه تسقیهای داده
باز گجپت داده نگاهدارد بوقت حاجت یک درم یا نیم درم
با پاره شهد آمیخته مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین هر نوع
سنگرهنی و بندروک و قولنج دفع گردد و این را سنگها درسس
نامیدم نوعی دیگر بیارد سیماب کشته و مس کشته و فولاد کشته
از هر یکی یکحصه و کبریت صاف دو حصه بعده جمله را در کهرل انداخته
و چند روز با آب لیمون بهدکر مخلوط کرده و پس ازین در بوته
انده موس گجپت داده نگاهدارد و بوقت حاجت دو سه حبه
ازین با سحیقه کراوبیل و عسل آمیخته مریض را بلیساند انشاء الله تعالی

ازین هر نوع سنگرهنی و برمیو و راجروگ و ضیق النفس و مانند آن دفع گردد
نوعی دیگر بیارد زر کشته و نقره کشته از هر یکی یکحصه و سیماب کشته و شنگرف
از هر یکی دو و نیم حصه و گندهک صاف دو و نیم حصه بعده همه اجزای مذکور را
بهدکر با آب صبر و لیمون و شیر الخیر چند روز سحق ساخته و در بوته انداخته
و بوته بگل حکمت انده موس کرده در جبل با چلک دشتی گجپت داده
نگاهدارد بوقت حاجت بجنس بالا بکار برد و این را پرسعده درسس
نامیدم فصل چهارم در دفع سرفه و این فصل مشتمل بر دو قسم است قسم
اول در علامت مذکور بدانکه از چیزی در آمدن موزی در حلق چنانچه گرد
و دود و یا رفتن غذا در غیر مجرا الطعام و یا از نزله و زکام و یا از بیک
روده یعنی بعقصد نگاهداشتن بول و براز و یا از اختلاف فصول و یا
از خوردن چیزی تخت چرب و یا از ترقیدن سینه و یا از خوردن
گرمی و سردی بیرون از حد اعتدال و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد
شده و مزاج حنجره و شش و قصبه شش را تباه ساخته رنج مذکور را پیدا
میکند و نیز مرض مذکور چهار نوع است و بقول بعضی پنج نوع یعنی یکی آنکه
از غلبه تلخه باشد دوم از بلغم سوم از باد چهارم از ترقیدن سینه

و پنجم از نزله و معرفت هر پنج نوع مرض مذکور است که اگر رنگ روی و چشم
و بول زرد وام نماید و نیز تلخی دهن و خشکی زبان و کثرت تشنگی و تپاک
درونی بود بدانکه از غلبه تلخه است و اگر رنگ روی و چشم و ناخن سفید
وام نماید و نیز کثرت خواب و روانی عرق و سستی و گرانی اعضا باشد
و مزه دهن شور و عدم تشنگی و گرسنگی بود و رفتار نبض بسط رود بدانکه
از غلبه بلغم است و اگر رنگ روی و جبه خشک و سیاه وام نماید
و نیز مزه ترش و لاغری بدن و سستی آواز بود و رفتار نبض مثل
دیوچه و یا مار رود بدانکه از نزله است و علامات سرفه که بسبب
ترقیدن سینه حادث شده باشد این است که اولا سرفه خشک باشد
و بعده مدتی بلغم با خون آمیخته بر آید و حلقوم و سینه چنان درد کند
گویا که شگاف میشود و وقت سرفیدن آواز خرخره از حلق بر آید
و دیگر بسی علامتهای نیز پیدا می شوند اما من مختصر گفته ام قسم
دوم در علاج رنج مذکور بدانکه اندرین علاج اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ
خلط فاسد کنانیدن یعنی بلغمی را قی و صفراوی را باسهال و مانند آن
و نیز مریض را از اکل و شرب مجدد مرض اجتناب فرمودن قرص طبیب

حادق را واجبست ولازم دوا روا این رنج نیز را انواع است یکی آنکه شیره
برگ بادنه وشیره آمله وشیره برگ کتایی وشیره گل نیلوفر از هر یکی صد مثقال
بهدیگر آمیخته ودر پاتیله انداخته بجوشانند چون دانند که غلیظ شده است آنزمان
بلیل دراز و بلیل مقشر وگل سنگی وصندل سفید وزنجبیل از هر یکی ده مثقال
وقند دوصد وبیست مثقال وطباشیر پنج مثقال همه را بهدیگر باریکتر سائیده
وبا جلاب مذکور آمیخته از دیگدان فرود آرد و در ظرفی انداخته نگاهدارد
وبوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض را علی الصباح بلیسانند انشاء الله
تعالی ازین سرفه تلخه وخون آمدن از گلوی ویرقان زرد وتپاک دردلی
وتپ تلخه وراجوک ومانند آن بی شک دفع گردد واین را
کاوس رولیه نامیدم نوعی دیگر بیارد کهربا وصندل سرخ وگل سرخ وتخم
خرفه از هر یکی دوازده درم وصمغ عربی واسپغول وبهدانه وکشنیز وبلیل
دراز وطباشیر ودانه الاچی از هر یکی سه درم بعده اجزای مذکور را بهم
دیگر باریکتر سائیده وباهمچندان شهد وترانجبین آمیخته وکافور پاره
برآن خوشبوی چاشنی داده ودر آوند انداخته نگاهدارد وبوقت
حاجت قدری ازین هر روز مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین

نیز سرفه وتلخه وخشونت حلق وخشکی زبان دفع گردد واین را کیورداچورن
نامیدم نوعی دیگر بیارد عاقرقره وزنجبیل وپهکرمول از هر یکی چهار درم و
پوست بلیله وبلیل دراز وگل سنگی واباروین وخولنجن از هر یکی
سی درم بعده همه اجزای مذکور را بهدیگر باریکتر سائیده وباهمچندان
قند کهنه مخلوط ساخته ودر آوند انداخته نگاهدارد وبوقت حاجت
پاره ازین هر روز مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین سرفه بادی
وبلغمی وناآرزوی طعام ومانند آن دفع گردد واین را سده مهاد
کستکه نامیدم نوعی دیگر بیارد فلفلموبه وجوزبویه وسهارنگی وکتایی از
هر یکی سیزده درم ودیودار وترنج وافیون وپوست بیخ اک و
خولنجن وکچور وبلیل دراز واجمود وقرنفل از هر یکی دو درم بعده همه
دارو مذکور را بهدیگر باریکتر سائیده ونیز دو سه تنقیه باشیره ادرک
داده وبه سایه خشک ساخته نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازین هر
روز مریض را باب گرم بخورانند ازین نیز هر نوع سرفه خصوصا بادی
وبلغمی را دافع ونافع است واین را اکهاردا پیلی نامیدم نوعی دیگر
ارکی قدر جوی روغن گاو را باده چندان جوش اشترک بار ساخته

ودر پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند وپاره ازین هر روز مریض را
بخورانند انشاء الله تعالی ازین سرفه که بسبب ترقیدن سینه بوده باشد
دفع گردد نوعی دیگر رودنمک وموربا ولاک وزنجبیل وبلیل دراز وزرجوب
از هر یکی برابر بنفطج وبجگیا یوم حصه از یکدارو بعده همه اجزای مذکور را
بهدیگر باریکتر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازین هر روز
مریض را باانگبین آمیخته بلیسانند انشاء الله تعالی ازین سرفه که از ترقیدن
سینه باشد بی شک دفع گردد نوعی دیگر بیارد پهکرمول وبلیل دراز وپوست
بلیله وگل سنگی وقشر ارمان از هر یکی متساوی بهدیگر سائیده ونیز چند
تنقیه باب کتایی وشهدی داده وبه سایه خشک ساخته نگاه
دارد وبوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را باب گرم بخورانند
انشاء الله تعالی ازین هر نوع سرفه دفع گردد واین را بکهدادیک
نامیدم نوعی دیگر بیارد خاکستر آونک وخاکستر بادنه وکتایی از هر یکی
متساوی سوخته وبهدیگر آمیخته وازین کهار کشیده بعده باهمچندان
بلیل دراز باریکتر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازین شهد
مخلوط ساخته مریض را هر روز بلیسانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع

سرفه قدیم وضیق النفس وراجوک وزیادتی تپه ومانند آن دفع گردد
نوعی دیگر بیارد کتایی وجیوک ورکهنک واساروین وبراهمی وبلیل
دراز وساول از هر یکی نوزده درم وزنجبیل وناگیسر از هر یکی هشت درم
بعده همه را بهدیگر جوکوب ساخته بجوشانند وجوش را برد وصاف ساخته
وباز باهمچندان روغن گاو یار کرده بجوشانند تا روغن بماند بوقت حاجت
پاره ازین هر روز مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع
سرفه خاصه بلغمی وبادی ودرد شکم وفواق دفع گردد واین جیوباد
کهیو نامیدم نوعی دیگر قدری بلیل دراز را در کهرل انداخته وچند
روز تنقیهای آب ادرک وجوش کتایی وجوش خولنجن باحتیاط
تمام باریکتر آس کرده نگاهدارد وبوقت حاجت هر روز قدری
مریض را باشهد آمیخته بلیسانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع سرفه خصوصا
سرفه بادی وبلغمی بی شک دفع گردد واین را برسده بیلی نامیدم نوعی دیگر
بیارد منجیت وموربا ولاک از هر یکی هفت درم وبنفطج وخلاوز وبجیا
وزرجوب وبلیل دراز از هر یکی سه درم بعده همه دارو مذکور را بهدیگر
باریکتر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض

با پاره شهد آمیخته بلیسانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع سرفه که بسبب زیادتی
سینه شده باشد دفع گردد و این را معجون با جوزن نامیدم نوعی دیگر بیارد
افیون خالص و جوز بویه و سنبل الطیب از هر یکی برابر بهمدیگر سائیده و بآب
ارم صمغ غلوله بقدر دانه ماش بسته نگاهدارد و هر روز چند غلوله یعنی موافق
قوت مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین سرفه که از نزله و زکام
باشد دفع گردد نوعی دیگر قدری گندم را در کاسه انداخته هر روز با شیر زاغل
ترکند تا دوازده روز بعده بسایه خشک ساخته و از آن ریختن کرده
نگاهدارد و بوقت حاجت یکسر شاهی بریان مذکور با سه چندان بلیل دراز
یار کرده و بهمدیگر باریکتر سائیده بکار برد یعنی خوردن بقدر وسعت
امکان مریض را دهد انشاء الله تعالی ازین نیز زحمت مذکور دفع
گردد نوعی دیگر بیارد گل زاغل و بلیل دراز و بلیل مقشر از هر یکی سه
درم و خولنجن دو رق قرنفل و جوز بویه از هر یکی یکدرم فقط همه
اجزای مذکور را بهمدیگر باریکتر سائیده و با شهد آمیخته نگاهدارد
بوقت حاجت هر روز قدری مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین
سرفه قدیم و جدید دفع گردد نوعی دیگر بیارد مس کشته را با سه چندان

بلیل دراز یار کرده سحق کند بعده در حقه انداخته نگاهدارد و بوقت
حاجت قدری دارو مذکور را با شهد و آب ادرک آمیخته چند روز
مریض را بلیسانند انشاء الله تعالی ازین سرفه و ضیق النفس و بدهضمی
و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر بیارد شیره برگ کتائی و جوش خولنجن
و جوش اشتبرک و شیره ادرک از هر یکی پنج سرشاهی و شیر گاو چهار
صد سرشاهی و روغن گاو صد سرشاهی بعده همه را در پاتیله انداخته
بجوشانند تا روغن بماند و روغن را صاف ساخته و در شیشه انداخته
نگاهدارد بوقت حاجت هر روز قدری مریض را بنوشانند انشاء الله
تعالی ازین سرفه و دمه و ضیق النفس و بدهضمی و باد گوله دور گرها
تنگ دفع گردد فایده بعضی نسخهای که دافع مرض مذکور باشند
نیز گفته می آید مس کشته و سیماب کشته و طلق کشته از هر یکی سه درم
زهر و فلفل گرد و تجاره و نمک از هر یکی یکنیم درم و بعده همه را
در کهرل انداخته و کیفیته بآب ادرک تستیقهای داده و غلوله بوزن
یکحبه بسته نگاهدارد و بوقت یکدو غلوله را با تحقیق با بلیل دراز و یا
زنجبیل یار کرده مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین سرفه باد

و بلغم در اجروک دو در مفاصل و بکهم جر دفع گردد و این را کلیاد لکه
نامیدم نوعی دیگر بیارد زیبق صاف و کبریت صاف و نقره کشته و سرب
کشته از هر یکی متساوی و جمله را در کهرل انداخته و چند تستقیه بآب
برگ کتائی داده بعده در بوته نهاده و بوته را انده موس ساخته و خشک
کرده دو در بیست با چک دشتی گجبت داده نگاهدارد و بوقت
حاجت یکحبه رس مذکور با تحقیقه بلیل دراز و شهد آمیخته مریض را نهار
بلیسانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع و سرفه و دق و کمی باد و ماآرو
طعام و شبات و مانند آن دفع گردد ناکاورس نامیدم نوعی دیگر
بیارد سیماب صاف و فولاد کشته و طلق کشته از هر یکی برابر و کبریت
صاف دو چندان از سیماب اول و کبریت را در کهرل بهم سائیده
و کجلی سائیده و باریک ساخته و باز دارو دیگر یار کرده در کهرل
انداخته چند روز بآب صبر و شیر انجیر تستقیهای داده بعده در بوته
نهاده و بوته را انده موس کرده و در سد با چاپ دشتی گجبت داده
نگاهدارد و بوقت حاجت یکدو حبه رس مذکور با تحقیقه ترکته و شهد
ضم کرده مریض را بلیسانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع سرفه و اجروک

و زردی بدن بی شک دفع گردد و این را کهاسی کهار نامیدم
والله اعلم بالصواب فصل چهارم در دفع سل که هندوی آنرا اجروک گویند و این
فصل مشتمل بر دو قسم است قسم اول در حدوث زحمت مذکور بدانکه زحمت
اجروک اکثر از چهار چیز می باشد و یا از بیک روده و یا از بکهماس
و یا از جهی و یا از ساهس و مانند آن پوشیده نماند که بیک روده
عبارت است از نگاهداشتن فضلات چنانچه بول و براز و مثلهما و بکهماس
عبارت است از خوردن طعام گاهی زیادت از مقدار و گاهی کم و بعضی
بکهماس کج نشستن و خفتن را نیز گفته اند و جهی عبارت است از نقصان
دنات و ساهس عبارت است از زور کردن زیاده از مقدار و طریق
حدوث زحمت مذکور به بعضی چهار چیز که بالا ذکر رفت آن است
که اول بسبب بیک روده و جهی و بکهماس و ساهس هر سه اخلاط فاسد
شده خصوصا ماده بلغم از خلطهای دیگر غالب آمده منافذ خلاصه
طعام را مسدود میسازد از آن جهت خلاصه طعام در تمام بدن سرایت
نمیکند و از عدم سرایت خلاصه خون نقصان می شود و از نقصان
خون گوشت کم میگردد و از نقصان گوشت چربی و از نقصان

بجزئی استخوان و از نقصان استخوان مغز استخوان و از نقصان مغز استخوان
منی نقصان یافته رنج مذکور پیدا گرداند پوشیده نماند که حکیمان فارس
مرض بالا را از ریش شش پنداشته اند و گفته اند که چون شش دایم متحرکست
پس ممکن نیست که ریش شش درست گردد و بجز درستی ریش حیات مریض
محال است و ما گفتیم که عدم درستی ریش شش بواسطه حرکت شش نیست
بلکه بواسطه رقت خون شش است چرا که خون شش رقیق است بنسبت
خون اعضاء دیگر کالکبد والحجاب والسپرز و مثلهای از آن جهت قوام
خوردن و ریش را درست کردن نمیتوانند علامت این امراض آنست
که در پهلو و کتف بوقت سرفیدن و غیر سرفیدن درد خیزد و گاه دست
و پا سوزش همچو سوزش آتش پیدا می آید و تب دق که مندش ترکیب
جر گویند حادث گردد و نیز روز بروز اشتهای طعام کم افتد و گاهی گاهی
قی هم شود و چون بعضی را اندرین مرض کار باخر میرسد آن زمان پشت
پای ورم گیرد چنانچه در ابیات میگوییم ابیات چو مسلول را کار آخر رسید
در آن وقت پایش ورم میکند ∴ درین حین دارو نیاید بکار
کند خواه لقمان دوا چند بار ∴ و نیز اندرین رنجت اگر بلغم غلبه

زیادت بود با سایر علامات غلبه بلغمی باشد و اگر ماده صفرای غالب بود
با همه علامتهای صفرایی باشد و نیز خون با بلغم و مد آمیخته بیرون اندازد
و اگر ماده سودا غالب باشد همه علامتهای سودا کسواد اللون والوسواس
و مثلها ظاهر گردند بدانکه اگر چه این مرض مهلکست اما مهلت بسیار دهد
پس طبیب را باید که اندرین علاج موسم و فصل شناخته و قوت و عمر
مریض دریافته و نیز زور رنجت و غلبه خلط و نیز مرض دوا ابتدا و
لا دوا ابتدا انگاشته علاج کند تا در محفل بزرگان و حضور حریفان بند افتد
والله اعلم بالصواب قسم دوم در علاج رنجت مذکور بدانکه طبیب را باید
که اول مریض را چند روز اغذیه و اشربه مبهمن خوراند و بعده اگر چیزی
مانع نبود تنقیه خلط فاسد کرده علاج کند و دارو این مرض نیز از انواع بسیار است
یکی کاکولی کهیر کاکولی برده برده منکولی ماسولی جیوک رکهبک
از هر یکی مساوی بهم کرده جوکوب کرده نگاهدارد و بوقت حاجت
قدری ازین جوشانده و جوش را صاف ساخته و اندران جوش
برنج پخته چند روز مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین هر
نوع سرفه و تب کهنه و لاغری بدن دفع گردد و اگر کسی باشد چندان

جوش مذکور روغن بپزند و بنوشانند همین حکم دارد و این روغن را جیو
کادکهیو نامیدم نوع دیگر بیارد شکر تری یک حصه و بنسلوچن دو حصه و پپل دراز
سه حصه و دانه الاچی چهار حصه و سلاجیت نیم حصه جزنا مقشر شش حصه بعده
جمله بهم کرده باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز
مریض را با شهد بلیساند انشاء الله تعالی ازین دمه و سرفه و تب و خون
آمدن بسرفه و سوزش کف دست و پا و نا آرزوی طعام و مانند آن دفع
گردد و این را لوهبا جورن نامیدم نوع دیگر دمول و بریارا و اراس و جور لوبیا
و بهکرمول و دیودار و زنجبیل و گگرسنگی هر همه را برابر گرفته بهم کرده جوکوب
کرده نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین جوشانیده و جوش را
سرد و صاف ساخته و پاره شهد یار کرده هر روز مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین سرفه باده بلغم و پرسو بکتا و بکهم جر دفع گردد
نوع دیگر اگر کسی چند روز در جوش برنج پا پا یه برنج پخته انداخته مریض را
بخوراند انشاء الله تعالی ازین نیز تب دق و لاغری وجود دفع
گردد نوع دیگر اگر کسی چند روز بتدریج گل زاخل سبرک تنبول بخورد انشاء الله
از مرض ایمن گردد نوع دیگر بیارد زنجبیل نه حصه و پلپل دراز و گرد و جوز بویا

و قرنفل از هر یکی سه حصه و نبات سی حصه و پاره کافور نیز برای خوشبوی
بعده همه را بهم یکجا باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت باده
مرض تحقیق کرده و قوت مریض را دریافته بکار برد نوع دیگر
قدری ست سلاجیت و پلپل دراز و زیم آهن را در کهرل انداخته
و بجرو نجویش خوالنجن و کوکنار با ستقیهای بلیغ باریکتر سائیده
نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض را با شهد
آمیخته بلیساند انشاء الله تعالی ازین هر نوع رنج مذکور دفع گردد
نوع دیگر تالیس پتر و جیترا و زنجبیل و فلفلین و اجمود و چجبیل و جوائن
و فلفلمویه و بابرنگ و نامشک و جاب و بهوه بیر و کشنیز و زیره
و بج و بیترج و الاچی و گگرسنگی از هر یکی سه توله پوست بلیله و بلیله
و آمله و جراینه از هر یکی هشت توله قرنفل و بسباسه و ریکا و پوست
بیخ کتای خورد و کلان و بیکامول و قسط و گیاه برابهی و نیل کهتی
از هر یکی یک نیم توله و زعفران و بیخ زعفران از هر یکی ربع توله و گل
دهاکی و انگور منقا از هر یکی بیست توله قند سیاه هزار توله و پوست
درخت مغیلان بقدر حاجت بعده ازین شراب اسکو ساخته

نگاہدارد و بوقت حاجت ہر روز قدری ازین در پیالہ نقرہ و یا
آہن و یا زر انداختہ مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین مرض
مذکور و سکرہی و سرفہ قدیم و زردی اندام و ناآرزوی طعام و
ضیق النفس و فواق و قولنج بادی و مانند آن دفع گردد و این را
تالیسا داکہو نامیدم نوعی دیگر اگر کسی چند روز پارہ قرص کافور را ہر
روز با شیر حز و یا ز آمیختہ مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی از
رنج بالا ایمن گردد کما قلنا لیس دوار السل الا قرص الکافور و
ترکیبش اینست کہ مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزہ و مغز دانہ
ہر از ہر یکی پنجدرم صمغ عربی و صندل سفید و نشاستہ از ہر یکی دو
درم رب السوس و طباشیر ہر یک سہ درم راتیانج یکدرم و
کافور نیم درم ہمہ را بہمدیگر کوفتہ و بیختہ و با لعاب بذر قطونا و
گلاب قرصہا بستہ نگاہ دارد و بکار برد نوعی دیگر روغن زر و یا گاو
دو صد سرشاہی شیر گاو و یا نصد سرشاہی پلپل دراز و زنجبیل
و بیخ کتای و کلوی از ہر یکی نیم سرشاہی موچرس و پوست درخت
برن و پوست بیخ جوائن و پوست بیخ آونک ورود نک و چوب

کہیرو

کہیرو و بید مانکہ از ہر یکی یک سرشاہی و این ہمہ اجزای را بہمدیگر کوفتہ
و در ہزار سرشاہی آب انداختہ بجوشانند چون دانند کہ سوم حصہ آب
ماندہ است آن زمان جوش را صاف ساختہ و با روغن و شیر مذکور
یار کردہ بجوشانند تا آب رود و روغن بماند وقت حاجت پارہ
کافور برای خوشبوی چاشنی دادہ بکار برد این روغن را پہاد
کہیو نامیدم نوعی دیگر شیرہ برگ بانسہ صد سرشاہی قند خالص
نہ سرشاہی ہر دو را در پاتیلہ انداختہ بجوشانند چون غلیظ شود
آن زمان سحیقہ پلپل دراز و بلیلہ و بگری سنگی و قشر الرمان از ہر یکی
یک سرشاہی یار ساختہ و نیز پارہ کافور و طباشیر برای خوشبوی
انداختہ فرود آوردہ نگاہدارد بوقت حاجت قدری ازین
ہر روز مریض را بلیسانند ان شاء الله تعالی ازین ہر نوع سرفہ و خون
آمدہ بسرفہ و تپ ناغہ و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر شیرہ برگ کتای
و شیرہ برگ بانسہ و شیرہ برگ جہوہ و بول صبیان از ہر یکی برابر
بہمدیگر آمیختہ و در پاتیلہ انداختہ بجوشانند چون غلیظ گردد آن زمان
قدری سحیقہ پلپل دراز و شہد و زنجبیل و قند و روغن گاو را یار ش

کردہ از دیگدان فرود آوردہ نگاہدارد و بوقت حاجت دو سہ درم
ازین ہر روز مریض را بخورانند ان شاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید
نوعی دیگر قدری پلپل دراز و انگور منقا را و شکر را بہمدیگر کوفتہ چند
روز مریض را با شہد و روغن سیاہ و با روغن گاو آمیختہ بلیسانند ان شاء الله
ازین نیز غرض حاصل آید .... قدری پلپل دراز و انگور منقا و شکر را بہمدیگر
کوفتہ چند روز مریض را با شہد و روغن سیاہ و یا روغن گاو آمیختہ بلیسانند
نوعی دیگر چند روز پنجپایہ را سایہ خشک ساختہ نگاہدارد و بوقت حاجت
ہر روز قدری در شیر ز انداختہ مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین
مرض بالا و تپ ناغہ و لاغری بدن دفع گردد و اگر پنجپایہ نیابد دست
گوشت بوزنہ نیز ہمین حکم دارد نوعی دیگر شیرہ برگ خرفہ و شیرہ برگ
موز و شیرہ برگ سنبل و شیرہ برگ نیلوفر و شیرہ برگ تنبول وحشی و شیرہ
برگ کنہاہی از ہر یکی چہار سہم روغن کنجد یکنیم سہم آب صندل لبن چہار نیم
سہم ہمہ را بہمدیگر آمیختہ و در پاتیلہ انداختہ بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند آن زمان پارہ کافور برای خوشبوی چاشنی دادہ و روغن را
صاف ساختہ نگاہدارد و بوقت حاجت قدری ازین ہر روز بر اندام

ازین

مریض بمالند ان شاء الله تعالی ازین تپ دق و بلہم جر و سوختگی کف دست
و پای و مانند آن دفع گردد و اگر از بعضی گیاہ مذکور شیرہ بدست نیاید
آن وزن جوش آن گیاہ باید گرفت و این را کورکہتہ مستیلو لاد
نامیدم نوعی دیگر پہکرمول و بگری سنگی و پلپل دراز و قشر الرمان و بلیلہ
مقشر از ہر یکی مثقالی بہمدیگر باریکتر سائیدہ و چند تقیہ با آب ادرک
و جوس کوکنار دادہ نگاہدارد و بکار برد ان شاء الله تعالی ازین سرفہ
قدیم و جدید دفع گردد و بعضی ترکیبہا کہ دافع مرض سرفہ در فصل سابق
اظہار ساختیم اندرین مرض نیز مجرب و مفید اند پس طبیب را باید کہ
از انجا تحقیق کردہ اندرین مرض بکار برد فایدہ بعضی رس نیز گفتہ
می آید سیماب کشتہ و زر کشتہ و آہن کشتہ از ہر یکی یکدرم تنکار و گندہک
و حجر لاجورد و مروارید از ہر یکی نیم درم بعد ہذا ہمہ دار و مذکور را
بہمدیگر کوفتہ با آب لیمون مخلوط ساختہ و در بوتہ انداختہ و بوتہ را
اندہ موس کردہ بجہت دہد چون دانند کہ سرد شدہ است دارو را
از بوتہ گرفتہ و باریکتر سائیدہ نگاہدارد و بوقت حاجت یکدو حبہ
ازین مریض را چند روز بخورانند اما باین شرط کہ مسلول بادی

و بلغمی را با سحیقه بلیله راز و شهد باید خورانند و صفرائی را با پاره جرما
و طباشیر و مانند آن بخوراند نوعی دیگر بیارد زر کشته و طلق کشته و فولاد
کشته و سلاجیت از هر یکی سه درم شبه سوخته و لولوی ناسفته و سیماب
صاف و کبریت صاف و نقره صاف کشته و تنکار و خاکستر صدف
و خاکستر عقیق از هر یکی نیم درم بعد بذا همه اجزای مذکور را بهدیکر
باب صبر و لیمون دو هفته کهرل ساخته دور بوته انداخته و بوته را
اندهموس کرده و در سی با جکیدشتی نهاده گجپت داده نگاه دارد
و بوقت حاجت چند روز هر روز مریض را یکدو حبه ازین با برگ
جلوه بخوراند انشاء الله تعالی ازین هر نوع سرفه و دق و برمیو
و ضیق النفس و ناآرزوئی طعام دفع گردد نوعی دیگر بیارد زر کشته
و نقره کشته و فولاد کشته و سیماب کشته از هر یکی را بار و کبریت سه چندان
از یکدارو و بعده هر پنج جز را در کهرل انداخته و یک هفته باب برگ
تارامیرا و آب لیمون سحق کرده و جنس بالا گجپت داده بکار برد
انشاء الله تعالی ازین هر نوع راجروک و سرفه و تپ کهنه دفع گردد
والله اعلم بالصواب فصل ششم در مرض بواسیر و این فصل مشتمل

بر دو قسم است قسم اول در حدوث زحمت مذکور بدانکه زحمت بواسیر زحمتی است
که خلطی از اخلاط فاسده و جرم گوشت و پیه و خون و عصب و عروق
مقعد را فاسد گردانیده رنج مذکور را پیدا میکند اما مرض مذکور که در
مقعدی باشد بقول بعضی بر شش نوع است و بقول بعضی بر هشت نوع است
وانکسانیکه بر شش نوع گفته اند باین ترتیب گفته اند یعنی یکی آنکه از غلبه
تلخه می باشد و دوم از بلغم و سیوم از باد و چهارم از خون و پنجم از هر سه
اخلاط و ششم از میراث و آنکسانیکه سه نوع گفته اند باین جنس گفته اند
یعنی یکی ثولولیه که شکل و صلابت ثولول دارد و دوم توتیه که تشبیه
توت شامی دارد و سیوم عنبیه که تشبیه دانه انگور دارد و علامات
هر یکی جداگانه از شش نوع بواسیر نیز گفته می آید و اگر رنگ روی و چشم و بول
و براز و ناخن زرد دام نماید و نیز تلخی دهن و سرعت نبض بود بدانکه
از غلبه تلخه است و اگر رنگ روی و چشم و بول و براز سفید دام نماید و نیز
کثرت لعاب و عدم تشنگی و سستی بدن بود بدانکه از غلبه بلغم است
و اگر رنگ روی و چشم و بول و براز سیاه دام نماید و نیز ترشی مزه فم
و آثار وسواسی و درشتی در بدن بود بدانکه از غلبه باد است و اگر رنگ روی

و چشم و بول و براز سرخ دام نماید و نیز شیرینی دهن و پری رگهای بدن
بود بدانکه از غلبه خون است و اگر با سایر علامات غلبه اخلاط ثلاثه
میباشد بدانکه از غلبه هر سه خلط است و اگر از میراث بود علامتش نهایت
لاغری و نفخ شکم و عدم گرسنگی بود و نیز بعضی را از نوع اخیره علت
مشانه هم پیدا می شود و بعضی طبیبان رنج بالا را باعتبار علامات
آتش معده نیز پنداشته اند یعنی بلغمی را از مند اگن و صفرائی را از اتیچهن
اگن و بادی را از بکهم اگن و در گوش و بینی نیز بواسیر میباشد انشاء
الله تعالی بیان و علامتش در عضو مخصوص اظهار خواهم کرد قسم دوم از
از فصل ششم در علاج رنج مذکور بدانکه اندرین مرض طبیب را باید و حاذق را
شاید که اول خلط فاسد را باستفراغ فرو نشانده یعنی بلغمی را بقی و تلخه را
باسهال و سودا را بحقنه و خون را بفصد و حجامت و نیز مریض را
از اغذیه و اشربه مجمد مرض اجتناب فرموده بعده دست بجانب
علاج برد و علاج این رنج نیز بر انواع است یکی آنست رگ بودنه (?)
و زنجبیل و بهکرمول و زرنباد و هلیله مقشر از هر یکی سه درم و دو از چینی
و تخم کلبان و قرنفل و بلبل دراز و چیترا و مکوئین و قرفه از هر یکی نیم درم

بعده همه را بهدکر کوفته بجوشانند چون دانند که چند جوشها خورده است آن
دیگ را از دیگدان فرود آورده و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره
شهد و زعفران یار کرده موافق وسعت امکان چند روز مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین بواسیر بلغمی دفع گردد و این را چرکادکواتهه
نامیدم نوعی دیگر بیارد گشنیز و آمله مقشر و بدمالکه و صندلین از هر یکی دو نیم
درم جزو اعظم و هلیله مقشر و زنجبیل و نیترمالا و قوفل و بیخ سوسن و خبازی
از هر یکی یک درم بعد بذا همه اجزای را بهدکر کوفته و جنس مذکور شربت
کرده اما بجای شهد سرکه کهنه یار ساخته چند روز مریض را بنوشانند انشاء الله
تعالی ازین باسور صفرائی و یرقان زرد و تباک دل و سینه و مانند آن
دفع گردد و این را جیونی کواتهه نامیدم نوعی دیگر بیارد جوز بویه و خصیة الثعلب
و فلفلمویه از هر یکی دو درم و لسان العصافیر و عود خام و اطریفل از هر
یکی یک نیم درم موصلی سفید و سیاه و اجمود و چیترا و هر مری و کلونجی (?)
و سورن و بدارکند و دالان زرک و بترج از هر یکی نیم درم بعده
همه را یکجا بهدکر کوفته در آب انداخته بجوشانند چون دانند که لایق
شده آنزمان جوش را از دیگ گرفته و صاف ساخته و نیز پاره

روغن بادام یار کرده موافق وسعت امکان بکار برد ان شاء الله تعالی بوا
بادی و درد مفاصل و وسواس و مانند آن را دافع و نافع است و این را
کیوای کواتهه نامیدم نوعی دیگر بیارد لگر سنگی و زنجبیل و هلیله مقشر از هر
یکی ساوی گرفته و هر سه را در کهرل انداخته و دو هفته باب انار
شیرین تسقیه داده نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین دارو در
شراب کهنه انداخته و نیز دز و غیر اشهب منم ساخته نهار صاحب
ریح را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع بواسیر ریحی دفع گردد
نوعی دیگر اگر کسی هلیله کلان را باریکتر سائیده و در روغن گاو بریان ساخته
نگاه دارد و بوقت حاجت هر روز مریض را قدری نهار بخورانند ان شاء الله
تعالی ازین نیز بواسیر کهنه و جستن باد و غلیظ و نفخ و نا گرزوی طعام
و پرمیو دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی چند روز طباشیر را باده چندان سکر
و کنجد سیاه مخلوط ساخته بخورد ان شاء الله تعالی ازین خونی بواسیر و
کناک و زیادتی حیض دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز سحیقه بارتنگ را
باسه چندان قند و شکر تری یار ساخته بخورد ان شاء الله تعالی ازین
باسور خونی دفع گردد نوعی دیگر اگر قدری نخود سفید را دو سه هفته هر روز

فی لبن الزاخل تر کرده و بعده بته سایه خشک ساخته و در آوند انداخته
نگاه دارد و بوقت حاجت یک دو دانه یعنی وسعت امکان مریض را چند روز
نهار بخورانند این نیز بواسیر را دفع سازد نوعی دیگر اگر کسی دو سه روز طعم
الحمی با حتیاط تمام پخته ساخته بوقت خوراندن پاره سرکه کهنه چاشنی
داده مریض را بخورانند ان شاء الله تعالی ازین هر نوع بواسیر دفع گردد
نوعی دیگر بلادر و سورن جنگلی و کنجد سیاه و هلیله مقشر از هر یکی سه حصه
بدهارا و زنجبیل و چیترا و آمله مقشر و فلفلین و بابرنگ و موسلی سیاه
و سفید و بچ و نمک سیاه و گجلون و جوکهار و صندل سرخ و فلفلموئیه و گوکهر
و اندرجو و قرنفل و تخم زرب و خردل و آهن کشته از هر یکی نیم حصه بعد
بذا دارو مذکور را یکجا خصوصاً بلادر و کنجد را اول بهدگر کوفته و باز
به چیزی دیگر یار کرده بکوبید و بعده با دو چندان قند کهنه مخلوط ساخته
نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین معجون چند روز مریض را نهار
بخورانند و نیز از اغذیه و اشربه باد انگیز اجتناب نماید ان شاء الله تعالی
ازین هر شش نوع بواسیر دفع گردد و این را بهلانک چورن نامیدم
نوعی دیگر بیارد زنجبیل و بلادر و بدهارا و کنجاره سحیقه پوست هلیله

اما در روغن بادام بریان ساخته از هر یکی متساوی بهدگر گرفته ازین کوفته
و باهم چند قند کهنه یار کرده نگاه دارد و هر روز مقداری مریض را بخورانند
ان شاء الله تعالی جمله انواع بواسیر دفع گردد نوعی دیگر بیارد فلفل گرد دو
درم و زنجبیل ۴ درم و چیترا ۸ درم و سورن دشتی شانزده درم
اطریفل بجدرم بعده همه اجزای را بهدگر باریکتر کوفته و بیخته و باهم
چندان قند کهنه آمیخته نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری هر روز
مریض را بخورانند ان شاء الله تعالی ازین هر نوع بواسیر دفع گردد
اگر کسی چند نوبت گل بادنجان را باریکتر سائیده بر مقعد طلا کند ان شاء الله
تعالی از ریح مذکور ایمن گردد و سیماب بارک نوره یا قلعی مخلوط ساخته
طلا کردن نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر اگر کسی چند روز پوست فیل
و جزو اعظم و پیاز دشتی از هر یکی متساوی گرفته و هر سه را بهدگر یار کرده
و بر اخگر نهاده دودش بطرف مقعد بگیرد ازین بواسیر دفع گردد
و این را گجدهوپ نامیدم نوعی دیگر بیارد ناخن سگ و ناخن خرس و استخوان
گنجشک اهلی و موی گربه از هر یکی برابر بهدگر آمیخته و بر اخگر نهاده از
جنس مذکور دود بگیرد این نیز دافع و نافع ریح مذکور است و این را

[illegible]

سپاناد هوپ نامیدم نوعی دیگر بیارد دود ماهی صید گرفتن نیز بگیرد
نوعی دیگر بیارد هلیله مقشر و آمله مقشر و بلیله مقشر از هر یکی سه توله گشنیز
پنجاه توله انار مشک و بربنگ کابلی از هر یکی دوازده توله بعده همه اجزای
مذکور را بهدگر کوفته و بیخته و در هزار توله آب انداخته بجوشانند چون
دانند که دو سه جوش خوب خورده است آزمان سرد و صاف ساخته
و با سفید توله روغن گاو و با لفند توله شیر زبار کرده بجوشانند تا که روغن
بماند بعده روغن را صاف کرده نگاه دارد و بوقت حاجت هر روز
مقداری مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین مرض بالا و جنس
باد و غلیظ و زردی اندام و دوران سر و بکهم جر و پرمیو و مانند
آن دفع گردد و این را برنگادکهیو نامیدم نوعی دیگر بیارد روغن زرد و شیر
بز و آب گشنیز از هر یکی متساوی گرفته و در پاتیله انداخته بجوشانند
تا که روغن بماند ازمان روغن را صاف ساخته نگاه دارد و بوقت
حاجت مقداری هر روز مریض را بنوشانند این نیز فواید مذکور دارد
نوعی دیگر و اگر ریح مذکور نهایت دردمند بود بدین ضماد تسکین درد
کند بابونه اکلیل گل خطمی تخم کتان از هر یکی سه درم و افیون

وزعفران از هر یکی درم مقل دو درم زرده تخم مرغ و پیه مرغ با روغن گل
و مغز ساق گاو و کوهان شتر سرشته ضماد کنند و اگر باسور دموی باشد
و حالا خون نمی آید و چون نخواهد که خون بیاید زهره گاو و پیاز را هیدر
کوفته را کن طلا کنند و اگر سیلان کند منع نکنند الا چون بافراط انجامد
و موجب ضعف گردد پس منع کرده بعلاجهای قابض چنانچه قرص
کهربا و شراب الخیار و حب الآس و مانند آن و اگر کسی را این مرض
مزمن شده و ورم بدن و نا آرزوی طعام و ضیق النفس پیدا کند
آزمان شیر شتر دادن با صواب است و اگر از سبب مرض بالا شکنی
شود اندر آن وقت دوغ را بمنزله الحیات باید شمرد و بعضی
وقت از روی ضرورت مرض بالا را داغ کردن و یا با کت آهنی
بریده دور ساختن نیز عاجل النفع است اگر راست بیاید ابیات

درین رنج هم دستکاری رواست	و اگر راست آید یقین با نجات
بترتیب این عمل گویم ترا	اگر یادگیری نه بینی خطا
بغلطان اول تو رنجور را	پس از طرف راستش بکن بهر داغ
بکن بخت بخت رگون آن	اگر حاذقی صبر کن یکزمان

چو از جذب که دو سر میکشد ٭ ز رشته کشیده و جراحی کنند
کنون فایده بعضی رس که دافع مرض مذکور اند نیز گفته می آید سیماب کشته
و آهن کشته و فولاد کشته و طلق کشته از هر یکی دو درم کهار خاکستر بند ال
و تنکار و کبریت صاف و نقره کشته از هر یکی نیم درم بعد هذا همه دارو
مذکور را یکجا در کهرل انداخته دو سه هفته با آب زهره خروس و خرس
تسقیه و بعده در بوته نهاده و بوته را رانده موم ساخته در بست
با جگه شتی گجیت داده نگاهدارد و بوقت حاجت یک دو حبه از آن
گرفته چند روز نهار مریض را با پاره کنجد بلادر و شهد آمیخته بخوراند
انشاء الله تعالی ازین هر نوع بواسیر مفرد و مرکب و خواه خلقی باشد
دفع گردد و این را رس کادرس نامیدم نوع دیگر هر دو سه ذات زهر
یعنی بچهناک و دودیا و مانند آن و هر دو سه ذات سم الفار از
هر یکی مساوی گرفته و همه را با چهار چندان بلادر یار کرده و بعد
کوفته در آوند و در شیشه انداخته بتال جنتر روغن کشیده و در ظرفی
چینی و یا شیشه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت دو سه حبه ازین
روغن یعنی موافق وسعت امکان مریض را چند روز نهار با برگ تنبول

بخوراند اما در روزهای زمستان چراکه این دارو نهایت گرم است
انشاء الله بعد از چند روز مرض مذکور دفع و ناپیدا گردد مجرب است نوع دیگر
سیماب صاف و سنگبهری از هر یکی دو نیم درم و فولاد کشته و قلعی کشته و سرب
کشته از هر یکی شش درم و کبریت صاف ده درم بعده همه را در کهرل
انداخته و تسقیهای با آب لیمون و آب صبر و شیر زقوم چند روز کهرل
کرده و در دو صدف نهاده و صدفین را بگل حکمت با احتیاط تمام
گرفته و در پالغضه با جگه شتی گجیت داده نگاهدارد و بوقت حاجت
یک دو حبه رس مذکور با سحیقه اطریفل و زنگ و شهد آمیخته بکار برد انشاء الله
تعالی ازین انواع بواسیر و سرفه قدیم و تب سنبات و مانند آن
دفع گردد فصل هفتم در دفع قولنج و این فصل مشتمل بر دو قسم است قسم
اول در معرفت رنج مذکور بدانکه از اغذیه و اشربه نهایت گرم و یا از سردی
مفرط و یا از طعام دیرهضم و یا از بسیاری غسل کردن با آب سرد و یا
از بنگ روده و یا از فاقه کردن و یا از چیزهای خوردن که موزی معده
باشند و یا از قی زنجاری و یا از ناهموار افتادن طعام در معده و
مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و مزاج فم معده و الآت دم زدن

تباه

تباه ساخته رنج مذکور پیدا میکند اما بعضی طبیبان رنج بالا را بر پنج جنس
بنا نشته اند و بعضی کم و بیش گفته اند و آنکه پنج جنس گفته اند باین
ترتیب نوشته اند یعنی یکی آنکه از غلبه تلخه می باشد دوم از بلغم سیوم از باد
چهارم از کثافت معده و روده پنجم از هر سه اخلاط و معرفت هر نوع
نوع مذکور است اگر زردی چشم و بول و براز زرد و وام نماید و نیز کثرت
تشنگی و خشکی زبان و تلخی مزه فم بود بدانکه از غلبه تلخه است و اگر زردی
چشم و بول و غایط سفید و وام نماید و نیز کثرت خواب و سستی اعضا
و عدم تشنگی و گرسنگی بود و نبض بطی رود بدانکه از غلبه بلغم است و اگر سیاهی
رنگ روی و چشم و بول خشک و سیاه و وام نماید و نیز ترشی مزه فم و سوزش
دل و درد عظام بود بدانکه از غلبه باد است و اگر مع آروغ و جنس گوز
و نیز با سایر علامات غلبه بلغم می باشد بدانکه از کثافت و خلط روده و
معده است و اگر با سایر علامات غلبه اخلاط ثلثه می باشد بدانکه از غلبه
هر سه خلط است قسم دوم در علاج رنج مذکور بدانکه اندرین رنج طبیب را
باید که اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ خلط فاسد کنانیدن و نیز از
اغذیه و اشربه محدث مرض مریض را اجتناب فرموده علاج و دارو این

مرض نیز بر انواع است یکی اینست زنجبیل وبهکر مول وریگا از هر یکی مساوی
گرفته وبرسه را بعد از کوفته بجوشانند وبعده جوش را سرد وصاف ساخته
وپاره انگوزه یار کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع
فواق دفع گردد نوعیه دیگر اگر کسی پاره بداریکند را با شیر زن سائیده وسعوط
یعنی ناس بگیرد انشاء الله تعالی ازین نوع صفرائی دفع گردد نوعیه دیگر
بهکر مول وزنجبیل وبهارنگی از هر یکی مساوی گرفته بعد از جوکوب کرده
بجوشانند چون دانند که نیمی مانده است آنگاه آن جوش را سرد وصاف
ساخته وپاره مشک وانگوزه ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین فواق بادی وبلغمی ونیز فواقی که بسبب کثافت معده ورودهٔ
بوده باشد دفع گردد نوعیه دیگر واگر کسی چند نوبت رال وبلغار را با روغن
زچرب کرده وبر اخگر نهاده دودش بنوشانند انشاء الله تعالی از رنج
مذکور ایمن بود خواه فواق از هر سه خلط شده باشد ودود پوست
ماش ومنسل نیز همین حکم دارد وانگوزه وآرد ماش وپر طاوس نیز
عاجل النفع است نوعیه دیگر روغن گاو را با پنج چندان جوش دهند وآب
حبوبات یار ساخته بجوشانند بعده پیپل دراز ونمک سیاه وجوکهار ودو

هلیله وریگا وقرنفل از هر یکی برابر که جمله دار هشتم حصه روغن بوده باشند
با آب آش کرده نیز میانش انداخته بپزد تا آنگه روغن بماند آنزمان روغن را
سرد وصاف کرده نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازان گرفته
ووزه انگوزه یار وضم ساخته هر روز مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین فواق ودمه وبواسیر ودرد مفاصل وزحمت پر سوت زنان
ومانند آن دفع گردد نوعیه دیگر قدری روغن گاو را با ده چندان
جوش ریگا یار ساخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان روغن را سرد
وصاف کرده نگاهدارد وبوقت حاجت بکار برد این نیز
فوائد مذکور دارد نوعیه دیگر قدری ریگا را با ده چندان بوده یار
ساخته بجوشانند وچون دانند که چهارم حصه آب مانده است آنزمان
جوش را سرد وصاف ساخته وبخیقه انگوزه ضم کرده مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی از مرض فواق خصوصاً که از امتلاء وکثافت
باطن بوده باشد دفع گردد نوعیه دیگر زرنباد وبودنه وریگا از هر
یکی برابر بعد دیگر جوکوب کرده بجوشانند وجوش را سرد وصاف
ونیز بخیقه قرنفل ضم کرده چند نوبت مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی

ازین مرض بالا وزکام وسرفه وضعف دل ومانند آن دفع گردد واگر فواق
از گرانی وازدحمت طعام میباشد علاجش قی کردن با آب ترب وسکنجبین عسلی
واگر از باد غلیظ میباشد علاجش بار الاصول نوشانیدن وروغن مصطگی
وشبت بر سینه وفم معده مالیدن است ونیز نعره زدن ونفس نگاهداشتن
ودیگر جمیع اغراض نفسانی ومثلها اندرین رنج مفید وموثر اند فصل ششم
در مرض قی واین فصل مشتمل بر دو قسم است قسم اول در حدوث زحمت مذکور
بدانکه از سبب بدهضمی ویا از مانده گشتن ویا از زور کردن خارج از امکان
ویا از خوردن اشیاء موذی که معده را برنجانند ویا از خوردنی بیلذت
که میل اکل بروی نباشد ویا از گرمی وسردی مفرط ویا از تاثیر نظر مردمان
ومانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده وحال معده را متغیر ساخته مرض
مذکور را پیدا میکند واین مرض نیز بر پنج انواع است یعنی یکی از
تلخه ودوم از بلغم وسیوم از باد وچهارم از هر سه اخلاط پنجم از بیقراری
دل که بسبب دیدن شئی مکروه ومثلها ومعرفت جداگانه هر پنج نوع
مرض مذکور اینست اگر رنگ روی وچشم وبول وبراز زرد وام نماید
ونیز کثرت تشنگی وتپاک وتلخی دهن بود بدانکه از غلبه تلخه است واگر رنگ

تخم خار بازگونه وقند سیاه برابر کرده قلنه ردانند و بجوار بخورد بالکل هچکی دور شود

روی وجثه وچشم وبول سفید وام نماید ونیز کثرت خواب وسستی وعدم
گرسنگی وتشنگی بود بدانکه از غلبه بلغم است واگر رنگ روی وجثه خشک
وسیاه فام نماید ونیز قی بدرد پهلو ونیز با آواز های بلند برون آید
بدانکه از غلبه سودا است واگر کثرت بیهوشی ومختلف رنگ قی یعنی همچو رنگ
پرهای طاوس میباشد ونیز گاه گاهی خون انداختن یا درد پهلو و
شکم رو نماید بدانکه از غلبه اخلاط است وانگه از شوریدن دل ودیدن
اشیاء مکروه ومانند آن حادث گردد علامت هر خلطی که بسبب اشیای
مذکور غالب آمده فواق را پیدا سازد اندران نوع نیز ظاهر می آید
وگاه باشد که فواق از سبب کرمهای شکم نیز پیدا می شود علامتش
روانگی لعاب از دهن خصوصاً در خواب ودرد شکم ولاغری بدن
وضعف دل است والله اعلم بالصواب قسم دوم در علاج زحمت مذکور
بدانکه اندرین مرض طبیب را باید اول تنقیه خلط فاسد کرده
ونیز مریض را از اغذیه واشربه ممد مرض مذکور اجتناب فرموده
علاج کند دارو این رنج نیز بر انواع است یکی اینست که جوش
بجمول بزرگ را با ده چندان جوش گال یار ساخته چند نوبت

مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین قی خصوصا که از غلبهٔ بادی بوده باشد
دفع گردد نوعی دیگر صندل و آنکه از هریکی برابر بهم درآورده کوفته بجوشانند و جوش را
سرد و صاف ساخته و پاره طباشیر و شهد یار کرده مریض را چند نوبت
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین قی صفرائی که با سوختگی سینه و حلق می
باشد دفع گردد نوعی دیگر قاقله صغار و قرنفل و بادرنجبویه و اسارون از
هریکی متساوی بهم در گرفته و کوفته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته
و پاره سرگین مگس ضم کرده چند نوبت مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین هر نوع قی خاصه که از بلغم بوده باشد دفع گردد نوعی دیگر مغز خستهٔ
کنار و زازشالی و سرگین مگس از هریکی برابر بهم دیگر باریکتر سائیده و با شهد
و نبات آمیخته مریض را بلیسانند انشاء الله از تشنگی سنبای دفع گردد نوعی دیگر
برگ تلسی و قرنفل بهم در جوکوب کرده و با صحیفهٔ برگ نیلوفر یار ساخته
مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید نوعی دیگر
خاکستر پوست درخت لرزان و خاکستر چوب تلسی که هر دو گرم باشند در
آب خنک انداخته چند ساعت نگاه دارد و بعده آب صاف که بالای آن
باید چند ساعت نگاه دارد نوبت بنوشانند انشاء الله تعالی ازین قی

سنبای و غلبهٔ تشنگی دفع گردد و اگر کسی چند مرتبه جوش مذکور آب با گل تنور را
ساخته مریض بنوشانند این نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر و اگر کسی چند روز
صحیفهٔ زنگ و سرگین اسپ نیز در جوش زنگ انداخته مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین قی که بسبب کرم و خراطین بوده باشد دفع گردد
نوعی دیگر آمله مقشر و لک و شکر هر سه متساوی گرفته و اکسر کرده نگاه دارد
و بوقت حاجت ده درم ازان باده درم انگبین و پنجاه درم آب
آمیخته و بجامهٔ بیخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین هر ذات
قی دفع گردد و اگر بجای آب آب انار باشد نهایت خوب است و انکه
از شوریدن دل پیدا شده باشد علاجش معجون مقوی دل کالیاقوت
و دوا و المسک و مثلها نیز و اندرین نوع عطریات اطراف جان
مالیدن و نغمهٔ خوش الحان شنیدن عاجل النفع است نوعی دیگر بیل و آمله
و قرنفل از هریکی یکدم گل سرخ و کشنیز و گلگستگی و پوست هلیله و برگ
تلسی و ورق قرنفل از هریکی یک نیم درم بعد جدا همه اجزای را بهم در
کوفته و بیخته و با شهد و شکر آمیخته مریض را بلیسانند انشاء الله تعالی
ازین انواع قی خصوصا که از غلبهٔ تلخه باشد دفع گردد و این را بلاد جوارن

نامیدم نوعی دیگر و اگر کسی پوست و برگ نیلوفر را جوشانند و جوش را سرد و صاف
ساخته و پاره طباشیر ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین قی دفع
شود نوعی دیگر و اگر کسی چند نوبت صحیفهٔ مغز خستهٔ کنار را باریکتر سائیده و در آن
آبی که از دام ماهی گیران شسته گرفته با شهد یار کرده مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین نیز تشنگی مفرط و قی دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی چند
نوبت در آب برگ بادنجان سیاه صحیفهٔ کشنیز و صمغ عربی یار کرده بنوشانند
انشاء الله تعالی از قی گردن خون ایمن گردد و آب لی باعسل و برنج
آمیخته و یا صرف نوشیدن نیز عاجل النفع است نوعی دیگر دانهٔ مورد و برگ
بان و کشنیزه و گل انار از هریکی برابر بهم در آب سائیده با جامه بیخته و
پاره قند یار کرده مریض را چند روز نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
ریخ بالا و بول الدم و رکت پت و مانند آن دفع گردد و صحیفهٔ کهربا چند
نوبت با لبن الحمار یار ساخته نوشانیدن نیز مفید و مجرب است نوعی دیگر
صندل و مهلتهی و لوده و پاره درخت کلر از هریکی برابر بهم دیگر با آب
کوفته و بیخته و پاره قند یار کرده مریض را چند نوبت نوشانیدن
نیز با صواب است و شیرهٔ گل سهنجنه و شیرهٔ گل کچنال همه را آمیخته و با قند

و با شهد شیرین ساخته نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر برگ نورسته از آن
درخت نونک و درخت جمون و بانسه از هریکی بهم در متساوی گرفته و کوفته
و با آب چاه بیخته مریض را چند روز بنوشانند انشاء الله تعالی ازین مرض
بالا و نفث الدم دفع گردد و احتیاطاً باید اگر مرض مذکور از ریش شش
و یا ریه و مانند آن می باشد آنزمان اگر چیزی مانع نبود اول فصد
باسلیق کردن بعده چند روز قرص کهربا را با شراب حب الآس و یا با شراب
الخشخاش دادن و نیز مریض را از نوره زدن از اشیای مفتح چنانچه
کرفس و شراب و مثلها اجتناب فرمودن با صواب است نوعی دیگر
اگر کسی چند ساعت زرنباد را با ورق قرنفل یار ساخته و یا تنها در
دهن بدارد انشاء الله تعالی ازین قی بادی و بلغمی دفع گردد فصل
نهم در مرض تضیق النفس که آنرا بهندی سواس کاس نامند و این نیز مشتمل بر دو
قسم است قسم اول در حدوث علت مذکور بدانکه از اغذیه و اشربهٔ ردیه
الکیموس و یا از هوا و یا آب بنهایت خنک و یا از حرارت دل
بواسطهٔ کثرت بخارات و یا از سوء المزاج شش و یا قصبهٔ شش و
مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و مجاری تنفس را ممتلی و مسدود

ساخته رنج مذکور پیدا کند وگاه باشد که ضیق النفس در برازو بلغم مختلط و یا از
خشکی شش و یا از ضعف حرارت غریزی وسستی و استرخا و سه عضلات
سینه نیز می باشد واین رنج را بعضی طبیبان پنج نوع گفته اند وبعضی کم
وبیش نوشته اند یعنی یکی از بلغم ودوم از تلخه وسیوم از باد وچهارم از
هر سه اخلاط وپنجم از بخار دخانی و یا از تری خون ومعرفت هر رنج نوع
است اگر رنگ روی وچشم وناخن وبول وبراز سفید دوام نماید ونیز کثرت
وروانی لعاب وگرانی سینه وتشنگی بود ونبض بطی رود بدانکه از غلبه
بلغم است واگر رنگ روی وخبه وچشم وبول زرد دوام نماید ونیز خشکی وتلخی
دهن باشد وکثرت تشنگی وتپاک بود بدانکه از غلبه تلخه است واگر رنگ روی
وخبه سیاه وخشک دوام نماید ونیز گاه گاهی درد اعضا ویا درد پهلو
بود ونبض مثل دیوچه رود بدانکه از غلبه باد است واگر با سایر علامات غلبه
اخلاط مختلطه می باشد بدانکه از غلبه هر سه خلط است واگر رنگ روی وچشم وبول
سرخ دوام نماید ونیز شیرینی مزه فم وگرانی سر وسستی اعضا بود بدانکه
از غلبه خون است واگر از بلغم غلیظ چنانچه بالا ذکر رفت میباشد علامتش
خرخره در سینه وسرفه برآمدن بلغم وآزار یافتن بوقت حرکت واگر

از استرخا عضلات سینه ضعف حرارت غریزی میباشد علامتش زبی
نبض ودم زدن مثل گریه کنندگان والله اعلم بالصواب قسم دوم در علاج
ضیق مذکور بدانکه اندرین مرض طبیبان را می باید وحاذقان شاید که اول
اگر چیزی مانع نبود تنقیه خلط فاسد کرده ونیز مریض را از اغذیه واشربه
مضر مرض اجتناب فرموده علاج کنند اما اکثر اوقات فقیر در تعلیج رنج بالا
استفراغ بلغم رانیکو پسندیده است چونکه بجز از آمیزش بلغم خلطهای دیگر
نفس را مانع بودن نمیتوانند وداروهای این مرض نیز بر انواع اند یکی
انست پوست بیخ کتائی وبهکرمول وخولنجان وزنجبیل وزرنباد از هر یکی
دو درم فلفل گرد ودراز وبهارنگی وفلفلمویه وپوست بلیله از هر یکی نیم
درم همه بدانه اجزای مذکور را بهمدیگر کوفته بجوشانند وجوش را سرد وصاف
ساخته وپاره شهد وزعفران یار کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین مرض بالاخصوص که از ماده بلغم بوده باشد دفع گردد واین را
دواءالمسکنه نامیدم نوعی دیگر کشنیز وبیخ سوسن واگنه مقشر از هر یکی سه درم
گل سرخ وصندل سفید وگاوزبان وریوند چینی وگل بنفشه وگل نیلوفر
قرصی وشمسی واز هر یکی یکدرم بعده همه دارو مذکور را بهمدیگر کوفته بجوشانند

وجوش را سرد وصاف ساخته وبحیقه ترانجبین یار کرده مریض را چند روز
نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین تنگی نفس که از سبب تلخه وخشکی شش بود
باشد دفع گردد ونیز اندرین جنس تنگی نفس عرق کاسنی وگاوزبان وشیره
تخم خرفه وشراب صندل ونیلوفر ومانند آن دادن هم با صواب است
گل کتائی به سایه خشک ساخته وزنجبیل وجوز بویه ولسان العصافیر و
بلیل دراز وزرجوب وکلوی وبهارنگی وکابهل وکنگر سنگی وفلفل
گرد وزعفران از هر یکی برابر بهمدیگر کوفته بجوشانند وجوش را سرد وصاف
ساخته وپاره شهد وتکار ضم کرده چند روز مریض موافق وسعت امکان
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین تنگی نفس بادی بیشک دفع گردد واین را
عقد الکواکب نامیدم نوعی دیگر مصطکی وشکر سرخ از هر یکی هفده درم وزعفران
یازده درم وخاکستر پای طاوس پنج درم بعده همه اجزای مذکور را بهمدیگر
کوفته وبیخته وبا شهد آمیخته ودر ظرفی انداخته نگاه دارد وبوقت
حاجت پاره ازین مریض را هر روز بخوراند انشاء الله تعالی ازین هر
نوع تنگی نفس خواه لادوا بوده باشد تاهم دفع گردد واین را کنه را
جوارش نامیدم نوعی دیگر واگر مصطکی را هفت شقیقه یا یک رگ صبر داده

وغلولها بسته نگاه دارد وبوقت حاجت یکدو غلوله با انگبین مخلوط ساخته
چند روز هر روز مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین مرض که با لواحق
بسیار باشد دفع گردد واین را کواره الحکمه نامیدم نوعی دیگر واگر کسی صحیفه
زعفران را با قند کهنه وروغن تلخ آمیخته چند روز مریض را بخوراند
انشاء الله تعالی از رنج بالا ایمن باشد نوعی دیگر واگر کسی چند روز در
جوش زوفا صحیفه زعفران ضم ساخته چند روز بنوشد ازین نیز هر نوع
ضیق النفس دفع گردد نوعی دیگر تخم کلتهی یک آثار پخته شاه حیانی را
درده چندان آب انداخته بجوشانند چون دانند که دو سیر آب
مانده است آنزمان آب غلیظ را از کلتهی با جامه بیزیده بگیرد و
بعده دوم بار در پاتیله کرده بجوشانند وبوقت قوام آمدن آب در
مذکور صحیفه گل کتائی ولعاب صبر وتکار وقند کهنه وترکشته وزرچوب
از هر یکی یک سرشاهی با شهد مخلوط ساخته وفرود آورده ونیز قدری
شهد آمیخته نگاه دارد وبوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را نهار
بلیساند انشاء الله تعالی رنج بالا وسرفه قدیم وغلبه بلغم وزکام ومانند
آن دفع گردد واین را کلتهادوالیه نامیدم نوعی دیگر شش روباه به سایه

خشک ساخته ده درم وزعفران یک درم وتخم خطائی نیم درم بعده هر را
بعد کوبا باریکتر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض را
با شهد لیسانند نوعی دیگر مصطکی وزعفران وبرگ زوفا از هر یکی برابر بعد دیگر
باریکتر سائیده باد وچندان شکر یار کرده نگاهدارد وبکار برد نوعی دیگر
لعاب صبر وشهد خالص از هر یکی برابر بعد دیگر آمیخته ودر پاتیله انداخته
بقوام آرد آنزمان سحیقه ترکیه وزعفران یار ساخته وفرود آورده نگاهدارد
وبوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را بخوراند انشاء الله
تعالی ازین هر نوع ضیق النفس وسرفه وبلغمی وربو دفع گردد نوعی دیگر
جوش بیلدر راز وجوش زوفا وروغن گاو از هر یکی برابر بعد دیگر آمیخته ودر
پاتیله انداخته بجوشانند تا که روغن بماند آنزمان روغن را صاف ساخته
نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض را بخوراند
انشاء الله تعالی دمه وسرفه قدیم ولاغری بدن دفع گردد نوعی دیگر
یک ماشه زعفران ونه ماشه بادرنجبویه وپانزده ماشه زوفا وسه ماشه
بلیلدر راز بعده همه را بهمدیگر کوفته بجوشانند وجوش را سرد وصاف ساخته
وپاره شهد قند ساخته موافق وسعت امکان چند روز مریض را بنوشانند

انشاء الله تعالی ازین انواع ضیق النفس وخلط سینه دفع گردد نوعی دیگر
خاکستر خارپشت را در کهل انداخته هفت هشت تسقیه باب صبر داده
ودر حقه انداخته نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین مریض را با عسل
آمیخته بلیسانند ازین نیز فایده مذکور دارد نوعی دیگر پلپل دراز وپلپل گرد
وزنجبیل وشش روباه که بسایه خشک ساخته باشد از هر یکی برابر بعد دیگر
سائیده وباب ادرک وبا جوش خولنجن بنوشانند انشاء الله تعالی از
مرض بالا ایمن گردد نوعی دیگر اگر کسی مصطکی وزعفران وورق قرنفل از
هر یکی برابر بعد دیگر سائیده بکار برد انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل
شود اکنون فایده چند رس که دافع مرض مذکور اند نیز گفته می آید سیماب صاف
کرده وکبریت پاک وشنگرف وزهر از هر یکی یک درم وفلفل گرد وخاکستر خارپشت
وپلپل دراز از هر یکی پنج درم بعده همه اجزای مذکور را در کهل انداخته
ودو سه روز باب صبر مخلوط کرده ودر حقه فولاد نهاده ودر حقه را
مسدود ساخته هشتاد روز در کنده وگندم بدارد وبعد ازین از آنجا
کشیده دارو در دوم حقه انداخته نگاهدارد وبوقت حاجت یک دو حبه
رس مذکور هر روز با سحیقه پلپل گرد وشهد آمیخته چند روز مریض را بلیسانند

انشاء الله تعالی ازین مرض بالا ورا اجروک وسرفه قدیم نیز نیک دفع گردد
واین را سواکلیند نامیدم نوعی دیگر مس کشته وسیماب کشته وخلاصه سلاجیت وزر
کشته واز هر یکی نیم درم فلفل سفید وزنجبیل وپلپل دراز وقرنفل ونمک چهره
یعنی که از خاکستر کشیده باشد از هر یکی یکنیم درم بعده همه اجزای مذکور را
در کهل انداخته وباچند تسقیه آب صبر ولیمو باریکتر سائیده ودر حقه فولاد
انداخته ودرش را مسدود ساخته یکسال در کنده وگندم نگاهدارد بعده از آنجا
کشیده جنس مذکور بکار برد واین را زهر لونگاد نامیدم نوعی دیگر سیماب صاف
وکبریت صاف از هر یکی یک درم تیزپل وزهر وزعفران وشنگرف وپلپلدراز
چهار درم بعد بذا همه اجزای را در کهل انداخته وباسیماب کبریت را اول
کجلی کرده وبعده با اجزای دیگر یار ساخته ودر کهل انداخته وبا تسقیهای
آب ادرک باریکتر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت یک دو حبه ازین با سحیقه
ترکته وشهد آمیخته بکار برد واین را پسده رس نامیدم نوعی دیگر رکس
وبرگ ملکی وبراده فولاد وبراده زر از هر یکی متساوی بهمدیگر آمیخته
باد وچندان کبریت یار کرده ودر دو شرابه نهاده وشراب بین را بگل حکمت
گرفته ودر توده با چکه شتی گجپت داده بکشند وبعده در کهل انداخته

وچند روز بلعاب صبر سحق کرده وجنس مذکور ساخته گجپت وبدنا همین جنس شش
گجپت تای داده وباریکتر سائیده نگاهدارد اما در هر گجپت پاره کبریت
اول یار رس باید کرد وبوقت حاجت یک دو حبه ازین نیز مریض را با سحیقه
پلپلدراز وشهد باید خوراند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید فصل
دهم در مرض تپ واین نیز مشتمل بر دو قسم است قسم اول در کیفیت مرض مذکور بدانکه
تپ حرارتی ناخوش است یعنی وقتی که خلط فاسد بر وغالب آید حرارت طبعی گور
جای خود را گذاشته وراه با بسیار لقیا بر جگر آمده ودرون رگهای که متصل جگر اند
پراگنده شده ومنتشر گشته وجود را گرم وتابان میسکند سوال پس اگر اینطور باشد
رنج مذکور مختلف وبس انواع باشد جواب اگر یک خلط حرارت ناخوش را
تباه ساخته از جای خود بجنبانند تپ یک خلطی را پیدا میکند واگر دو خلط بر و
غالب آید تپ دو خلطی را حادث گرداند اگر هر سه اخلاط بر وغالب آمده
از جای خود بجنبند تپ هر سه اخلاط روی نماید وتپ یکخلطی است یکی
آنکه از غلبه تلخه باشد دوم از باد وسیوم از بلغم وچهارم از خون اما این
نوع اخیره را طبیبان فارسی سونوخس نیز گویند وتپ دو خلطی است یکی آنکه
از غلبه باد وبلغم باشد دوم از باد وصفرا وسیوم از بلغم وتلخه وچهارم از هر سه

اخلاط واین تب هر سه خلطی را طبیبان هند سیزده قسم میکنند و هر قسمی را نام مخصوص سنپات میگویند و معرفت هر نوع رنج مذکور است که اگر زنگ روی و جسد و چشم و بول زرد دوام نماید و نیز کثرت استراح و یاوه گویی و بیخودی و تلخی دهن و خشکی بینی و لب و حلقوم بود بدانکه از غلبه تلخه است و اگر رنگ روی و جسد خشک و سیاه دوام نماید و نیز کثرت فازه و لرزه بدن و گرانی اندام و درد شکم و سرد دل و خشکی غالب بود بدانکه از غلبه باد است و اگر رنگ روی و جسد و چشم و ناخن سفید دوام نماید و قوت تب اندک باشد و نیز کثرت خواب و لعاب و قی و استادگی موی اندام بود و نبض بطی بود و نیز عدم گرسنگی و تشنگی باشد بدانکه از غلبه بلغم است و اگر زنگ روی و چشم و بول سرخ دوام نماید و نیز گرانی سر و شیرینی دهان و بدبوی نفس بود بدانکه از خون بود علامت تب که از غلبه باد و تلخه بود است که تشنگی با غلبه باشد و غلبه بیهوشی روی نماید و خواب هرگز نیاید و اگر آید اندک آید و سر درد کند و نیز کثرت فازه و شکستگی اعضای و قی بود و هرگز آرزوی طعام نباشد علامت تب بادی و بلغم است که مریض وجود خود را چنان داند گویا که بجامه تر پیچیده اند و بندگاه بشکند وجود گران و خواب بسیار آید و سر درد کند و کثرت زکام و سرفه

و تپاک شود و زور تب میانگی باشد علامت تب که از غلبه تلخه و بلغم باشد است که با آب و لعاب دهن چسپیده باشد مثل صمغ و با آرزو ماش و مزه دهن تلخ گردد و تند را یعنی غلبه خواب که با غنودن باشد روی نماید و اندکی بیهوشی و سستی اظهار گردد و نیز کثرت تشنگی و سرفه بود و مع عدم گرسنگی زمانی سردی وجود و زمانی گرمی نیز پیدا آید و آب از دهن لی قصد بیرون افتد علامت تب که از غلبه هر سه اخلاط باشد است که زمانی تپاک شود و زمانی سردی حاصل آید و زمانی بندگاه سر و استخوانی درد کند و زمانی درد نکند و چشم لعل گون و پر آب با کدورت باشند و گوش نیز درد کند گویا که آواز ها اندرون می افتد و غلبه بیهوشی و یاوه گویی و دمه و سرفه رو نماید و آرزوی بر طعام هرگز نباشد و کثرت سردی بدن و خواب روز اظهار گردد و مریض گاهی سرود گوید و گاهی رقص کند و گاهی بخندد و گاهی بگرید و زبانش درشت و سیاه گردد و دست و پا و سر بهر سو افکند و تشنگی با غلبه باشد و دل و سینه درد کند و خون با بلغم و تلخه و با لعاب آمیخته جهید از دو قسم دوم در دفع زحمت مذکور بدانکه اندرین علاج طبیبان را باید و حاذقان را شاید که نضج ماده مرض اگر چیزی مانع نبود تنقیه

خلط فاسد کردن و از اغذیه و اشربه بعد مرض اجتناب فرمودن و از فعلهای ناسزا اجتناب فرمودن و نیز بند بر آب دادن و فاقه کشانیدن بجا آوردن مر طبیب حاذق را واجب و لازم است چه بعنی در بعضی تنهای آب جوشیده دادن و فاقه کشانیدن عاجل النفع است و دارو های این رنج نیز از انواع است یکی آنست صندل و شهد و آمله مقشر و کشنیز و مهلتهی و کنکی از هر یکی دو درم بدمانکهه و گل نیلوفر و خبازی از هر یکی یکدرم بعد هذا همه اجزای مذکور را بعد کوفته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و با پاره قند شیرین کرده چند روز مریض را ناهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین تب تلخه و علت و رکت و یرقان و مانند آن دفع کردند و این را بیدم کرهاد گواتهه نامیدم نوعی دیگر کاسنی و گل بنفشه و ادسیر و صندل سرخ از هر یکی دو درم کشنیز و برگ ریواج و گل کدوا و شیرین از هر یکی یکدرم بعده همه دارو مذکور را بعد کوفته و شب در قدری آب گرده نگاه داره و فردا آن آب را سرد و صاف ساخته با نبات و قند شیرین کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین رنج بالا و سوزاک بول و سوزش دل و یرقان از دو مانند آن بیشک دفع گردد نوعی دیگر از صاحب تب تلخه

تپاک و درد و لی بود پوست درختان شیر دار را ما غیر از زاحل جوشانیده و صاف ساخته با پاره صندل و قند یار کرده مریض را چند نوبت بنوشانند انشاء الله تعالی ازین تپاک و درد لی و ذبولی دل را دفع گرداند و اگر کسی پوست آمله و کشنیز و بذر قطونا از هر یکی متساوی گرفته و بعد کوب ساخته شب در آب تر کرده نگاه دارد و فردا العابش کشیده و با قند شیرین کرده مریض را بنوشانند این نیز فایده بالا دارد نوعی دیگر بیارد باپرا و آمله و گلوی از هر یکی برابر بعد بر ساییده بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره قند یار کرده بکار برد انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و اگر کسی جنس مذکور تنها جوش مذکور کشنیز را بنوشانند این نیز فواید صدر مسطور دارد نوعی دیگر بیارد خرما هندی و آمله مقشر از هر یکی پنجدرم تخم خیار و بیخ سوسن و کنکی و برگ خرفه و ثبت گلوی از هر یکی برابر بعد بر کوفته و در آب انداخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره طباشیر یار کرده ناهار مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع مرض تلخه دفع گردد نوعی دیگر کاسنی و خرفه و گل نیلوفر و کشنیز سبز از هر یکی متساوی بعد بر کوفته و در آب انداخته بجوشانند چون دانند که بجوش نرم خورده است

آزنان ونمک را از و نمیدان فرود آورده نگاهدارد و علی الصباح ضماد
ساخته و پاره طباشیر یار کرده نهار مریض را بنوشانند علاج تب بادی بیارد
دسمول وکلوی و پوست بیخ بیدانجیر از هر یکی سه درم بهارنگی و جراینه
وزنجبیل و دیوار و جوز بویه از هر یکی نیم درم بعده همه اجزای مذکور را
یکجا جوکوب کرده ودر آب انداخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته
وپاره شهد یار کرده موافق وسع امکان مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین تب بالا و درد مفاصل و پرسولگا بی شک دفع کردد واین را
دسمول وکوانه نامیدم نوعی دیگر بیارد کلوی و ترایان و تیز مالا و زنجبیل و کتای
از هر یکی برابر بهمدیگر کوفته وبیخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته
وپاره انگبین ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز تب بادی
وسرفه بادی دفع کردد نوعی دیگر بیارد بلیل دراز و کلوی و زنجبیل و کتای
از هر یکی مساوی گرفته و بهمدیگر سائیده ودر آب انداخته بجوشانند و جوش را
سرد و صاف ساخته و پاره قند سیاه کهنه یار کرده چند روز مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین تب بادی دفع کردد پوشیده نماند که قول
نبسکین است که هر آن تپی که از سبب زور کردن و یا ریاضت کشیدن و یا

از ماه باد و یا از سبب گرسنگی مفرط بوده باشد اندران تب شوربا گوشت بز
ویا خروس و یا بوده یا برنج پخته دادن مثل انجیات است علاج تب بلغمی
اول مریض را قی کنانیدن وبعده هم چند روز اغذیه و اشربه و ادویه حار
یابس در عمل آوردن بالصواب است علاج تب دموی بدانکه اول مریض را اگر
چیزی مانع نبود فصد کردن و طلاهای خنک بر جگر ساختن وبعد چند روز
معدلات خون چنانچه شراب عناب و جوش بابنه و مانند آن دادن
همه را واجب و لازم است علاج تب از غلبه بادی یا بلغم برگ راسن و بابنه
و ترفله و خیار چنبر از هر یکی مساوی گرفته و بهمدیگر کوفته بجوشانند و جوش را
سرد و صاف ساخته و پاره انگبین یار کرده چند روز مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین تب بالا دفع کردد نوعی دیگر بیارد کلوی و زنجبیل
و کتای و بید مانکهه از هر یکی برابر گرفته و یکجا سائیده بجوشانند و جوش را
سرد و صاف ساخته پاره عسل یار کرده موافق وسعت امکان مریض را
بنوشانند این نیز فائده بالا دارد علاج تب که از غلبه بلغم و بادی باشد کتای و بهکر و
کلوی و زنجبیل و کچور از هر یکی مساوی بهمدیگر کوفته بجوشانند
و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد ضم کرده مریض را چند

نوبت بنوشانند انشاء الله تعالی ازین تب بالا که با دمه و سرفه و چوتالر
طعام باشد دفع کردد نوعی دیگر کلوی و زنجبیل و کتای از هر یکی بهمدیگر کوفته
بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد و تحیقه پیپله را از
ضم کرده مریض را بنوشانند علاج تب که از غلبه بلغم و بادی باشد بلول و صندل سرخ و هر مزی
و کنکی و باهی و کلوی جمله مساوی گرفته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته
و پاره انگبین یار کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین تب مذکور
که با نا آرزوی طعام و باقی خارش باشد دفع کردد نوعی دیگر در نسکین
گفته است که اگر کسی سه درم کتکی را با ریکتر سائیده و یا دو چندان شکر
آمیخته مقداری ازین هر روز مریض را با آب گرم بخوراند انشاء الله
تعالی ازین نیز تب بالا دفع کردد علاج تب که از غلبه خلط بلغم باشد بدانکه
اندرین تب طبیب را واجب است که اولا یکی ازین دو نوع تدبیر را
در عمل آورده علاج کند چه یعنی با زیادتی خلط غالب را تنقیه و استفراغش
با اعتدال آرد و یا خلط مغلوب مدد داده بآن رساند وارو های
این رنج نیز بر انواع است یکی اینست پوست هلیله و بلیله و آمله
و کرسنکی و زنجبیل از هر یکی مساوی بهمدیگر جوکوب ساخته بجوشانند

و جوش را سرد و صاف کرده یا پاره شهد یار کرده مریض را بنوشانند
نوعی دیگر کتای و زنجبیل و جراینه از هر یکی دو درم و کلوی و پیپله از
وزر چوب و کتکی و ترایمان و تیز مالا و بهکرمول و دال چلد و بابنه
از هر یکی نیم درم بعد همه اجزای مذکور را بهمدیگر کوفته نگاهدارد و
بوقت حاجت مقداری در آب انداخته بجوشانند و جوش را سرد
و صاف ساخته با پاره شهد شیرین کرده مریض را چند روز نهار بنوشانند
انشاء الله تعالی صحت خواهد یافت نوعی دیگر دسمول و کلوی از هر یکی متساوی
یکجا سائیده بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد و
تحیقه پیپله را ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
تب بالا که با نا آرزوی طعام و دمه و شکستگی استخوان و مانند آن
باشد دفع کردد نوعی دیگر زهد و کلوی و زنجبیل و بابرا و بهکرمول و جراینه
و سوت و کتای از هر یکی یکوزن گرفته و بهمدیگر کوفته نگاهدارد
و بوقت حاجت قدری ازین هر روز در آب انداخته بجوشانند
و جوش را سرد و صاف ساخته پاره شهد و ست کلوی نیز یار کرده
مریض را چند روز نهار بنوشانند انشاء الله ازین تب بالا که از بلغم

وما آرزوي طعام وسرفه ومهلک باشد بي شک دفع کرده واين را اسمد کراهه ناميدم الکنون فايده چند ازين که دافع هر نوع تب وسنبات ميرکرته مي آيد سيماب صاف وکبريت صاف از هر يکي سه درم زهر وفلفل کرده وشنکار وزنجبيل از هر يکي نيم درم تخم جوز قاتل وبليلد ار از هر يکي پنج درم بعده همه اجزاي را در کهرل انداخته ويک روز باشيره ادرک ويکروز باشيره برک دهتوره ويک روز باشيره کتاي تشقيه داده وباحتياط تمام سائيده ودر حقه نهاده نگاه دارد ووقت حاجت يکيد وحبه ازين رس ببرک جلوه ويا بحيقه بليلد راز وشهد منم کرده مريض را بخوراند انشاء الله تعالي ازين تب نائغه لازم وسنبات وتب لرزه ومانند آن دفع کرده واين را هرتيمن رس ناميدم نوعيديکر بياره سيماب که از شنکرف کشيده باشد وزهر وکبريت صاف از هر يکي برابر بهمديکر سائيده چند تشقيه باب جوز قاتل داده نگاه دارد ووقت حاجت يکحبه ازين گرفته با برک جلوه يا باب ادرک يار کرده مريض را بخوراند واگر بالاي آن مقداري جوش پوست بيخ اک که پاره زنگته اندران انداخته باشد بنوشانند اين نيز نور اعلي نور است واين را رس کامي ناميدم نوعيديکر واگر کسي نيم حبه شنکرف را با آب بعضي

محلول ساخته مريض را چند روز بليسانند وهم درچشم کشند انشاء الله تعالي ازين تب سنبات ونائغه وغير ذلک دفع کردد نوعيديکر بياره سيماب وشش کشته وطلق کشته وسرب کشته از هر يکي مساوي کرفته ودر کهرل انداخته ويکروز باب صبر سحق کرده باهمچندان کبريت يار ساخته ودر بوته نهاده بوته را بگل حکمت کرفته ودر باجيد شتي کجپت داده بکشد وبعده بادارو مذکور تربهله وترکته وشنکار وزهر که ششم حصه دارو مذکور باشد يارش ساخته وباز دو سه ساعت سحق کرده نگاهدارد ووقت حاجت يکيد وحبه رس مذکور باحيقه بليلد راز وشهد آميخته چند روز مريض را بليسانند انشاء الله تعالي از هر نوع تب خواه سنباتي ومهلک باشد دفع کردد واين را ازکشاد رس ناميدم الکنون بيان تب نائغه که بهندي آنرا بکهم جر کويند بدانکه حدوث اين از دو طريق بيرون نيست يعني يکي انکه پيش ازانکه مريض از زحمت خلاصي يافته باشد اما بواسطه نادانی وکند ذهني طبيب ويا از بي صبري وناپرهيزي مريض اندکي خلط فاسد در تن او بمي ماده بعد از چند روز دريکي يا در دو دمات سرايت کرده ونفوذ يافته مرض مذکور را پيدا ميکند وجه دوم انيت که از ابتداي تب مذکور پيدا مي شود واين را غير خلط

فاسد اندک دريکي ويا دو دمات سرايت کرده تب نائغه را حادث کرده اند پوشيده نماند که تب نائغه بقول اطبا ء هند پنج نوع است يعني يکي انکه خلط فاسد رس دمات را زشت کردانيده پيدا مي آرد وعلامتش اينست که تب مذکور هفت روز ويا ده روز ويا دوازده روز متصل آيد وباز نائغه کرده پيدا ميشود دوم انست که خلط فاسد خون زشت کردانيده تب را پيدا مي آرد علامتش انست که در شب وروز تب مذکور دو کرة بيايد ويا در روز ويا در شب سيوم انست که خلط فاسد کوشت را زشت ساخته تب بالا را پيدا مي کند علامتش اينست که در شب وروز يکبار بيايد خواه در روز خواه در شب چهارم انست که خلط فاسد چربي را زشت کرده تب مذکور را حادث سازد اما علامتش اينست که يکروز بيايد ويکروز نائغه کند پنجم انست که خلط فاسد استخوان ومغز استخوان را تباه ساخته تب مذکور را پيدا ميکند علامتش اينست که دو روز نائغه کند ويکروز بيايد وعياذا بالله وزشت کردانيده تب بالا را پيدا سازد علامتش بي آرامي وضعف دل وشکستگي عظام وسوزان زبان از ظاهر ومانند آن اکثر طبيبان اين نوع اخيره را لادوا پنداشته اند اما المنافعة الصوبية من تاثير الدوار بدانکه در بره ده سرت مذکور است ودر هر که

علاج

بکتاد ولي مسطور که تب نائغه غير از بلغم هر سه خلط مي باشد پس اندرين علاج طبيب را بايد وحکيم را شايد که اول هر خلطي را از اخلاط موروث اين رنج غالب داند وتنقيه نوره بدان را از وشاند بعده چند روز جوش اطريفل را باانکبين بشيرين کرده مريض را بنوشانند انشاء الله تعالي ازين هر پنج نوع تب مذکور دفع کردند نوعيديکر کلوي ويا پرا وزنجبيل وکتاي وهليله از هر يکي مساوي کرفته وبهمديکر کوفته بجوشانند وجوش را سرد وصاف ساخته وپاره شهد وبحيقه بليل در ان ضم کرده چند نوبت مريض را بنوشانند انشاء الله تعالي ازين انواع بلکهم جر دفع کردد واين را پاپا دچک کراتهه ناميدم نوعيديکر اگر کسي چند روز در جوش بليلد را زبحيقه ست کلوي يار ساخته بنوشانند انشاء الله تعالي ازين نيز تب مذکور دفع کردد نوعيديکر اگر کسي چند نوبت بليلد را از باريکتر سائيده وباقند کهنه وشهد آميخته مريض را بخوراند انشاء الله تعالي ازين نيز غرض حاصل آيد نوعيديکر ببول ولسان العصافير ونکي از هر يکي مساوي کرفته وجوشانيده وجوش را سرد وصاف ساخته مريض را چند روز بنوشانند اين نيز فوايد بسيار دارد نوعيديکر اگر کسي دمول وجرايته بهمديکر کوفته بجوشانند وجوش را سرد وصاف ساخته مريض را

بجوشانند ان شاء الله تعالی ازین بکهم حر و تب لرزه دفع کردد **وصفه دیگر**
اگر کسی یکحبه سیماب کشته را با زیره و قند کهنه آمیخته چند روز مریض را بخوراند
ان شاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن کردد **وصفه دیگر** بیارد گلکی و جراینته و زنجبیل
از هر یکی سه درم ترایمان و نیز مالا و جوانسه و زرچوب از هر یکی نیم درم
همه را کوفته بعد از جوکوب ساخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف
ساخته و پاره عسل ضم کرده مریض را بخوراند این نیز دافع و نافع ربع مذکور است
وصفه دیگر برگ نیم و مویز و ببول و خیار چنبر و ترپهله و بادیانه جمله متساوی و بعد از
کوفته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد و نبات یار
کرده چند روز مریض را ناشتا بنوشانند **وصفه دیگر** بیارد زنجبیل و گلوی و هلیله
و آمله و کتائی از هر یکی یکوزن کرفته و بعد از کوفته بجوشانند و جوش را سرد
و صاف ساخته و پاره قرنفل یار کرده چند روز مریض را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین انواع تب نافع و دفع کردد و نیز زرنیخی که آنرا بابای کوبان
برای روشنائی وجود بر اندام میمالند از اندام شان گرفته و یکدو حبه
از آن در شیر زنانه انداخته مریض را دادن مجرب و مفید است **وصفه دیگر** روغن
کنجد و دوغ شیر بجوش صندلین و آب برگ خرفه و آب کسوندی از

هر یکی یکوزن و جوش اگر خالص سه چندان از کیدارو مذکور بعده همه را
بهم آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا که روغن بماند آنزمان روغن را
صاف ساخته و پاره کافور برای خوشبوی ضم کرده نگاهدارد و بوقت حاجت
قدری ازین مریض را بنوشانند و قدری چند روز بر وجودش بمالند ان شاء الله
تعالی ازین هر نوع تب مذکور و نیز تپ راجوک دفع شود مجربات است
وصفه دیگر بیارد برگ دهتوره بریان کرده یک سرشاهی و تنکار بریان
کرده شش سرشاهی و کوکنار دو نیم سرشاهی و بلبیلد را از چهار سرشاهی و قرنفل
یک نیم سرشاهی بعده همه را یکجا در کهرل انداخته و باریک سائیده نگاهدارد
و بوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض را با آب تازه بخوراند
ان شاء الله تعالی ازین هر نوع بکهم حر دفع کردد و نیز اندرین تپ اما بعد
تنقیه خلط فاسد بعضی ترکیبهای متقدمین چنانچه خرانکس و سودرشن
و یا چونه صدف یا زرنیخ و مانند آن مثل انجیات است ابن طبیب را
باید که در معالجه هر مرض خصوصا در مرض و فساد خلط و ماده مرض را
دریافته و نیز موسم و قوت و سن عمر مریض دانسته هر اغذیه و اشربه
و ادویه را که موافق آن بیند از فکر و تامل کمال تحقیق کرده بکار برد

فصل یازدهم در درد شکم که بهندی سول گویند و این نیز مشتمل بر دو قسم است
قسم اول در حدوث ربح مذکور بدانکه از خوردن اشیاء نافخ و دیر هضم
و یا از بقصد داشتن فضلات چنانچه بول و براز و مثلها و یا از نقصان قوت
هاضمه و یا از باد غلیظ و یا از کثافت معده و روده و یا از کرم شکم و یا از
گرمی و یا از سردی مفرط و یا از زور کردن بی اندازه و یا از خوردن طعام
بدمزه و یا از ورم معده و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده مزاج معده
و بادهای معده را تباه و ابتر ساخته ربح مذکور را پیدا میکند اما بقول بعضی
شارحان ربح بالا هشت نوع است و بقول بعضی کم و بیش یعنی یکی آنکه از غلبه
بلغم باشد دوم از باد سیوم از تلخه و چهارم از باد و بلغم و پنجم از تلخه و بلغم
و ششم از هر سه اخلاط و هفتم از خلط روده و کثافت معده و معرفت علامت هر
نوع مرض مذکور چنین است که اگر رنگ روی و حبه و بول و براز سفید دوام نماید و عدم
گرسنگی و تشنگی بود و نیز نبض بفتار بطء رود و از خوردن اشیاء سرد یا ثقیل
یا بقول درد زیاده شود بدانکه از غلبه بلغم است و اگر رنگ روی و حبه خشک
و سیاه دوام نماید و نیز درد جا بجا انتقال یافته بگردد بدانکه از غلبه باد است
و اگر رنگ روی و حبه و چشم و بول و براز زرد دوام نماید و نیز کثرت تشنگی و تپاک

درونی بود و مزه دهن تلخ باشد بدانکه از غلبه تلخه است و اگر درد مذکور با آثار
علامات غلبه بلغم می باشد الا وقت گرسنگی و خلا معده درد زایل گردد بدانکه
از کثافت معده و خلط روده است و اگر آثار دو خلط ظاهر کردند بدانکه از
غلبه دو خلط است خواه تلخه با باد مرکب باشد خواه بلغم با باد چرا که اگر درد
مذکور خالی از آمیزش درد نمیباشد و همچنین اگر آثار هر سه اخلاط اندران
ظاهر شود بدانکه از غلبه هر سه خلط است و اگر با شوریدن دل و روانی لعاب
و مانند آن می باشد بدانکه از کرم است **قسم دوم در علاج ربح مذکور** بدانکه اندرین
معالجه طبیب را سزاوار است که اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه خلط فاسد کردن
و نیز مریض را از اغذیه و اشربه محدر حذر اجتناب فرمودن و بر شکمش نمک
و یا ریگ تکمید کردن عاجل النفع است و دارو این نیز بر انواع است **یکی**
انگشت انگوزه بریان و زنجبیل و بهکر مول از هر یکی هفت درم و چ و زیره
سیاه و سیاه دانه و قرنفل و کچور و پیپل مول و فلفلین از هر یکی سه درم و ادرک
و نمک سیاه و پوست هلیله و بلیله و آمله و کهلون و شیطرج و نمک و چیک
و جوکهار و ببول و الاچی از هر یکی دو درم بعده همه اجزای مذکور را بهمچندان
جواین یار ساخته و باریک سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین

بر روز مریض را باب گرم بخوراند و اگر در اثنای خوردن این دارو مریض را
جوش آید بنوشانند انشاء الله تعالی درد صفرای را دفع کند و اگر در اثنای
خوردن آن مقداری شراب بنوشانند انشاء الله تعالی درد بادی و بلغمی را
دفع سازد و اگر با شیر شتر آمیخته بنوشانند انشاء الله تعالی درد شکم که از
غلبه غلط روده بوده باشد و نیز قولنج بادی و استسقا لحمی و مانند آن را
دفع کند و اگر با جوشت کلوی بجوشانند انشاء الله تعالی درد و غلطی و سلی خلطی را
دافع و نافع گردد و این را بهراد بهیکر نامیدم نوعی دیگر بیارد کشنیز و زنجبیل
و آمله مقشر و قوفل و لسوت و هلیله و بلیله و قرنفل از هر یکی برابر بهم کرده
سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را
بخوراند انشاء الله تعالی ازین درد شکم که از تخمه باشد دفع گردد نوعی دیگر
بیارد بارنگ و پوست و بیخ بید انجیر و فلفلین و چترا و کتائی و خردل
از هر یکی نه درم نمک سیاه و ملح دریا و جوکهار و خاکستر برگ زاغ و شوره
زمین و زنجبیل و اترج و آمله مقشر و بلیله مقشر و تخم حنظل و قرنفل و بودنه
و تنخار از هر یکی سه درم بعده همه اجزای مذکور را با همچندان پوست بلیله
بار ساخته و باریک سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین

مریض را باب گرم بخوراند انشاء الله تعالی از هر نوع رنج مذکور دفع گردد
رنگاد بهیکر نامیدم نوعی دیگر بیارد بارنگ و پوست بلیله و نمک لون
و نمک سیاه و جوائن و فلفل گرد و پیپل دراز و جوکهار و انگوزه بریان
و بهکرمول و بچ و پودنه و انار دانه از هر یکی متساوی گرفته و بعده با
دوچندان زنجبیل بار ساخته و باریک سائیده بکار برد انشاء الله تعالی
این نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر بیارد جوائن و بچ و پودنه از هر یکی
سه درم بهکرمول و چترا و نمک سنگ و نمک سیاه و انگوزه بریان و فلفل
گرد و بارنگ و زنجبیل از هر یکی دو درم بعده همه دارو مذکور را بهم دیگر
سائیده و با همچندان قند کهنه مخلوط ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت
مقداری ازین هر روز مریض را بخوراند ازین نیز هر نوع رنج مذکور
دفع گردد و این را بهدره وکر نامیدم نوعی دیگر نمک سیاه و بچ و پوست بلیله
و نکور و جوائن و بهکرمول از هر یکی متساوی و انگوزه بریان چهارم حصه
از یک دارو بعده همه دارو را بهم دیگر کوفته و بیخته بکار برد اکنون فائده
دیگر علاج درد شکم مذکور مس کشته و سیماب کشته و خاکستر خرمهره از هر یکی
برابر گرفته و در کهرل انداخته و به تشنقهای آب برگ پودنه چند روز

مخلوط ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت دو حبه ازین رس مریض را با عجیقه بهکرمول
و انگوزه بریان و شهد آمیخته بلیسانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع درد شکم دفع
گردد و این را اسپون بهنجن نامیدم نوعی دیگر زهر و تنکار و فلفل گرد از هر یکی دو درم
و فولاد کشته و سیماب کشته و خاکستر پوست بیضه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم
بعده همه دارو مذکور را بهم دیگر با عجیقه با آب لیمون مخلوط ساخته نگاهدارد
و بوقت حاجت یک و حبه ازین مریض را با عجیقه هلیله و بچ و انگوزه آمیخته
بخورانند انشاء الله تعالی ازین انواع درد بالا دفع گردد و این را جبکار
رس نامیدم نوعی دیگر بیارد سیماب صاف و کبریت صاف و سنبل و زرنیخ
و شنگرفی از هر یکی برابر بهم دیگر با آب صبر مخلوط ساخته و با همچندان سونس
مس بار کرده و در بوته نهاده و بوته را گل حکمت گرفته و در میان صد پاچک
دشتی بجیت داده نگاهدارد و بوقت حاجت یک و حبه از آن با عجیقه بهکرمول
و انگوزه بریان و بهکرمول و پوست بلیله و شهد آمیخته مریض را روز نهار بلیسانند
انشاء الله تعالی ازین انواع درد مذکور دفع گردد و این را برت نامیسر نامیدم
فصل دوازدهم در مرض استسقا و آن بر دو قسم است قسم اول بدانکه مرض
مذکور بر سه انواع است طبلی زقی لحمی و بزبان هندی این را الکود پر جلودر

و پیر ورم گویند و حدوث استسقا لحمی از سوء المزاج سرد باشد که اندر جگر و کهای
عده تن بسبب ناقص شدن هضم ثالث و ثانی پیدا می شود ازان جهت
جگر کیموس نضیب خویش از معده نمیگیرد و اما بواسطه یکی تخمه آگر اکیموس
هضم کردن و کیموس ساختن نمیتوانند و از جگر اثر بد هضمی بر تمام تن پراکنده
شده ورم حبشه و نفخ شکم را پیدا سازد و اما بعضی گفته اند که اول دست
و پای و پشت و چشم آماس گیرد و این حال را مقدمه استسقا طبلی است
که باد غلیظ در آن موضع که آب در استسقا زقی جمع شده باشد جمع شود
و یا اندک رطوبت و گاه باشد که از اغذیه و اشربه مسدد چنانچه گل
خوردن و مانند آن نیز استسقا پیدا میکند علامتش ربو و میل کردن
بر گل است قسم دوم علاج جهت مذکور بدانکه بیان انواع این رنج استسقا
زقی دوا پذیر نیست مگر طبیب حاذق باشد که شکمش را شکاف کند اگر کرم
خدا تعالی باشد مریض صحت یابد و باقی هر دو نوع اگرچه حدیث العهد
باشد نیز علاج کردن به دشواری زایل کردند و علاج این نیز از انواع است
نوعی دیگر انگوزه بریان و تنخار از هر یکی متساوی گرفته و با روغن
مال کنگنی بهم دیگر مخلوط ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین

علاج استسقا مجرب

بیارد یک سیر شیر و نیم سیر
انگبین و یک سیر روغن ماده گاو
و چهار سیر شیر ماده گاو و
با شیر جو شانند تا که مرهم شود
بعده روغن انداخته با هم جوشد
بعده فرود آورده انگبین بهم
کرده هر روز ساخته چهل روز
بقوت خود بخورد مفید بود
شکر است مدا

در شیر گاو و یا شیر شتر انداخته مریض را چند هفته بنوشانند ازین مرض بالا دفع
شکم و درد شکم دفع گردد ان شاء الله تعالی نوعی دیگر اگر کسی چند هفته یک یک و یا دو دو
حبه شیر زقوم در یک پیاله شیر گاو یار ساخته مریض را بنوشانند این نیز دافع
و نافع است نوعی دیگر صاحب ذخیره گفته است که بعد از تنقیه معده و تقویت
دادن جگر اگر کسی چند روز پاره در چینی با شیر شتر انداخته مریض را بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین مرض مثل الخیات است و بول شتر با شیر شتر نیز
همین حکم دارد اما منتظر فایده این علاج بعد از یکماه باید شد نوعی دیگر
لچلون و بسندلون و جوکهار و شنجار و نمکسنگ و تنکار از هر یکی پنج درم
جواین و پوست بیخ حنظل و هلیله مقشر و لسوت و املتاس دو دانق
و مغز تخم بید انجیر از هر یکی نه درم و شیطرج و انگوزه بریان از هر یک دو درم
بعده همه اجزای مذکور را بعد یکدیگر بکیفیته باب الیسد مخلوط ساخته و غلوله
بوزن یک درم بسته نگاه دارد و بوقت حاجت یک دو غلوله در آب جغرات
و یا در شیر شتر انداخته چند روز مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین نیز مرض مذکور و قولنج بادی دفع گردد و این را [illegible]
نامیدم نوعی دیگر قنبیله و تربد سپید از هر یکی مساوی گرفته و هر دو را بعد یکدیگر

با شیر زقوم غش یابس مخلوط ساخته و غلوله بقدر دانه مونگ بسته نگاه دارد
و بوقت حاجت چند غلوله در شیر شتر هضم ساخته مریض را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین هر نوع استسقا خصوصا لحمی و طبلی دفع گردد و اگر کسی غلوله
مذکور را با روغن بید انجیر هضم کرده بخورد ان شاء الله تعالی از اذا و ورث
و اماه ایمن گردد و اگر کسی با انگوزه بریان بخورد از باد گوله و کرم شکم خلاصی
یابد و اگر جوش اطریفل بخورد از قولنج بادی و بواسیر بادی صحت یابد چند این را
[illegible] نامیدم نوعی دیگر بدبار او شنجار و نمکشور و جوکهار و تنکار و لسوت
و فلفلین و زنجبیل و برگ تنبول و انگوزه بریان و جواین و بچه و زرنباد
و هلیله مقشر و لچلون و بسندلون از هر یکی برابر گرفته و بعد یکدیگر کوفته و بیخته
نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز در شیر شتر انداخته مریض را
بنوشانند نوعی دیگر اگر کسی هر روز قدری چونه را در آب ترکند و علی الصباح
آن آب را که بالایش باید مقداری نه درم ازان در بول شتر انداخته
مریض را بنوشانند آن نیز عاجل النفع است و آنکه از خوردن گل چنانچه
بالا ذکر رفت بوده باشد علاجش بعد تنقیه معده قرص عنبر بارسی با سکنجبین
و آنکه از ضعف جگر بود علاجش از خوردن ... نیز مریض را چند نوبت روز

فاقه کشانیدن و یا عوض غذا شیر شتر دادن پوشیده نماند که اندر پنج مرض
در توده برنج پخته دفن ساختن و عرق آوردن و نیز بعضی اشیا که محلل
اورام اند چنانکه سرگین گاو و پس افکنده بز و کبریت و مانند آن بر شکم
و یا برگ بر تدبیری و هر اغذیه و اشربه و ادویه را که موافق و ملایم دانند پسند
کرده و نیز قوت و سن مریض را دانسته بکار برد [illegible]
[illegible] سیماب پاک کرده و کبریت و قلعی کشته و مغز جیپال و قرنفل و سنبله
از هر یکی مساوی گرفته در کهرل انداخته و چند تسقیه با شیر زقوم داده
خشک کند و باز در کهرل انداخته چند تسقیه با آب پوست بیخ حنظل داده
نگاه دارد و بوقت حاجت یک حبه ازین یعنی موافق وسع امکان با آب گرم
مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین نیز مرض بالا خصوصا که از کثافت
معده ورم بوده باشد دفع گردد چرا که این دارو مسهل است و این را
[illegible] نامیدم نوعی دیگر بیارد کبریت صاف و سیماب که از شنگرف کشیده
باشند از هر یکی دو درم فولاد کشته و سرب کشته و مغز جیپال و لسوت از هر
یکی سه نیم درم بعده همه اجزای را بعده کریار کرده و در کهرل انداخته و بکیفیته
با روغن تخم بله باریک تر مخلوط ساخته نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری

ازین هر روز دو بار الجبن هضم کرده مریض را بنوشانند ازین نیز فواید مذکور
دارد و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر زرنیخ کشته و فولاد کشته و توتیا
سبز سوخته و خرمهره سوخته از هر یکی برابر در کهرل انداخته و هفت روز با آب
لیمون و یا با برگ کشنی نخود مخلوط ساخته و بته سایه خشک ساخته نگاه دارد و
بوقت حاجت مقداری ازین هر روز در جوش اطریفل هضم کرده مریض را
بنوشانند و الله اعلم بالصواب فصل سیزدهم در رنج باد گوله و مشتمل بر دو قسم
است قسم اول در حدوث [illegible] بدانکه از اغذیه و اشربه دیر هضم و
ردیة الجوهر و یا از غذای که از غله مسحوق سازند و یا از نقصان هاضمه
و سوء المزاج معده و روده و یا از طعامی که حالت بدهضمی خورده شود
و یا از مداومت نمودن اشیا ریاح و بلغم انگیز و یا از عدم حجامت و فصد
و مسهل که معتاد بوده باشد یا بقصد نگاه داشتن فضلات چنانچه بول
و براز و مانند آن خلطی از اخلاط فاسده و نیز بادهای معده را تباه
ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و آن نیز پنج نوع است یکی آنکه از
غلبه باد باشد دوم از صفرا سوم از بلغم چهارم از هر سه اخلاط و پنجم
از خون و معرفت جداگانه هر پنج نوع مذکور آنست که اگر زنگ روی و جسم

سیاه دام و غایطا و بول بدشواری بیرون آید و بجوزدن بشی باد انگیز و با سبکال
غلبه زحمت زیاده بود نیز کوله در شکم گاهی بقدر جنفل و گاهی بقدر چهار مغز پیدا
در شکم میگردد بدانکه از غلبه باد است و اگر زنگروی و جسد و بول و براز
زرد دام نماید و جو زدن بشی گرم و یا در موسم گرما زیادت شود و نیز مزه
دهن تلخ بود و نبض سریع تر رود بدانکه از تلخه است و اگر زنگروی و جسم
و چشم و ناخن سفید دام نماید و اکثر اوقات عدم گرسنگی و تشنگی بود و نیز
کثرت لعاب و سستی اعضا باشد بدانکه از غلبه بلغم است و اگر نشانهای
هر سه اخلاط اندران یافته شوند بدانکه از غلبه هر سه خلط است و اگر با سبب
علامات غلبه خون باشد بدانکه از غلبه خون است قسم دوم در علاج زحمت
مذکور بدانکه اندرین علاج مراهل طبیب را باید و حکیم را شاید که اگر جبری
مانع نبود اول تنقیه خلط فاسد کردن همچو بلغمی را بقی و صفرائی را باسهل
و بادی را بحقنه و خونی را بفصد و حجامت و مانند آن و نیز مریض را
از اغذیه و اشربه مجد مرض اجتناب فرمودن لازم و واجب است و دارو
این رنج نیز از انواع است یکی آنست که زنجبیل و زرنباد و پوست بلیله
و خولنجان و بجه و برگ پودنه و پهکرمول و انگوزه بریان و خردل و قرنفل

و کچلون و شخار از هر یکی مساوی گرفته و با همچندان نانخواه یار کرده و بعد بکر
بار بکیر ساییده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را
با آب گرم بخوراند انشاء الله تعالی ازین مرض بالا و انواع درد شکم دفع
کرده و این را هنگواد چکی نامیدم نوعی دیگر ترید و مغز املتاس و فرفاهند
و زنجبیل و تکی و انگوزه بریان و جوکهار و آمله مقشر از هر یکی برابر گرفته بعده
همه اجزای مذکور را باب چندان پوست بلیله یار کرده و بار بکیر ساییده نگاه
دارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز با آب گشنیز و یا جوش گشنیز بنیم
کوفته مریض را ناهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین انواع مرض مذکور
خصوصا که از فساد صفرا باشد دفع گردد نوعی دیگر بیارد جوز بویه و اندرجو
و خصیة الثعلب و جلوتری و فلفلمویه و زنجبیل و اجمود و خاکستر پوست
بیضه مرغ خانگی و انگوزه بریان و چترا و نمکسیاه و رود و نمک از هر یکی
بقدر رم نانخواه و پهکرمول از هر یکی سی درم بعده همه اجزای
مذکور را بعد بکر بار بکیر ساییده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری
ازین هر روز مریض را بجوش پودنه و یا با آب گرم بخوراند انشاء الله تعالی
ازین مرض بالا خصوصا که از فساد باد باشد دفع گردد نوعی دیگر بیارد

پهکرمول و نانخواه از هر یکی سه حصه برگ پودنه و زنجبیل و فلفل گرد و قرنفل
و الاچی و تخم زرتب و پوست هلیله و پوست بیخ حنظل و ملح محیط و کچلون
و انار دانه و فلفلمویه و چوک که از ترشاده راس میکنند و گشنیز و هر دو زیره
و جاب و آمله مقشر از هر یکی یک حصه بعده همه را بعد کوفته و بیخته بسقیه
بجوش بجه داده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز در
شراب انداخته مریض را ناهار بنوشانند انشاء الله تعالی این نیز دافع هر رنج
نوع است خواه از غلبه هر سه اخلاط باشد و این را دارو جوران نامیدم
نوعی دیگر اگر کسی چند روز سحیقه زنجبیل و انگوزه بریان و پهکرمول و جواین
از هر یکی مساوی گرفته و بعد بکر بار بکیر و بعده با هم چندان قند کهنه مخلوط
ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را با آب گرم
بخوراند انشاء الله تعالی ازین انواع مرض مذکور دادورت واناه
دفع گردد نوعی دیگر حب الغار و مرصافی و زراوند طویل و حیطا نارودی
از هر یکی مساوی گرفته کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
و بوقت حاجت بکار برد انشاء الله تعالی ازین دفع گردد و این دارو
مستعمل است و این را تریاق الکبر گویند نوعی دیگر ورق قرنفل و چیک

[illegible] ... نوعی دیگر ... پودنه ... و انگوزه بریان ... [illegible]

و اطریفل و ترکیته و هر بیخ نمک و جوکهار و والان برگ و پهکرمول و ابیل
و بهیره و کبیلا و کیلی و جواین و بار زنگ و کچور و انگوزه بریان و سوت
و گشنیز از هر یکی برابر و بجه خالص بمقدار جمله اجزای بعده همه را بعد بکر
ساییده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز در شیر شتر
و یا در آب جزرات انداخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
رنج بالا و درد شکم و پیچش روده و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر روغن
گاو یکحصه جوش گشنیز و جوش دمول و آب زنجبیل و جوش اطریفل و
پودنه از هر یکی نیم حصه و شیر گاو چهار حصه بعد همه اجزای مذکور را بعد بکر
آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا که همه آب در جوزده روغن بماند
آنزمان روغن را صاف ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری
ازین هر روز مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین مرض بالا
و جنس غایطا و بادی دفع گردد و این را اترجیلا و کهیلا نامیدم
الحون فایده چند بس که دافع مرض مذکور اند زیر قلم می آید سیماب کشته و فولاد کشته
و خاکستر خرمهره و مس کشته و کبریت صاف از هر یکی مساوی در کهرل
انداخته و یکهفته با آب املید مخلوط ساخته و در دیگ انداخته

وبالادارو برگهای طلق فراتر کرده وباقی دیگر را ابسفالها پر کرده ودر دیگدان
نهاده وبتدریج دو پاس آتش داده فرود آرد وبعد هفت روز از دیگدان
گرفته وباز در کهرل انداخته ویک روز بشیر زقوم مخلوط ساخته نگاهدارد
وبوقت حاجت یکدو حبه ازان یعنی موافق رس وسعت امکان مریض را
باشهد وسحیقه پهکرمول بخوراندانشاءالله تعالی ازین انواع مرض مذکور
دفع گردد خصوصاً اگر کسی در اثناء خوردن این دارو سحیقه زنجبیل وانگوزه
بریان وپهکرمول بخوردانشاءالله تعالی از هر نوع زحمت کولا ایمن گردد
اگر با سحیقه جواین ونمک سیاه وبج بخورد انشاءالله تعالی از هشت نوع
درد شکم خلاصی یابد واگر کسی بعد خوردن این دارو سحیقه هرنج نمک
در شیر شتر انداخته انشاءالله تعالی از هر سه نوع مرض استسقا یعنی
جلودهر ستودهر گتودهر نجات یابد واگر کسی با سحیقه نسوت وبدهارا
وپوست بیخ حنظل وقند کهنه ومانند آن بخورد انشاءالله تعالی از
ادا ورت واناه صحت یابد واین را اگورانکس نامیدم نوعی دیگر
فلفل کشته ومس کشته وخاکستر وپوست بیضه ماکیان از هر یکی متساوی
گرفته ودر کهرل انداخته ویک روز بشیر زقوم مخلوط ساخته وغلولها بقدر

دانه نخود بسته نگاهدارد وبوقت حاجت یکدو غلوله ازان گرفته بتدبیر مذکور
مریض را بخوراند این نیز فواید مذکور دارد واین را گولا را کهب دکوراکس
نامیدم والله اعلم بالصواب فصل چهاردهم در مرض اناه واین نیز مشتمل بر
دو قسم است قسم اول در صفت وجهت مذکور بدانکه از اغذیه واشربه ردیة
الجوهر دیر هضم ویا از غذای که باد در شکم پیدا آورده هضم می شود ویا که
بقصد نگاهداشتن بول وغایط مذکور ویا از اغذیه واشربه وادویه
قابض ویا از غایت فکر ودلگیری وخون چراکه ازین افعال نیز حرارت
زادن می افتد ویا از عدم سرایت صفرا بطرف روده ومانند آن
خلط از اخلاط فاسد شده ونیز قوت هاضمه ودافعه را ابتر ساخته
مرض مذکور را پیدا میکند علامتش در همه اقسام است که غایط وکوز
بیرون نیاید وشکم مریض منتفخ گردد اما بسیار جای دیدیم که چون این
مرض باغلبه باشد مریضش غایط را راه دهن بیرون آید قسم دوم در
علاج وجهت مذکور بدانکه اندرین علاج طبیب را باید وحکیم را نشاید که
تاخیر نکند چراکه این مهلک است ونیز اندرین رنج حقنه کردن وداروهای
مسهل داده اسهال کنانیدن وقتیله با صابون ودود خانه وفلفلین

ومانند آن آلوده ساخته در مقعد نهادن وعند الضرورت فی هم کنانیدن یا
وروغن بیدانجیر بالای شکم مالیدن وبعده با تکمید یا نمک سیاه دریک گرم
ساختن با صواب است پس طبیب را باید هر تدبیری از تدبیرهای مذکور
که لایق وموافق مریض ببیند از آنجا پسند کرده بکار برد وداروی این مرض
نیز بر انواع است یکی آنست که شیطرج وپوست هلیله ونمک سیاه وجوکهار
وتنکار وقسط از هر یکی متساوی بهم کوفته وبیخته نگاه دارد وبوقت
حاجت مقداری ازین در بول شتر ویا بقر انداخته بنوشانند انشاءالله
تعالی ازین مرض بالا اگرچه قدیمی باشد تاهم دفع گردد نوعی دیگر
قدری قنبیله را دریک سرشاهی روغن بیدانجیر انداخته وبعده
روغن را با شش چندان شیر گاو یار ساخته مریض را چند نوبت
بنوشانند این نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر قنبیله وحب السلاطین
بدرو غاریقون وسیماب از هر یکی یک حصه وپوست هلیله وترید از
هر یکی سه حصه وبندال چهارم حصه از سیماب بعده همه را در کهرل انداخته
وبهمدیگر باریکتر سائیده وبا شیر زقوم حب بسته نگاهدارد وبوقت حاجت
چند حبه را با آب گرم بخوراندانشاءالله تعالی ازین مرض بالا اگرچه

قوی ومهلک باشد ودیگر بسی امراض شکم همچو استسقا لحمی وطبلی وقولنج واداورت
ومانند آن دفع گردد واین را نیدالاوکلم نامیدم نوعی دیگر بادام مغز خیار
سبز ونسوت وهلیله وسنای مکی از هر یکی برابر بهمدیگر کوفته بجوشانند وجوشانده را
سرد وصاف ساخته وپاره شهد ضم ساخته چند نوبت مریض را بنوشانند
انشاءالله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید نوعی دیگر سقمونیا وسیماب از
هر یکی یکدرم ومغز جیپال یازده درم بعده هر سه را بهمدیگر باریکتر سائیده
نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین با آب ویا با شیر گرم مریض را
بخوراند انشاءالله تعالی ازین مرض بالا که با نوع درد شکم باشد
دفع گردد فصل پانزدهم در مرض ذات الجنب وذات الریه وذات الکبد وذات
الطحال ومانند آن واین فصل مشتمل بر چند قسم است قسم اول در ذات الجنب
واین قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در صفت وجهت مذکور بدانکه
از اغذیه واشربه ردیة الجوهر ویا از نزله که بطرف آن مایل بود ویا از
عدم مسهل وفصد که معتاد بوده باشد ویا از سببی خارجی چنانچه سقط
وضرب ویا از شامت گناهان ونحوست ستارگان ویا از بقصد داشتن
فضلات چنانچه بول وبراز ومانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده

ودماغ حجاب داخل ویا خارج ویا عضلات داخل ویا خارج را شاید ساخته
ریح مذکور را پیدا میکند علامتش جدا کانه اینست که اگر رنکروی وجشم و
وبول وناخن زرد وام نماید ومزه دهن تلخ بود ورفتار نبض سریع زود
بدانکه از غلبه صفرا است واگر رنکروی وچشم وبول سرخ وام نماید ومزه
دهن شیرین نماید ونیز تب لازم ووجع ناخن وضیق النفس وسرفه خشک
باشند بدانکه از غلبه خون است وبعضی کفته اند که اندرین مرض تب
وضیق النفس وسرفه در همه اقسام ریح بالا مشترک اند یعنی علامت دموی
بینند واگر رنکروی وجبه خشک وسیاه وام نماید ونیز مزه دهن ترش
بود بدانکه از غلبه سودا است واگر رنکروی وجبه وبول سفید وام نماید
ونیز جابجای آماس کرده محسوس کردید بدانکه از غلبه بلغم است واگر بیابد
علامات اخلاط ثلثه باشند بدانکه از فساد هر سه خلط است قسم دوم در
علاج ذات الجنب یعنی ورم پهلو بدانکه اندرین علاج طبیب را باید وحاذق را شاید
که اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ خلط فاسد کردن یعنی صفرائی را باسهال
وبلغمی را بقی وسوداوی را بحقنه ودموی را بفصد رگ باسلیق ونیز
مریض را از اغذیه واشربه بمد مرض اجتناب فرمودن وطلاهای

محلل بر آماس ساختن باصوابست وداروی این ریح نیز بر انواع است
نوعی دیگر انگه کل نیلوفر سه سیر وبرگ بانسه نیم سیر دری سیر آب انداخته بجوشانند
تا بده سیر باز آید بپالایند ونیم من قند اضافه کرده بقوام آورند بعده
در ظرفی انداخته نگاه دارد وبوقت حاجت قدری ازین هر روز مریض را
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور خصوصاً که از فساد صفرائی
بوده باشد دفع کردد نوعی دیگر سه سیر بنفشه تر را در یکمن آب انداخته
بجوشانند تا به نیم من ونیم من قند اضافه کرده وبقوام آورده نگاه دارد
ان شاء الله تعالی نیز ذات الجنب وذات الریه ودرد سر که از گرمی بوده
باشد دفع کردد نوعی دیگر شیره برگ بانسه وشیره برگ خرفه از هر یکی مساوی
بهمدیگر آمیخته در پاتیله انداخته بجوشانند چون دانند که سیوم حصه بر فت
آنزمان قدری قند ضم ساخته وباز یکد وجوش داده نگاه دارد ووقت
حاجت بمقداری ازین هر روز مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین نیز ذات الجنب وذات الریه ورعاف وسوزاک بول و
احتراق سینه وغلبه تلخه دفع کردد نوعی دیگر عناب مقشر یکنیم سرشاهی و
برگ بانسه نیم سرشاهی بعده هر دو را بهمدیگر کوفته بجوشانند چون دانند

که نصف مانده است آنزمان جوش را از دیگ گرفته وصاف ساخته وپاره
قند سفید ضم کرده موافق وسعت امکان هر روز مریض را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین مرض مذکور خصوصاً که از غلبه خون بوده باشد دفع کردد نوعی دیگر
تمر هندی دو سرشاهی جوکوب ساخته ودر پانزده چندان آب انداخته
بجوشانند چون دانند که نیم مانده است آنزمان جوش را سرد وصاف ساخته
وپاره قند وطباشیر ضم کرده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین نیز
انواع ریح مذکور دفع کردد واگر مریض را سرفه باشد آنگاه این شربت
نباید داد چراکه ترشی هر نوع سرفه را مضر است نوعی دیگر سنبل الطیب وخولنجان
از هر یکی سه درم وشونیز وقرنفل وشبت از هر یکی یکنیم درم بعده همه اجزای
مذکور را کوفته در هفده چندان آب انداخته بجوشانند چون دانند که نصف
مانده است آنزمان جوش را سرد وصاف ساخته وپاره انگبین وسکنجبین
مصطکی ضم کرده هر روز مریض را مقداری بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین
انواع ریح بالا خصوصاً که از غلبه باد وبلغم بوده باشد دفع کردد نوعی دیگر
مطبوخ مسهل که بتلیین طبیعت مرض مذکور دفع سازد وعناب سی
عدد وسپستان چهل عدد وبنفشه خشک ده درم وفلوس خیار شنبر پانزده درم

انگبین یعنی شهد سی درم بترتیبی که رسم است واگر چند درم لسان الثور
زیاد کنند بغایت نیک باشد نوعی دیگر اما آب انار شیرین وآب شکر
از هر یکی مساوی گرفته وبهمدیگر آمیخته ودر پاتیله انداخته بجوشانند تا به نیمه
باز آید آنزمان قدری شکر نیز انداخته وبقوام آورده بکار برد واگر ماده
بس غلیظ باشد از آن جهة اگر مریض را نفس تنگ باشد ونفث باز
ایستد آنزمان زوفا وخردل بهمدیگر سائیده وبا ماء العسل باید داد البته
صفت طلاهای مذکور ربوبه کهنه وگل خطمی وکشنیز از هر یکی برابر گرفته وبهمدیگر
باآب خمیر ساخته وگرم کرده بر آن طلا کنند نوعی دیگر موم سفید وروغن بنفشه را
از هر یکی برابر وبهمدیگر آمیخته بر آن طلا کنند اما ابتدا از این طلا کردن خیلی
خاصیت دارد نوعی دیگر خطمی وبزرکستان وموم سرخ از هر یکی برابر بهمدیگر
آمیخته وپاره گرم کرده طلا کنند والله اعلم بالصواب قسم دوم در ذات
الریه یعنی آماس شش است واین مرض اکثر از غلیان خون ویا از غلبه
صفرا ویا از بلغم عفن میباشد علامتش تب دق وضیق النفس وسرفه
خشک است وگاه باشد که گرانی سینه وامتناع الاضطجاع الا علی الظهر
وغلظ الجفن تیز می باشد العلاج بدانکه اندرین ریح اگر چیزی مانع نبود

اول قی و مسهل استفراغ خلط فاسد کردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه
مهمه مرض اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را واجب و لازم است و
بعضی گفته اند و نیز مکرر تجربه کردم که در همه اقسام مرض بالا فصد باسلیق نافع
است چراکه سدهٔ شش را بگشاید و مجاری تنفس را صاف سازد و ورم
بتعجیل دفع کند و دارو این رنج نیز بر انواع است یکی آنکه گل بنفشه
و گل نیلوفر و قمری و کشنیز از هر یکی مثقالی گرفته جوکوب ساخته بجوشانند
چون دانند که لایق شده است آنزمان صاف ساخته و پاره ترنجبین
ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین رنج بالا و تب دق
و یرقان زرد و سوزاک صفرائی و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی
چند روز بعد فصد رگ باسلیق آب نیلوفر را در شربت بنفشه ضم
ساخته بنوشانند انشاء الله تعالی ازین مرض بالا و یرقان زرد و سوزاک
بول و خفقان و تشنگی مفرط و مانند آن دفع گردد صفت شربت بنفشه
که بالا ذکر رفت اما بقول طبیبان فارس ده درم بنفشه را در نیم من
آب انداخته بجوشانند تا به نیم آید آنزمان صاف کنند و نیز نیم من
قند در آن حل کرده بجوشانند تا بقوام آید نوعی دیگر لعاب خرفه و

دانه بهی را با عرق گاوزبان آمیخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
نیز فرحی حاصل آید نوعی دیگر و اگر کسی چند روز جوشاندهٔ عناب و سپستان و تخم
خبازی با شراب بنفشه آمیخته بنوشانند انشاء الله تعالی ازان رنج بالا
ایمن گردد و احیانا اگر کسی اندرین مرض نزدیک کاهش و ذبول رسیده
باشد پس اندران وقت طبیب را باید و حاذق را شاید که مریض را
غذای دهد که هم مسمن بود و هم دافع تب دق باشد چنانچه شیر خر و زنان
و اگر لبنین مذکور میسر نشود شیر بز هم مناسب است چراکه بز جالوز خورده است
و اشیاء تیز و تلخ میخورد و آب اندک مینوشد و نیز حرکت بسیار میکند
ازان جهت اطباء این را دافع امراض گفته اند و اکثر اوقات
اندرین مرض طبیبان حقنه را از اسهال نیکوتر پنداشته اند زیراکه از
مسهل ماده مرض طرف عضو رئیسه میل کند نوعی دیگر جدوار یک حصه
و مهلیشی نه حصه و گل سیزده حصه بعده هر سه را باهم آمیخته و چند پاس
کوفته نگاه دارد و بعد استفراغ خلط غالب بمقداری مریض را هر روز
بخورانند انشاء الله تعالی ازین مرض بالا خصوصا که از فساد بلغم
بوده باشد دفع گردد والله اعلم بالصواب قسم سوم در ذات الکبد

یعنی آماس جگر و این قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در حدوث زحمت مذکور
بدانکه از اغذیه و اشربه ثقیل و بادنج و یا از غذای که در حالت بدهضمی خورده شود
و یا از عدم تنقیه معتادی چنانچه مسهل و قی و فصد و یا از مجامعت کردن
بر طرف رست افتاده و یا از مداومت نمودن بر اشیاء غلیظ و یا از راه
رفتن بی اندازه و یا وطی کردن که بر سیری و بر پری شکم واقع شود و مثلها
خلطی از اخلاط فاسد شده و نیز مزاج جگر و ماساریقا را تباه و ابتر
ساخته مرض مذکور پیدا میکند و گاه باشد که از مداومت نمودن بر
اشربه و اغذیه بنهایت گرم ماده صفرا در تن زیاده می شود و بالکلیه
آنرا زهره از جگر جذب کردن نمیتواند و همون تتمه صفرای که از جذب
کردن نمیتواند و همون تتمه صفرای که از زهره در جگر میماند بعد از چند
روز خون جگر را در جوش آورده ورم پیدا میکند یعنی هر شی که رقیق است
البته بعد جوش خوردن پاره سخت و غلیظ میشود و این را ورم صفرائی
پنداشته ام و گاه باشد که از بسیاری خوردن چیزهای بلغم انگیز همچو شیر
و شیر و مانند آن ماده بلغم در تن غالب آمده ورم جگر را پیدا سازد
چراکه مثل زهره دماغ و شش این را نیز تمامی جذب کردن از جگر

نمیتوانند

نمیتوانند و گاه باشد که از مداومت نمودن بر اغذیه و اشربه سوداانگیز
کالباذنجان و العدس و مثلها ماده سودا جنس بالا در تن غالب آمده
آماس جگر پیدا سازد یعنی سپرز نیز مثل شش و زهره زیادت از بهره
خویش ماده سودا را از جگر جذب کردن نمیتواند و گاه باشد که از غلبه
خون می باشد و این اغلب است چراکه خانه خون جگر است و هرگاه ماده خون
بر جگر غالب آید جگر نیز زیادت از معتاد خویش آن را تغذیه بدن کردن
نمیتواند پس بعد از چند روز همون تتمه خون ورم جگر آرد و این را ورم
دموی گویند و معرفت جداگانه هر چهار نوع این است اگر رنگ روی و چشم
و بول و ناخن زرد وام نماید و نیز تشنگی و تپاک در دل بود و مزه دهن
تلخ باشد بدانکه از غلبه صفرای است و اگر رنگ روی و چشم و ناخن و بول و
براز سفید وام نماید و نیز بسیاری خواب و گرانی اعضا و عدم گرسنگی
و تشنگی بود بدانکه از غلبه بلغم است و اگر رنگ روی و چشم و بول سیاه وام
نماید و نیز مزه دهن ترش بود بدانکه از غلبه سودا است و اگر سایر علامات
غلبه خون میباشد بدانکه از غلبه خون است شعبه دوم در علاج زحمت مذکور
بدانکه اندرین علاج طبیب را باید و حاذق را شاید که اگر چیزی نافع نمود

اول استفراغ خلط فاسد کردن و بعده با غذیه و اشربه مقتضا ده مزاج جگر را
باعتدال آوردن و نیز مریض را از اکل و شرب محدمرض اجتناب فرمودن
مر طبیب حاذق را واجب و لازم است و دوا و این نیز از انواع است
یکی آنست که آب انار و آب کاسنی از هر یکی برابر بهمدیگر آمیخته و مقداری
شیرخشت و با ترنجبین یا ساخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
مرض مذکور و ضعف دل و وسواس دل دفع گردد و اگر ورم بزرگ بود
و معده را از بزرگی آن ریح رسد پس اگر ورم در جانب مقعر جگر بود
علامتش قی و قبض شکم و فواق و عدم شهوت طعام است و اگر در جانب
محدب بود علامتش سرفه و تنگی نفس و گرفتگی بول و فرو کشیدگی جگر کردن
بزیر است علامتش فصد باسلیق و بعده تنقیه معده بمطبوخ شیرخشت
و ترنجبین و تمر هندی و تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی اما ماده مرض در
طرف محدب بود و اشیای که ادرار بول کنند بیشتر دهند بر عکس مقعر
که آنجا چیزهای مسهل کار بندد نوعی دیگر ریوند و کشنیز از هر یکی برابر بهمدیگر
باریکتر سائیده و بعده با به چندان سحیقه خردل یا ساخته نگاهدارد
و بوقت حاجت مقداری ازین در قدری شراب انداخته چند روز

بنوشانند انشاء الله تعالی ذات الجگر و ذات الطحال خشک دفع گردد
نوعی دیگر جوکهار و نمک آونک یعنی که از خاکستر ش طلبیان راست
بیکنند از هر یکی دو درم اربسا نیم درم و قرنفل و سنگار و شخار از هر یکی
چهار درم بعده همه اجزای را بهمدیگر کوفته و بیخته نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین مریض را چند روز در شیر شتر آمیخته بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین صلابت جگر و سپرز و بادگوله و استسقا و ما نند
آن دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز مقداری بوره ارمنی با شیره تخم
ساخته بنوشانند انشاء الله تعالی از مرض بالا و حصه و بول الدم گردد
نوعی دیگر فلوس خیار خبر و آمله مقشر و عود بلسان از هر یکی متساوی
بهمدیگر کوفته شب در قدری آب انداخته تر کنند و فردا صاف ساخته
و پاره ترنجبین یار کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
مرض حاصل آید نوعی دیگر زرشک پاک کرده یکدرم گل سرخ و طباشیر
از هر یکی یکدرم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کشنیز از هر
یکی سه درم تخم بادیان دو درم بعده همه اجزای مذکور را بهمدیگر
کوفته و بیخته و با لعاب بذر قطونا قرص بسته نگاهدارد و بوقت حاجت

مقداری ازین مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین مرض بالا و درد
سپرز دفع گردد و شراب خرما هندی چند روز با آب لیلاب و یا الجبین
دادن نیز عاجل النفع است صفت شراب خرما هندی قدری خرما هندی را
از تخم پاک ساخته و در آب انداخته بجوشانند و جوش را صاف ساخته و
بعده قدری قند یار کرده باز بجوشانند تا بقوام آید نوعی دیگر اگر کسی چند روز
مقداری چونه صدف را بعد تنقیه خلط فاسد با قدری شراب تخم
ساخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز رحمت بالا که بنزدیک
صلابت رسیده باشد دفع گردد سحیقه خردل با بول بقر دادن نیز خوب است
نوعی دیگر بیارد هلیله و بلیله و آمله و حجر ارمنی و تربد و تخم کاسنی از هر یکی برابر
گرفته و بهمدیگر باریکتر سائیده و با قند ترنجبین آمیخته نگاهدارد و بوقت
حاجت هر روز مقداری مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین مرض
بالا خصوصا که از صفرا و سودا بوده باشد دفع گردد و اگر این مرض مزمن
گشته باشد یعنی هیچ ادویه بر و کار کردن نتوانند از آن بعد کلک زدن
بدانجا دارو بذوق بالیدن عاجل النفع است و این بهتر چوگان است
و اگر احتیاج داغ کردن افتد آنهم بالصواب است چرا که ماده مرض را

یافته جانب داغ میل کند و دیگر آنکه هر مرضی که از داغ بر طرف میشود
باز عود نمی کند از آنجهة پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است که آخر الدوا
الکی فایده و بعضی طلاهای که آماس و سوء المزاج جگر را با عنایت الله زایل
نیز گفته می آید صفت طلاهای که بوقت استسقا در مرض جگر دارند صندلین و گل سرخ از هر یکی یکدرم بابونه و ارد جو و اکلیل
ملک و بنفشه از هر یکی چهار درم افسنتین رومی و قرنفل و شیاف مامیثا
از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم و زعفران یکدرم کافور
نیم درم بعده همه را بهمدیگر باریکتر سائیده و با موم روغن بنفشه آمیخته
بکار برد که بوقت الخطا مرض سود دارد صندلین و قرنفل بنفشه و
گل نیلوفر از هر یکی سه درم بابونه و تخم کتان و افسنتین رومی و اکلیل
ملک و برنیاوشان از هر یکی پنجدرم سنبل و مصطکی و میعه از هر یکی سه
درم زعفران یکدرم بعده همه اجزای مذکور را بهمدیگر باریکتر سائیده و
با روغن بابونه و موم زرد ضم ساخته بکار برد نوعی دیگر بیارد بنفشه چهار
مثقال حی العالم گل سرخ و صندل سفید از هر یکی چهار درم قصب الزریره
دو مثقال کافور کوفته و بیخته و با آب کشنیز آمیخته بکار برد نوعی دیگر
بیارد جو کوفته در سرکه تر کند تا مهرا شود پنجدرم طباشیر و قرنفل از هر یکی

نیم درم افسنتین وگل سرخ وقصب الذریره وصندل سفید وشیاف مامیثا
از هر یکی یک درم کافور دانگی سدس همه را کوفته وبیخته وبآب کشنیز آمیخته بکار برند
وبقول جالینوس تنها اربسا طلا کردن نیز ورم وصلابت جگر را دفع سازد
والله اعلم بالصواب قسم چهارم در ورم طحال یعنی ماسپرز واین قسم نیز مشتمل
بر دو شعبه است شعبه اول در حدوث ورم سپرز بدانکه از اغذیه واشربه خون
سوداانگیز چنانچه عدس وبادنجان ومانند آن ویا از بلغم غلیظ ویا از
گرمی وسردی مفرط ویا از سوء المزاج ورم ویا از غذا که در حالت بدهضمی
خورده شود ویا از دایم مجامعت کردن بطرف چپ افتاده ویا از انسداده
که مابین سپرز وفم معده عارض گردد ویا از عدم حجامت وفصد ویا از
اختلاف فصول ومثلها خلطی از اخلاط فاسد شده ومزاج سپرز را تباه
ساخته مرض مذکور را پیدا میکند اما بیشتر ورم در زیر سپرز عارض شود
وفرق میان ورم وباد آنست که دست در ورم مالیدن درد زیاده
گردد وباد تسکین یابد وباشد که آواز قراقر مسموع شود شعبه دوم در
دفع مرض مذکور بدانکه اندرین علاج اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه خلط
فاسد کردن چنانچه دموی را بفصد باسلیق وصفرائی را باسهال

ومانند آن ونیز مریض را از اغذیه واشربه مدد مرض اجتناب فرمودن
بر طبیب واجبست ودوا رو این نیز بر انواع است یکی آنست که اگر
کسی چند روز قدری تخم ترب را با دو چندان اربسا یار ساخته وبا دیگر
وبا دیگر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین هر روز
در سکنجبین انداخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین صلابت
وورم سپرز بی شک دفع گردد وتنها تخم ترب با سکنجبین دادن را
نیز فعل عجب دارد نوع دیگر واگر کسی چند روز مقداری خاکستر خرمهره
در شیر شتر انداخته بنوشانند انشاء الله تعالی ازین ذات الکبد و
ذات السپرز دفع گردد وقرص کبر وقرص اربسا سکنجبین سرکه گبر
دادن نیز عاجل النفع است وتضمید سپرز به تخم حرمل وخاکستر درخت
انگور وسرکه وروغن گل جمع کرده کردن بالصوابست خصوصا بلغمی
چنانچه تضمید سداب وفوتنج وبیخ سوسن کبود بسرکه در نوع سوداوی
مخصوص است اما باد سپرز که اکثر از سردی مزاج سپرز وغلبه سودا از آن
می باشد علامتش بند دهد در زیر پهلو چپ وورم غیر صلب چنانکه
از دست بدو برند در نشیند وقراقر کند وآروغ نیاید علاجش

عار الاصول که در وی تخم فنجنکشت وسداب کرده باشند ونیز صبر زرشتی کند
وکمادها وضمادها محلل گذاشتن اندرین نوع مجرب ومفید اند قسم پنجم
در ورم الکلیه یعنی آماس گرده وریحها یعنی باد گرده ووجعها یعنی درد گرده
وقروحها یعنی ریش گرده ومانند آن واین قسم مشتمل بر چند شعبه است شعبه
اول در ورم گرده علامتش در دموی تپ درد وپری رگهای وسرخی چشم
وبول است علاجش اگر چیزی مانع نبود فصد باسلیق کردن وطبیعت را بسپستان
وخیار چنبر وخرما هندی ومثلها نرم ساختن است وعلامتش صفراوی
تپ تیز وقلی خوابی وزردی چشم وقاروره است علاجش مسهل صفرای
بعناب وبنفشه وشیرخشت وسنا مکی ومانند آن علامتش بلغمی گرانی وکمی
درد وسفیدی رنگ وچشم وبول است علاجش استفراغ بلغم بعد نضج ماده
علامتش سوداوی رقت وقلت بول وکمودت چهره است علاجش تنقیه
سودا شعبه دوم در ریح گرده یعنی باد گرده علامتش انتقال درد از موضع بموضع
علاجش چند روز عار الاصول دادن وبر موضع درد تکمید نمک وسبوس
کردن ونیز گاهگاهی روغنهای محلل بر آن جای مالیدن بالصوابست
شعبه سیوم درد گرده اما اگر وجع ورای چنین بالا می باشد علامتش وعلاجش بدستور

ورم گرده که بالا ذکر رفت شعبه چهارم فی قروح الکلیه یعنی ریش گرده علامتش
خروج ریم وخون است وگاه باشد که قشر واری اندر بول نیز اظهار گردد
علاجش بعد تنقیه باسهال وباقی چند روز قرص کاکج وشربت آلو دادن
بالصوابست شعبه پنجم در ضعف گرده علامتش سفیدی وکثرت بول ودرد پشت
ولاغری بدن وکمی باه است علاجش حلوا که از مغز بادام ونارجیل وفندق
وفستق وقند سازند ونیز بوقت خفتن نخود سفید وتخم کرفس وشهد بهم
در آمیخته مقداری خوردن نافع است انشاء الله تعالی شعبه اول در دفع
ورم مثانه وعلامتش در همه انواع بدشواری بیرون آمدن بول است
خصوصا در دموی تپ دایمی ودرد عانه وسرخی چشم وبول است ودر صفراوی
تپ تیز وهذیان ودرد زهار وزردی قاروره وتلخی مزه دهن است
ودر بلغمی کثرت خواب وسستی اعضای وسفیدی بول است ودر سوداوی
سیاهی رنگ وخشکی بدن علاجش تنقیه خلط فاسد وتبدیل مزاج باشد
باشربه واغذیه مستضاده شعبه دوم در ریش مثانه علامتش خروج ریم وخون
وظهور چیزها که مشابه سبوس بوده باشد وسوزاک وبدبویی نیز پیدا باشد
علاجش اگر چیزی مانع نبود ونیز مریض با قوت بود آنزمان اول تنقیه خلط

فاسد کردن و مریض را از اغذیه و اشربه بغایت تنگی و نیز ترش اجتناب
فرمودن و بعده چند روز مداومت بر قرص کاکج کرانیدن و با سفوف
معتدل یا با شربت ریواج دادن مر طبیب حاذق را لازم و واجب است
صفت قرص کاکج بالا ذکر رفت مغز تخم خیار و مغز بادرنگ و مغز بادام مقشر
و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیره و دم الاخوین و کلنار دریایی و
حب کاکج از هر یکی ده درم تخم کرفس دو درم و افیون یکدرم همه را
بکوبند و بیزند و بآب بادیان سرشته اقراص کنند صفت سفوف
معتدل نیز گفته می آید تخم خیار و تخم خربزه اما هر دو مقشر از هر یکی پنجدرم گل
ارمنی و گل مختوم و کتیره و نشاسته و شلغم و الکو و تخم خرفه و طباشیر از هر
یکی یکدرم و ریوند چینی یکنیم درم همه را بکوبند و بیزند و هر روز قدری
ازین شربت ریواج آمیخته نوش جان بکنند و طریق راست کردن
شربت ریواج این است که آب ریواج یک حصه و قند نیم حصه هر دو را
بهمدیگر آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا غلیظ شود و بعده قدری
ست سلاجیت را در کهرل انداخته و هفت روز به تفقیهای چوش
ز چوب و جوش کوکهر و سحق ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقتدی

ازین با اطریفل صغیر و شهد آمیخته چند روز نهار بکار بردن ان شاء الله تعالی
ازین مرض بالا و سوزاک بول و انواع پرمیو دفع گردد شعبه سیوم
در غلبه السلس یعنی از جای طبیعت و مخصوص رفتن مثانه خواه از سبب
حقط و ضرب میباشد خواه از غیر آن علامتش در جمیع اقسام عسر بول است
علاجش چیزهای مدر در عمل آوردن و نیز مقداری خاکستر حلقوم خروس را
در آب نیم گرم بار ساخته چند نوبت نوشانیدن نزد یکی بعضی طبیبان
عاجل النفع است در اورام معده و ظهور اماس و درشتی زبان است
و گاه باشد که شدت تشنگی و عدم اشتهای طعام نیز می باشد خصوصاً
در وقت تزاید مرض علاجش اگر چیزی مانع نبود فصد باسلیق کردن
بعده آب انار شیرین و ترش دادن و شراب الکو و تمر هندی
و شراب بنفشه نیلوفر نیز اندرین نوع مرض مثل انجیوه است و از بلغم
میباشد علامتش تپ نرم و بسیاری آب دهان و عدم شهوت طعام است
و گاه باشد که این نوع نیز خالی از سفیدی روی و اماس اطراف جسم
نمی باشد علاجش چند روز مداومت نمودن بر مار الاصول و از سودا
میباشد علامتش صلابت و محکمی ورم با بخار فاسده و در کوانده رفتن

چشم و خشکی سطح چهره است علاجش ماء الاصول در روغن بادام و فلوس خیار
شنبر با آب بادیان و اگر این نوع بدین علاج تحلیل نیابد ضماد از کندل
و معارث و سنبل سعید کنند و الله اعلم بالصواب شعبه پنجم در ذات الصدر
و ذات العرض اگر جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب
مهرهای پشت بود ذات العرض خوانند علامتش اگر درد احساس شود
در درازی سینه تا بفم معده و نیز عدم قدرت مریض از نظر زدن بسوی
زمین و آسمان باشد بدانکه ذات الصدر است و اگر درد احساس بود
میان هر دو شانه و نیز مریض بر پشت تکیه نتواند رفت و در است و چپ
گاه نتواند رفت بدانکه ذات العرض است علاجش علاج ذات الجنب
شعبه ششم در اماس مری علامتش در همه اقسام درد میان دو شانه است
اما در دموی تپ و بری رکهات و در صفراوی تپ و زردی چهره و
زردی قاروره است و در بلغمی سفید رنگ چهره و رطوبت جینی است
و در سوداوی وسواس و تیرگی رنگ چهره علاجش استفراغ خلط فاسد و نیز
بعضی اغذیه و اشربه موافق از روی قیاس در عمل آوردن فصل
شانزدهم در خروج منی که بهندی جریان گویند مشتمل بر دو قسم است قسم اول

در حدوث مرض مذکور بدانکه از اغذیه و اشربه کثیف و یا از خواب کردن
در روز و یا از مداومت نمودن بر اشیای که منی را زیادت کرداند
چنانچه گوشت مرغ آبی و شیر و شیرینی و مانند آن و یا از عدم حرکت
و ریاضت و از دیرگاه داشتن خود را از مجامعت و یا از اختلاف
فصول و یا از ماکولی که از غله مسحوق سازند و یا از مشروبی که بغایت
شیرین باشد و یا از خوردن میوهای خام و یا از بقصد نگاه داشتن
خود را بوقت انزال و یا از هوس کردن مخفی بر زنان و نایافتن آن
و نیز از بسیاری گرما و سرما و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده
و ماسکه منی را تباه ساخته رنج مذکور را پیدا سازد و اما بقول اکثر طبیبان
متقدمین مرض مذکور بیست نوع است و هر نوع را نامی نهاده اند
و سیزده از ان بلغمی گفته اند و شش از ان صفراوی و چهار از ان
سوداوی نوشته اند قسم دوم در علاج مرض مذکور بدانکه اندرین مرض
اگر چیزی مانع نبود و نیز مریض با قوت باشد آن زمان اول تنقیه
خلط فاسد کرده یعنی اگر ماده بلغم غالب باشد بقی اعتدال کرد
و اگر صفراوی باشد باسهال و اگر سوداوی باشد بحقنه و بعده چند روز

خشک و آمله مقشر و کلوی از هر یکی مساوی گرفته و بهدیگر کوفته و در آب انداخته
بجوشانند و مقداری جوش سرد و صاف ساخته و پاره شهد با سحیقه
زرچوب یار کرده نهار مریض را بنوشانند انشاالله تعالی ازین انواع
پرمیو دفع کردند **نوعی دیگر** بیارد آمله و صندلین و مهلتهی و کشنیز از هر یکی سه
درم پوست و بیخ پنبه و پوست بیخ کنار دشتی و پوست بیخ درخت بلیله
و کاه سفید و پوست بیخ جوانسه و پوست بیخ خرما و زبید و برگ حنا و زرچوب
و پوست هلیله از هر یکی دو درم بعده همه اجزای مذکور را بهدیگر کوفته نگاه دارد
و بوقت حاجت پاره ازین گرفته و در سبی چندان آب انداخته بجوشانند
و چون دانند که پنجم حصه آب مانده است آنزمان جوش را سرد و صاف ساخته
و مقداری شهد یار کرده مریض را بنوشانند انشاالله تعالی ازین هر نوع
پرمیو خصوصا که از فساد صفرا بوده باشد ذلی شک دفع گردد **نوعی دیگر**
و اگر کسی هر روز مقداری شیره از سرگین کاو گرفته و پاره از چوکهار ضم
ساخته مریض را چند روز نهار بنوشانند انشاالله تعالی ازین انواع
پرمیو دفع شوند **نوعی دیگر** گیاه ... را با بیخ و شاخ و برگ گرفته در سایه
خشک ساخته و گلنار و پوست خشخاش و تخم سرواله سحیقه و خشت کهنه

بیخ کنار دشتی
بیرنا بو

و زرچوب و سنگهاره و پوست آمله و حب کلوی از هر یکی برابر گرفته
و بهدیگر باریکتر سائیده و با همچندان شکرتری آمیخته نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین هر روز مریض را با آب تازه بخوراند انشاالله
تعالی ازین هر بیست جنس پرمیوها دفع شوند خصوصا در مده پرمیو که گرد
مگس و مور بیایند خیلی خاصیت دارد و این را **پرساد بیکلی** نامیدم
آمله مقشر و هلیله مقشر و بلیله مقشر و داربلد و بیخ حنظل و موته و زرچوب
از هر یکی مساوی گرفته و بهدیگر جوکوب کرده بجوشانند و چون نیم آب آید
آنزمان قدری ازین سرد و صاف ساخته و پاره شهد و سحیقه زرچوب
ضم کرده مریض را چند روز نهار بنوشانند انشاالله ازین جمله انواع پرمیو
دفع کردند **نوعی دیگر** کوکهرو و گل سنگی و جوزبویه و لسان العصافیر و ماه بروتن
و کلوی و ست سلاجیت و داربلد از هر یکی مساوی گرفته و بهدیگر کوفته
و بیخته و با شهد و نبات آمیخته بکار برد انشاالله تعالی ازین انواع
پرمیو خصوصا که از ماده بلغمی بوده باشد دفع گردد و اگر کسی صحیح البدن
چند روز این را بخورد او را امساک منی حاصل آید و در مباشرت
لذت دهند و نیز از خوف زهر نباتی و حیوانی و از فساد هوا ایمن باشد

نوعی دیگر قدری حب کلوی را هفت لشقیه بجوش زرچوب داده نگاهدارد
و بوقت حاجت پاره ازین گرفته چند روز نهار مریض را با شهد
و شکر آمیخته بلیسانند انشاالله تعالی ازین نیز هر نوع پرمیو دفع گردد
نوعی دیگر منی فاسد را از آلت و داعیه منی بکشیده دو انگشت بدین در مریض
مذکور نیز مجرب و مفید است اما بواسطه کشیدن آلت جبت و یا جگر باید که
از هر دو چشم نابینا باشد و نام مریض پیش آن نباید گرفت مبادا از شرم
کردن آلت در جنبش نیاید و اگر ده یا خواص محرم بود باهم خوب است
نوعی دیگر قدری ست سلاجیت را در کهرل انداخته و ده لشقیه با شیره
بانسه و ده لشقیه شیره برگ نبک و ده لشقیه شیره برگ سرواله و ده
لشقیه شیره برگ بهنگره داده نگاهدارد و بوقت حاجت یک توله
ازین و پنج توله خاکستر ارزیز و ده توله زرچوب و بیست توله آمله
مقشر بعده هر چهار چیز را بهدیگر باریکتر سائیده و با عسل آمیخته غلوله
بندد بقدر نیلوفر و نگاهدارد و بوقت یک غلوله مریض را نهار بخوراند
و از خوردن هر شی مخالف اجتناب نماید انشاالله تعالی ازین هر نوع
پرمیو خواه دواپذیر و خواه لادوا و خواه خلقی و غیر خلقی بوده باشد

دفع گردد و این را **دیوادلکه** نامیدم **نوعی دیگر** قدری تخم جوز فامل
که جوزماثل نیز نامش آمده است بریان ساخته و باریکتر سائیده و با چندان
شکرتری یار کرده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین چند روز مریض را
نهار بخوراند این نیز دافع هر نوع سیلان منی است اما این دارو بتدریج
باید **نوعی دیگر** اگر کسی چند روز در جوش ترپهله پاره چوکهار و شهد یار کرده
مریض را نهار بنوشانند انشاالله تعالی این دافع و نافع پرمیو کهنه است
نوعی دیگر لوده و بهیکی و کوکهر و گیاه منجیتهی و پوست درخت ... و آمله
مقشر و مهلتهی و جاب و گل سنگی و بار جها و رکتا جیدن و بانسه و فلفل گرد
دوراز و کجیل و موته و فوفل و پوست بیخ هر دو کتابی و بیل و کشنیز
و زیره سفید و تیز مالا و کلوی از هر یکی یک سرشاهی و گل دهاتکی پانزده
سرشاهی قند سیاه هزار سرشاهی و پوست درخت مغیلان بجای سرشاهی
و آب سه چندان چهار چندان از جمله اجزای مذکور اول قند و آب را
در خم کلان کرده و بعده همه اشیای بالا را بهدیگر جوکوب ساخته و در خم مذکور
انداخته و خم را در سبوس سفید و غیر ذلک مدفون کرده نگاه دارد
بعد هشت روز مثل شراب چکانیده بکار برد انشاالله تعالی ازین

انواع زحیر خاصه که از غلبه بلغم لزج بوده باشد و هر پنج نوع سرفه و سکسکی و ارجوی(?)
و دمه و بندروک(?) و فساد معده و ناآرزوی طعام و زردی اندام
و مانند آن دفع گردد و اکثر اطریفل شراب را طبیبان زیادت از دوازده
و سیزده درم نوشیدن منع فرموده اند اما عند الضرورت کم و بیش روا است
و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر بیارد هلیله و بلیله و آمله و چیده کلوی
از هر یکی مساوی گرفته و شهد کرباریکتر سائیده و بعده باهمچندان سحیقه
زرچوب یار کرده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین با شهد آمیخته
پس تنقیه خلط فاسد چند روز مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین هر
انواع خروج منی دفع گردد و گاه باشد که خروج منی مع علامات یرقان
زردی نیز می باشد علاجش آب کاهی و آب تربوز و مانند آن نوعی دیگر
و اگر خروج منی بواسطه در نگاهداشتن خود را از مجامعت و یا بقصد
نگاهداشتن منی بوقت انزال بوده باشد از آن زمان چوکهار خالص را
با شراب یار ساخته چند روز مریض را بنوشانند مجرب است نوعی دیگر
بیارد پوست بیخ بله و پوست بیخ جوانسه و پوست بیخ درخت سنبل
از هر یکی برابر شهد کرده کوب کرده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری

ازین

بار لکاپن(?) چهار دام گرفته
کوفته و بیخته وزن نموده
و چند بند ... اندازد در
علاج ... نافع

ازین در آب انداخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد
و چیده کلوی یار کرده چند روز مریض را ناهار بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین نیز خروج منی کهنه دفع گردد نوعی دیگر بیارد صندل این و موته و کلوی
و گوکهره و کتیرا و گلنار و زرچوب و آمله مقشر از هر یکی مساوی گرفته
و شهد کرباریکتر سائیده و باهمچندان ست سلاجیت و شهد یار ساخته
نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری هر روز مریض را بخورانند انشاء الله
تعالی ازین هر نوع خروج منی و سوزاک بول و مانند آن دفع گردد و
این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر اگر کسی بعد تنقیه خلط فاسده چند
روز خشت پخته و خار خسک و سنگهاره از هر یکی برابر شهد کرباریکتر سائیده
باهمچندان شکرتری یار ساخته هر روز مقداری ناهار بخورد انشاء الله
تعالی از مرض مذکور امین گردد فائده بعضی رس که دافع مرض مذکور اندر
عمل آید بیارد سیماب کشته و قلعی و نقره کشته و خاکستر پوست بیضه ماکیان
از هر یکی پنجدرم کبریت صاف سه چندان از یک چیز بالا بعده هر پنج
چیز را در کهرل انداخته دو ده پاس بول نیز مخلوط ساخته در صدف بدارد
و بالای صدف صدفی دیگر داده و هر دو را بگل حکمت گرفته و خشک

کرده و بعده در حبیت با جلدی گجیت داده نگاهدارد و بوقت حاجت
سه چهار حبه ازین رس با سحیقه آمله و ست سلاجیت و شهد آمیخته مریض را
بلیسانند انشاء الله تعالی بعد چند روز هر نوع خروج منی خواه لا دوا باشد
نیز برطرف گردد مجرب است و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر
بیارد سیماب کشته یکدرم و طلق کشته پنجدرم و ست سلاجیت هشت درم
بعده هر سه را یکجا در کهرل انداخته و چند پاس باب لیمون مخلوط ساخته
و بته سایه خشک کرده نگاهدارد و بوقت مقداری ازین با انگبین و سحیقه
زرچوب آمیخته مریض را چند روز بلیسانند انشاء الله تعالی ازین نیز
غرض حاصل آید نوعی دیگر بیارد طلق کشته هشت توله و قلعی کشته پنج توله
و سحیقه اطریفل مبیت و یک توله سحیقه بار لکاپن پانزده توله بعده همه اجزای
مذکور را شهد کرباریکتر سائیده و با شهد و نبات آمیخته بکار برد انشاء الله
تعالی ازین انواع زحیر و سرفه قدیم و ناآرزوی طعام و زردی اندام
و لاغری بدن و مانند آن دفع گردد و اگر کسی این دارو را [illegible]
بخورد رو بپیری بشتاب آمدن نمیتواند و از بیخ عقیمت نیز ردی [illegible]
گردد و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر بیارد فولاد کشته و [illegible]

کشته و ارزیز کشته و آهن کشته از هر یکی سه درم کبریت صاف و سیماب صاف
و شنگرف از هر یکی یکنیم درم بعده همه اجزای مذکور را شهد کرده و در کهرل
انداخته و بتنقیه های آب لیمون و لعاب صبر سه روز سائیده در بوته بدارد
و بالای بوته دیگر داده هر دو را بگل حکمت گرفته و درون پنجاه غلد پاچک
دشتی گجیت داده نگاهدارد و بوقت یکدو حبه رس مذکور با سحیقه اطریفل
و زرچوب و شهد آمیخته هر روز مریض را ناهار بلیسانند انشاء الله تعالی ازین
هر نوع زحیر و مدانکی و سوزاک بول و مانند آن دفع گردد و این را
[illegible] نامیدم والله اعلم بالصواب فصل سیوم در [illegible] کرده
مشتمل بر دو قسم است قسم اول در مذمت مذکور بدانکه از مداومت نمودن
غذای کمینه چنانچه از زن و [illegible] و مانند آن و یا بقصد نگاهداشتن منی را
بوقت انزال و یا از متعفن گشتن در ادعیه و یا از دایم نوشیدن آب
کدر که اندر ان اجزای ارضیه مخلوط باشند و یا از خوردن میوه های زمینی
چنانکه زمین کند و مثلها و یا از بسیار روده و مانند آن خلطی از اخلاط
فاسد شده و ماده منی و رطوبت مثانه را با خود مرکب ساخته مرض مذکور را
پیدا میکند و گاه باشد که حرارت زیادت اعتدال در مثانه غالب لیکن

ورطوبت ولزوجت مثانه را مستعد ساخته سنگ واري ميسازد چنانچه
از حرارت آفتاب زمين لزج الفتاج يافته سنگواري ميگردد سوال
هرگاه که مادهٔ مني مني ومنشاء ريگ مذکورست پس مرض مذکور طفلان را چرا ميباشد
جواب مولف گويد که من اين نگفتم که منشاء مني ريگ بالا مني است وليکن
اينطور گفتم که مني ومنشاء ريگ مذکور خلط فاسد است اما اجزاي خلط فاسد بواسطهٔ
منجمد شدن وشکل بستن محتاج رطوبت مني ومثانه مي باشند واگر اندران
وقت رطوبت مني ومثانه مي باشد واگر اندران وقت رطوبت مني ومثانه
کمتر ميرسد آنزمان ريگ واري از احليل بيرون مي آيد واگر از ريگ مثانه
ميگويند دوم اينکه طفل خالي از مادهٔ مني نمي باشد اما فرق اينست که مادهٔ
مني طفل رقيق ولي قوام ميباشد چون غذا الطفل طعام ميباشد شيئاً فشيئاً
اندر مادهٔ مني غلظت ولزوجت پيدا مي شود سوال در کلام بالا مذکور است
که اگر لزوجت ورطوبت ومادهٔ مني کمتر مي باشد آنزمان آدمي را ريگ
ومثانه پيدا مي شود پس بايد که طفل حصاتي را اول ريگ مثانه پيدا ميشود
آري اگرچه در طفل ماده ريگ مثانه اولا اظهار ميگردد اما طفل از روي
ناداني وخام خواسي نمي فهمد وبعضي گويند ونيز تجربه کردم که مرض مذکور

خلقي هم ميباشد اما در دل همين آمد که آن از افعال مادر ويا ارث پدر است
والله اعلم بالصواب قسم دوم در علاج مرض مذکور بدانکه اندرين زحمت اول
از اغذيه واشربه محدر مرض مريض را اجتناب فرمودن ونيز در وقت
هيجان درد تنقيه خلط غالب کردن واگر مريض بنهايت خشک شده
باشد آنزمان بحقنه لين باعتدال آوردن عاجل النفع است دارو
اين مرض نيز بر انواع است يکي آنکه نمک انکه از خاکسترش کشيده باشند
يکحصه وجوکهار خالص دو حصه ونمک گلتهي که آن نيز از خاکستر گلتهي
گرفته باشند دست سلاجيت وشوره وخاکستر استخوان کلنگ ومغز
تخم کرنج وخاکستر زجاج از هريکي چهار حصه بعده همه اجزاي مذکور را بهمديگر
باريک تر سائيده نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازين گرفته ودر آب ترب
ضم ساخته چند روز مريض را نهار بنوشانند انشاء الله تعالي ازين هر
نوع مرض وگرفتگي بول دفع گردد واگر اندران وقت آب ترب
دست نيايد بآب گلتهي بايد نوشانند واين را الکلة بولا دنا بهيکي
ناميدم نوعي ديگر سفاليده چيني را بانه چندان بوره ترمين وتنکار
وجوکهار يار ساخته وباريکتر سائيده نگاهدارد وبوقت حاجت

مقداري ازين در جوش گلتهي انداخته چند روز مريض را نهار بنوشانند انشاء الله
نيز مرض مذکور وسوزاک بلغمي دفع گردد نوعي ديگر تخم خيار وبادرنگ وتخم خربزه
وتخم ترب ودانه چنبه وگوکهرو از هريکي مساوي گرفته وبعده کوب ساخته
نگاهدارد وبوقت حاجت مقداري ازين در کسي چندان آب انداخته
بجوشانند چون دانه که نيم آمده است آنزمان قدري از ان جوش گرفته
وصاف ساخته ونيز جوکهار وتنکار ضم کرده چند روز مريض را نهار بنوشانند
انشاء الله تعالي ازين مرض بالا خواه کهنه ولادو گشته باشد تاهم دفع
گردد انشاء الله تعالي خود شکسته ريگ واري از سوراخ آلت با بول
بيرون آيد نوعي ديگر مغز تخم کرنج وپاکهابيد از هريکي گرفته وبعده که سحق ساخته
نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازين گرفته وباانگبين ونيز شير مخلوط ساخته
چند روز مريض را نهار بليسانند انشاء الله تعالي ازين انواع زحمت مذکور
دفع گردد نوعي ديگر خاکستر عقرب با پانزده چند ان سنگي که از مثانه بيرون
آرند يار کرده بهمديگر باريکتر سائيده وچند تنقيه بآب ترب وجوش اذخر
وجوش بيخ گلگوره داده نگاهدارد وبوقت حاجت مقداري ازين هر روز
در جوش گلتهي انداخته نهار مريض را بنوشانند واين نيز در باب مرض

بالا مثل اکسيرات است واين را مزنج بولاد ناميدم نوعي ديگر حجر اليهود را بآب ترب
وجوش کرفس داون سنگ مثانه را ميگذارد وبريزاند وبعضي طبيبان
خون تيس را نيکوتر از حجر اليهود پنداشته اند چراکه ازين نيز سنگ مثانه
رود ونيز شکسته با بول بريزد نوعي ديگر چند روز خاکستر گزدم را با سه چندان
جوکهار ضم ساخته مقداري هر روز با جوش گلتهي يار کرده مريض را بنوشانند
انشاء الله تعالي اين نيز عاجل النفع است وتنکار خالص بآب ترب دادن
نيز فعل عجيب دارد نوعي ديگر واگر کسي چند روز قدري گل بلپه را جوشانند
وجوش را سرد وصاف ساخته بعده با روغن گاو وجوکهار ضم ساخته
مريض را بنوشانند انشاء الله تعالي ازين هم غرض حاصل آيد وتنکار را
با جوش پوست دانه نخود سياه دادن نيز همين حکم دارد نوعي ديگر
واگر کسي چند روز در جوش دانه گلتهي مقداري روغن گاو وشکر سرخ
ضم ساخته بنوشد انشاء الله تعالي از مرض مذکور وبستگي بول ايمن گردد
نوعي ديگر خاکستر ارنب وخاکستر پوست بيضه ماکيان وحجر اليهود وخالص
وجوکهار از هريکي مساوي بهمديگر باريکتر سائيده نگاهدارد وبوقت
حاجت مقداري ازين هر روز در آب ترب انداخته بنوشانند

انشاء الله تعالی ازین نیز سنگ مثانه شکسته و بستگی بول دفع گردد نوعی دیگر
واگر کسی چند روز تخم خربزه و تخم کلتهی را از هر یکی برابر گرفته و در آب انداخته
بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره نبات یار کرده بنوشانند
انشاء الله تعالی این نیز دافع و نافع مرض مذکور است و صمغ اکر با جوش
کلتهی و آب ترب دادن نیز خالی از فواید نیست اما اگر کسی بعد تنقیه معده
درعمل آرند نوعی دیگر شیره برگ کیله و جوش کلتهی و جوش چوب رل و جوش
و یا شیره ریهه ندی و روغن گاو از هر یکی برابر بهم دیگر آمیخته و در پاتیله
انداخته بجوشانند تا که روغن بماند بعده روغن را صاف ساخته نگاه دارد
و بوقت حاجت مقداری مریض را نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
انواع زحمت مذکور دفع گردد واگر بوقت نوشانیدن پاره جوکهار
نیم ساخته بنوشانند نهایت مفید آید واگر کسی با جوش اطریفل و حسک
روغن زرد نوزیده بنوشانند این نیز دافع رنجور مذکور و سوزاک بول است
دارویی دیگر که مجرب بعض نیز گفته‌اند سیماب کشته و نقره کشته وارز برگشته و کبریت صاف
و سنگ بهری و پوست بهینه مالکیان بعده همه اجزای در کهرل انداخته و یک هفته
با آب لیمون بهم در کهرل ساخته و بعده بنداد در بوته انداخته اند دو دو پوس گردد

و بوته را در یکصد پاچکه دشتی نهاده و گجپت داده و ازان بوته گرفته و
باریکتر سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت یک دو حبه رس مذکور با مقداری
شهد و شت سلاجیت مخلوط ساخته مریض را نهار بلیسانند انشاء الله تعالی
این نوع خروج منی و سوزاک بول و مثانه و مانند آن را دافع و نافع است
واین را سنده رس نامیدم فصل نوزدهم در سوزاک بول و آن مشتمل
بر دو قسم است قسم اول در حدوث زحمت مذکور بدانکه از اختلاف فصل
و یا مداومت نمودن بر اشیای گرم و یا از بد هضمی و یا از متعفن
گشتن منی و یا از شنا رفتن آب محل تشنگی و یا از نوشیدن شراب و یا
از خوردن اشیاء تیز و یا از مجامعت زن حائضه و یا از جنبش منی
بوقت انزال و یا از راه رفتن بی اندازه و یا از اغذیه و اشربه
ردیه الکموس و یا از بسیاری هوس وطی و نایافتن زن و یا از تعفن
خلط در مجری بول و یا از مدام خوردن داروهای گرم و تیز و مانند
آن خلطی از اخلاط درون مثانه و احلیل فاسد شده و مزاج مجاری
بول را تباه ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و گاه باشد که سوزاک
از ریش مثانه و ریش احلیل و یا از سبب سنگ مثانه و ریگ مثانه

برای سوزاک
چهار چهار ماشه
الچی دانه و زیره
و مغز پنبه دانه
نصف آن
و سود الکاه

و مثانه نیز می‌باشد پوشیده نماند که مرض مذکور باعتبار اسباب بسی نوع
می‌باشد یعنی یکی آنکه از غلبه صفرا می‌باشد و دوم از باد و سیوم از بلغم
و چهارم از صفرا و باد و پنجم از صفرا و بلغم و ششم از باد و بلغم و هفتم از سبب
سنگ مثانه و هشتم از هر سه خلطی یعنی سودا و صفرا و بلغم و نهم از ریش مثانه و
یا ریش مجاری و دهم تعفن منی و یا از جنبش آن بوقت انزال معرفت
هر نوع جداگانه است اگر رنگ روی و چشم و بول و براز زرد و ام نماید و مزه
دهن تلخ گردد و نیز کثرت تشنگی و تپاک بود بدانکه از غلبه صفرا است
و اگر رنگ روی و چشم و بول سیاه و ام نماید و مزه دهن ترش گردد و نیز
آزار درد اعصاب و وسواس بود بدانکه از غلبه سودا است و اگر رنگ روی
و چشم و ناخن و بول سفید و ام نماید و نیز کثرت لعاب و عدم تشنگی و
گرسنگی بود و نبض بطی رود بدانکه از غلبه بلغم است و اگر علامتهای دو
خلط اظهار کنند بدانکه از غلبه دو خلط است و اگر علامتهای هر سه
خلط پیدا آیند بدانکه از غلبه هر سه خلط است و اگر بوقت بول کردن
درد عانه و مقعد بول بسته بیرون آید و نیز مریض بوقت شاشیدن
انگشت بسیار با دست مالد و گاهگاهی دفع طبیعت هم شود بدانکه از

سنگ مثانه است و اگر منی با بوی بد بیرون آید و نیز بوقت انزال اصل
ذکر و عانه و انگرواری بسوزد بدانکه از فساد منی است و اگر با بول ریم
و پیه بیرون آید بدانکه از ریش است چنانکه بالا ذکر رفت والله اعلم
قسم دوم در دفع زحمت مذکور بدانکه اندرین مرض اگر چیزی مانع نبود نضج و
تنقیه خلط فاسد کردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه و افعال که ممد
مرض باشند منع فرمودن مر طبیب حاذق را لازم است چرا که مثانه
جسم عصبانیست و مرکب از عروق و شرائین است پس بجز تنقیه مراجعت
باعتدال آمدن محال است و دوم این که فصد گیرند از هفتم دوم است
از آنجهت بر تأثیری که در ماکول و مشروب میباشد البته اندران ظاهر
میگردد و علاج این رنج نیز بر انواع است یکی آنکه کشنیز و مهلتهی
و تمر هندی از هر یکی یکدرم کاه سفید و گل نیلوفر و آمله مقشر و بادیان
بید و صندل سرخ و برگ کلوی از هر یکی دو درم بعده همه اجزای
مذکور را بهم درکوب کرده در یک سالم آب انداخته بجوشانند چون
داند که نیم آمده است در جامه بیخته و پاره نیم ساخته نهار مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین سوزاک صفرا و پرمیو و یرقان و تب صفراوی

ومانند آن را دافع و نافع است این را اطریفل کواتهه نامیدم و انبادی کواتهه
در باب دفع تپ صفراوی گذشته است نیز این رنج را دافع و نافع است
نوعی دیگر قدری بیخ خطمی را جوکوب ساخته و در جبت چندان آب انداخته
بجوشانند چون نیم آمده است آن زمان سرد و صاف ساخته و پاره قند سفید
یار کرده مریض را چند روز بهمین جنس بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع
سوزاک دفع گردند نوعی دیگر اگر کسی در شیره برگ بادنجه پاره طباشیر ضم
ساخته چند روز مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی این نیز دافع و نافع رنج
مذکور است و رعاف و رگ بست نوعی دیگر چند روز مریض را بدل آب
و طعام شیر بز نوشاندن نهایت خوب و مجرب است و تشنگی بر مریض چون غالب
آید آن زمان اگر شیره کاسنی حاضر باشد فبها و الا نه پاره آب سیم باید داد
نوعی دیگر چند روز لعاب خرفه را با یخ خشک ساخته دادن و نیز شیر عورت
با سفیده تخم مرغ آمیخته در احلیل چکاندن عاجل النفع است و کشنیز
خالص و لولو باریکتر سائیده با شربت قند دادن فعل عجیب دارد نوعی دیگر
اگر کسی چند روز قدری اصل سوسن را باریکتر سائیده و با آب تربوز
یار ساخته بنوشد ان شاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد نوعی دیگر

آب کشنیز

آب کشنیز سبز و آب گل بله از هر یکی برابر بهمدیگر آمیخته و با قند شیرین ساخته
چند روز مریض را نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین سوزاک و یرقان
صفراوی دفع گردد نوعی دیگر آب گاو سفید و آب گل بله و آب سنگهاره هموار
و آب کتایی از هر یکی متساوی گرفته و بهمدیگر آمیخته و در پاتیله انداخته
بجوشانند چون دانند که غلیظ شده است آن زمان سحیقه آمله و زرچوب
و طباشیر و سلاجیت و صندل و گوکهرو و دارهلد و اوشیر از هر یکی
هفدهم حصه از آب یکی گیاهی مذکور میباشد بهمدیگر باریکتر سائیده
و درون پاتیله انداخته با کفچه بگردانند و بوقت فرود آوردن مقداری
شکرتری و روغن گاو ضم ساخته فرود آرد در آوند نو انداخته نگاهدارد
و بوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را نهار بخورانند ان شاء الله
تعالی ازین زحمت مذکور و انواع پرمیو و سوختگی سینه و مانند آن
دفع گردد و این را شربت روله نامیدم نوعی دیگر بیار دهلیه و گوکهرو
و سروالّه و کشنیز و پوست بیخ جوالسه و پاکهان بید و آمله مقشر از هر یکی
متساوی گرفته و بهمدیگر جوکوب ساخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف
ساخته و پاره ترنجبین و شهد ضم کرده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی

ازین انواع سوزاک صفراوی که سوختگی آلت و مقعد و بستگی بول بوده باشد
دفع شود نوعی دیگر شیره و جوکهار از هر یکی برابر آب سرد چند روز نوشیدن
در مرض مذکور و بستگی بول خاصیت تام دارد و این مجرب کیمیان است
نوعی دیگر دیو دوار و مید ناشکی و بادیان و پاکهان بید از هر یکی سه درم
گرفته و بهمدیگر جوکوب کرده و در شیر گاوی چندان انداخته بجوشانند
بعده شیر را سرد و صاف ساخته و پاره شکر یار کرده مریض را چند روز
نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع سوزاک خصوصاً که از باد
بوده باشد بیشک دفع گردد و چند روز در جوش دمول پاره جوکهار
ضم ساخته نوشیدن نیز سوزاک بادی را دفع سازد نوعی دیگر اگر کسی
چند روز یکدرم شیرینی اولانه زنبور را یکپیاله شیر غنم انداخته و شیر را
اندک گرم کرده مریض را بنوشانند این نیز دافع رنج مذکور است خصوصاً
که از هر سه خلط بوده باشد چرا که شیرینی مذکور مرکب از خلاصه هر گیاهات
نوعی دیگر جسد کلوی و گوکهرو و پاکهان بید و جوکهار و دانه الاچی از
هر یکی متساوی بهمدیگر باریکتر سائیده و با انگبین آمیخته نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین هر روز در شیر کتایی انداخته مریض را بنوشانند

ان شاء

ان شاء الله تعالی ازین سوزاک بول خصوصاً که از باد و بلغم و از نگاهداشتن
منی بوده باشد برطرف میگردد و این را گوهر اوجیک نامیدم نوعی دیگر
شیره کتایی و جوش گلنهی را بهمدیگر آمیخته و پاره جوکهار ضم ساخته مریض را
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین نیز هر نوع سوزاک بول دفع گردد
نوعی دیگر اگر کسی چند روز در شیره ریش درخت پاره جوکهار یار ساخته
مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع سوزاک خصوصاً که از
غلبه گرمی بوده باشد دفع گردد نوعی دیگر طحلب و گل نال را بهمدیگر آمیخته
و با گلاب یار ساخته بر مقعد و عانه و قضیب و ناف طلا کنند ان شاء الله
تعالی ازین نیز سوزاک گرمی دفع گردد اما بدین شرط که خشک شدن
ندهد نوعی دیگر شیره بیخ لبکهیره و شیر ریش درخت و نیز شیرنگ کتایی
از هر یکی یکحصه و جوش گلنهی و شیره تنبول دشتی و شیره برگ گوکهرو
و شیره برگ کیله و شیره برگ خرفه از هر یکی نیم حصه و روغن زبا گاو
پنج حصه و شیر گاو ده حصه بعده همه اجزای مذکور را بهمدیگر آمیخته
و در پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند آن زمان پاره کافور ربای
خوشبوی ضم ساخته و روغن را صاف کرده نگاهدارد و بوقت حاجت

مقداری مریض را هر روز نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز هر نوع سوزاک و برمیو و بندروک و بواسیر و جنس باد و مانند آن دافع و نافع است واین را گلکته ها و کمیو نامیدم نوعیه دیگر گیاه گوگهر و کرباج و برگ گرفته باشند بیست و هشت سرشاهی بنده جوکوب کرده و در شش چندان آب انداخته بجوشانند چون نیم بماند بجامه داری بچنیده بستانند و اندران بهشت سرشاهی کوکل انداخته با آتش نرم باز بپزد چون داند که جلاب شده است انگاه زنجبیل و پیلدراز و هلیله و بلیله و آمله و موتهه هر یکی نیم سرشاهی گرفته و بعد کوبیده بار یکتر سائیده با دارو مذکور آمیخته فرود آرد و در آوند چرب انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری هر روز مریض را نهار بخوراند انشاء الله تعالی ازین انواع سوزاک و برمیوها و بستگی بول و استحاضه و وجع المفاصل و لقوه و فالج و عرق النسا و سنگ مثانه و مثلها دفع گردد نوعیه دیگر شیره رتن مالا و لعاب اسبغول و شیره پوست بیخ کنار دشتی از هر یکی دو حصه بعده هر سه را در آوند آهن انداخته با آتش نرم بپزد چون داند که غلیظ شده است آنزمان کشنیز و طباشیر و سلاجیت و تخم خیار از هر یکی برابر بعده کر باریکتر سائیده

و با دوا رو مذکور آمیخته و فرو آورده نگاهدارند و بوقت حاجت مقداری هر روز مریض را با شهد و شکر آمیخته نهار بخوراند انشاء الله تعالی این نیز دافع هر نوع سوزاک و برمیو است نوعیه دیگر و اگر کسی چند نوبت کشنیز سبز را باریکتر سائیده و با سپیده تخم مرغ آمیخته بالا قضیب و عانه طلا کند انشاء الله تعالی از مرض مذکور امن گردد نوعیه دیگر و اگر چند روز یک سرشاهی قند سیاه را با یک سرشاهی شیر بز یار کرده و گرم ساخته بنوشد انشاء الله تعالی ازین سوزاک کهنه و دیرینه دفع گردد و قرص کاکج با شیره خرفه دادن عاجل النفع است اما هران سوزاکی که از متعفن گشتن منی در اوعیه باشد برای آن شراب نوشانیدن و ست سلاجیت و جوکها رخورانیدن و نیز از ان جلک و مجامعت فرمودن با لصواب است نوعیه دیگر شیره او سیر و شیره مامیثا و شیره کشنیز سبز و روغن گاو از هر یکی مساوی و بعد یکر آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا که روغن بماند آنزمان روغن را صاف ساخته و در شیشه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری مریض را نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین انواع سوزاک و بستگی بول و یرقان و بواسیر و مانند آن دفع گردد و این را

اوسرد کمیو نامیدم نوعیه دیگر شیره گل پلو و شیره برگ کشنیز و روغن بز از هر یکی برابر بعد کر آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا که روغن بماند آنزمان روغن را سرد و صاف ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری هر روز مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نوع سوزاک دفع گردد و اگر سوزاک نهایت دیرینه شد و نیز مریض را ~~بنیز مریض~~ لاغر و بی قوت گردانند و سوزاکش در همه موسم یکسان باشد بدشواری به گردد والله اعلم بالصواب فصل نوزدهم در تقطیر البول یعنی قطره قطره آمدن بول و این نیز بر دو قسم است قسم اول در دفع جهت مذکور بدانکه اسباب این رنج بسیار است یکی آنست که قوت ماسکه مثانه ضعیف گردد و بول را نگاهداشتن و جمع کردن بقدر عادت طبیعی نمیتوانند از ان جهت بول قطره قطره از احلیل بیرون می آید و یا قوت دافعه زبون می افتد که بول را یکبارگی دفع کردن نمیتوانند الا اندک اندک و یا از رطوبتی مفرط که عضلات مثانه سست گردانند و یا از حرارتی مفرط که صاحبش میل بنوشیدن آب بسیار کند و یا از واسطه سنگ مثانه که از ان بول یکبارگی دفع بودن و بیرون آمدن نمیتوانند و گاه باشد که از سقط و ضرب نیز می باشد قسم دوم در دفع جهت مذکور اگر چیزی مانع نبود باستفراغ خلط فاسد را فرود نشاندن

و بعده مزاج مثانه را از اغذیه و اشربه بحال آوردن و با تقویت دادن نیز مریض را از اکل و شرب که ممد مرض ها باشد اجتناب فرمودن طبیب حاذق را واجب و لازم است و دارو این رنج نیز بر انواعست یکی انگه جوز بویه و مشک و اسطوخودوس از هر یکی پنجدرم و زیره سه چندان از هر سه ادویه بعده هر چهار را بعد کر باریکتر سائیده و نیز پاره مشک برای خوشبوئی ضم ساخته و با عسل آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری هر روز مریض را نهار بخوراند انشاء الله تعالی ازین انواع تقطیر البول خصوصاً که از سردی مثانه بوده باشد دفع گردد نوعیه دیگر افیون خالص یکحصه زعفران دو حصه زرنیخ سه حصه خاکستر پوست بیضه ماکیان چهار حصه و خاکستر ارزیز پنج حصه بعده همه اجزای مذکور را بعد کر باریکتر سائیده و با عسل کف گرفته آمیخته و در ظرفی انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری مریض را هر روز بخوراند انشاء الله تعالی از هر نوع تقطیر البول و سلسل بول خاصه که از استرخاء رود مثانه بوده باشد دفع گردد و این را اکبیرا دبجک نامیدم نوعیه دیگر و اگر کسی چند روز تخم جوز قاتل را بتدریج خوردن با سنجیده گیرد

استعمال کند انشاء الله تعالی از رنج مذکور ایمن گردد و بر عانه و ناف
و اطراف قضیب مالیدن نیز صواب است و لباس خالص بدین جای ضماد
کنند نیز عاجل النفع است نوعی دیگر جوش گشنیز و جوش سماق و شیره تخم کهنی
و جوش اندنا هولی و جوش عدس و روغن بز از هر یکی برابر بعد آمیخته
و در پاتیله اندر اخته بجوشانند تا روغن بماند از آن روغن را صاف ساخته
نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری مریض را بنهار بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین رنج مذکور و سنگ ریزه نیز دفع گردد و این را حکیمان هندی گهیو نامیده اند نوعی دیگر
اگر کسی کندر و سعد و قسط از هر یکی برابر بعد بگیر سحق کرده و با شهد کف
گرفته آمیخته چند روز بخورد انشاء الله تعالی ازین رنج مذکور دفع گردد
نوعی دیگر اگر کسی آب زهره زاغ دو سه نوبت اندر احلیل چکاند انشاء الله
تعالی ازین نیز غرض حاصل آید نوعی دیگر و اگر کسی چند نوبت روغن بیل
مقداری بنوشد انشاء الله تعالی ازین نیز بول از چکیدن بماند و چند
روز بشعا خوراندن اندرین مرض نیز بعضی طبیبان مجرب و مفید
پنداشته اند اما اگر مرض مذکور از غلبه رطوبت و برودت بوده باشد
و اجزای او اینست سنبل الطیب فرفیون عاقرقرحا و فلفل سفید بذر البنج

و زعفران

و زعفران و افیون خالص بعده همه اجزای بعد کر بار بیکتر سائیده و باده چندان
عسل کف گرفته آمیخته بکار برد نوعی دیگر بلوط و گشنیز و بذر الحسن از هر یکی برابر
بعد کر بار بیکتر سحق کرده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری هر روز مریض را
باب تازه بخوراند انشاء الله تعالی ازین مرض بالخصوص که از حرارت مفرط
بوده باشد دفع گردد والله اعلم بالصواب فصل بیستم در سلس البول یعنی بی اختیار
آمدن بول چون از رطوبت و برودت مثانه می باشد علامتش عدم تشنگی
و فرصت یافتن بخوردن چیزهای گرم و اگر از حرارت می باشد علامتش خلاف
علامت مذکور و گاه باشد که سلسل بول از اسباب تقطیر البول نیز پیدا
میگردد العلاج اگر چیزی مانع نبود اول مریض را تنقیه از خلط فاسد صاف
ساخته و مزاجش را باعتدال آورده و نیز مریض را از اغذیه و اشربه مولد
مرض اجتناب فرموده بعده علاج کند اما اکثر طبیبان و نیز مکرر آزموده ام
که اندرین از مسهل حقنه بهتر است چراکه باسهال کشانیدن تخمه معده که
عبارت است قوت هاضمه و اصل همه تخمهاست از قوت طبعی زبون و ابتر
شود پس هر مسهلی که هست بجز حرارت تخمه نمی باشد از آن جهت بعضی
پیران که در سن آخر عمر بول و براز و سنگ که بیار میکنند همین بواسطه

کمی نمو میکند و ادرار و این مرض نیز بر انواع است یکی اینست مقداری کنجد سیاه
و برگ جوز قاتل بر شب تر ساخته و بته سایه خشک کرده نگاهدارد و بوقت
حاجت قدری ازین هر روز مریض را بخوراند و از جمیع مدرات پرهیز کناند
انشاء الله تعالی ازین مرض بالا دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز کنجد و عدس
بریان و سنگهاره بعد بگیر جوکوب ساخته مقداری هر روز بخورد انشاء الله تعالی
از مرض ایمن گردد مشرود ایطوش اندرین مرض نیز مثل انجبار است نوعی دیگر
بیارد کنجد سیاه یک حصه و سعد پنج حصه و کندر سه حصه بعده هر سه اجزای را
بعد از کوفته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را
بخوراند انشاء الله تعالی ازین هر نوع مرض مذکور و تقطیر البول و مانند آن
دفع گردد و باقی تدبیرهای تقطیر البول که بالا ذکر رفت اندرین مرض نیز
موافق و مفید اند اما اگر طبیب ماده مرض را از امراض دانسته و مزاج دارو را
شناخته در کار برد والله اعلم بالصواب فصل بیست و یکم در بول الدم یعنی خون آمدن
بجای بول بدانکه اسباب این مرض بسیار اند یعنی یکی اینست که رگ گشاده شدن
و ترقیدن رگی از گرده و مثانه می باشد علامتش خالی از منش کشتن نمی باشد
و این نیز بر دو وجه است یکی اینست که بواسطه سبب خارجی رگی از رگهای مثانه

و یا گرده

و یا گرده گشاده شود چنانچه از ضرب و سقط و یا افتادن از بلندی و یا از
برداشتن بارگران و مانند آن دوم آنکه بواسطه سبب داخلی گسسته
و گشاده گردد چنانچه از بسیاری جماع و یا از غلیان خون و یا از بسیاری
حرارت و یا بواسطه قرحه و مانند آن و گاه باشد که از ضعف جگر نیز
بول الدم حادث گردد چراکه وقتی که جگر را ضعف پیدا شود آن زمان
جگر کیموس را بطریق نیک عادت طبعی صاف ساخته در عروق بدن
پراگنده کردن نمیتواند از آن جهت سرخ بیرون آید و گاه باشد که سبب
ضعف گرده نیز بول الدم عارض میشود چراکه چنانچه از ضعیفه جگر کیموس
بهایت رنگین طرف گرده می باشد و آید همچنین از سبب ضعف گرده بول
رنگین طرف مثانه میرود و گاه باشد که سبب سنگ مثانه هم بول الدم
پیدا آید اما وقتی که صاحب سنگ مثانه سواری اسب و یا شتر و مثلها بکند
و گاه باشد که از خوردن ادویه و یا از اغذیه و اشربه نهایت گرم و تیز
نیز مرض مذکور و گناک حادث گردد العلاج اگر چیزی مانع نبود اول
فصد باسلیق کردن و بعده اغذیه و اشربه مزاجش را معتدل ساختن و نیز
از اغذیه و اشربه مولد مرض اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را واجب و لازم است

واکر طبیب از دقایق مذکور وحقایق مسطور مجهول بود کشل الحمار بجیل اسفار آدر شان
وباشند دوا رواین مرض نیز برانواع است یکی انکه کشنیز وطباشیر وصندل
وخرما هندی از هریکی یکدرم وبرک خلاف وپوست بیخ خوانه وبیدانکه
از هریکی دونیم درم بعده همه اجزای مذکور را بعد کوفته نکاهدارد وبوقت
حاجت مقداری ازین هر روز جوشانده وجوش رابرد وصاف ساخته
وپاره غساله برنج منم ساخته بنوشاندانش الله تعالی ازین مرض بالا وسوزاک
وسوختکی کهندست وپابوده باشد دفع کردد وخصوصا که چون طبیعت بعد
تنقیه خلط فاسد این را در عمل آرد نوعی دیکر واکر کسی چند روز شیره
درخت بر وطباشیر یار کرده مریض را ناهار بنوشاند انش الله تعالی ازین
برنج مذکور دیرینه ولاد واشده باشد دفع کردد وقرص طباشیر با شراب حب الاس
دادن عاجل النفع است نوعی دیکر واکر کسی چند روز کرد نار را جوکوب ساخته
وشب در غساله برنج تر کرده علی الصباح در کرباس کذرانده مریض را
بنوشاند این نیز دافع ومانع برنج مذکور است خاصه که از افراط حرارت
بوده باشد نوعی دیکر برنج خرما وبیخ نیلوفر وتخم خیار بادرنک واکله مقشر
وبرک خیل از هریکی متساوی کرفته وبعد کوفته ومقداری شب در غساله

برنج تر ساخته نکاهدارد وعلی الصباح صاف کرده وپاره قند آمیخته مریض را
ناهار بنوشاندانش الله تعالی ازین مرض بالا ویرقان وزیادتی تشنکی
ومانند آن دفع کردند ونیز بعضی تدبیرها که در مرض سوزاک بول کند نوشته اید
اندرین مرض نیز مفید ومجرب اند اما اکر طبیب صاحب قیاس وصاحب
فراست باشد نوعی دیکر بیارد برک بابنه وکل انار وکشنیز وپوست وبیخ
ترنج از هریکی برابر وبعد کوفته نکاهدارد وبوقت حاجت مقداری
هر روز با غساله برنج سحق ساخته واز کرباس کذرانده نکاهدارد وبکار دارد
نوعی دیکر قدری الخیار را کوفته بجوشاند وبعده جوش را بر دو صاف
ساخته ونیز پاره قند ضم کرده مریض را بنوشاندانش الله تعالی ازین
غرض حاصل وقرص کهربا با قرص وثبت با شراب مورد چند نوبت
مریض را بنوشاند این نیز اندرین مرض مثل الحیات است واکر بول
الدم سوء المزاج سرد وخشک بوده باشد آنزمان خفهها که از سر بره
وکبوتر بچه ودنبه سازند سود دارد واکر اندرین مرض حاجت مسهل
خوراندن افتد سودای را معجون نجاح وصفرای را باآب الکو
بخارا وتمر هندی ونیز خشت وسپستان ومانند آن باید داد نوعی دیکر

خاکستر شاخ بزکوهی وطباشیر وکل ارمنی از هریکی برابر بعد یکر سائیده نکاهدارد
وبوقت حاجت مقداری ازین هر روز در آب اوسیر انداخته چند نوبت
مریض را بعد استفراغ خلط فاسد بنوشاند انش الله تعالی ازین مرض بالا خصوصا غالب
که از حرارت بسیار ویا از سبب قرحه بوده باشد دفع کردد وبا آب کل نیلوفر
آب کشنیز یار ساخته دادن نیز فعل عجیب دارد نوعی دیکر بیارد اکله مقشر
وکل بله وکاه سفید وخبازی از هریکی متساوی بعد یکر کوفته وبیخته نکاهدارد
وبوقت حاجت مقداری ازین شب در آب تر کرده وعلی الصباح صاف
ساخته ونیز پاره شکر تری آمیخته مریض را ناهار بنوشاند انش الله تعالی
ازین نوع صفراوی دفع کردد ولعاب حرفه ولعاب بذر قطونا نیز اندرین
بول الدم نافع ودافع است والله اعلم بالصواب فصل بیست ودوم در دفع
ادرار فی الفراش یعنی بول کردن در شب بر جامه خواب واکر از استرخار عضله سبب
غلبه رطوبت می باشد علامتش سایر علامات غلبه رطوبت علاجش اکر چیزی
مانع نبود بعد تنقیه معده چند روز خاکستر شونیز وخاکستر شاخ بزکوهی وخاکستر
از کشنیز از هریکی برابر بعد یکر سحق کرده وبا شهد آمیخته بکار برد واکر از فساد
خلط دیکر می باشد علامتش سایر علامتهای آن خلط علاجش بعد استفراغ

اکخ خلط مثانه را تقویت دادن ونیز مریض را از اغذیه واشربه محمد مرض اجتناب
فرمودن بالصواب است وکاه باشد که مرض مذکور از خوابهای شوریده نیز
می باشد چنانچه بعضی کسان در خواب می پندارند که دریا غسل میکنیم ویا
بجای کوشه برای بول کردن نشسته ایم ودیکر بسی خیال بول کنانده در
خواب می بیند علاجش تنقیه سودا معجون نجاح وبعده چند روز مغز
خرکوش بریان کرده خوردن عاجل النفع است نوعی دیکر خاکستر پوست خارپشت را
باره چندان کشنیز یار کرده وباریک تر ساخته نکاهدارد وبوقت حاجت مقداری
ازین هر روز مریض را با شهد آمیخته بلیساند نوعی دیکر مشک خالص را با جعل
چندان قطامنم ساخته مقداری هر روز مریض را بخوراندانش الله تعالی
ازین نیز غرض حاصل آید وخاکستر سرطان با لبسباسه دادن فعل عجیب دارد
وسرکین کبوتر را نیز بعضی طبیبان اندرین جهت نیکو پنداشته اند والله اعلم
بالصواب فصل بیست وسوم در بند شدن بول بدانکه اسباب کرفتکی بول
بسیار اند چنانکه آماس مثانه وآماس مجاری ویا آماس روده مستقیم و
یا از بسته شدن خون در مثانه ویا از کرمی ویا سردی خوردن یا فراط ویا
از اغذیه واشربه کثیف ویا از خوردن ادویه قابض وکاه باشد که از

خشک شدن براز در روده نیز میباشد و سقطه و ضرب و سنگ مثانه و مانند
آن نیز اسباب گرفتگی بول اند علاجش در همه اقسام گرفتگی بول تنقیه شکم و حقنه
کردن و بعده مقداری شکر را در قدری روغن گاو انداخته گرم طبخ و حنظل
اندرین مرض مخصوص است چراکه خالی از تسکین نیست نوعی دیگر کافور جودانه
و شوره و فلفل سفید از هر یکی مساوی و بعد کوبیدن کلکتهی مخلوط ساخته
و غلوله بقدر دانه منگ بسته نگاه دارد و بوقت حاجت یکغلوله در احلیل
نهد و اگر کسی در جوش کلکتهی پاره جوکهار خالص انداخته بنوشاند انشاء الله
تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و شوره مذکور بجای جوکهار دادن نیز بالصواب
و اگر کسی با جوش رتب و جوکهار و شوره ضم کرده بنوشاند انشاء الله تعالی از
مرض مذکور امین گردد و اگر از واسطه آماس مثانه و یا مجاری چنانچه بالا ذکر
رفت بول بند شده باشد آنزمان فصد رگ شتالنگ کردن و یا دیوچه
تحت ناف بند ساختن عاجل النفع است و اگر کسی در شیره که از سرگین
اسب کشیده باشد پاره جوکهار ضم کرده چند نوبت مریض را بنوشاند
این نیز اندرین رنج مثل الحجیات است نوعی دیگر قدری تخم خیار بادرنگ را
کوفته و بیخته در آب انداخته و با نبات شیرین ساخته بنوشاند انشاء الله

ازین

ازین بستگی بول و سوزاک بول خصوصاً که از نهایت گرمی بوده باشد دفع
گردد نوعی دیگر اگر کسی چند نوبت با آب ترب جوش یار ساخته و نیز پاره جوکهار
ضم کرده مریض را بنوشاند انشاء الله تعالی ازین نیز بستگی بول خصوصاً که از
سبب سنگ مثانه بوده باشد دفع گردد نوعی دیگر نلی مس و یا نقره را در احلیل دادن
و بول مثل ناکو کشیدن این نیز انواع مرض مذکور را دافع و نافع است
گویا که عین کرامت است و بسیار جای هم تجربه کرده ام و ترتیب عمل مذکور است
نلی از مس و یا از نقره بدرازی شش انگشت و پری بقدر ساق گال و
سوراخش که اندران ارزن گنجد و بوقت حاجت با مسکه و یا روغن گاو
چرب کرده آهسته آهسته در احلیل برد تا سه چهار انگشت اندر رود آنزمان
پاره آب کافور اندر دهنش انداخته بدماند انشاء الله تعالی ازین هر جنس
بستگی بول دفع گردد و این را نمیر دیده نامیدم و بعضی تدبیرات دافع
مرض مذکور در ابیات نیز اظهار ساخته تا طالبان این فن را آسان
و میسر گردد ابیات کسی را اگر بول بسته شود ∴ بگویم دوائیش که نافع شود ∴
ستان فلفل و شوره هر یک درم ∴ همین وزن کافور بیش و نه کم ∴ بکن
سحق با آب ای یار راز ∴ بزن جنبها ماش وری باز ∴ بکن

خشک در سایه ای ذو مدار ∴ یکی زان گرفته در احلیل دار ∴ ازین بول
بسته گشاده شود ∴ که زودی مثل ناودان بچکد ∴ اگر بول از سفل بسته بود
بده مسهلش تا بزودی رود فصل بیست و چهارم در یرقان صفرا و سودا و سبز
و این فصل مشتمل بر چهار قسم است قسم اول در یرقان زرد و این قسم نیز
مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در حدوث جهت مذکور بدانکه از اغذیه و اشربه
صفراانگیز و یا از بیک روده و یا از غصه و اندوه کردن و یا از حرارت
و این جنس اخیره اکثر طفلان را عارض میشود و یا از خواب روز و مانند آن
خلطی از اخلاط خصوصاً ماده صفرا غالب شده و مزاج جگر و زهره را تباه
ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و گاه باشد که بواسطه سده
افتادن در مجری زهره که میان زهره و روده است و یا از سده جگر و یا
از جهت دفع طبیعت چنانکه ماده صفرا بطریق بحران از روزهای
بحران واقع شود و مثلها نیز میباشد علامتش زردی چشم و بول و براز
علاجش اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ صفرا کرده مزاج را معتدل ساختن شعبه دوم
و نیز مریض را از اغذیه و اشربه مولد مرض اجتناب فرمودن طبیب حاذق را
لازم و واجب است دوا درین مرض نیز بر انواع است یکی آنکه آمله مقشر

دو

و گشنیز و خرفه از هر یکی مساوی گرفته و بعد کوبیدن کرده نگاه دارد و بوقت
حاجت مقداری ازین در قدری آب انداخته بجوشانند و چون
دانند که نیم آمده است آنزمان جوش را سرد و صاف ساخته و پاره قند
یار کرده مریض را نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین یرقان اصفر خواه
دیرینه شده باشد دفع گردد و نیز اندرین نوع یرقان شیره کاسنی و
آب تربوز دادن بالصواب است نوعی دیگر گل نیلوفر و گل کدو و گل خیار
و گل جوانسه از هر یکی برابر گرفته و شب در قدری آب تر ساخته
نگاه دارد و علی الصباح صاف کرده و نیز پاره قند انداخته مریض را
نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین یرقان زرد و سوزاک بول خصوصاً
که از ماده صفرا بوده باشد دفع گردد و نیز ازین نوع یرقان شیره رگ
سنگهاره هویدا با قند و یا ترانجبین شیرین ساخته دادن عاجل النفع است
نوعی دیگر آمله مقشر و صندل و بید مانکهه و ملهتهی و گشنیز از هر یکی یکدرم
چند گلوی و کتکی از هر یکی یک نیم درم بعده همه را بعد کوبیدن باریک تر
سایده نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری ازین در قدری آب
انداخته بجوشانند چون دانند که نیم آمده است آنزمان جوش را سرد و صاف

ساخته وپاره قند ضم کرده مریض را اشهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین یرقان
زرد و سوزاک بول و سوختگی سینه وتشنگی مفرط ومانند آن دفع کردد واین را
به بادکواته نامیدم نوعی دیگر واگر کسی چند روز آنکه مقشر را در آب بند آهن جو
دجوش را سرد وصاف ساخته وپاره قند ضم کرده مریض را اشهار بنوشانند
انشاء الله تعالی مرض بالا وبند روک وزردی اندام را دافع ونافع است
نوعی دیگر اگر کسی قدری خراطین را بته سایه خشک ساخته وباریک تر سائیده
نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین هر روز باشیره کاسنی وباخرفه
یار ساخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین یرقان دیرینه که با
سوختگی اخلاط وزردی اندام بوده باشد دفع کردد نوعی دیگر او سیر وگشنیز
وماميثا وملوخيا از هر یکی برابر گرفته وبعد کوفته نگاهدارد وبوقت
حاجت مقداری ازین در آب انداخته تر نموده نگاهدارد وعلی
الصباح صاف کرده وپاره قند وباشیرخشت آمیخته مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی یرقان دیرینه وقوی دفع کردد وشربت بکهیره را با غسل
برنج آمیخته دادن اندرین نوع مثل انجبار است وسنوت بانکر دادن
نیز عاجل النفع است نوعی دیگر واگر کسی سحیقه گشنیز با آب تربوز ضم ساخته چند روز

بنوشانند انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد نوعی دیگر خبازی وبابونه
وبنفشه از هر یکی مساوی گرفته وکوفته نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری
ازین در قدری آب انداخته بجوشانند چون داند که دو سه جوش خورده
است آن زمان جوش را سرد وصاف ساخته وپاره قند ضم ساخته مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین یرقان مزروی بینک دفع کردد وآب
لبلاب را با قند شیرین ساخته وپاره سقمونیا ضم کرده دادن نیز مجرب
ومفید است نوعی دیگر لعاب کاسنی ولعاب خرفه ولعاب بذر قطونا
از هر یکی برابر بعد دیگر آمیخته وپاره قند ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله
تعالی ازین مرض بالا وتپ صفراوی وسوزاک بول ومانند آن
دفع کردند نوعی دیگر خرما هندی ومغز خیار چنبر وآلو بخارا از هر یکی برابر
بعد کوفته وشب در آب تر ساخته وفردا صاف کرده ونیز مقداری
شیرخشت آمیخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین یرقان
اصفر وتپ صفراوی واحتراق اخشار ورمیو وبول الدم ومانند
آن دفع کردند چراکه شربت مذکور مسهل است وبعضی گفته اند که سکنجبین
بزوری هر نوع یرقان زرد را دافع ونافع است نوعی دیگر اگر کسی شیره

گل نیلوفر را باشیرزا آمیخته بنوشانند انشاء الله تعالی از مرض مذکور خلاصی یابد وسحیقه
گشنیز با فشار برنج چند روز دادن نیز مجرب ومفید است ونیز چند نوبت آب
گشنیز سبز را با گلاب آمیخته در چشم کشیدن زردی چشم را دفع سازد واحیاناً
اگر اندرین مرض احتیاج فصد کردن افتد پس طبیب را باید که موسم
وسن وقوت مریض دانسته ونیز سوء المزاج هر عضوی از اعضای یافته آن
عضو را باید کشاد سؤال درطب مذکور است که دفع هر علت بضد آن علت است
پس فصد ضد این علت نمی آید پس چطور فایده خواهد رساند مؤلف گوید
که اگرچه فصد ضد آن علت نیست اما اخلاط فاسده برفاقت خون بیرون می آید
چنانچه مثلاً کشتی تعلق بمیل آب دارد وبعضی چیزهای چنانکه بعضی سنگ
وکهربا که بخاصیت یرقان را دفع سازند وبا خود داشتن وبهره وزدن
نیز اندرین مرض مجرب است نوعی دیگر کاه سفیده او سیر وپوست دانه جو
از هر یکی برابر گرفته وبعد کوفته ساخته ومقداری ازین در قدری آب
انداخته تر سازد وعلی الصباح صاف کرده وپاره قند چاشنی داده مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین مرض بالا وسوختگی سینه وتپ صفراوی
وسوزاک بول ومانند آن دفع کردند والله اعلم بالصواب قسم دوم

در یرقان سیاه واین قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در علامت وکیفیت مرض
بدانکه از اغذیه واشربه سودا انگیز چنانچه بادنجان وعدس ومانند آن
ویا از اختلاف فصل افعال سودا انگیز ومثلها خلطی از اخلاط فاسد شده
باشد ومزاج سپرز را تباه ساخته مرض مذکور را پیدا میکند وگاه باشد که
بواسطه سده افتادن در مجری که مابین سپرز وجگر است نیز یرقان سیاه
عارض گردد وگاه از سوء المزاج جگر علامتش سایر علامات غلبه سودا الا بول
که خالی از اثر زردی نمی باشد علاجش بدانکه اندرین علاج اگر چیزی مانع نبود
اول تنقیه سودا کردن ومریض را از اغذیه واشربه مهد مرض اجتناب فرمودن
مرطبیب را واجب ولازم است ودارو این رنج نیز بر انواع است
یکی اینست اسطوخودوس وافتیمون ودرونج وغاریقون وحجر ارمنی
مغسول از هر یکی یک درم بعده این همه اجزای را بعد دیگر باریک تر سائیده
با روغن بادام چرب ساخته وباعسل خیار چنبر آمیخته بکار برد ودارو
پس وپیش تنقیه سودا دادن مفید است چراکه خود مسهل سوداست نوعی دیگر
چند روز مقداری حقف باطبخ افتیمون دادن نیز مجرب ومفید است
نوعی دیگر واگر کسی چند روز نیز آب را باسکنجبین افتیمون یار ساخته چند

شعبه دوم

سنگ ... یکی

تنقیه سودا نموده شد ان شاء الله تعالی از مرض مذکور امین گردد و احیانا اگر یرقان
سیاه از فساد هر دو عضو یعنی سپرز و جگر بوده باشد آن زمان فصد کردن و بعده
جزی منضج چنانکه دانه محلب و حبة الخضرا و کرفس و مانند آن دادن و بعد مسهلات
قسم سیوم در یرقان بحرانی و آنکه از زخم حیوان خیزد و این قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است
شعبه اول در یرقان بحرانی بدانکه یرقان بحرانی را علاج نباید کرد لیکن طبیعت را
یاری دادن غافل نباشد تا تمام تر ماده مرض را دفع کند و نیز مریض را
باآب گرم غسل داده مسامات کشادن و سکنجبین روزی نوشانیدن
و بعضی روغنهای کشاینده چنانکه روغن بابونه و شبت و مثلها بر وجوه
مالیدن بالصواب شعبه دوم در یرقان بحرانی که از زخم حیوان چنانچه مار و زنبور و مانند آن خیزد
بدانکه تولد یرقان که از زخم حیوان خیزد بواسطه پراکنده شدن زهر
و رنگین ساختن خون خیزد علاجش فصد کردن و بعده چند روز حقیقه
هلیله با شیر آب دادن و با عصاره عنب الثعلب بطبیخ خیار چنبر مجرب
و مفید است قسم چهارم در یرقان و کوت و این قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است
شعبه اول در سده و فق علت مذکور بدانکه از اغذیه و اشربه کثیف و یا از خواب
کردن در روز و یا از گل خوردن مدام و یا از مداومت نمودن بر شیر خام

و یا از خوردن گوشت و یا از حبس فضلات و یا از ادویه طبیب جاهل
و یا از تاثیر ولایت و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و رنگ خون را
متغیر ساخته و نیز بعضی مجاری را که جگر و سپرز و یا ما بین زهره و جگر و یا ما بین
روده و جگر اند مسدود کرده مرض مذکور را پیدا میکند علامتش تغیر لون
و آماس بدن در پوست علاجش اگر چیزی مانع نبود اول قی و اسهال تنقیه
خلط فاسد کردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه مولد مرض اجتناب
فرمودن مر طبیب را واجب و لازم است و دارو این رنج نیز بر
انواع است یکی آنست هلیله مقشر و زنجبیل و آمله و فولاد کشته و کشنیز از
هر یکی متساوی بهمدیگر باریکتر سائیده و با همچندان قند سیاه آمیخته
نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری هر روز با یک پیاله دوغ گاو مریض
نهار بخوراند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور که با سوختگی کف دست
و پای و اورام بدن و نا آرزوی طعام و مانند آن باشد دفع گردد
نوعی دیگر وارکسی ریم آهن هر روز مدبرا بانه چندان ترهیله یار ساخته
و باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز در
بول گاو انداخته مریض را بنوشانند ان شاء الله از هر نوع مرض مذکور

شعبه دوم

گرما ورم حسنه و چشم و نا آرزوی طعام بوده باشد خلاصی یابد و حقیقه اطریفل
با شراب نوشانیدن نیز عاجل النفع است نوعی دیگر پوست بیخ نبکهیره و زرنید
و زنجبیل و فلفلین و باربنگ و دیودار و جترا و کوتهه و زرچوب و دارهلد
و ترهیله و دو انتن و جاب و اندرجو و کتکی و فلفلموبه و موتهه و چیدکلوی
و سون مکی و طباشیر از هر یکی متساوی گرفته و بهمدیگر باریکتر سائیده با همچندان
فولاد کشته یار ساخته و نیز قدری انگبین انداخته نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین هر روز مریض را با دوغ گاو بخوراند ان شاء الله تعالی
ازین زردی اندام و مرض مذکور و تپ ناغه و شکرهی و بواسیر و مانند
آن دفع گردد نوعی دیگر فولاد کشته و قرنفل و ناگکیسر از هر یکی توله و چیدکلوی
کلوی و زنجبیل و پوست هلیله از هر یکی یک نیم توله دانه الاچی و ورق
قرنفل از هر یکی ربع توله و کشنیز بمقدار جمله اجزای مذکور بعده همه دارو
مذکور را بهمدیگر باریکتر سائیده و با شهد و شکر تری آمیخته نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین هر روز مریض را نهار بخوراند ان شاء الله
تعالی ازین مرض مذکور و زردی اندام و نا آرزوی طعام دفع گردد
نوعی دیگر بیاره ریم آهن مدبر و پوست آمله و موصلی سیاه و زنجبیل و گلوی

و کشنیز از هر یکی برابر بهمدیگر باریکتر سائیده و چند شقیقه با سرکه داده نگاهدارد
و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را با آب جغرات بخوراند
ان شاء الله تعالی ازین مرض بالا و پرمیو و دوران سر و زردی اندام
و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر داروهای ترکه و ترهیله و دیمول و اشت
برگ از هر یکی دو و نیم توله و سجیه ریم آهن هفت توله و قند سیاه
هزار توله و گل دهاتکی سی و پنج توله و پوست درخت مغیلان بقدر
حاجت بعده ازین شراب انگور است ساخته مریض را آراسته
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع مرض بالا و سرفه قدیم و ضیق النفس
و فواق و نا آرزوی طعام و زردی اندام و مانند آن دفع گردد
والله اعلم بالصواب فصل بیست و پنجم در فساد آتش معده که عبارت
از قوت هاضمه است و نیز در دفع تشنگی مفرط که هندش ... گویند
و این فصل نیز بر دو قسم مشتمل است قسم اول در اقسام بدهضمی بدانکه آتش
معده بر دو نوع است اول آنکه هیچ خلطی از اخلاط مخلوط و مأوف نباشد
یعنی همچو جوهر قایم بذات باشد و این را آتش اگن گویند و دوم آنکه
مخلوط و مأوف با خلطی از اخلاط باشد پس این نوع بحسب کمیت

اخلاط بر سه وجه باشد یعنی اول انکه بسبب رفاقت سودا تلخه تباه شده باشد
واین را اتجهین اکن گویند وسویم انکه بسبب رفاقت سودا بد شده باشد واین را
بهم اکن گویند وچهارم انکه بسبب رفاقت بلغم بد شده واین را بلهم اکن
نامیدم پوشیده نماند که بقول اطبای هند چنانچه دهنتر وچرک وسرت
اتجهین اکن مرضهای تلخه پیدا میکند وبهم اکن رنجهای سودا ومنداکن
رنجهای بلغم ظاهر گرد وهم اکن هیچ مرضی از امراض در بدن پیدا نمی گردد
بلکه دافع همه رنجهاست وما گفتیم این معین نیست که بالا ذکر رفت یعنی
گاه باشد که منداکن مرضهای تلخه هم پیدا گرد وهم مرضهای بلغم چه هرگاه
در تابستان جوان را منداکن عارض گردد وآنزمان خالی از تپ
وتشنگی وسوختگی کف دست وپای باشد پس این هرسه علامتهای تلخه اند
ونیز چون پیر در زمستان مبتلا با تجهین اکن میشود وآنزمان خالی از سرما
وروانی لعاب از دهن وگرانی وجود وسردی اعضا نباشد پس این
همه علامتهای بلغم اند وقسم ثالث را همبرین قیاس باید دانست پوشیده
نماند که علامتهای بدهضمی مطلقا اینست که سستی اعضا وکاهلی پیدا آید
واندام گران نماید وباد در شکم منقبض گردد ونیز شکم آواز کند واکثر

دوران سر باشد بول وغایط بند شود ویا بسختی جریان یابند بدانکه کسانیکه
دل خود را بدست خود ندارند وانچه یابند قلیل وکثیر خواه موافق وغیر
موافق باشند بطریق حیوانات بخورند ایشانرا بدهضمی که وبگاه پیدا شود
وآن اصل جمله زحمتهاست پس بدانکه هریکی از سه نوع بدهضمی مذکور
زحمت پسوچکا والسک وبلنکا پیدا می شود علامت پسوچکا اینست که
در حالت بدهضمی مانند سوزنهای بواسطه غلبه باد در اندام بخلد وچون
غلبه مرض مذکور زیادت گردد وآنزمان بیهوشی وابتیار وقی ودرد
شکم وتشنگی ودوران سر وفاقه وکهلی وتباک اختار ومانند آن
حادث گردد واکثر رنگ بدن متغیر شود واندام بلرزد وسینه نیز
درد کند علامت السک اینست که نفخ شکم وبیهوشیست وبیقراری روی
نماید ونیز بادی که مجرایش طرف دبر است راهش مسدود شود وطرف
سینه وسر برآید وغایط فرونیفتد وطعام نه راه دبر بیرون آید ونه
طرف دهن وهضم از شکم هم نگردد ازین جهة این نوع بدهضمی زودتر
وجود را تباه سازد علامت بلنکا اینست که هرچه خورده شود بسبب فساد
بلغم ناهضم ومتمکن بوده بماند یعنی نه فرو ریزد ونه بالا برآید ودیگر جمیع

علامات پسوچکا جزئی واسهال چنانچه در السک پیدا آیند اندرین نیز پیدا
آیند لیکن فرق میان زحمت السک وبلنکا اینست که نشانهای پسوچکا
در السک قوی بوند ودر بلنکا ضعیف میباشند العلاج پس چون
معلوم گشت که سم اکن هیچ مرضی از امراض در بدن پیدا نمی گردد بلکه دافع
مرضهاست ازان جهة حریفان را باید وظریفان را شاید که شب وروز
از بدن خود متنبه بوده نگاهبانی سم اکن کنند چه یعنی هیچگاه اغذیه واشربه
کثیفه وردیه الکیموس را مرتکب نگردد ونیز از افعال ناپسندیده خود را
نگاهدارد تا از امراض گوناگون وسوء المزاج بوقلمون ایمن گردد اذ
قال النبی صلی الله علیه وسلم المعدة بیت الداء پس برای دفع منداکن
اکن را اغذیه واشربه بارد ورطب حار یابس میل وبرای دفع اتجهین
اکن اغذیه واشربه بارد رطب حار باید کرد وبرای دفع بهم اکن
را اغذیه واشربه حار رطب مداومت باید نمود وداروهای این
امراض نیز برانواع اند اول اینست که در هر نوع بدهضمی فاقه کنانیدن
واب اندک اندک نوشانیدن ومریض را در خواب فرستادن وبعده
درشت بزار غالی ویا نمک سحیقه ورق قرنفل ونمک سیاه وانکوزه

بریان انداخته مریض را بوقت اشتها صادق نوشانیدن بالصواب است
واگر از تدبیرهای مذکور بهبودی روی ندهد آنزمان اگر چیزی مانع نبود
کوشش در تنقیه معده باید کرد نسخه دیگر بیاد وترهیله وترکیته وزیر انباد
وجوائن وجاب وکشنیز وقرنفل وزیره سفید از هریکی متساوی گرفته
وبهدیگر بایکدیگر سائیده با همچندان قند کهنه آمیخته نگاهدارد وبوقت
حاجت پاره ازین باب تازه یا بسرکه هندی ویا با شراب مریض را
بخورانند انشاءالله تعالی ازین هر سه ذات فساد اکثر معده یعنی
بهم اکن ومنداکن واتجهین اکن که مع لواحق باشد دفع گردد واین را
ترهیلا دار نامیدم وبعضی گفته اند که اندرین امراض اول مریض را
فاقه کنانیده علاج باید کرد وما گفتیم که بعضی مرضهای بدهضمی همچو پسوچکا
وبلنکا ومانند آن اکثر اوقات آدمی را بشتابی هلاک سازند پس
اندرین وقت بیشتر فاقه کوشش در تنقیه کردن ودارو خورانیدن
بالصواب است وخواب آوردن مریض را در همه اقسام بدهضمی
نیکو پنداشته اند چراکه همه حرارت مایل بمعده میشود چنانچه منقول است
النوم سخن الباطن وبیترد الظاهر نسخه دیگر واگر صاحب بیضه را

قوي و اسهال هر دو قوي باشند آنزمان در جوش زرشباد بحیقه کشنیز والاچی خورد
و نبات انداخته مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین هر نوع بدهضمی دفع
گردد **نوعی دیگر** بیارد جوز بویه و کشنیز و زیره سفید از هر یکی متساوی گرفته و بعد از
باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین در جوش پودنه انداخته
مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع بدهضمی دفع گردد **نوعی دیگر**
بیارد صمغ مغیلان را در آب انداخته بجوشانند و بدان آب مریض را غسل
دادن مفید است ازان جهة که ازین همه مسامات مسدود شده حرارت
غریزی را بیرون آمدن نمیدهد بلکه مائل باندرون میسازد و این همه خاص
نقرس است و نیز این را **گوارنده آید** نامیدیم **نوعی دیگر** دارکی جند روز زنجبیل
و جوکهار و قرنفل از هر یکی مساوی گرفته و بعد از باریکتر سائیده نگاهدارد
و بوقت حاجت مقداری باآب گرم و یا باشراب و یا بادوغ گاو بخورانند
ان شاء الله تعالی ازین رنجهای بدهضمی دفع گردد **نوعی دیگر** بیارد شیطرج پنج حصه
انگوزه بریان دو حصه زیره سفید و کشنیز چهار حصه و جاب پنج حصه زنجبیل
شش حصه و دانه انار و جوکهار و نمک سیاه و چلون دو ورق قرنفل و بج
و املیت و همچندان از هر یکی بوزن انگوزه و پوست بلیله سه چندان از کشنیز

بعده همه اجزای مذکور را بعد از باریکتر سائیده و چند تنقیه باآب پودنه داده
و بسایه خشک کرده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین باآب گرم
و یا بادوغ مریض را بخورانند ان شاء الله تعالی ازین رنج مذکور و درد شکم
و شکم پری و بواسیر و نفخ شکم و قولنج و آروغ ترش و نوبی و برتوالی و مانند
آن را دافع و نافع است و این را **درگاد هیکلی** نامیدیم **نوعی دیگر** ورق قرنفل
و شیطرج و فلفلین و پوست هلیله و نمک سیاه و انگوزه بریان و انار دانه
و بجور و کمونین و ناگیسر و اشنه و بج و انگوزه و خولنجن و زرنب و الاچی
جوزه و جوز بویه و والان زرک از هر یکی متساوی بعد از باریکتر سائیده
و بعده چند تنقیه باآب لیمون و ترشی نخود و بشیره برگ بیک بریان
کرده داده و بسایه خشک ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری
ازین هر روز با برگ هندی مریض را ناهار بخورانند ان شاء الله تعالی ازین
انواع بدهضمی و کثرت آروغ و قولنج و درد شکم و ناآرزوی طعام و نفخ
و رووه و مثلها دفع گردد **نوعی دیگر** وارکسی نخار و فلفل گرد و انگوزه بریان
از هر یکی برابر بعد از باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت مقدار
ازین هر روز باشیره و یا جوش برگ جلوه جلوه انداخته مریض را بنوشانند

این نیز دافع انواع بدهضمی است و برگ جلوه تنبول را نامیدیم و بعضی عرف
قرنفل و عرق شیطرج و عرق برگ سلیخه و مانند آن در مرض بدهضمی در عمل آوردن
نیز مفید اند **فایده بعضی رس که دافع انواع بدهضمی اند نیز گفته می آید** مس کشته و طلق کشته
و سیماب کشته و خاکستر و پوست بیضه ماکیان از هر یکی برابر تنکار یکنیم چند از
جمله اجزای مذکور بعده همه اجزای مذکور را در کهرل انداخته و چند تنقیه
باآب لیمون و چند تنقیه بلعاب صبر و چند تنقیه بشیره برگ پان داده
در بوته انداخته و بوته را در گل حکمت گرفته و خشک ساخته و درون صد عدد
با چکدشتی گجپت داده نگاهدارد و بوقت حاجت یکدو حبه رس مذکور
با دو سه چندان بحیقه قرنفل آمیخته مریض را با پاره شهد بلیسانند ان شاء الله
تعالی ازین انواع بدهضمی و آروغ و تپ ناغه و سنبات و ناآرزوی
طعام و سنگرهنی و زردی اندام و ضیق النفس و مانند آن دفع گردند **ایضا**
بیارد مس کشته و فولاد کشته و خرمهره سوخته از هر یکی متساوی بعده آمیخته
و در کهرل انداخته و چند روز تنقیههای آب املبید مخلوط ساخته و در سفال
کرده و بالا آتش نهاده بسوزد چون دانند که اثر آب املبید برطرف شده است
آنزمان دارو ازان گرفته و در حقه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت

یکدو حبه دارو مذکور با بحیقه قرنفل و الاچی و نبات آمیخته مریض را بخورانند
ان شاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید **قسم دوم در دفع تشنگی مفرط یعنی
تشنگی اندازه** و این قسم مشتمل بر دو شعبه است **شعبه اول در حدوث زحمت مذکور**
بدانکه از اغذیه و اشربه بغایت گرم و یا از نایافتن آب محل تشنگی و یا از
بدهضمی و یا از خوردن اشیای نمکین و ترنج حیا بچه ماهی شور و یا از اختلاف
فصول و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و مزاج دل و شش را تباه
ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و گاه باشد که از حرارت دل و سینه
و شش نیز می باشد علامتش تسکین یافتن باستنشاق هوای خنک
و گاه باشد که از حرارت معده و یا از عدم خلاصه طعام علامتش
راحت یافتن باآب خنک والله اعلم بالصواب **شعبه دوم در علاج زحمت
مذکور** بدانکه اندرین علاج اگر چیزی مانع نبود بطن رنجور را بقی و اسهال
صاف ساختن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه ممد مرض اجتناب
فرمودن مر طبیب حاذق را لازم است و واجب و دارو درین مرض
نیز از انواع است یکی آنکه لعاب خرفه و لعاب اسبغول بعد از آمیخته
و زمانی در آوند نقره نهاده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین

غلبهٔ تشنگی با تپاکه دل دفع کردد دوای دیگر مقداری سحیقه مروارید را با آب
تربوز ضم ساخته نوشانیدن نیز مجرب و مفید است دوای دیگر اودیر و صندل
و مهلتی و دو سه کشنیز سبز از هر یکی مساوی و بهمدیگر جوکوب ساخته نگاهدارد
و علی الصباح صاف کرده و پاره قند آمیخته مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین مرض مذکور و یرقان زرد و سوزاک بول و مثلها دفع کردند دوای دیگر
مقداری مشک بید را با آن آبی که از دوام ماهی گیران شبلیده گیرند
ضم ساخته چند روز نهار نوشانیدن نیز عاجل النفع است و اگر کسی را تشنگی
کاذب بود یعنی بخوردن چیزهای گرم مثل شهد و شکر تسکین یابد علاج
او تنقیه کنند اگر خلط بود و اگر سبب غذای باشد ترک آن اغذیه نماید
و بعضی تدبیرات که در سوزاک بول و یرقان زرد و در تپ صفراوی
گذشته اند از ان جا نیز پسنده کرده اندرین مرض در عمل آرند فصل
بیست و ششم در مرض کرم و این فصل مشتمل بر دو قسم است قسم اول در ماهیت
زحمت مذکور بدانکه از دوام خواب کردن در روز و یا از خوردن اشیای
بلغم و رطوبت انگیز و یا از حرکت احتشار و یا از ترک حرکت و نیز از مداومت
نمودن بر اغذیه که از غله مسحوق سازند و یا از نبید مصنی و مانند آن حلقی از

اخلاط خصوصاً ماده بلغم در غلیان آمده و رطوبت معده و خلط روده را نیز
در تعفن آورده مرض مذکور را پیدا میکند پوشیده نماند که آنچه در ازا
از احیات گویند تولدش در روده رقاق میباشد علامتش احساس
حرکت آن مع درد شکم و نیز آب رفتن از دهن در خواب است و آنچه
حب القرع و کدو دانه مشهور است تولدش در روده غلاظ است
علامتش اکثر اوقات بیرون آمدن آن با براز و خاریدن مقعد است
و آنچه بر ظاهر بدن حادث گردد چنانچه شش و حکر و مانند آن احتیاج
علامتش و لیکن علامتش خواهم گفت قسم دوم در علاج زحمت مذکور
بدانکه اندرین مرض بعد فاقه اسهال کنانیدن و نیز حقنه با آب برگ
شفتالو کردن خیلی خاصیت دارد و دوا را این ریخ نیز برانواع است
یکی آنکه اگر کسی چند روز در شیره برگ حجره سحیقه زنگ انداخته بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین مرض کرم دفع گردد دوای دیگر و اگر در جوش پوست
بیخ نکاین مقداری قنبیله انداخته مریض را نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین همه کرمهای اندرون با اسهال برون افتد اما اگر بعد خوراندن
شیری مریض را این بخوراند بنهایت کارگر دوای دیگر انگوزه

بریان را باده چندان با رنگ یاد کرده و بهمدیگر با ریکتر سائیده و بجهت
تنقیه با آب برگ شفتالو و بیخ تنقیه بجوش سرگین اسپ داده نگاهدارد
و بوقت حاجت پاره ازین گرفته چند روز در بول ز انداخته بنوشانند
ان شاء الله تعالی این نیز دافع و نافع هر نوع کرم باطن است و این را
کرم کتهار نامیدم دوای دیگر بیارد با رنگ مقشر و پوست تمر و مغز جوز هند
از هر یکی ست دی بهمدیگر باریکتر سائیده و با شهد آمیخته نگاهدارد و بوقت
حاجت قدری ازین هر روز صاحب کرم باطن را بخوراند ان شاء الله
تعالی این انواع کرمها را دافع و نافع است دوای دیگر قدری قلعی را دو
سه روز بباید و بعده چون دانند که آب جوزات بنهایت سیاه شده است
از آن در شیشه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره شیره سرگین اسپ
و پاره آب مذکور بهمدیگر آمیخته و نیز سحیقه سیاه دانه یار ساخته فرو برد
ان شاء الله تعالی ازین انواع کرمها دفع کردند و دوای دیگر اگر کسی چند روز
سحیقه بابرنگ را در شیره برگ کرنج انداخته مریض را نهار بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین انواع کرمها دفع کردند دوای دیگر و اگر کسی چند
روز سیاه دانه و تخم حنظل بهمدیگر با آب زهره گاو سحق ساخته بالا ناف

و اطراف ناف طلا کنند و یا پارچه طلا دار و مذکور آلوده ساخته شافه کنند
ان شاء الله تعالی هر ذات کرم اندرونی خصوصاً از کدو دانه خلاصی یابد
و اگر کسی دو سه روز اشیای شیرین خورده بعده قنبیله را در جوش و نال
انداخته بنوشد ان شاء الله تعالی همه انواع کرم اندرونی با اسهال بیرون
آید دوای دیگر بیارد صبر و تخم حنظل و ترشن بری از هر یکی برابر بهمدیگر یار
ساخته و با آب برگ شفتالو باریکتر سائیده بالای ناف طلا کنند این
نیز ان شاء الله تعالی غرض حاصل آید دوای دیگر بیارد بابرنگ مقشر و قسط تلخ
و ترید و قنبیله و حب النیل از هر یکی برابر بهمدیگر باریکتر سائیده نگاهدارد
و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز در شیر شتر انداخته مریض را
نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین انواع کرمها دفع کردند و پرچه کهنه را
با روغن دانه زرد آلو و یا با صبر و سرکه آلوده ساخته شافه بر گرفتن
نیز عاجل النفع است خصوصاً در باب کرمهای که در روده مستقیم باشند
فایده بعضی دارد تا کرم بیرونی را دفع کنند نیز گفته مجایم اگر کسی سحیقه رسوت را
در شیره برگ تاکو انداخته بر تن بمالد ان شاء الله تعالی ازین هر ذات
کرم بیرونی همچو سپش و مانند آن لو دفع کردند دوای دیگر و اگر کسی مقداری

زرنیخ سرخ را باریکتر سائیده و در قدری روغن انداخته و پاره کرم ساخته
بر تن مالد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد نوعی دیگر ریگ و بلادر و بهال
و سنبل و کوکل از هر یکی مساوی گرفته و بعد از جوکوب کرده نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین بر اخگر انداخته دود این سر او جامه را رساند
انشاء الله تعالی ازین هر انواع سپشها دفع گردند نوعی دیگر واگر کسی مقداری
زیبق چند بار با شیره برگ جلوه یعنی تنبول کهرل ساخته و بدین شیره جامه را
ترکرده خشک سازد بوقت حاجت آن جامه را با لباس خود بسته خواب
کنی انشاء الله تعالی هر نوع سپش باین جامه آمده بچسپد مریض ها از مرض سپش
رخلاصی یابد و با شیره برگ جوز قاتل سیماب در عمل آوردن نیز فواید مذکور
دارد نوعی دیگر واگر کسی قدری ملون را باریکتر سائیده در ریش اندازد و دهن را
با پنبه و گل محکم مسدود کند انشاء الله تعالی همه کرمهای ریش ازین امر
بخطا بمیرند و انگوزه با شیره برگ اجاس و بابا تاکو و یا با آب حنظل مخلوط
ساخته درون ریش دهد و دهنش را مسدود سازد انشاء الله تعالی ازین
نیز فرض حاصل آید و استخوان سگ باز و با وف لبق نیز نجاست
کهار انگشته نوعی دیگر یکنیم سرشاهی توتیا سبز را باریکتر سائیده شب

دریک پیاله آب ترکنند و فردا بالا بیند و بعده یک سیر خام روغن کنجد
و چهار سرشاهی صابون کوفته و هر سه بهم در آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند
و میانش جوکوب بکرداند تا حصه آب برد و روغن و صابون مرهم
واری شده باشد آن زمان این را در آوند انداخته نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین هر روز بر ریش متمول طلا کند انشاء الله ازین
هر نوع کرم که در ریش آدمی و غیر ذلک افتاده باشند دفع گردند و از
بوی این دارو مگسها نیز نزدیکی ریش گردن نمیتوانند والله اعلم بالصواب
فصل بیست و هفتم در آماس بدن که هندوی آنرا سوته گویند و این نیز مشتمل
بر دو قسم است قسم اول در حدوث رنج مذکور بدانکه از دوایم خوردن جغرات
و یا از ترک حرکت و یا از اسقاط حمل و یا از تاثیر آب زمین بیگانه و یا
از جنس فضلات و یا از کثرت خواب روز و یا از اغذیه و اشربه کثیف
و یا از عدم تنقیه معده و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و گوشت
و جز آن و مانند آن را تباه ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و بعضی شارحان
مرض مذکور را نه نوع پنداشته اند و هفت نوع ازان داخلی گفته اند
که از فساد خلط و یا خلطین در بدن پیدا می آید و دو نوع باقی خارجی

نوشته اند که از مساس اشیای زهرناک همچو بلادر و عنکبوت و مثلها در بدن
پیدا آید و ما گفتیم که این دو نوع اخیره را که خارجی گفته اند خوب نگفته اند
یعنی از مساس اشیای زهرناک نیز خلط فاسد شده مرض مذکور را پیدا سازد
پس متحقق میشود که هر نوع رنج مذکور داخلی است والله اعلم بالصواب
قسم دوم در علاج رنج مذکور بدانکه اندرین مرض اگر چیزی مانع نبود اول مریض را
فاقه کنانیدن و بعد تنقیه خلط فاسد کردن یعنی دموی را بالفصد و سوداوی
بحقنه و صفراوی باسهال و بلغمی بقی و تیز از فهم و فراست کمال متنبه بوده
هر تدبیر از تدبیرات مذکور موافق مرض دانسته در آرد و دارو این رنج
نیز بر انواع است یکی آنکه بیخ بسکهپره و ادرک بهم بر باریکتر سائیده
و با قند کهنه آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز
مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین هر نوع اورام بدن دفع گردد
نوعی دیگر بیارد آمله مقشر و بلیله از هر یکی دو نیم سرشاهی و بیخ بسکهپره به
سایه خشک کرده چهار سرشاهی شیطرج و کشنیز و بهکنی و چاب و زنجبیل
و زیره سفید و جراته و بیل دراز و بچیا و کلوی و ناگیسر از هر یکی یکنیم
سرشاهی قند سیاه هفت سرشاهی و گل دهاتکی یازده سرشاهی و بوقت

درخت مغیلان بقدر حاجت بعده همه اجزای را در خم کلان انداخته
و بعد چند روز مثل شراب چکانیده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری
ازین هر روز مریض را بنوشاند انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور و سرفه
قدیم و ضیق النفس و نا آرزوی طعام و پرمیو بلغمی و فواق و زردی
اندام و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر واگر کسی چند روز زنجبیل و جراته و
پوست بلیله و بیخ بسکهپره و کشنیز از هر یکی برابر و فولاد کشته بشتم حصه
از و حصه یکدارو همه اجزای مذکور را بهمدیگر باریکتر سائیده و با شهد
آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را
با تاپان بول شتر و یا ماده گاو سیاه نهار بخوراند انشاء الله تعالی ازین
زردی اندام و آماس و پرمیو و سرفه و بواسیر و مانند آن دفع گردد
و منها اطفال صغیر را با شیر شتر خوردن نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر
واگر کسی چند هفته سحیقه زنجبیل موافق وسعت امکان با دوغ زبار
ساخته بنوشد انشاء الله تعالی از مرض مذکور و سنگ یعنی المین با شد نوعی دیگر
زنجبیل و نم و جراته و بیخ بسکهپره و بلول و کلوی و دیودار و بلیله
و کتکی و شیطرج و لگر سنگی و کشنیز و سارون از هر یکی یکنیم توله همه را

بعد بکر جوکوب ساخته ودر قدری آب انداخته بجوشانند چون داند که آب را
دو سه جوش آمده است آنزمان از کرباس کذرانده وبعده باهمچندان روغن
گاو یار ساخته ودر پاتیله نهاده بجوشانند تا که روغن بماند بعده بدار روغن را
صاف ساخته نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین مریض را نهار
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین انواع مرض مذکور ونفخ شکم وخشونت سینه
ومثلها دفع گردد **نوعی دیکر** بیارد کشنیز وپوست بلیله وقرنفل از هر یکی متساوی
بعد بکر باریکتر سائیده وباهمچندان قند کهنه مخلوط ساخته بکار برد **نوعی دیکر**
خاکستر پوست بیضه ماکیان را یا پانزده چندان ورق قرنفل یار ساخته
وباریکتر سائیده نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین با قند کهنه
وشیره ادرک مخلوط ساخته نهار مریض را بلیسانند انشاء الله تعالی ازین
نیز غرض حاصل آید واندرین نوع مرض مریض را بلیسانند انشاء الله تعالی
عرق اکورا تیدن وبعضی چیزهای که طلا کردن چنانکه گل وسرکین وسرکین
بز ومانند آن که دافع اورام اند در عمل آوردن نیز مجرب ومفید اند
نوعی دیکر بیارد گل خطمی وکشنیز وشبت از هر یکی سه سرشاهی بعده هر سه را
بعد بکر جوکوب ساخته ودر بزار سرشاهی آب انداخته بجوشانند چون داند

از سیوم حصه مانده است آنزمان جوش را سرد وصاف ساخته وبانیم
چندان روغن سیاه یار کرده باز بجوشانند تا که روغن بماند بعده روغن را
از کرباس کذرانده نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین هر روز
بر تن مریض بمالد انشاء الله تعالی ازین انواع اورام دفع گردد والله اعلم
بالصواب **فصل بیست وهشتم در مرض باد که آنرا کنبات نیز گویند** واین نیز
مشتمل بر دو قسم است **قسم اول در حدوث رحمت مذکور** بدانکه از مداومت
نمودن را اغذیه واشربه خون سوداوی انکیز چنانچه عدس وبادنجان
وگوشت گاو ومانند آن ویا از دایم خوردن شیرینی خصوصا با گند سیاه
ویا از بد هضمی ویا از خوردن طعام بالا بد هضمی ویا از فساد فصل چنانچه
در بشکال باران ببارند ویا از عدم حجامت وفصد واز بیک روده
ویا از خوردن اشیای گرم ویا افراط گرمی وسردی هوا که از حد اعتدال
بگذرد ویا از غصه کردن ویا از سبزی سرشف ویا از خوردن ومانند
آن خلطی از اخلاط فاسد شده ومزاج خون وگوشت وچربی را تباه
ساخته مرض مذکور را پیدا میکند وعلامت مرض مذکور این است که
اندام آماس پیدا آید لیکن سیاه فام ونیز بندگاه انگشتان منجذب

ومنقبض شوند ودو محل ورم خارش وترشح حادث گردد واکثر اوقات جای
بدن بخته میشود وجای بر میگردد وگاه باشد که در اندام مریض جای جای انتهای
چنانکه بگزیدن زنبوران پیدا آیند حادث گردند وبا زیره وکونه وجه
متغیر گردد واگر اندرین مرض باد وخون فاسد شده ونیز از تلخه که سخت
فاسد شده است مدد یافته ریح مذکور را پیدا آرد وآنزمان مریض خالی
از تشنگی وتپاک هم نمی باشد **قسم دوم در علاج رحمت مذکور** بدانکه اگر در مرض
مذکور غلبه خون زیادت از باد باشد ونیز چیزی مانع نبود آنزمان اول
فصد کردن وبعده چند روز تدبیر حقنه در عمل آوردن ومریض را از
اغذیه واشربه مولد مرض اجتناب فرمودن لازم وواجب است اما اگر مریض
نهایت زبون باشد وقوت فصد ندارد آنزمان خون فاسد که منافذ
در ولی رسد ودو ساخته است اندک اندک بارها یکدو حجام ویا بدبوچه از
جاهای ماوف کشیدن بالصواب است چرا که یکبارگی کشیدن بفصد
باد بر تن مریض غالب آمده مرضهای گوناگون پیدا آرد وگاه باشد که
طبیب را اندرین مرض مریض را احتیاج دار روغن ازین افتد آنزمان
هر سه دارو اطریفل صغیر را بعد بکر کوفته نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری

ازین در قدری آب انداخته بجوشانند وجوش را سرد وصاف ساخته وپاره
شهد یار کرده نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین ریح مذکور وپرمیو وبکهم
جر دفع گردد وشهد خالص با جوش تهال فوراید یعنی کلوی دادن نیز در
ریح بالا عاجل النفع است **نوعی دیکر** باکچی وبلادر وتخم پنوار وکنجد سیاه
وآمله مقشر از هر یکی متساوی گرفته وبعد بکر کوفته وبقدری روغن وشهد
آمیخته نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین نهار مریض را بخوراند
انشاء الله تعالی ازین انواع مرض مذکور وبواسیر وجذام ومانند آن
دفع گردند واین را **ابابچیاد پوران** نامیده اند **نوعی دیکر** برگ بانسه سیاه وپوست
بیخ بید انجیر وگوکهرو وکلوی وپوست درخت نیم وستاول از هر یکی متساوی
گرفته وبعد بکر جوکوب کرده نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین
در آب انداخته بجوشانند چون داند که دو جوش آمده است آنزمان
جوش را سرد وصاف ساخته وپاره شهد یار کرده مریض را نهار بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین انواع مرض مذکور اگرچه دیرینه بوده باشد بی شک
دفع گردد **نوعی دیکر** بلول وآمله مقشر وهلیله وبلیله وستاول وورد نک
وکلوجی وگل درخت نیم وکنگی وبیخ نبکهیره از هر یکی متساوی بعد بکر کوفته

نگاه دارد و بوقت حاجت قدری ازین در آب جوشانده و جوش را سرد
و صاف ساخته و مقداری شهد انداخته مریض را نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین انواع مرض مذکور دفع گردد و اگر کسی چند نوبت سرشف زرد را آس
کرده بجای کرنجته و یا ترقیده باشد بخت کند ان شاء الله تعالی ازین بچگی که
بسبب مرض بابوده باشد زایل گردد **وجه دیگر** و اگر کسی کنجاره کنجد سیاه را
با پوست بیخ اسگنده سحق ساخته بر عضو بخته و ترقیده طلا کند این نیز فواید
مذکور دارد **وجه دیگر** و اگر کسی چند روز شیر با بزرا پاره کرم ساخته در پیاله
سماب و یا گبریت انداخته بنوشانند ان شاء الله تعالی از مرض مذکور
ایمن گردد و این را **کند بهکت** نامیدم **وجه دیگر** چوب درخت کهیر و پوست
نم و نهال فواید یعنی گلوی از هر یکی برابر بهمدیگر کوفته نگاه دارد و بوقت
حاجت قدری ازین جوشانده و جوش را سرد و صاف ساخته و
مقداری شهد انداخته مریض را نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین
غرض حاصل آید **وجه دیگر** پوست هلیله و پوست بلیله و پوست آمله
مجیت و بیخ و کنگی و دیودار و زرچوب و گلوی و برگ نم و بانسه
از هر یکی متساوی بهمدیگر کوفته نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری ازین

در آب جوشانده و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد یار کرده مریض را بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور و خارش بدن و مانند آن دفع گردد
وجه دیگر سیماب کشته یکدرم و گبریت صاف شش درم و سون کی و تنکار و بهکر
و بونشادر و بیکالی از هر یکی سه درم بعده همه اجزای مذکور را در کهرل انداخته و
چند روز بلعاب صبر و کریلا سحق ساخته در بوته نهند و بوته را گل حکمت کرده
و در توده با چند کشتی گجپت داده نگاه دارد و بوقت حاجت دو حبه ازین
با ستقیه بالچی و شهد آمیخته نهار مریض را بلیسانند ان شاء الله تعالی ازین
مرض بالا که بچگی اندام باشد دفع گردد **وجه دیگر** قدری شیره برگ نم
و شیره برگ بانسه را بهمدیگر یار کرده و در پاتیله انداخته بجوشانند چون
داند که غلیظ شده است آن زمان کوگل و پوست هلیله و پوست بلیله و
پوست آمله و گبریت صاف از هر یکی چهل درم باریک ساخته و میان
پاتیله انداخته بچوب خصوصاً بچوب نم بگردانند چون داند که اجزای دارو
با شیرهای مذکور نیکو مخلوط شده است آن زمان پاتیله را از دیگدان
فرود آورده و دارو ازان گرفته و چند روز اندک اندک روغن
گاو انداخته بکوبانند بوقت مقداری ازین مریض را نهار بخورانند

ان شاء الله تعالی ازین مرض بالا اگرچه دیرینه شده باشد دفع گردد و این دارو
در مرض برص و فالج و لقوه و تشنج نیز خیلی خاصیت دارد و الله اعلم بالصواب
فصل بیست و نهم در دفع بعضی امراض که اکثر تعلق بسر و دماغ دارند و این فصل مشتمل بر چند قسم است
قسم اول در تشریح سر بدانکه سر ظرف دماغ است و دماغ اندرونی
منقسم بر سه قسم است یعنی یکی جای عقل و دوم جای فکر و سوم جای حفظ است
و بقول بعضی دماغ منقسم بر پنج قسم است یعنی باعتبار حس مشترک و خیال و وهم
و متلها پس چون دماغ از قبیل اعضاء رئیسه است ازان جهة تبارک و تعالی
این را اندر هفت پرده آفریده است تا از آفتهای بود تر رسد پرده اول
موی است پرده دوم پوست پرده سوم گوشت پرده چهارم استخوان
و پرده پنجم پوست قوی که پیوسته است با استخوان و ششم پوست تنک که زیر
این پوست مذکور است و پرده هفتم غشاء رقیق تر و غیر محسوس است بر سطح دماغ
ملاصق است و مزاج دماغ را اکثر طبیبان سرد و تر بند اشته اند اما بواسطه
سند مزاج دل در دفع صداع صفراوی و این قسم مشتمل بر دو شعبه است
شعبه اول در صداع حرارت مذکور بدانکه از اغذیه و اشربه صفرا انگیزد و یا از تاثیر
هوا و یا از مداومت نمودن بر اشیای شیرین و یا از عدم مسهل خوردن

و یا از خوردن داروهای گرمی و مانند آن خلطی از اخلاط خصوصاً ماده صفرا غالب
آمده مرض مذکور را پیدا گرداند علامتش زردی بول و چشم و دراز و تلخی دهن است
شعبه دوم در علاج حرارت مذکور بدانکه اندرین نوع صداع طبیب را باید که اگر
چیزی مانع نبود اول تلیین طبیعت با قرص بنفشه و یا حب سقمونیا کردن
و نیز از اکل و شرب محمد مرض اجتناب فرمودن و باقی همه تدبیر بارد و رطب
اندرین صداع نیز انواع اندکی است که صندل سرخ و خبازی و کشنیز سبز
و برگ کوکنار از هر یکی برابر و بهمدیگر باریک سائیده با شیره برگ خرفه مخلوط
ساخته بر سر طلا کند و برگ بید و آرد جو و صندل سفید از هر یکی متساوی
بهمدیگر باریک سائیده با شیره عنب الثعلب ضماد ساختن نیز عاجل النفع است
وجه دیگر افیون یکحصه گل کوکنار دو حصه کشنیز سه حصه و صندل سرخ چهار حصه
بعده همه اجزای مذکور را بهمدیگر باریک سائیده و با لعاب بذر قطونا
آمیخته بر پیشانی و بناگوش طلا کند ان شاء الله تعالی ازین صداع و شقیقه
خصوصاً که از خون و صفرا بوده باشد دفع گردد **وجه دیگر** صمغ عربی و افیون و زعفران
و کافور از هر یکی یکوزن و خشخاش هفت چندان از هر چهار دارو بالا
بعد ازان همه را بهمدیگر سائیده و بعصاره برگ بید مخلوط ساخته بکار برد ان شاء الله تعالی

ازین صداع صفراوی و شقیقه فرمن و بخوابی و مثلها دفع کردند نوعیدیگر
صندلین و تخم کاهو از هریکی سه درم گل نیلوفر و گل سرخ از هریکی چهار درم
زعفران و افیون بشیاف مامیثا از هریکی دو نیم درم بیخ تفاح دو درم
بعده همه اجزای مذکور را بهدر سحق ساخته و باب برگ کاهو ترکرده
بر پیشانی و صدغین طلا کنند ان شاء الله تعالی ازین انواع صداع گرم و شقیقه
دفع گردد نوعیدیگر و اگر کسی روغن کدو و عصاره برگ کاهو و عصاره بقلة
الحمقا و عصاره گل نیلوفر و عصاره بنفشه از هریکی متساوی بهدیگر آمیخته
و در باتلیه انداخته بجوشانند تا که روغن بماند و بعده روغن را صاف
ساخته نگاهدارد ان شاء الله تعالی ازین انواع شقیقه و صداع و مالیخولیا
خصوصاً اگر از ماده گرم بوده باشند دفع کردند و این روغن را دهن المبارک
نامیدم نوعیدیگر برگ کنار و برگ نیل و برگ تره هندی از هریکی برابر
بهدیگر سائیده و عصاره برگ کاهو مخلوط ساخته بکار برد ان شاء الله تعالی
ازین نیز غرض حاصل آید و الله اعلم بالصواب قسم سوم در صداع بلغمی
و این قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در حدوث صداع گردد بدانکه از مداو
نمودن را اغذیه و اشربه بلغم انگیز و یا از خواب کردن در روز و یا از عدم

حرکت و یا از تاثیر ولایت ها و از اختلاف فصل و مانند آن خلطی از اخلاط
فاسد شده خصوصاً ماده بلغم غالب آمده و فراج دماغ و عصب و عرق
و مثلها ابتر و متغیر ساخته رنج مذکور را پدید میکند علامتش سایر علامات
غلبه بلغم چنانکه سفیدی رنگ چهره و گرانی سر و لعاب دهن روانی از
دهن و جهت یا فتح بچیزهای گرم خوردن و مثلها علاجش اگر چیزی مانع نبود
اول استفراغ بلغم کنانیدن و بعده اغذیه و اشربه و اطلیه حار یابس
در عمل آوردن و نیز مریض را از اکل و شرب که ممد مرض باشد اجتناب
نمودن بالصواب است و دارو این نوع صداع نیز از انواع اند یکی
اینست که مقداری دمول را جوکوب ساخته بجوشانند و چون دانند که نیم
آمده است از زمان دیگ را از دیگدان فرود آورده و جوش را
رد و صاف ساخته و پاره شهد چاشنی داده مریض را نهار بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین درد سر بلغمی و بادی در شب دفع گردد نوعیدیگر
پوست هلیله و بلیله و آمله و زرچوب و نهال فواید از هریکی بکوزن
قصب الزریره نیم وزن از هریک ادویه بالا بعده همه داروهای
مذکور را بهدیگر کوفته و بیخته و قند سیاه آمیخته بکار برد ان شاء الله تعالی

ازین انواع سردردی و شقیقه دفع کرده و اندرین نوع صداع بعد تنقیه دماغ
بحب قوقایا و یا بسیعوطی چند روز ماء الاصول و یا شراب اسطوخودوس
دادن نیز عاجل النفع است نوعیدیگر ورق قرنفل یکحصه و بیخ خالص دو حصه
و دارچینی سه حصه و زنجبیل چهار حصه و اسطوخودوس پنج حصه بعده همه
اجزای مذکور را بهدر کوفته نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین در
آب انداخته بجوشانند و جوش را رد و صاف ساخته و پاره قند هم
کرده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین درد سر بردی و سرفه و زکام
نزله دفع گردد بعضی طلاهای که دافع صداع بالا اند ذکر کرده می آید فلفل گرد یک حصه زعفران
دو حصه و سداب هشت حصه بعده هر سه را بهدیگر باریکتر سائیده و باطبیخ بادرنجبویه مخلوط ساخته بالا پیشانی و صدغین طلا کنند نوعیدیگر دیودار و اشاروین
و کوته و جهره و سندهی و شیطرج و فلفل سفید از هریکی یکحصه با درنجبویه چهار حصه
بعده هر سه را بهدر سحق ساخته و باب برگ بوده نه مخلوط کرده بر پیشانی
و صدغین طلا کنند ان شاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید نوعیدیگر
بیارد دیودار و اشاروین و کوته و جهره و سندهی از هریکی برابر بهدیگر سائیده
و بار که هندی مخلوط ساخته طلا سازد ان شاء الله تعالی ازین درد بلغمی و بادی

دفع گردد و سداب تنها با سویق طلا سازد ان شاء الله تعالی ازین درد بلغمی
و بادی نیز برطرف شود و همچنین صدور خالص چند جای در تجربه رفته است
نوعیدیگر مشک یکحصه صبر سقوطری دو حصه فرفیون سه حصه جند بید و شحم
و صمغ عربی و زعفران و عود قماری از هریکی دو نیم حصه بعده همه اجزای
مذکور را کوفته و بیخته و باب کرفس مخلوط ساخته طلا کنند و اندرین نوع
صداع بعضی روغنهای چنانچه روغن قسط و فرفیون و بلسان و مانند آن
بر سر مالیدن و نیز بعضی تدبیرهای چنانچه تکمید و تنطیل و باشوبه و غیر ذلک
از فهم و فراست فهمیده و نیز ماده مرض و قوت مریض دانسته در عمل
آوردن مر طبیب حاذق را واجب و لازم است و اگر طبیب از دقایق
مذکور و حقایق مسطور مجهول بود و کمش الحمار یحمل اسفارا در شان او باشد
صفت روغن قسط که بالا ذکر رفت اما بقول طبیبان متقدمین قسط
چهار درم سلیخه و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون از هریکی سه درم جند بید ستر
دو درم همه را کوفته در ون نیم من آب بجوشانند تا زدیک به پنج سیر
آید صاف کنند و ده سیر روغن زیت اضافه نموده باز بجوشانند تا روغن
بماند صفت فرفیون و قسط از هریکی دو درم جند بید ستر یکدرم و نیم

بودنه کوهی سه درم و قرحا دو نیم درم و کندش یکدرم و مویزج یکدرم همه را کوفته در نیم من آب بجوشانند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن زیت اضافه نموده باز بجوشانند تا روغن بماند والله اعلم بالصواب **قسم چهارم در صداع سوداوی** واین قسم مشتمل بر دو شعبه است **شعبه اول در حد وسبب** بدانکه از مداومت نمودن بر اغذیه واشربه سودا انگیز چنانچه بادنجان وعدس وگوشت گاو و مانند آن ویا از خوردن طعام بالای بهضمی ویا از تأثیر ولایت ویا از عدم تنقیه معده معتادی ویا از زبونی سپرز که با طلبیه معتاد طبعی سودا را از جگر جذب کردن نمیتوانند ویا از اختلاف فصول و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده خصوصا ماده سودا در مزاج دماغ وعروق وشرائین وعصب ابتر و تباه ساخته مرض مذکور را پیدا میکند **علامتش** سایر علامات غلبه سودا چنانچه کمودت اللون والوسواس ومثلها **علاجش** اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه سودا کردن بعده اغذیه واشربه حار رطب ونیز جمله ادویه واطلیه ازین بابت در عمل آوردن ونیز مریض را از اشیای مضره پرهیز اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را لازم وواجب است ودواردی این نوع صداع نیز از انواع اند **یکی** انیست که لسان العصافیر وزنجبیل

و قرنفل از هر یکی دو درم و سیدهای سکی و زرنباد و خولنجان از هر یکی یکنیم درم بعده همه اجزای مذکور را بعد از کوفته و بیخته نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین در دیگ انداخته بجوشانند چون دانند که لایق شده است آن زمان جوش را سرد و صاف ساخته و پاره عسل ضم کرده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین درد سر که از ماده سودا بوده باشد دفع گردد **نوعی دیگر** واگر چند روز جوشاندهٔ افتیمون را با قند شیرین ساخته بنوشانند انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد **نوعی دیگر** فلفل مویه وساذج هندی وبرگ آس وبلوی از هر یکی یکوزن وجاب بمقدار جمله اجزای بالا وبعده همه را جوکوب ساخته نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین جوشانده وجوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد ضم کرده مریض را نهار بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید **نوعی دیگر** قدری دمول را کوفته نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین جوشانده وجوش را سرد و صاف ساخته و یکدو ماشه بحیقه قرنفل یار کرده نهار جوشانده انشاء الله تعالی ازین انواع تپ وسردردی وسوتک روک دفع گردد **فایده وبعضی چلاهای که دافع صداع سوداوی اند نیز گفته می آید** پوست بیخ بید انجیر وجوزبویه از هر یکی یکوزن زنجبیل وتخم نانخواه وفلفل گرد از هر یکی یک نیم

وزن بعده همه دارو ها را باهمدیگر باریکتر سائیده و با آب برگ بودنه مخلوط ساخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند **نوعی دیگر** زیره سیاه و بیخ وجوزبویه و لسان العصافیر از هر یکی برابر زعفران وافیون از هر یکی چهار حصه از یکدارو مذکور بعده همه اجزای مذکور را باریکتر سائیده وبجای حلیب مخلوط ساخته طلا کنند انشاء الله تعالی ازین انواع صداع وشقیقه دفع گردد **فایده وبعضی روغنهای نیز گفته می آید** قدری کاهیل را جوکوب ساخته بجوشانند وجوش را صاف ساخته وبا سه چندان روغن بادام وروغن کنجد یار کرده ودر پاتیله انداخته بپزد تا که روغن بماند آن زمان روغن را صاف ساخته نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری ازین اندک گرم کرده بر سر بمالند انشاء الله تعالی ازین درد سوداوی وبلغمی دفع گردد **نوعی دیگر** برگ آس وزیره سیاه وقسط و قرنفل وجوزبویه از هر یکی دو درم گرفته وبعد از کوفته ودر هزار چندان آب انداخته بجوشانند چون دانند که نیم آمده است آن زمان جوش را سرد ساخته با نیم چندان روغن کنجد یار کرده باز بجوشانند تا روغن بماند انشاء الله تعالی ازین نیز صداع سوداوی ولقوه وتشنج عضو دفع گردد وباقی تدبیرها را چنانچه عطسه آوردن وتغلیل وتکمید وبعضی چیزها بوئیدن نیز

از فهم و فراست دانسته و ماده مرض را شناخته در عمل باید آورد **قسم پنجم در صداع دموی** یعنی درد سر که از غلبه خون باشد واین قسم مشتمل بر دو شعبه است **شعبه اول در حد وسبب مذکور** بدانکه از مداومت نمودن بر اغذیه واشربه حلو ویا از عدم حجامت که فصد معتادی شده باشد ویا از اختلاف فصول ویا از گوشت خوردن دایم ویا از حبس فضلات ویا از خوردن اشیای که خون را در جوش آرند ویا از خوردن طعام که بالای بهضمی خورده شود و مانند آن خلطی از اخلاط خصوصا ماده خون غالب آمده وتجاوف دماغ وعروق وشرائین را ممتلی ساخته صداع مذکور را پیدا ازد **علامتش** سایر علامات غلبه خون چنانچه سرخی چشم وچهره وگرانی سر وشیرین مزه دهن و مانند آن **شعبه دوم علاجش** اگر چیزی مانع نبود اول فصد قیفال وحجامت ساق کردن وبعده همه اغذیه واشربه واطلیه بارد یا یابس یعنی سرد وخشک در عمل آوردن ونیز مریض را از اغذیه واشربه مدر مرضی اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را واجب ولازم است وعلاجهای این نیز از انواع است **یکی** انیست برگ بانسه وآمله مقشر وپوست درخت نم از هر یکی برابر جوکوب ساخته نگاهدارد وبوقت حاجت قدری ازین

جوشانده وجوش زا سرد وصاف ساخته وپاره شهد ضم کرده مریض را بهنار بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین صداع دموی درکتابها وسهیل وقوباء ومانند آن دفع
گردد وبقول متقدمین شراب عناب هم عاجل النفع است نوعی دیگر در
قدری گلاب پاره قند وآب لیمون ورب ریباس انداخته مریض را
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین درد مذکور دفع گردد نوعی دیگر مقداری گل
درخت نم کوفته ومقداری نخود مقشر در شب تر ساخته نگاه دارند وعلی
الصباح صاف ساخته وپاره نبات انداخته نهار مریض را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین صداع بالا وفسادخون دفع گردد فایده بعضی طلاها نیز گفته می آید
گشنیز وصندل سرخ وبرگ کنار از هر یکی متساوی گرفته وبعد یکدیگر ساییده
وباگلاب وآب شیرین مخلوط ساخته بر پیشانی وصدغین طلا کند نوعی دیگر
گل سرخ وبرگ بید وگشنیز سبز وآمله مقشر از هر یکی متساوی گرفته وبعد یکدیگر
باریک ساییده وبلعاب صمغ عربی مخلوط ساخته طلا کند نوعی دیگر افیون
وگشنیز وصندل سفید از هر یکی برابر لعاب صمغ عربی مخلوط ساخته طلا
کند والله اعلم بالصواب قسم هشتم در دفع صداع گرم یعنی صداعی که از فساد
دو خلط وزیادت ازین بوده باشد خواه از فساد بلغم با باد باشد خواه سوداء

با بلغم ومانند آن علامتش علامات مختلفه بحسب صداعهای بسیط که بالا ذکر رفت
علاجش اگر چیزی مانع نبود خلط غالب را باستفراغ فرو نشاندن ودماغ را
تقویت دادن وبعده اغذیه واشربه واطلیه واضمده که دافع هر دو خلط
باشند در عمل آوردن ونیز مریض را از اکل وشرب محمد مرض اجتناب فرمودن
بالصواب است قسم نهم در صداع که بغیر از ماده باشد وآن نیز بر دو وجه است
یعنی گرم است که آنرا سوء المزاج حار ساده گویند ودویم سرد است که آنرا
سوء المزاج بارد ساده میگویند وباقی رطوبت ویبوست وغیر ماده را نیز
همچنین باید بپذیرفت پوشیده نماند که سوء المزاج حار ساده اکثر اوقات
از حرارت آفتاب ویا از خوردن ویا بوی گرفتن چیزی گرم ویا از
نعره زدن وبلند خواندن ومانند آن می باشد علامتش عدم گرانی سر و
بیخوابی وخشکی چشم است علاجش مریض را نشاندن وطلاهای خنک بر سر
گذاشتن ومثلها بالصواب است وانکه سوء المزاج بارد ساده چنانچه از
هوا نهایت سرد ویا از خوردن چیزهای نهایت سرد ومثل مشک وعنبر
ومانند آن بو پاشیدن وطلاهای گرم نیز ازین بابت بر سر گذاشتن
ومریض را در جای گرم نشاندن عاجل النفع است ومعالجه رطوبت

ویبوست بی ماده را نیز برهمین قیاس باید گرفت قسم دهم در صداعی که از جماع خیزد
وسبب آن یا از خشکی است که از زیادتی جماع خیزد ویا از اخلاط فاسد که حرکت
جماع بخار گذارد وآن بخار در دماغ آمده صداع تولید کند علاجش اگر از خشکی
باشد همه اغذیه واشربه تری ورطوبت افزاینده در عمل باید آورد وانکه از
سبب خلط فاسد باشد علاجش استفراغ آن خلط ونیز بعضی نطول که داده شود
علاج اندرین نوع در عمل آوردن عاجل النفع است قسم یازدهم در صداعی که از حمام خیزد
وعلاجش اگر چیزی مانع نبود اول قی کنانیدن وبعده بعضی اغذیه
واشربه که بخار را فرو نشانند در عمل آوردن ونیز مریض را در خواب کردن
وبعد غسل خواب بآب نیم گرم کرانیدن وپارچه را بابر که وگلاب تر ساخته بر پیشانی
گذاشتن بالصواب است ونیز بادام تلخ وروغن گاو وشیر گاو که باره گرم کرده
شود دافع خمار است قسم دوازدهم در صداعی که از محتبس بودن باد غلیظ در کاسه سر
میباشد علامتش انتقال درد جای بجای سر ونیز اکثر اوقات این نوع صداع
خالی از طنین ودوی نمی باشد واگر این نوع صداع بمشارکت معده
می باشد اول تنقیه معده باید کرد والا بعضی روغنهای محلل وطلاهای
نیز ازین بابت وباقی تکمید وتطلیل محلل در عمل آوردن بالصواب است

وگاه باشد که صداع بمشارکت عضو دیگر بوده باشد علاجش علاج آن عضو باشد
بتبدیل وتعدیل مزاجش قسم سیزدهم در شقیقه یعنی درد نیم سر واین قسم مشتمل
بر دو شعبه است شعبه اول در علامت مذکور بدانکه از اغذیه واشربه کثیف ویا
از خوردن طعام در حالت بدهضمی ویا از زور کردن وپیاده راه رفتن بی
اندازه ویا از عدم تنقیه معده ومانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده
ومزاج عروق وعصب ودماغ را خصوصا نیم سر را فاسد وابتر ساخته
مرض مذکور پدید آرد علامتش درد نیم سر وبرهم آمدن عروق آن طرف
خاصه در روز علاجش علاج مذکور صداعها که بالا ذکر رفت بحسب ماده
وغیر ماده ونیز سعوط ساختن از زعفران بریان که با پاره شکر وشیر
دختران مخلوط کرده باشد وبعده افیون وزعفران را بلعاب صمغ
عربی طلا ساختن عاجل النفع است اما بعد استفراغ ماده خلط فاسد
والله اعلم بالصواب فصل سی ام در سرسام وبرسام واین فصل مشتمل
بر دو قسم است قسم اول در سرسام واین قسم نیز مشتمل بر دو شعبه است
شعبه اول در علامت مذکور بدانکه از اغذیه واشربه ردیة الکموس ویا از
خوردن طعام در حالت بدهضمی ویا از اختلاف مواد ویا از دایم خواب

کردن در روز و یا از عدم تنقیه مقداری چنانچه فصد و مسهل و مانند آن خلطی از اخلاط
فاسد شده و مزاج حجاب دماغ را و یا نفس دماغ را متغیر و ابتر ساخته مرض مذکور را
پیدا اکرد اگر از خون بود علامتش تب دایمی و سرخی چشم مع ریختن اشک
و هذیان و خندیدن و درشتی زبان علاجش علاج صداع دموی و این نوع را
فرانطیس گویند و اگر از ماده صفرا بوده باشد و این فرانطیس خالص گویند
علامتش سایر علامات غلبه صفرا و خصوصا این نوع سرسام خالی از تب تیز
و بد خوئی و خشکی دهان و بینی و بیکی نمی باشد علاجش علاج صداع صفراوی
که بالا ذکر رفت و اگر از ماده سودائی باشد علامتش سایر علامات غلبه سوداوی
خاصه این نوع خالی از ترس و ترش روئی و بی خوابی نمی باشد علاجش
علاج صداع سوداوی و اگر از فساد بلغم بوده باشد و این را طبیبان
بفرغش گویند علامتش تب نرم و کثرت لعاب دهان و بسیاری خواب
و نسیان و کاهلی و کسالت بموجب علامتش علاج صداع بلغمی و نیز اندرین
مرض حقنه نرم نیکو پنداشته اند و داغ دادن بر بناگوش اندرین نوع نیز
عاجل النفع است اما من بیخیا زموده‌ام قسم دوم در برسام بدانکه برسام ورمی است
که در حجاب باطن که ما بین دل و جگر است عارض گردد چنانچه در سرسام

حجاب دماغ آماس میگیرد علاجش استفراغ خلط فاسد بفصد و مسهل و مانند آن
فصل سیم در علاج لیثرغس و دوار و شبکره و دلعس و غیره که بدماغ منسوب اند و این فصل بر چند قسم است
قسم اول در لیثرغس و دوار بدانکه دوار آنست که چنان نماید که چیزها میگردد و سر و دماغ
میگردد از آنجهت مریض نتواند برخاستن و نتواند ایستادن و اگر قصد
برخاستن کند باز بیفتد و سدر آنرا گویند که هرگاه صاحبش بر پا ایستاده شود
چشمش تاریک گردد و سرش نیز بگردد و متقدمین گفته اند که سبب این
هردو مرض از حرکت روح باصره یعنی هرگاه که روح باصره اندرین معدن
خویش بگردد چنان نماید که جهان گرد او گردد و ما گفتیم که این معین نیست
که بالا ذکر رفت چه گاه باشد که هردو مرض باشند که از اهم می شود پس معلوم
شد که این هردو مرض اکثر سوء المزاج دماغ بخار کثیف از معده و غیره آمدن
در روی است علاجش اگر چیزی مانع نبود تنقیه معده کردن و دل و دماغ را تقویت
دادن و نیز مریض را بعد ازین چند روز بحیقه کشنیز در جوش تر بهیله انداخته
نوشیدن دافع و نافع مرض مذکور است و دیگر اگر کسی چند روز خشخاش
و کشنیز و مغز دانه جنبه از هر یکی مساوی گرفته و سهد بکر کوفته باد و چندان
نبات یار کرده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز

مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین دوار و سدر دیرینه دفع گردد و دیگر
در جوش جو الشعیر پاره روغن گاو ضم ساخته نوشیدن عاجل النفع است و دیگر
بیار و بلیل دراز و بادیان و ستلاهی و پوست هلیله و آمله و کشنیز از هر یکی
برابر بهیدر باریکتر سائیده و قند کهنه آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری
ازین مریض را ناهار بخورانند انشاء الله تعالی این نیز دافع و نافع است ترج
مذکور را و اطریفل صغیر نیز اندرین مرض مجرب و مفید است و بحیقه کشنیز با
شراب حامض چند روز دادن نیز دافع مرض مذکور است و بحیقه کشنیز با شراب
لیمون نیز همین حکم دارد قسم دوم در حمق و رعونت اما حمق شبه خرفی و کودکی است
و نقصان عقل و هرچه از جنس نقصان و بطلان باشد سبب آن اکثر او سوء
المزاج سردی باشد که روح متفکره را غلیظ کند از آنجهت اندر افعال طبیعی آفتی
و نقاوتی پیدا آید و آفت این مرض اکثر اوقات چیز میانین می باشد از
دماغ علامتش گرانی سر و بسیاری خواب و نقصان فکر و نیز مضر یافتن بچیزهای
سرد خوردن علاجش اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه ماده مرض کردن و بعده بعضی
معجونهای که دماغ را تقویت بخشند چنانچه معجون بلادری و فلاسفه و مانند
آن در عمل آوردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه بد مرض اجتناب فرمودن

بالصواب است صفت معجون بلادری که بالا ذکر رفت شونیز و قسط و فلفل
و دار فلفل و اکسیر از هر یکی ده درم رب سداب و جنطیانا و زراوند و حب
الغار و جند بیدستر و شیطرج و تخم سداب از هر یکی پنج درم همه را کوفته و بیخته بر نیم من
عسل و ده مثقال روغن جوز و چهار نیم مثقال عسل بلادر سرشته بکار برد فصل
سی و دوم در صرع و این فصل نیز مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علامت صرع مذکور
بدانکه از عادت نمودن بر اغذیه و اشربه کثیف و یا از غصه بودن و یا از خون
و یا از فکر کردن و یا از عدم مجامعت و یا از قربان شدن با زن حائض
و یا از طعام خوردن در حالت بدهضمی و یا از حبس فضلات و یا از عدم تنقیه
معده و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و مزاج دماغ و عصب را که مجاری
روح نفسانی است متغیر و ابتر ساخته مرض مذکور را پیدا سازد قسم دوم
در علاج صرع مذکور بدانکه صرع در لغت انداختن را گویند و در اصطلاح طبیبان
مرض معروف و مشهور است و سبب آن سده غیر تام است در دماغ که
جمیع عصبها متشنج گردد و مصروع اندران حال بی حس و حرکت شده
دست و پا را کج کرده و نیز کف را بر دهن آورده ناگاه بر زمین بیفتد پوشیده
نماند که سبب سده یا از بلغم است و یا از سودا و یا از خون است و یا از صفرا

سوال هرگاه خلط فاسد وسبب سده دایم در دماغ مصروع درصرع بماند جواب مؤلف
گوید اگرچه کسوفت وخسوفت نیز اعظمین را حایل می شود اما بجز افتادن وریکی
ازین دو عقد یعنی راس یا ذنب واقع نمی شود پس همین طور چون خلط فاسد
وروح نفسانی در یک مجاری ویکی منعقد می آیند آن زمان چون خلط فاسد
روح نفسانی را در مجاری خود منتشر شدن نمیدهد ناگاه مصروع بیهوش شده
بیفتد وبعضی گفته اند که صرع بمشارکت اعضا دیگر هم میباشد چنانچه ادعیه
منی ومعده وانگشت بزرگ پای ومانند آن پس اندرین معالجه طبیبان را
باید وحاذقان را شاید که اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ خلط فاسد کرده
تبدیل مزاج کردن ونیز مریض را از اغذیه واشربه مولد مرض اجتناب فرمودن
ونیز بعضی معجون چنانکه تریاق اکبر ومسرودیطوس در عمل آوردن ونیز بعضی
اشیا که بخاصیت صرع را دفع سازند درگلوی مریض آویختن باید صواب است
نوعی دیگر اگر کسی چند روز بیمار را در آب غسل مرده که در روز یکشنبه گرفته باشند
بنوشانند انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد واین هنر جوکیان است
نوعی دیگر اگر سحیقه فلفل گرد اگر چند تسقیه بکف گاو گر از خوزدن گرم
دیوانه شده باشد داده نگاهدارد وبوقت آمدن صرع پاره ازین

بآب کتابی آمیخته در سوراخ بینی مریض بچکانند انشاء الله تعالی ازین
صرع دیرینه دفع گردد وانگشتری از سم خر راست ساخته در انگشت مریض
انداختن نیز دافع ونافع مرض مذکور است وعود الصلیب در گردن
آویختن نیز همین حکم دارد نوعی دیگر واگر کسی چند روز خاکستر سم گورخر را
باد و چندان بچه یار کرده نگاهدارد وبوقت حاجت هر روز مقداری
ازین با شهد آمیخته مریض را بخورانند این نیز دافع ونافع رنج مذکور است
نوعی دیگر اگر کسی بیخ زاخل را به سایه خشک کرده وبعده بانیم چندان
فلفل گرد یار ساخته در کهرل انداخته وچند تسقیه بآب زهره شغال
در اسو وخرزمار وطاوس ومرغ خانگی داده نگاهدارد وبوقت آمدن
صرع پاره ازین در سوراخ بینی بدمانند انشاء الله تعالی ازین انواع
صرع دفع گردد نوعی دیگر منقول از بنگبین است که اگر کسی بیخ حنظل را اگر سرکه
هندی آمیخته کرده بعده تنقیه خلط فاسد سعود سازد انشاء الله تعالی ازین
نیز صرع ودیوانگی دفع گردد نوعی دیگر زرنیخ احمر درسوت وبنجال کبوتر
وحجر البقر از هر یکی مساوی بهم دیگر باریکتر سائیده نگاهدارد وهر روز
مثل سرمه در چشم مریض بکشند انشاء الله تعالی ازین صرع وجنونیت

بیشک دفع گردد نوعی دیگر واگر کسی آب تلخه سک را بوقت آمدن صرع
در بینی وچشم مریض بچکانند این نیز فواید مذکور دارد نوعی دیگر قدری مهلنهی
در کهرل انداخته وهفتاد تسقیه بآب بجدیه داده نگاهدارد وبوقت
حاجت پاره ازین هر روز مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین نیز
صرع دفع گردد نوعی دیگر روغن گاو وآب بجدیه وبول مادیان از هر یکی
مساوی گرفته وبهم دیگر آمیخته ودر پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند
آن زمان روغن را صاف ساخته نگاهدارد وبوقت حاجت مقداری
ازین هر روز مریض را بنوشانند ووجودش نیز بمالند انشاء الله تعالی
ازین نوع صرع ودیوانگی وجنونیت دفع گردد واگر کسی باین روغن
پاره مشک وکر وچن منم ساخته استعمال کند نهایت مقوی گردد نوعی دیگر
قدری سحیق بج را اگر چند تسقیه با بول مادیان داده نگاهدارد وهر
روز ازین قدری مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین نیز صرع دیرینه
ولنو دفع گردد نوعی دیگر واگر کسی پر سبزک را همتی پیل آلوده ساخته در سوراخ
بینی مریض بنهد اما بوقت آمدن صرع انشاء الله تعالی ازین نیز غرض
حاصل آید اکنون فواید بعضی رس که دافع مرض ها لا اند نیز گفته می آید سیماب صاف

یک حصه کبریت دو حصه وسنک ابری سه حصه سون نیم حصه بعده هر چهار دارو
در کهرل انداخته وچند تسقیه بآب زهره فرس وزهره سک ودراسو
وشغال وطاوس در پاره داده بعده دارو مذکور در بیضه مرغ که از آب
خالی کرده باشند انداخته بیضه را بگل حکمت گرفته دو در دو صد پا چکید نخی
بچیت داده نگاهدارد وباز وزن کنند وآن قدری که باشد همون قدر
حجر البقر وفلفل گرد وتنکار وزهر صدم حصه ازان یار ساخته وباریکتر کرده
نگاهدارد وبوقت حاجت یکدو حبه ازان رس مذکور با سحیق بج وشهد
آمیخته مریض را هر روز بخورانند انشاء الله تعالی ازین انواع صرع وجنونیت
ودیر آسیب دفع گردد واین را مرگ بهنجن نامیدم نوعی دیگر سیماب کشته
وابلق کشته وفولاد کشته وبرنج کشته از هر یکی یکدرم زهر وتنکار وفلفل
گرد وپیپلدار وزنجبیل وبرگ لکوته وقرنفل وزعفران از هر یکی ربع
درم بعده همه را در کهرل انداخته با تسقیه ها وبآب لیمون وبرگ
کریلا سحق ساخته ودر حقه انداخته نگاهدارد وبوقت حاجت این را
نیز مثل بالا بخورانند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید والله اعلم
بالصواب فصل سیوم در نسیان یعنی فراموشی بدانکه نسیان مرضی است

که قوت حافظه از کار طبعی خود بگردد و اقوال گذشته را نگاه داشتن نمیتواند
و نیز اسباب این هر دو نوع دو قسم است یکی ماده دوم غیر از ماده و آنکه از
ماده است آن نیز منقسم بر چهار نوع است چه یا از صفرا است و یا از بلغم
و یا از خون است و یا از سودا و آنکه بی ماده است اسباب آن بسیار است
چنانچه از عوارض نفسانی کالفکر و الحزن و مثلهما و یا از گرمی و سردی با فراط
که از حد اعتدال بگذرد **علاجش** اگر چیزی مانع نبود ماده تنقیه آن فرو نشاندن
و غیرهاوی را بتدبیری ملایم متبدل ساختن و نیز مریض را از اغذیه و شرب
مولد مرض اجتناب فرمودن و بعده بعضی معجون که دافع این مرض و مقوی
دماغ اند مثل معجون مادة الحیوة و معجون بلادر و مانند آن در عمل آورد
و بعضی روغنهای که دماغ را قوت بخشد بر سر مالیدن مفید و مجرب اند
صفت معجون مادة الحیوة مغز چلغوزه و مغز جوز هندی از هر یکی ده درم
مویز دانه بیرون کرده سی درم بکوبند و در نیم شهد حل کرده و فلفل دراز
و فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و آمله و شیطرج و زرآوند مدحرج
و بیخ بابونه از هر یکی ده درم بکوبند و بیزند و همه را بهم سرشته بکار
آرند **ترکیب** معجون بلادری و فصل حمق و رعونت که گذشته است از آن جهت

جزء زهی
سهمیت

اینجا اظهار نخیتیم و الله اعلم بالصواب **فصل بیست و چهارم در مالیخولیا که هندش**
اوداماد گویند مشتمل بر دو قسم است **قسم اول در معرفت مذکور** بدانکه از معتاد
نمودن بر اغذیه و اشربه کثیف و یا از فصاد و یا از خوردن طعام ناپاک
چنانچه پس خورده سگ و گربه یا از بلند افتادن یا از عوارض نفسانی
چنانچه اندوه و فکر و حزن و فراق و یا از مجامعت زن حایض و یا از
خوردن طعام زهرآلوده و یا از زور کردن و یا از راه رفتن بی اندازه
و یا از بیداری شب و خواب کردن در روز و یا از حبس فضلات و یا از
افعال کردن چنانچه آزار کردن خاطر بزرگان و مانند آن خللی از اخلاط
فاسد شده و در دل که محل عقل است درآمده و راههای را که بدان ادراک
از دل بدماغ میرسد مسدود ساخته رنج مذکور را پیدا میکند اما اطبای
فارس این مرض را از خلل دماغ پنداشته اند و گاه باشد که از سبب
آسیب نیز می باشد اما و اخل معالجه این مرض نکرده اند پوشیده نماند
که این نیز بر شش نوع است یکی آنکه از غلبه بلغم باشد دوم از سودا
و سوم از تلخه و چهارم از خون و پنجم از سبب عوارض نفسانی چنانچه
حزن و فراق و مانند آن و معرفت هر شش نوع مذکور است که اگر بزرگی

ششم از سبب

و چهره سیاه دام نماید و نیز مریض لاغر گردد و محل ناخندیدن بخندد و گاهی رقص کند
و گاهی سرود گوید و دست و پا بجنباند و بموجب گریه کند و سخنهای بیهوده گوید
و بعد هضم شدن طعام غلبه این مرض زیاده شود و کثرت ترس و دیوانگی
بود بدانکه از غلبه سودا است و اگر رنگ روی و چشم و بول زرد دام نماید و نیز
مریض غصه بسیار کند و گاهی برهنه شود و گاهی مردمان را بترساند و گاهی
از مردمان بگریزد و همه اشیا سرد بخواهد و بوقت هضم طعام غلبه مرض زیاده
شود و نیز کثرت تشنگی و شتاب بود بدانکه از غلبه صفرا است و اگر رنگ روی
و چشم و بول سفید دام نماید و مریض سخن و حرکت اندک کند و اکثر اوقات
در خلوت ماندن خواهد و آرزوی بر طعام نکند و بر خواب کردن مایل باشد
و آب از دهن او سایل گردد و گاهگاهی قی کند و متصل خوردن طعام
غلبه این نوع زیادت شود بدانکه از غلبه بلغم است و اگر روز بروز مریض
لاغر شود و چندان میل بر طعام نکند و سرود را دوست دارد و نیز خاموش
شده بماند و بوقت مزور اشارتها بچشم کند و اکثر اوقات آه زده
و سرود کرده گریه کند بدانکه از غلبه عشق است و فراق و اگر مریض حکایتهای
عیب گوید و نگار ناکه بر آن قدرت قبل را نبود کردن بخواهد و آنچه از آن

مردمان فهمیدن نتوانند سخنهای بگوید و بر جای سوختهای بمند و بو
بلید بهار بسیار دوست دارد و گاهگاهی چلکها بر هم زند و نیز اندران
وقت که دیو انگیش حادث شده باشد چون آن وقت برسد البته
مرضش عود کند بدانکه از غلبه آسیب است و اگر از سودا و صفرا باشد علامتش
کثرت اضطراب و غضب و زردی روی و بدخوئی و جنگ و بیخوابی
و حرارت بدن و گاه باشد که سوداء بلغمی می باشد **علامتش** کاهلی و سکون
و نرمی نبض و رطوبت بینی و احیانا از سوداوی ملی باشد **علامتش** دوست
داشتن تنهائی و کم کثرت ترس و گریه و مانند آن **قسم دوم در علاج رنج**
مذکور بدانکه اندرین مرض طبیبان را باید و حاذقان را شاید که اول
اگر چیزی مانع نبود کوشش در تنقیه کنند یعنی صفراوی را با سهال و دموی را
بفصد و بلغمی را بقی و سوداوی را بحقنه و نیز اگر مرض بالا از سبب عوارض
نفسانی بوده باشد چنان تدبیر فرمایند که آزمان از ریش زایل گردد و دارو
این مرض نیز بر انواع است **یکی** آنکه اگر کسی چند روز در جوش بیخ بنفشه
قسط و انگبین انداخته بنوشاند ان شاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد **دیگر**
قسط و اسکنده و نمک و اجود و هر دو زیره و زنجبیل و فلفلین و اسپند

از هر یکی مساوی و بچ خالص بمقدار حبه افزای مذکور بعده همه را در کهرل
انداخته و تسقیهای شیر راهمی بار بکیر سائیده نگاهدارد و در وقت حاجت
مقداری ازین هر روز با شهد آمیخته بخوراندان شاء الله تعالی ازین
مرض بالا و صرع و نسیان و مانند آن دفع کردند اگر در جوش و سمول
چند روز مقداری بحیقه بچ یار ساخته مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین نیز ریخ مذکور خصوصا که از برودت بوده باشد دفع کردد نوعی دیگر
حجر البقر و انکوزه و فلفل کرد و تخم سرس و تخم ترب و برشعت زرد و سمندر
بهل و بچ از هر یکی برابر کوفته و همه را کهرل ساخته و بول زو بول یا دکاو
باز بکیر مخلوط نموده و حبه بقدر دانه نخود بسته نگاهدارد و بوقت حاجت
باز بول یا دکاو سائیده درکشند ان شاء الله تعالی ازین مرض بالا و آسیب و صرع
نیز دفع شود و اگر کسی چند روز بحیقه بچ را با روغن پخته آمیخته بنوشند
ان شاء الله تعالی ازین نیز بیشک خلاصی یابد نوعی دیگر بچ در راهی و افتیمون
از هر یکی یازده درم گرفته و بعد از کوفته در قدری آب انداخته بجوشانند
بعده جوش را صاف ساخته و باز بکیر کرده روغن گاو یار کرده باز بجوشانند
تا روغن بماند از آن روغن را پاک کرده نگاهدارد و بوقت حاجت

هر روز مقداری مریض را بنوشانند تا روغن بماند ان شاء الله تعالی ازین
مرض مذکور اگرچه دیرینه باشد دفع کردد نوعی دیگر مقداری بحیقه بچ را چند
روز بمغز بزو کوسفند سر کرده مریض را بخوراند ان شاء الله تعالی ازین
مرض مذکور و صرع دفع کردد نوعی دیگر شنگرف صاف و کبریت صاف و زهر
و تنکار و فلفل کرد و زنجبیل و جراینه و کرو چنن و اسکنده و راسن و
ترهپله و زعفران و اندرجو از هر یکی مساوی گرفته و بابهم چندان بچ
خالص یار کرده و همه را در کهرل انداخته و باز بکیر سائیده و نیز چند
تسقیه بجوش دمول و شیره راهمین داده حبوب بقدر دانه مونک
بسته نگاهدارد و بوقت حاجت هر روز یکدو حبه مریض را بخوراند
ان شاء الله تعالی ازین مرض بالا و صرع و انواع سنبات دفع کردند
وان را ارد چاد نامیدم نوعی دیگر مقداری افتیمون را باده چندان
بحیقه بچ و اطریفل و کشنیز یار ساخته و بعد یکر باز بکیر سائیده و بشهد
آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین مریض را نهار بخوراند ان شاء الله
تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و روغن کدو و شیر دختران اندر بینی
مرض خصوصا که از ماده کرم بوده باشد بر سر مالیدن و نیز بعضی داروهای

چنانچه حب افتیمون بعد استفراغ ماده مرض مریض را خورانیدن عاجل النفع است
نوعی دیگر بعضی علاج برای دفع دیوانگی که از سبب آسیب و یا اندوه و فراق و
مثلها بوده باشد نیز گفته می آید دانه بلینه و زنگ و خار بازکونه و کتایی
و جوزلق و سنبل الطیب و سرگین گربه و پوست نی نیزه و بچ و پوست مار
و دندان فیل و شاخ گاو و موی خرس و انکوزه و فلفل کرد و کرو چن از
هر یکی بعد از کوفته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین با روغن
گاو چرب ساخته و بالای اخگر انداخته آسیب زده را دود برسانند ان شاء الله
تعالی ازین آسیب دیو و پری و جن و بکهم جر و صرع و مانند آن دفع کردند
و دیگر اندرین نوع تعویذ طومار مجرب و مفید اند و هر آن دیوانگی که
سبب عشق یا فراق بوده باشد علاجش وصال کنانیدن و یا از فرقت
محبوب سخنهای ناسزا اور اشنوانیدن عاجل النفع است والله اعلم بالصواب
فصل سی و نهم در کابوس بدانکه کابوس مرضی است که آدمی در خواب
پندارد که باری گران بر سینه افتاده است و بعضی مردمان از نفس تنگ
می شود و بعضی بانگ زده برخیزند و این مرض بر چهار نوع است یکی
از صفرا دوم از بلغم و سیوم از سودا و چهارم از دم علامت جداگانه

هر چهار نوع است اگر رنگ روی و چشم و بول زرد و ام نماید و مزه دهن تلخ
بود و نیز غلبه مرض در نصف شب زیاده شود بدانکه از غلبه صفرا است و اگر
رنگ روی و چشم و بول سفید و ام نماید و آب از دهن سائل کردد و نیز غلبه
مرض بامداد زیادت باشد بدانکه از غلبه بلغم است و اگر رنگ روی و چشم
و بول سیاه و ام نماید و مزه دهن ترش بود و نیز کثرت وسواس و ترس
و درد اعضا شود بدانکه از غلبه سودا است و اگر با سایر علامات جنون و
خون باشد چنانچه سرخی چشم و روی و گرانی سر و شیرینی دهن و مانند
آن بدانکه از غلبه خون است علاجش اگر چیزی مانع نبود اول کوشش
در استفراغ کردن یعنی صفراوی را بتلین طبیعت و بلغمی را بقی و
سوداوی را بحقنه و دموی را بفصد و دار و این مرض نیز بانواع است
یکی آنکه مصطکی و پوست بیرون پسته و برنج داشته از هر یکی دو درم
ابریشم مقرض و آمله مقشر و ورق قرنفل از هر یکی یکنیم درم همه ادویه
مذکور را بعد از کوفته و بیخته و بشهد آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت
مقداری ازین هر روز مریض را بعد تنقیه خلط فاسد بخوراند ان شاء الله
تعالی ازین مرض بالا و وسواس و ضعف دل دفع کردد نوعی دیگر

زریب و دارچینی و مشک و گاوزبان و زرنباد از هر یکی برابر بهمه بکوبند و نیم
سائیده و شهد آمیخته و نیز پاره مشک برای خوشبویی ضم ساخته بکار برد انشاء الله
تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و دیگر بعضی گیاه با خود نگاه داشتن که نجات
کابوس را دفع سازند نیز مفید اند فصل سی و ششم در سکته بدانکه سکته حالتی
است که حس و حرکت جمیع اعضا و آلات معطل شود و گاه باشد که تنفس
نیز در نتوانند یافت و شبه افتد که زنده است یا نه پس اندران وقت
در خشیش نگاه باید کرد یعنی اگر خیال ناظر در خشیش دیده شود زنده است
دویم آنکه اگر آن زمان سیماب حاضر باشد قدری بر دلش نهاده موم و یا خمیر
گردش داده نگاه باید داشت یعنی اگر سیماب بلرزد تاهم زنده است خصوصا
این همه آخره از تغیرات و نیز سبب این مرض از سده تام است در
بطون دماغ علاجش در حال قدری زعفران و باده و زیره در آب بجوشانند
و بعده جوش را صاف ساخته و با عسل شیرین کرده نیم گرم در گلوش ریزند
و نیز اندرین مرض حقنه کردن هم با صواب است و اگر از خون می باشد
علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و عرق آمدن از جبین است
علاجش فصد قیفال و حجامت ساق کردن است و بعضی گفته اند و نیز

از فصاد ساخته

تجربه کرده ایم که اندرین مرض موی سر ریش کندیدن و داغ رگهای پای دادن
و سرگین گاو سیاه بوئیدن مجرب و مفید اند و دو سه بیت در باب مرض
مذکور نیز گفته می آید ابیات چو حایل شود سده در مغز سر :. بباید ازان سکته
زود تر :. بگویم علامات سکته ترا :. که یکبار باطل کند حسها :. اگر حس در چشم
باقی شود :. یقین دان که سکته زنده بود :. ز روی تجارب بگویم ترا
بکن فصد قیفال در ابتدا :. پس از فصد زودی سرش گرم ساز :. که با نمک
باریک یا با پیاز :. درین حقنه کردن مکن تو دریغ :. کزین نیز سر بر آرد دماغ بمیغ
سخنها حریفان بر زرگان :. خرازاج لذت رسد از کتان فصل سی
و هفتم در امراض گلو و گردن و این مشتمل بر چند قسم است قسم اول در خنازیر
و علاجش که بهندی کندمال گویند بدانکه خنازیر آماسی بود بشکل غدود و بر ظاهر آن گهها
و ناهموار پیدا باشد اما در گوشت بسته شود در لحوم رخو خاصه در گردن حادث
گردد و بیشتر متعدد بود و بعضی از گردن در بغل و کیسه را آن نیز پیدا میشود
و پوشیده نماند که حدوث این مرض از امتلای معده و زبونی دماغ است
چه یعنی هر گاه امتلا در معده واقع شود ترشی در همه اعضا ظاهر گردد
ازان جهت دماغ استعداد پذیرد و فضله قهقرا شده درون رگهای

گردن پراگنده شده مرض مذکور پیدا میکند و عیب زبونی دماغ اندرین
مرض آنست که از دو اکثر زائل نمیشود چرا که بالکلیه هضم ساختن نصیب خویش را نمیتواند
پس اندران وقت از راه طبیعت رگهای گردن میل کند ریح مذکور پیدا میکند و
اگر علاوه دیگر چنانچه شش و حجاب و مانند آن مایل باشد آدمی با مرض
گوناگون کالسل و ذات الجنب و مثلها گرفتار گردد علاجش اگر چیزی مانع نبود
اول فصد قیفال کردن و بعده داروی مسهل داده اسهال کنانیدن و نیز
تقویت دماغ دادن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه مولد مرض اجتناب
فرمودن بالصواب است و داروهای این مرض نیز با انواع است یکی آنکه
زنجبیل و قرنفل و زرکته و بچه و هر دو زیره و قاقله و سماق و سیاه دانه و حب
و بارنگ و بیخ نمک و دهمایه و نانخواه و بادیان و گشنیز و جوکهار
و بهیکرمول و زرچوب و باروت و خرما هندی از هر یکی سه درم و
مغسول ششی درم و کوکل بوزن جمله اجزاء مذکور اول کوکل را در شیر گاو
انداخته بالای آتش نهاده حل کند و بعده سحیقه اجزاء مذکور را بمیانش
آمیخته فرود آورد و چند روز قطره قطره روغن گاو انداخته بکوبند
چون دانسته که مثل کنجاره شده است آن زمان در آوند چرب در آورده

۲۰ زنجبیل ۲۰ الایچی کلان

نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض ناهار با شهد آمیخته
بخورد انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور و گرفتگی گلو و آماس گوش که آن را
بهندی کن مول نامند و شکستگی اعضا و ناسور کهنه و درد مفاصل و مانند آن
دفع گردد نوع دیگر و اگر کسی چند روز کباب گوشت موش بجای نمک سحیقه
نوشادر بیرا کرده بخورد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد نوع دیگر
و اگر کسی چند روز در اطریفل و جوائن و پوست درخت کچنال از هر یکی مساوی
گرفته بهم کوفته و بیخته نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری ازین
جوشانده و جوش را سرد و صاف ساخته در شهد شیرین کرده مریض را بنوشانند
انشاء الله تعالی از مرض بالا اگر چه دیرینه باشد دفع شود نوع دیگر سحیقه فلفل
گرد ابابه چندان که رفت یار ساخته و پاره گرم کرده بر کرمهار ریح مذکور ضماد
کنند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و بعضی گفته اند که اندرین
مرض بر سر تارک مریض داغ دادن و ماده مرض را با تکلف مایل کردن
دفع این مرض اند اما نیاز مودم نوع دیگر اگر کسی جبها را سرخ را با بول ماده گاو
سائیده چند روز بر عقد های خنازیر طلا کند این نیز دافع و نافع مرض
مذکور است نوع دیگر و اگر کسی چند روز در ابتدای مرض فلفل گرد و پیاز

319

وکشنیز و بهل از هر یکی ساوی بهم ارکوفته و باره ارکرم کرده بالای مرض مذکور طلا
کنند ان شاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور و خناق و مانند آن دفع کردد اما
اکر طبیب بعد خون کرفتن از مرض بدیو چها خورد این سخت کند عاجل
النفع است وهو مجرب واکر کسی کوشت مار سیاه را بسایه خشک ساخته و چند روز
باب کشنیز نیز مخلوط کرده بر آن سخت ان شاء الله تعالی این نیز خناق زیر را
دفع سازد اما این بهتر از جوکیان است همینطور کوشت موش کور خشک
ساخته با روغن کنجد ضماد ساختن نیز همین حکم دارد اندرین مرض دستکاری
هم علاج قویست اما با خطر و اکر ضرورت افتد از آلت آهنی داروهای
معیشه و برنده بالا مرض بعد کلک زدن و یا بچاچک خراشیدن
وسخت کردن خوب است صفت داروهای مذکور هم الفار توتیا سبز و
جوک بر زنکار و بیزلی وحب السلاطین و مانند آن بوقت حاجت
اول بر عقدهای کلک زده یکی ازینها و یا مرکب کرده و بیول ماده کاو
سحق ساخته بر آن ضماد کنند ان شاء الله تعالی ازین عقدهای خنازیر کثیف
خود بیرون آید بعده علاج فراهم شدن ریش باید کرد و مرهمات
و روغنهای مستعمل و از داروی مذکور مرهم و بخاری درباب پراکندن و ریش

320

کردن نیز خوب است چرا که مکرر در تجربه آمده ایم وهو مجرب اکر کسی بر هفت نکان
هفت بار الحمد خواند و هر هفت را در رشته ابریشم سیاه کشیده در کردن
مریض بر روز یکشنبه ببندد ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور نی شک دفع
کردد و نیز بیخ آونک را هفت بر کاله کردن و جنس مذکور در کلوی مریض
بستن عاجل النفع است وهو مجرب واکر کسی لحابو وبیخ آونک را در پوست پلنک
جنس بتونید ساخته و در رشته ابریشم سیاه که بالای ذکر رفت کشیده در کردن و یا
بیازو مریض ببندد این نیز دافع ومانع مرض مذکور است اما در علاج این
مرض تاخیر نباید کرد چه هر وقتی که این مرض چند ساله بود یا که جابجا باز زاده
خود بخته شود و ریشهای کوناکون افتد و نیز مرض تب دق و نا آرزوی
طعام و ضیق النفس ولاغری بدن و مانند آن روی نماید و از صدید ریش نیز
بوی بد و کنده بر آید چنین کفته اند که لا علاج له واکر به بود تا هم بدشواری
بکردد وهو مجرب کل خطمی و فلفل کرد و کشنیز از هر یکی برابر کرفته بهم کوفته و با
شش چندان زفت با رساخته ضماد کردن نیز دافع مرض است تحقیق
کشنیز با زرد ضماد ساختن نیز عاجل النفع است قسم دوم در سلعه بدانکه
سلعه ورمی بود و مختلف باشد از مقدار نخود تا مقدار قوان واد الاطولانی

321

عصب علاجش ضماد زیره و نیز خاکستر هیزم کوز خره و خاکستر خانه زنبور و یا حرف نخود
با روغن زیت آمیخته بر سلعه طلا کردن تحلیل کند و اندرین مرض اکثر اوقات
بعد دستکاری بر آن تخته سرب با شیره کشنیز سبز آلوده ساخته بستن نیز عاجل
النفع است قسم سیوم در کرفتگی آواز که مندرس شدن آواز باشد مشتق بر دو شعبه است شعبه
اول اسباب و علامات آن بدانکه از اغذیه و اشربه کثیف و یا از فرود آمدن نزله
بحلق یا بتعبه شستن و یا از سخن کفتن و نعره زدن بلند و یا چیزی زهر آلوده
خوردن و نیز کرد و غبار در آمدن بحلق های و مانند آن باد و تخمه و بلغم زیاده
شده و راهها آواز بتاه ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و بقول بعضی
شارحان این مرض را شش نوع است یکی از غلبه باد باشد دوم از بلغم سیوم
از تخمه و چهارم از هر سه اخلاط و پنجم از سل و ششم از کثرت سخن خصوصا این نوع
اخیره فرزهای اعارض کردد و معرفت هر نوع از انواع چهار بعد اکاه این است
که اکر رنک روی و چشم سیاه وام نماید و مزه اکثر اوقات ترش بود و نیز
مریض سخن آهسته کوید بدانکه از غلبه باد است و اکر رنک روی و چشم و بول و براز
سفید وام نماید و مزه دهن تلخ بود و نیز بوقت سخن کفتن کلوی مریض بسوزد
بدانکه از غلبه صفراست و اکر رنک روی و چشم و بول و براز سفید وام نماید و نیز

322

مریض را بوقت سخن کفتن بلغم اندر کلوی بیاید بدانکه از غلبه بلغم است و اکر فساد
هر سه اخلاط اندر ان یافته می شوند این نوع لا دوا است بدار و به نکردد و اکر
سبب سل بوده باشد علامتش لاغری بدن و تب دق و سرفه صعب است و نیز
بوقت کویا شدن مریض دهن و زبان بسوزد و مریض را قدرت بسیار سخن
کفتن نباشد و اکر از غلبه چربی باشد علامتش بیمار سخن نادرست کوید و صوتش
در حلق بماند و اکر از سبب نزله باشد علامتش سرفه خشک با خاریدن حلق
بوقت بیدار بودن از خواب است علاجش بدانکه اندرین علاج اکر چیزی
مانع نبود اول استفراغ خلط فاسد کردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه
مضر مرض اجتناب فرمودن و بعد چند روز غرغره بجوش کباب فرمودن
باصواب است و اکر از فساد چربی بوده باشد علاجش فصد و حجامت فرمودن
و نیز مریض را لاغر کردن مفید است وهو مجرب اکر کسی قدری برک کنار را در
روغن کاو بریان کرده و با پاره نمک و خوالنجن آمیخته مریض را بخوراند
ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور و سرفه دیرینه دفع کردد وهو مجرب اکر
کسی چند روز بر کباب کوشت طاوس سحیقه فلفلین و کبابه انداخته
مریض را بخوراند ان شاء الله تعالی از مرض مذکور خلاصی یابد وهو مجرب

اگر کسی چند روز زرکتة وزبهله و قرنفل و خولنجن و دارک و قاقله از هر یکی
مساوی گرفته و بعد کوفته و بیخته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین
با شهد آمیخته مریض را بهار بلیسانند انشاء الله تعالی ازین انواع مذکور
دفع گردند نوعی دیگر واگر کسی با شیره دارو مذکور روغن بزبزیده مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و بحقیقه هلیله و بلیله را
بشهد آمیخته چند روز لیسانیدن نیز عاجل النفع است نوعی دیگر پوست ترهلیله
و زرکتة و خولنجن و کتابی و قرنفل و فلفلموبه و بهارنکی و دارک و قوقل
و بیکرمول و جوکها را از هر یکی مساوی گرفته و باریک سائیده و با قند
کهنه آمیخته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را
نهار بخورانند انشاء الله تعالی ازین تباهی آواز حلق و ناآرزوی
طعام و سرفه و دمه دفع گردد نوعی دیگر واگر کسی چند روز دیودار و هلدی
کبابه از هر یکی برابر بعد کوفته نگاه دارد و بوقت حاجت قدری
ازین جوشانده و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد ضم نموده
نهار مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور اگرچه دیرینه
باشد دفع گردد و کبابه و ورق قرنفل خائیدن نیز مجرب است قسم چهارم

در آواز

در آواز تیره بدانکه آواز تیره آوازی باشد که آن همچو آواز از زیرکه
بهم باز آید و سبب آن از رطوبت غلیظ باشد علاجش ریاضت کشتی
گرفتن و فرمودن و سینه اش را بخرقه گرم مالیدن و نفس خود گرفتانیدن
و عرق آورانیدن و نیز طعامهای لطیف و لذیذ و شراب کهنه در عمل
آوردن والله اعلم بالصواب قسم پنجم در آواز مرتعش بدانکه آوازی باشد که گوئی
میلرزد و سبب آن اندر قصبه شش باشد و نیز اندر غضروف که حرکت حنجره
بدانست و این چنان باشد که قوت اختیاری خواهد که حنجره را بجنباند
ماده غلیظ تر با آن می جنبد و ماده بسبب غلظت اندکی سکون جوید
پس بالضرورت او حرکت تولد کند و ازین دو حرکت ارتعاش حاصل
آید علاجش صاحب این بیماری را باید که پیوسته بقفا خسپد و تخته سنگی
باندازه طاقت مریض از سرب و یا از آهن بر سینه او نهاده بتکلف
سخنهای گویاند و نیز استفراغ ماده مرض کنانیدن و بعده حبها که از غرغره
و اکش بچگان و حب النیل و حب الغار و سکبینج و تخم ترفش و بادام تلخ
و پلپل سازند در اندرون نهادن مجرب و مفید اند قسم ششم در آواز
باریک بدانکه آواز باریک اکثر اوقات از ماندگی و بیخوابی بسیاری

جماع و مانند آن می باشد و نیز سرما بسیار حنجره تنگ کند و آواز همچو آواز خصی
و کودک سازد علاجش مداومت نمودن با غذیه و اشربه لطیف و زود گوار
و نیز اگر سبب سرما بوده باشد و حب خردل اندر دهان مضغ کند والله
اعلم بالصواب قسم هفتم در خناق بدانکه مرضیست که نفس بشش و دل نمیرسد
و یا بدشواری رسد و سبب آن اکثر اوقات از آماس لوزتین می باشد
و یا از آماس عضلهای که بگرد آن در آمده از عضلات بیرونی و مینگها و
اگر این آماس از فساد خون بیاشد علامتش سایر علامات غلبه خون چنانچه
سرخی روی و چشم و گرانی سر و شیرین مزه دهن علاجش اگر چیزی مانع نبود
اول فصد قیفال و حجامت رباق کردن و بعده غرغره بطبیخ عناب و خیار چنبر
و عنب الثعلب و یا بسرکه و گلاب و یا رب توت و آب کشنیز و مانند آن کنانیدن
بالصواب است و اگر صفرا باشد علامتش با غلبه سایر علامات صفرا چنانچه زردی
رنگ چهره و چشم و بول و تلخی مزه دهن علاجش بعد فصد قیفال و تلیین
طبیعت تمرهندی و شیرخشت و بنفشه و آلو بخارا و مانند آن و غرغره
مذکور چنانکه گذشت و اگر از بلغم باشد علامتش سایر علامات غلبه بلغم علاجش
اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ بلغم کنانیدن و بعده غرغره بطبیخ انجیر و آب

از

زبیب و سکنجبین عسلی فرمودن و نیز رگ صبر را دو پرکاله کرده و گرم ساختن
بر گلوی بستن عاجل النفع است و اگر از فساد سودا بوده باشد علامتش با سایر
علامات سودا چنانچه سیاهی و خشکی بدن و نیز کثرت ترس و وسواس علاجش
بعد فصد حقنه لین و نیز غرغره که در نوع بلغمی گذشت و بعضی گفته اند که بیرون
رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه و یا بواسطه باد غلیظه
که در میان مهرهای گردن در آمده خناق را پیدا گردد و این نوع را خناق
کلبی نامند و این از انواع دشوار تر است قسم هشتم در ذبحه و علق رفتن در حلق
بدانکه ذبحه ورمی است که طوق واری آدمی را در گلوی افتد و گاه باشد
که از گوش تا بگوش می افتد علاجش انگه مریض قادر نبود بر چیزی اگر چیزی
مانع نبود اول فصد قیفال کردن اما خون اندک برداشتن تا
قوت باقی ماند بعده بمسهل طبیعت را چند نوبت نرم گردانیدن
و نیز غرغره که در خناق مذکور گذشت بکار بردن مجرب و مفید اند
علامتش علق در آمدن در گلوی با آب کدو و یا بچیزی دیگر علامتش
ظاهر شدن خون رقیق بجوی و لعاب و نیز کثرت اندوه است و گاه
باشد که مردی هم درد کند و ورم در حلق پیدا می شود اندر آن وقت

اگر بجوان وبعد باکتی آهنی بگیرند ویا بدستکی ورفق بیرون آرند واگر دیده
نیشود ببرگ ونمک سپندان ویا خردل ونمک غرغره کنانند ویا جرعهٔ
خورانند تا بیفتد ودود تماکو خوردن نیز اندرین مرض عاجل النفع است
واین علاج اخیر از تجربه یافتم وبعضی گفته اند که قدری بنج با پاره خربزه
اندر حمام در پیش دهن وبینی مریض نهادن خیلی دخل دارد چراکه علق
خود میل کرده بیرون آید بحقیقه مشک با گل آمیخته خوراندن وبعد یکدو
ساعت مریض را قی کنانیدن نیز فعلی عجیب دارد واگر بهیچوجه علق
از حلق بیرون نمی آید آن زمان شیره برگ تماکو وطبیخ خردل بهد کرباره ساخته
نوشانیدن مجربست فصل سی ونهم در امراض گوش واین مشتمل بر چند قسم است
قسم اول درد گوش بدانکه اسباب این مرض نیز دو وجه اند یا خارجی است
ویا داخلی وانکه داخلی است از فساد اخلاط است وانکه خارجی است
سببش نیز خارجی است چنانچه آب رفتن اندرون گوش ویا کرم رفتن
اندرون گوش واز ضربه وسقطه ومانند آن نیز علامت هر نوع جدا گانه است
که اگر رنگ چشم وبول زرد وام نماید ونیز مزه دهن تلخ بود وبوقت نصف
النهار زیاده شود بدانکه از غلبه صفرا است علاجش اگر چیزی مانع نبود

اول استفراغ صفرا کنانیدن وبعده طلاهای خنک اطراف گوش کردن ونیز
روغن تخم کدو سفید وتخم مرغ آمیخته اندر گوش چکاندن ونیز مریض را از اغذیه
واشربه مهد مرض اجتناب فرمودن بالصواب است واگر رنگ روی وچشم
وبول سفید وام نماید ولعاب از دهن سایل گردد ونیز درد بوقت بامداد
زیاده شود بدانکه از غلبه بلغم است علاجش اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ
بلغم کنانیدن بعده طلاهای گرم خشک اطراف گوش کردن وروغنهای گرم
اندر گوش چکانیدن ونیز بیمار را از اغذیه واشربه مهد مرض اجتناب فرمودن
مجرب ومفید است واگر رنگ روی وچشم وبول سرخ وام نماید ومزه دهن شیرین
بود بدانکه از غلبه خون است علاجش از اول فصد قیفال اگر مانع نبود ویا دیوچه
گرد گوش بحث ساختن وبعده طلاهای سرد وخشک اطراف گوش
نهادن ونیز افیون خالص ورسوت با شیر دختران حل کرده اندر گوش
چکانیدن دارفع ونافع است واگر رنگ روی وچشم وبول سیاه وام نماید
ومزه دهن ترش بود ونیز از وسواس وترس شود بدانکه از غلبه سودا است
علاجش اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه سودا بمعجون نجاح کردن ومریض را
از اغذیه واشربه مهد مرض اجتناب فرمودن وبعده روغن بادام ومانند

آن در گوش چکاندن ویا پیه روباه ویا روغن کنجد حل ساخته در عمل آوردن
وطلاهای نیز ازین بابت اطراف گوش انتقال درد موضع بموضع علاجش
تکمید کردن وروغنهای محلل اندر گوش چکاندن ونیز مریض را از اغذیه
واشربه نافخ وبادانگیز اجتناب فرمودن بالصواب است واگر درد مذکور
بواسطه آب رفتن اندرون گوش می باشد علاجش انگشت را در گوش
داده وسر مایل آنطرف کرده بر یکپای جهند ونیز لی بخال را با روغن کنجد
چرب کردن ویک طرف اندرون گوش ودویم طرف را بآتش افروختن
مجرب ومفید است واگر درد گوش بواسطه کرم رفتن اندرون گوش میباشد
علامتش زیادتی در وقت حرکت وجنبیدن آن علاجش روغن کنجد را با
ده چندان جوش رنگ وآب برگ شفتالو یار ساخته ودر پاتیله انداخته
بجوشانند تا روغن بماند آنزمان روغن را صاف ساخته نگاهدارد وبوقت
حاجت پاره ازین نیم گرم کرده در گوش بچکاندانش را به قتالی ازین هر
نوع کرم در گوش بمیرد ولعاب صبر وبول بز است از هر یکی برابر بهد یگر آمیخته
در گوش در آوردن نیز عاجل النفع است وشیره برگ تماکو وشیره برگ
شفتالو بهد کر آمیخته واندکی قطران ضم ساخته چند روز قطره اندر گوش

چکاندن نیز فعل عجیب دارد واگر درد گوش از ضربه وسقطه باشد علاجش علاج
ضربه وسقطه واگر درد مذکور بلی ماده باشد علاجش ضد اسباب آن قسم دوم
در گرانی گوش واین قسم مشتمل بر دو شعبه است شعبهٔ اول در علت زحمت گوش بدانکه از
اغذیه واشربه مضر ویا از مداومت نمودن بر اشیا که نجاست وطبیعت
گرانی گوش پیدا سازد ویا از حبس فضلات ویا از اختلاف فصول ویا
از راه رفتن ویا از مجامعت کردن بی اندازه ویا از سرما ویا از گرما
خوردن بسیار که از حد اعتدال بگذرد ومانند آن خلطی از اخلاط فاسد
شده ومزاج آلات صوت را تباه وابتر ساخته مرض مذکور پیدا سازد
علاج زحمت مذکور بدانکه اندرین مرض اگر چیزی مانع نبود اول
استفراغ خلط فاسد کنانیدن چنانچه صفراوی بتلیین طبیعت وبلغمی را
بقی وسوداوی را بحقنه ونیز مریض را از اغذیه واشربه مهد مرض اجتناب
فرمودن بر طبیب حاذق واجب ولازم است ودوا اندرین مرض
نیز بر انواع است یکی آنکه روغن کنجد وشیره برگ دهتوره وشیره برگ
حنظل وشیره برگ سنبهالو وشیره ادرک وشیره سیر از هر یکی مساوی
بهدگر آمیخته ودر پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان روغن را

صاف ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت هر روز پاره ازین نیم گرم ساخته در گوش
بچکانند ان شاء الله تعالی ازین مرض بالاخصوص که از ماده رطوبت و برودت
بوده باشد دفع گردد و این را بنهادونیل نامیدیم نوعی دیگر واگر کسی مقداری
روغن کنجد و یا روغن بادام را با پانزده چندان شیره داخل کرباساق
خورد زده شده باشد پخته کرده بکار برد ان شاء الله تعالی ازین نیز غرض
حاصل آید و روغن تخم تلسی در گوش چکاندن نیز همین حکم دارد نوعی دیگر
واگر کسی روغن بادام و شیره برگ راسن و طبخ شبت از هر یکی متساوی
بعد که آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان روغن را
صاف ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت این را نیز پاره نیم گرم ساخته بکار برد
نوعی دیگر پارد زنجبیل و بهکرمول و سیر و پیلی دراز از هر یکی متساوی بعد که
سحق ساخته و با قند کهنه و روغن کنجد آمیخته بار بار مریض الجوزانند ان شاء الله
تعالی ازین انواع کری گوش دفع گردد نوعی دیگر آتش بکان و زوفا و سنبل
و حرمل از هر یکی متساوی گرفته و باریکتر سائیده و بآب اورک قرص
وری ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت این قرص را درون شانزده
چندان روغن بادام تلخ و یا روغن کنجد انداخته بپزد چون دانند

که قرص مذکور اندر روغن سوخته و سیاه گشته آنزمان روغن صاف ساخته نگاه
دارد و بوقت حاجت چند بار بکار برد ان شاء الله تعالی ازین نیز انواع کری
گوش خواه دیرینه شده باشد دفع گردد خاصه هر آن کری که از ماده سردی
شده باشد بیشک دفع گردد و روغن ترب نیز همین حکم دارد نوعی دیگر
روغن مذکور یک جزو روغن بادام یا روغن کنجد هشت چندان آب
ترب یار ساخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند نوعی دیگر قدری
رغلیو از را گداخته و با روغن بادام یار ساخته نگاهدارد و بکار برد ان شاء الله
تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و روغن بادام تلخ صرف در عمل آوردن
نیز در نوع بادی و بلغمی مجربست و اگر کری گوش لذ تولول و یا از کو
زائیده باشد علاجش دستکاری اگر ممکن باشد و اگر از وجع و رگ باشد
علاجش بیرون آوردن وگاه باشد که کری در تبهای محرقه عارض گردد
اما بواسطه تصاعد بخار صفرا در دماغ علاجش استفراغ صفرا الجب سقمونیا
و یا جز قرص بنفشه وگاه باشد که بعد زوال تپ این نوع خود بر طرف
می شود وگاه باشد که کری خلقی هم می باشد چنین گفته اند که علاج است
والله اعلم بالصواب قسم سوم در طنین بدانکه طنین مرضی است که

آوازهای گوناگون در گوش می افتد و اگر این مرض از باد غلیظ می باشد
گرانی گوش و زیادت طنین بوقت چیزی یادگین خوردن و نیز گاه
تسکین یافتن لی سبب علاجش نان گرم و تازه بر گوش نهادن و نیز
بعد ازین روغن بادام و یا روغن قسط شیر گرم کرده در گوش چکاندن و
بعضی تکمید را بعمل آوردن مجرب و مفید اند و از اخلاطی که در معده بود
بخارش در گوش آید علامتش در سیری یا گرسنگی مختلف گردد اما منع امتلای
معده نوعی دیگر تنقیه معده یعنی دوا اسهال و نیز مداومت نمودن اطریفل
صغیر و کبیر و اگر از خشکی و کمی دماغ باشد علامتش آنکه در گرسنگی غلبه کند
نوعی دیگر مرطبات دماغ با اغذیه و اشربه رطوبت افزای و نیز اندرین
نوع روغن کدو در گوش چکاندن عاجل النفع است والله اعلم بالصواب
قسم چهارم در ناسور و بد بوی گوش و این فصل مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول
در ناسور گوش بدانکه ناسور مرضی است که دایم ریم و بیم از گوش مترشح
گشته جاری می شود و گاهی باشد که مریض را تپ عارض گردد اما می
بیم خاصه آن وقت که ریم از سیلان بماند و بوقت جاری شدن
ریم زود تپ تسکین یابد علاجش اول مریض را از اغذیه و اشربه

بعد مرض اجتناب فرمودن و بعده مرهم ابیض در عمل آوردن مجرب و مفید است
نوعی دیگر کبریت و زرنیخ احمر و زرچوب از هر یکی دوازده درم بستانند و
بآب آس کرده بحیقه رسانند و بعده چهارده سرشاهی روغن تلخ را
درین سحیقه و شیره برگ جوزه قاتل گیج چندان ازان روغن باشد
بزنیده و پخته ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت چند روز در گوش بچکانند
ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور خواه دیرینه باشد تاهم دفع گردد شعبه
دوم در بد بوی گوش و این نیز متعفن گشتن خلط اندرون گوش می باشد
وگاه باشد که از بخارات ادویه که از معده بدماغ در آید نیز می باشد
علاجش اول تنقیه خلط فاسد و معده و مزاج گوش را معتدل ساختن
و بعده بآب اطریفل گوش را اگر رشته و دود کوکل اندر گوش رسانیدن
دافع و نافع است و باقی معالجه کنگی و آماس گوش را بقیاس و فهم درد
گوش که بالا ذکر رفت باید کرد والله اعلم بالصواب فصل سی و نهم در
امراض چشم و این فصل مشتمل بر چند قسم است قسم اول در علاج رمد
و این قسم مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در صداع رمدت بگو بدانکه از عداد
نمودن بر اغذیه و اشربه کثیف و یا گرم و یا از هوای گرم و یا از عدم

مسهل و فصد خصوصاً که معتادی بشده باشد و یا از بخارات و یا معده و یا از
افراط بیداری و یا از حبس فضلات و یا بقصد نگاهداشتن آن چنانچه
بول و براز و منی و مانند آن و یا از خوردن اشیاء مبخرات و یا از زلزله
رفتن و یا از زور کردن ورای طاقت و یا از زنا و فصل و مثلها خلطی
از اخلاط فاسد شده و مزاج اکثر طبقات و رطوبتهای چشم را متغیر ساخته
ورم در طبقه ملتحمه پیدا میکند اما معرفت هر نوع از انواع جدا گانه است
که اگر رنگ روی و چشم و بول سرخ و دوام نماید و مزه دهن شیرین بود و نیز رگهای
بدن به پری و باستلا نمودار باشند بدانکه از غلبه خون است علاجش
اگر چیزی مانع نبود اول فصد و حجامت خصوصاً حجامت ساق کردن و
اگر ماده قوی باشد آن زمان دارو مسهل داده اسهال کنانیدن بعده رسوت یا
با افیون خالص با سفیدی تخم مرغ مخلوط ساخته با میل سرب در چشم کشیدن
و نیز طلاها که محلل و هم خنک باشند بر اطراف چشم طلا ساختن و مریض را
چند روز از گرد و غبار و مانند آن اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را
لازم و واجب است صفت برودتی که بالا ذکر رفت گل سرخ یازده درم
زعفران هشت درم و افیون خالص و سنبل از هر یکی دو درم و صمغ

عربی نه درم بعده همه را بعد کوبیدن باریک سائیده و با آب باران مخلوط نموده و حبها
بسته نگاهدارد و بوقت حاجت با سفیده تخم مرغ آمیخته در چشم کشد صفت
طلائی که ماده مرض را فرو نشاند و درد و سوزش چشم را نیز دفع کند صندل
سرخ و گشنیز و برگ کوکنار از هر یکی متساوی بعد کوبیدن با آب گشنیز سبز و یا لعاب
بذر قطونا مخلوط ساخته اطراف چشم طلا کنند نوعی دیگر بیخ ارو یا بیخ بنفشه و گیاه
حرفه و گل ارمنی از هر یکی سه درم افیون و کافور از هر یکی ربع درم هر پنج
دارو را با آب تازه بعد کوبیدن سائیده ~~بعد کوبیدن سائیده~~ اطراف چشم طلا کنند
اگر رنگ روی و چشم و ناخن و بول زرد و دوام نماید و مزه دهن تلخ بود و نیز کثرت
تشنگی و سوزش چشم باشد بدانکه از غلبه صفرا است علاجش اول استفراغ صفرا
کنانیدن و بعده همه تدبیرهای نوع دموی که بالا اظهار ساختیم در عمل آوردن
مجرب و مفید اند و نیز از این نوع شراب آلو و شراب صندل و شراب
نیلوفر نوشیدن مثل الحجیات است و اگر رنگ روی و چشم و بول سیاه و دوام نماید
و مزه دهن ترش بود بدانکه از غلبه سودا است علاجش اگر چیزی مانع نبود اول
تنقیه سودا کردن و بعده چند روز شیره برگ سهبحنه را با شهد و رسوت
آمیخته در چشم کشیدن و با شوربت شاهتره در عمل آوردن و طلاهای تیز

که دافع سودا باشند اطراف چشم انداختن و مریض را از اغذیه و اشربه مولد مرض
اجتناب فرمودن مجرب و مفید اند و اگر رنگ روی و چشم و بول سفید و دوام
نماید و نیز لعاب از دهن سیلان کند و عدم تشنگی و نیا که بود بدانکه از
غلبه بلغم است علاجش اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ بلغم کردن و بعده
چاکسو و انزروت مدبر را در چشم کشیدن و نیز طلاهای گرم خشک اطراف
چشم انداختن مجرب اند صفت طلاهای که این نوع رمد را دفع سازند دار چینی
و قرنفل و بادرنجبویه از هر یکی متساوی بعد کوبیدن باریک سائیده و با لعاب صبر
مخلوط ساخته اطراف چشم طلا کنند نوعی دیگر فلفلمویه و مصطگی و انزروت مدبر
و زعفران بعده هر چهار را بعد کوبیدن باریک سائیده و با شیره کتای مخلوط ساخته
اطراف چشم طلا کنند نوعی دیگر و اگر کسی در ابتدای آمدن چشم برگ جوز ماثل را
در گوش چکانند اما در گوش مخالف اکثر در استعمال آمده ان شاء الله تعالی
ازین انواع رمد دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی قدری قدری چاکسو مدبر
و تشتر را در کهرل انداخته سحق کند و بعده و نیز چند لت تنقیه یا آب برگ بادرنجه
و چند تنقیه با آب دمه داده بسایه خشک ساخته نگاهدارد و بوقت
حاجت یک پاره ازین با نبات آمیخته در چشم کشد ان شاء الله تعالی ازین

درد چشم و سبل قدیم و ضعف بصر و مانند آن دفع گردد نوعی دیگر برگ درخت
نم و زنجبیل از هر یکی برابر با آب برگ نالشه بعد یکبار باریکتر سائیده و در جامه
بسته در آب جامه را غوطه داده قطره آبش را در چشم ماؤف بچکاند
ان شاء الله تعالی ازین انواع رمد دفع گردد نوعی دیگر لوده و رسوت و افیون
و سیب تیانی و قرنفل از هر یکی متساوی گرفته و بعد کوفته در پارچه
بسته و مکرر در آب غوطه داده بر چشم نهد و نیز قطرات آبش در چشم کشد
ان شاء الله تعالی ازین رمد مزمن و کهنه دفع گردد قسم دوم در سبل
بدانکه سبل پرده مشابه است که بر سطح ملتحمه تولد می شود علامتش نمودار شدن
رگهای باریک و در هم بافته بر سطح مذکور و نیز زبونی نظر است علاجش
اگر چیزی مانع نبود فصد قیفال کردن در ابتدا و مسهل داده اسهال
کنانیدن و در انتهاء و اگر غلیظ و دیرینه شده باشد آن زمان لاعلاجات
که بر باید داشت فایده چند دارد که دافع مرض مذکور است برای این مرض صندل و دیودار
و زرچوبه و دارچینی و ترفله و فلفل گرد و لک و مغسول و دونگ
و دار آلاچی و ممکنک و سون نکی و لوده و توتیا مس و سرمه و
کلیر و رسوت تخم مرغ از هر یکی متساوی گرفته و با شیر بز بعد یکبار باریکتر

سائیده بقدر دانه نخود حب ها بسته نگاه دارد و بوقت حاجت باب تازه سحق
ساخته در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور و ضعف بصر و خارش
سرخ که در چشم می باشد و شب کوری و مانند آن دفع کردند و شیاف احمر
و شیاف دینارکدن اندرین مرض نیز نیکو پند اشته اند نوعی دیگر سیماب
صاف و کبریت صاف از هر یکی یکدرم سنگ بصری با عوزه پوره دوازده
درم نبات مصری نه درم ناف سخته شش درم نعده همه را بعد یکر با یکر
سحق کرده نگاه دارد و بوقت حاجت مثل سرمه در چشم کشد انشاء الله تعالی
ازین انواع امراض چشم دفع کردند قسم سیوم در شب کوری بدانکه شب کوری
مرضی است که آدمی بوقت شب نابینا گردد و بقول اطبای متقدمین سبب
این مرض را از غلظت روح باصره است و ما گفتیم که سبب این از ذبولی
و ناقصیت روح باصره است چرا که روح باصره جز صغیر الشی است دقیق
که ناقصیت و ذبولی بر و واقع شود از زمان بجز مدد شعاع آفتاب و حرارت
آن دیدن نمیتوانند علاجش اگر چیزی مانع نبود اول مریض را اول اسهال
داده اسهال کنانیدن و بعده مریض را از اغذیه و اشربه مذکور مرض
اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را واجب و لازم است و دارو

این رنج نیز بر انواع است یکی آنکه شیره گل گلدیه و شیره رازیانج با شهد
آمیخته در چشم کشیدن عاجل النفع است نوعی دیگر و اگر کسی جگر سوسمار بریان
کرده بخورد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد و بعضی گفته اند و نیز
تجربه کرده ایم آبی که از جگر مذکور بوقت بریان کردن بیرون می چکید
و فلفل گرد را با آن باب سائیده در چشم کشیدن نیز مجرب است و جگر بز را
اندرین ترتیب نیز خیلی خاصیت است و آب تلخه ماهی تازه در چشم
کشیدن نیز دافع مرض مذکور است نوعی دیگر سبزی چولائی که بقلة الیمانیة
نیز نامش آمده است خوب طرین پخته و با روغن گاو مساوی کرده با
دوغ گاو چند روز خوردن دافع و نافع مرض مذکور است نوعی دیگر
رمه و نمکسنگ و پیپل دراز و تنکار از هر یکی برابر بعد کوفته با بول
بز بار بگیر سائیده فتیله و رتی ساخته نگاه دارد و بوقت حاجت با شیر
زن محلول ساخته در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین شب کوری
دیرینه و قوی دفع گردد و آب رازیانج را یعنی سولف گویند با شهد
آمیخته چند روز در چشم کشیدن نیز دافع و نافع مرض مذکور است نوعی دیگر
دوغ بز با جمیعة الابل و کشنیز یار کرده نوشیدن و یا همینطور شیر بز با نبات

مصری شیرین ساخته نوشیدن فرمودن نیز شب کوری را برد و دو بیت
در باب مرض مذکور نیز گفته آید ابیات از شب کوریت من بگویم دوا بگویم
دو واین که بخشد شفا بکار د کمش جگر کمند از سوسمار بکن بریان تو او را به
رنم نار با آن آب که وی چکیده بود بسایید فلفل بچشمش کشد بفضل
خداوند رب جهان نماند ازین رنج نام و نشان همین فایده رازیانج
دهد در آمیخته با عسل گر کشد بقول طبیبان گیلانیان همین سود از
تلخه حوت دان قسم چهارم در دفع روز کوری بدانکه سبب این مرض بقول جالینوس
از آفت روح باصره است و بقول محمد ذکریا از قلت روح باصره است که
از احراق شعاع آفتاب از آن جهت تا زمانی که غروب آفتاب نشود
خشکی هوا از شعاع آفتاب غالب باید روح باصره کار طبعی خود کردن
نمیتوانند علاجش اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه معده کردن معده باصره را مثل
گوشت و غیر آن ملطف کردن و مریض را در خانه تاریک چند روز
نشاندن و بعده بدان اشیاء در نظر چون کهربا و بلور و مانند آن نمود
نظرش را رو حیره کردن دافع و نافع رنج مذکور است نوعی دیگر صندل سرخ
و زرچوب و دارهلد و صندل از هر یکی است وی گرفته و بعد که با آب

باران بار دیگر سائیده و غلوله بسته نگاه دارد و بوقت حاجت باب سائیده در
چشم کشد انشاء الله تعالی ازین نیز روز کوری دیدنی دفع گردد نوعی دیگر بارد
زنجبیل و سرمه و نمکسنگ و فلفل گرد و فلفل دراز از هر یکی برابر بعد یکر باب بار دیگر
سائیده و حبها بسته مثل مذکور بکار برد نوعی دیگر عدس و گوشت گاو بعد که
کوفته چند روز خوردن نیز عاجل النفع است قسم پنجم در دفع ظرفه که عند یشت
اسب گویند بدانکه ظرفه نقطه بنهایت سرخ باشد که بر سفیدی چشم ظاهر گردد و اکثر
اوقات سبب این مرض از کفته شدن رگی از رگهای ملتحمه حرلی باشد علاجش
اگر چیزی مانع نبود در ابتدای مرض فصد قیفال کردن و نیز مریض را از افعال
حادرحش چنانکه نعره بلند کردن و زور کردن و مانند آن اجتناب فرمودن
مر طبیب حاذق را لازم و واجب است و بعضی گفته اند که چون فالخه خام
ی خولی که از کندیدن بر از آنجا بیرون می آید با گل ارمنی ضم ساخته در چشم
کشیدن فعل عجیب دارد قسم ششم در دفع ظافره چربی است از عصب لین و از
ر سلب تر که از گوشه چشم بیرون آید و مایل بطرف سیاهی چشم بود گاه
باشد که نصف سیاهی بپوشد و خلل در نظر پیدا شود بعضی را اندک بیرون
می آید و نماید علاجش در ابتدا فصد قیفال کردن و بعده چند روز

نیم کوفته را با شهد و یا آب بادیان با آب [illegible] و ناخواه در چشم کشیدن نافع است و اگر بحد استحکام رسیده باشد علاج [illegible] مثل سبل قسم هشتم در دفع ضعف بصر و این قسم مشتمل بر دو تشبیهات تشبیه اول در علامت و سبب [illegible] بدانکه از مداومت نمودن بر اغذیه و اشربه کثیفه و یا از بسیاری مجامعت و یا از خواب کردن بر امتلاء معده و یا از غذا که در حالت بدهضمی خورده شود و یا از مدام خوردن اشیا که بخاصیت ضعف بصر پیدا کرده و یا سوء المزاج بدنی و یا از سوء المزاج دماغی که آن خلطی از اخلاط فاسد شده و مزاج اکثر طبقات و رطوبتها و چشم را متغیر ساخته و نیز باصره را الطرف غلظت و یا رخت مایل کرده مرض مذکور ابتدا از زحمه باید چرا که ترکیب چشم مرکب از هفت طبقه و سه رطوبت است و قوت بینائی در رطوبت جلدیه است و باقی رطوبتین خادم وی اند تشبیه دوم در علاج مرض مذکور بدانکه اول در این مرض طبیب را باید و حاذق را شاید که اگر مرض بالا از سبب سوء المزاج بدنی می باشد اول تنقیه کرده مزاج بدن را تعدیل و تبدیل باید کرد و اگر سوء المزاج دماغی باشد به تنقیه دماغ را باعتدال باید آورد و دوا ازوای این مرض نیز از انواع است یکی انکه فلفل گرد سفید و گل کتیره و قرنفل و سرمه

از هر یکی مساوی بهمدیگر باریکتر سائیده و با آب پیاز غلول بسته نگاهدارد و بوقت حاجت با آب تازه بحق ساخته در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور و سبل و مانند آن و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر بیارد زر چوب و برگ درخت نیم و فلفلین از هر یکی یک درم و کف دریا و زنگ و مهره و پوست بلیله از هر یکی ربع درم بعده همه را باریکتر سائیده چو گوب با آب غوره بسته نگاهدارد و بوقت حاجت این را نیز بکار برد انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و با رکنک با شهد آمیخته در چشم کشیدن نیز عاجل النفع است نوعی دیگر پوست هلیله و پوست بلیله و آمله و سنبل و فلفلین و بوره ارمنی و مهلهلی و توتیای سبز مغسول و رسوت و [illegible] و مس سوخته و سرب سوخته و مروارید و ناف سنگ از هر یکی برابر و سرمه بمقدار جمله اجزای مذکور بعده همه را بهمدیگر باریکتر سائیده نگاهدارد که بوقت حاجت مثل سرمه در چشم بکار برد انشاء الله تعالی ازین ضعف بصر و سبل و خوفه و مانند آن دفع گردند نوعی دیگر و اگر کسی چند روز پیاز را با شهد آمیخته در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و انگوزه خالص با شهد نیز عاجل النفع است مقداری پنبه را [illegible] خرگوش

آمیخته فتیله کند و آن را بروغن سوزد و چراغ نهاده دوده آن بستاند نگاه دارد و بوقت حاجت این را نیز در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین جمله امراض چشم دفع گردد نوعی دیگر سر مار سیاه را بر تلیه بستاند و مقداری سرمه [illegible] کرده با آب زر چوب و روغن سوزد و غلول کرده و در دهن مار نهاده و دهنش دوخته و بعده در گل حکمت گرفته و در توده یا [illegible] بحبت داده و بوقت حاجت این را نیز باریکتر سائیده مثل سرمه بکار برد و اگر با آب گل بلیله آمیخته در چشم کشد نیز سفید گردد انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور دفع گردد خواه دیرینه شده باشد و این منقول با کیفیت توبهی است نوعی دیگر سیماب صاف و کبریت صاف و شنگرف و ناف خرمهره و سرمه و قرنفل و توتیا و مس و فلفل گرد سفید و زعفران از هر یک مساوی و نیز بواسطه خوشبوئی کافور و مشک هم کرده بعده باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت چند روز مثل سرمه در چشم کشد و این نیز دافع و نافع مرض مذکور و سبل و کاج است و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر مامیران یک حصه مروارید دو حصه و مرجان سه حصه سرمه چهار حصه و قرنفل پنج حصه بعده همه را باریکتر سائیده چند روز در چشم کشد و اگر کسی

اندکی زعفران و کافور بدین ترکیب بیفزاید خیلی قوی گردد نوعی دیگر مثل کف دریا و زنج بلور و ناف خرمهره و زنجبیل و فلفلین و رسوت از هر یکی برابر و نمک سنگ دهم حصه از یکدارو بعده همه را باریک بهمدیگر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت با شهد آمیخته در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور و سبل دفع گردد نوعی دیگر بیارد کف دریا و فلفلین و سنبل و پوست هلیله و [illegible] و کوهته و ناف خرمهره و سنگ بصری از هر یکی مساوی گرفته در کهرل انداخته و با جوش زر چوب و گل [illegible] بهمدیگر باریکتر سائیده و غلول بسته نگاهدارد و بوقت حاجت با آب و یا بشیر دختران سائیده در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور اگرچه دیرینه باشد دفع گردد و این را [illegible] نامیدم نوعی دیگر روغن ستور یک حصه و طبخ اطریفل هشت حصه بعده هر دو را در پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند و بوقت حاجت مقداری هر روز [illegible] را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز انواع ضعف البصر دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی چند روز زنجبیل و فلفلمویه از هر یکی برابر بهمدیگر با آب سائیده بمیل زر در چشم کشد انشاء الله تعالی از رنج مذکور امین

ضعف البصر دفع گردد خصوصا از مرض مذکور و اگر کهنه بوده باشد و الا نه پرمشتعل
کفایت میکند دیگر مغز تخم آمله یکحصه و تخم هلیله دو حصه و مغز تخم بلیله سه حصه
بعده هر سه را بعده باب سحق ساخته فتیله کرده نگاه دارد و بوقت حاجت
باز باب سائیده در چشم کشد انشاء الله تعالی ازین وجع نو بهتک دفع
گردد و دندان اسپ باب سائیده در چشم کشیدن نیز عاجل النفع است
توتیا مغسول دو درم و پوست بلیله زرد از هر یکی چهار درم فلفل
نیم درم و دار فلفل یکدرم و زعفران بعده همه اجزای را بعده یکبار
باریکتر سائیده استعمال کند انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و
کافور با جنی باینه چندان زعفران خالص بکار بردن و در عمل آوردن نیز
عاجل النفع است بدانکه شعر زاید
مرض است که موی در پلک زوئیده سطح طبقه را ایذا دهد و می خزد از
آن جهت چشم بیمار گردد و همیشه آب میگذارد و باشد که بعد مدتی فرزند
آدمی را از آن نابینا هم میشود و علاجش چون سبب این مرض اکثر
از رطوبت عفن است پس تنقیه کردن لازم آمد و نیز موی کندن
و بدان جای ناموزون داغ کردن و یا دو سه بار زود زود کندن

گردد دیگر اگر کسی قدری توتیا سبز را لخت لخت بار گرم هر نوبت در آب
زهیله سرد کند و بعده همین جنس در شیر دختران هر نوبت گرم کرده سرد
کند و در شیر بز و در آب لیمو شیرین همین جنس کند و بعده بذات الجم خزان
سرمه و سنگ بصری خالص که نیز مغسول باشد یار ساخته و بعده یکبار باریکتر
سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت اندکی ازین مثل سرمه در چشم کشند
این نیز دافع و نافع مرض مذکور است والله اعلم بالصواب قسم هشتم
در دفع دمعه یعنی پر آب بودن چشم و همیشه سایل گشتن آن علاجش اگر
چیزی مانع نبود اول مریض را فاقه کنانیدن و بعده دارو مسهل داده
اسهال کنانیدن اما اگر بدن ممتلی بود و نیز مریض را از اغذیه و اشربه
مدمرض اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را لازم و واجب است
و اگر طبیب از حقایق مذکور دو قایع مسطور مجهول باشد کمش الحمار بحمل
اسفار در شان اوست دیگر دارو این مرض نیز بر انواع است یکی
انکه مس یکحصه و سنگ بصری دو حصه و سرمه سه حصه و خاکستر حب نیم
حصه و شب یمانی پنجم حصه از خاکستر بعده همه اجزای را بعده یکبار باریکتر
سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت چند روز مثل سرمه در چشم کشد از این

و بعده بران جای خون خارپشت و یا زهره کلنگ و مانند آن طلا نمودن
مجرب و مفید است دیگر بیارد قرنفل و گیاه تبنی و افیون از هر یکی برابر
بعده یکبار باب لیمون باریکتر مخلوط ساخته و حبوب بسته نگاه دارد و بوقت
حاجت بعد کندیدن موی باب لیمون سحق کرده بر آنجای طلا کند
و نیز کندن و یا موی کج را در رشته از پلک آوردن چنانچه بعضی کلالان
میدانند نیز علاج قوی است قسم نهم در دفع مرض بیاض یعنی سفیدی که بر طبقه
قرنیه نمودار گردد اگر از سبب جدری و یا از زخم بوده باشد نادر است
که قابل دوا بود و اگر از سبب غلظت و مانند آن بوده باشد نیکو تر علاج
پذیرد علاجش اول مریض را از اغذیه و اشربه معتز و نیز از لغزه دوان
و بلند خواندن اجتناب فرمودن و بعده چند روز پهنکری و مازو
باب سائیده در چشم کشیدن دافع و مانع رنج مذکور است دیگر و اگر
کسی چند روز زعفران و نبات و نیز زعفران و نبات و نیز بلور
یعنی پهتکری گویند از هر یکی مساوی بعده یکبار باریکتر سائیده نگاه دارد و
بوقت حاجت پاره ازین هر روز بشبنم آمیخته در چشم کشد دیگر
موصلی سیاه و نیز بلور بعده باب سائیده هر روز در چشم کشد دیگر

یک وجب چوب درخت نیم اما مکلف بخور کرده و در دخانش چند دانه
فلفل سفید خلانده نگاه دارد و بوقت حاجت زیست طاوس یا شیر دختران
سائیده و در چشم کند ازین سفیدی که چشم اگرچه دیرینه شده باشد دفع گردد
دیگر آب زهره خرگوش و خونش همین حکم دارد و خون که منقار در چشم کشد
عاجل النفع است و آب شقایق یا انگبین آمیخته در عمل آوردن مجرب است
دیگر بید سوختار و صبیان بته سایه خشک کرده که اول وقت تولد بعضی
گرفته باشند و نبات از هر یکی برابر بعده یکبار باریکتر سائیده نگاه دارد و بوقت
حاجت چند روز در چشم کشد ازین مرض بشک دفع گردد و پوست بیضه
مرغ و چندان نبات سحق ساخته بکار برد مجرب است و مرهم صغیر و مرهم
کبیر را نیز مکرر تجربه کردیم قسم یازدهم در غرب بدانکه غرب ریش است که
ناسور وار بر در گوشه چشم بطرف بینی می افتد علاجش آن بود که چون
انگشت بر موضعش فشار دهند ریم بیرون آید علاجش آن که جای غرب را
باب طرالیقی چند بار شستن و بعده روغن تلخ را که باسحیقه خاکستر
نیم میش و قسطا پزیده باشند بالایش طلا کردن دافع مرض مذکور است
و اگر کسی چند نوبت داغ ناتش فائده رانگیخت کند مفید است

ترکیب دیگر توتیای سبز مغسول یک جزو شنگرف دو جزو مرده سنگ دو جزو زال
نمکی نیز و موم دوازده جزو روغن کنجد چهل و هشت جزو بعده اول روغن
و موم را بهم گداخته و باقی اجزا را نرم بیخته سائیده در میان آن آمیخته
و مرهم ساخته نگاه دارد و بوقت حاجت چند روز فتیله را بدین آلوده
کرده و در جرب در آرد ازین جرب و ناسور و ریش ذکر و مانند آن
دفع گردد و اگر ازین تدبیر تا دفع نشود داغ دادن و یا بریده دور
ساختن مجرب است قسم دوازدهم در دفع مرض جرب بدانکه جرب مرضی است
که اندرون پلک چشم درشت و سرخ گردد و با خارش و سوختگی آب
ریختن گیرد و گاه باشد که بر موضع مرض سختی از زن واری یا بشکل دانه
انجیر حادث گردد و گاه باشد علاجش علاج رمد و نیز خاکستر جهت
چند روز در چشم کشیدن دافع مرض مذکور است ترکیب دیگر مس گشته و کف
دریا و سنگ بصری و صندل و سرمه از هر یکی متساوی گرفته و بعده گرباریک
سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت بکار برد ازین دفع گردد و شیاف
اخضر و شیاف سماق و شیاف احمر لین نیز اندرین مجرب اند اما بعد
تنقیه قسم سیزدهم در زوال [illegible]

و نزول نیز نامش است بدانکه سبب این مرض رسیدن رطوبت غریبه است که در
ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و جلیدیه فرو ریخته باشد و مانع دیدن بود
هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید بیم نزول آب
بود و گاه باشد که خیالات مذکور را از بخار معده نیز می باشد اما این نوع
در گرسنگی و سیری یکسان نباشد یعنی بعقب غذا زیاده شود و اگر رطوبت
مذکور دیدن را تمام منع نکرده باشد آن زمان مریض را از اغذیه و اشربه
و از میوه های و شیرهای مولد مرض اجتناب فرمودن و بعده حب ذهب
در عمل آوردن و نیز بعضی الکحلهای که در قسم ضعف بصر گذشته اند چند روز
در چشم کشیدن دافع و نافع مرض مذکور است و اگر مستحکم بود و تمام دیدن
را منع کرده بود آن زمان بجز میل که در چشم خلانیدن و آن قطره رطوبت را
از نابالا بصر دور کردن آدمی خلاص نمیشود و این هنر را قدح گویند و بعضی
گفته اند و نیز تجربه کردیم هر رطوبتی که قابل میل است سفید است و آنچه قابل
میل نیست سبز و خامی و زیبقی و حصبی و کهابی گونست و الله اعلم بالصواب
قسم چهاردهم در دفع سلاق بدانکه سلاق مرضی است که پلک چشم غلیظ می شود
و بینی و مژه می ریزد علاجش اگر غلبه خون بود اول فصد کند و الا به مناسب

بر خلط تنقیه کند دارو این مرض نیز بر انواع است یکی آنکه سپیده و تخم مرغ و روغن
گل بهم آمیخته بر موضعش طلا کنند چند بار ازین مرض مذکور اگرچه دیرینه باشد
دفع گردد ترکیب دیگر مقداری پنبه گرفته را چند روز بشیره رگ جو قاتل تر ساخته
خشک کنند و بعده ازین پنبه فتیله کرده در چراغ نهاده و چراغ بار روغن
کهنه پر کرده بیفروزد و دود آن گرفته نگاه دارد و بوقت حاجت چند روز
در چشم کشند انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور دفع گردد و موهای سیاه و انبوه
بروید ترکیب دیگر مغز سر روباه در روغن زیت بهم آمیخته بر هر جایی که عالند
موها بروید و اگر کسی خاکستر مغسول را با شیر میش آمیخته بر هر جایی که موی
رفته باشد طلا سازد ازین نیز غرض حاصل آید ترکیب دیگر اگر کسی چند روز
خاکستر حنا و برگ مورد و برگ سوسن از هر یکی برابر گرفته و سحق ساخته
با روغن زیت طلا سازد انشاء الله تعالی ازین در دو سه جمعه موهای
رفته باز آیند و دیگر بار از ریختن باشند والعلم عند الله قسم پانزدهم در الوان
چشم بیرون راندن [illegible] بدانکه سرخی چشم علامت خون است علاجش فصد قیفال
کردن و نیز شیره رگ بالنسه و شیره گشنیز سبز در هم آمیخته در چشم کشیدن
دافع و نافع سرخی چشم است و اگر رنگ چشم مایل بزردی باشد بدانکه

از فساد صفراست علاجش استفراغ صفرا و بعده شیره خرفه و کاسنی در هم آمیخته
در چشم کشیدن عاجل النفع است و نیز اندرین نوع نگاه کردن جانب [illegible]
نیکو است و اگر رنگ چشم مایل بسفیدی یا بزردی باشد بدانکه از غلبه
بلغم است علاجش اندرین نوع بعد از استفراغ بلغم فلفل گرد باریکتر
سائیده و با شهد آمیخته در چشم کشیدن دافع مرض مذکور است و اگر
رنگ چشم مایل بسیاهی باشد بدانکه از فساد سوداست علاجش اول تنقیه
سودا کردن و بعده روغن بادام و روغن زردی بیضه مرغ بهم دگر
آمیخته در چشم کشیدن دافع رنج مذکور است و باقی معالجه اورام چشم
نیز بقیاس مرض مذکور ورید باید کرد والله اعلم بالصواب فصل پنجم در
[illegible] در بینی و این فصل نیز مشتمل بر چند قسم است قسم اول در رعاف
بدانکه رعاف مرضی است که خون از بینی بواسطه غلبه خون و یا از خوردن
خوردن گرم و یا از شکافتن رگی از رگهای بینی و نیز از فرط حرارت
و مانند آن در غلیان آمده براه بینی میچکد و اگر رعاف یعنی خون آمدن
از بینی از غلبه خون می باشد علاجش با سایر علامات غلبه خون علاجش
اول فصد قیفال کردن و بعده شیره رگ بالنسه با قند شیرین ساخته

نوشانیدن و نیز عصارهٔ سرگین خر در بینی چکانیدن مجرب و مفید است اگر
ماده قوی باشد در روغن مسهل داده اسهال کنانیدن و صندل و گلنار بهدانه
بلعاب بذر قطونا سحق ساخته بر سر و پیشانی طلا ساختن در دفع و نافعست
و دیگر واگر کسی خاکستر پشم شتر در ماشوره انداخته در سوراخ بینی بدمد
انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد و خانه عنکبوت با سیاهی دوات
فتیله ساخته در سوراخ بینی نهادن نیز عاجل النفع است واگر پاره افیون
اضافه نموده بکار برند قوی تر گردد واگر کسی چند قطره شیره از سرگین آب
کشیده در بینی بچکاند انشاء الله تعالی ازین نیز انواع رعاف دفع گردند
و خاکستر سرگین گاو بعد شستن بگلاب در سوراخ بینی بدمد این نیز خیلی
خاصیت دارد و آب گاوسفید و آب گلنار بهم آمیخته در بینی بچکانند
در حال خون بینی را در قبض آرد و دیگر اگر کسی قدری آهک در آب رسانیده
قدری ازان بنوشد و نیز قدری ازان با آب گلاب و گل سفید مخلوط
ساخته بر سر تارک طلا کنند انشاء الله تعالی ازین نیز رعاف دفع گردد
و دیگر واگر کسی پاره افیون خالص را با عصاره حنس و بالسان الحمل مخلوط
ساخته در سوراخ بینی بچکاند ازین نیز غرض حاصل آید و دیگر کندر دوق

و کشنیز و گل انار و صمغ درخت بید از هر یکی برابر بهم کرده باریک سائیده نگاه دارد و
بوقت حاجت مقداری ازین در سوراخ بینی بدمد ازین نیز رعاف دفع گردد
و دیگر افیون و گلنار و دم الاخوین و صمغ مغیلان و زردک و مغز تخم خرفه
و گزمازو از هر یکی برابر بهم کرده سائیده باریک نگاه دارد و بوقت حاجت
پاره ازین گرفته و در دون ماشوره انداخته در بینی بدمد و یا با شیر دختران
آمیخته چند قطره ازان در سوراخ بینی بچکاند ازین مرض مذکور چنانکه
ظلمت از چراغ و یا از شعاع آفتاب میگریزد همینطور ناپدید گردد و بعضی
گفته اند که اندرین مرض محجمه بر جگر نهادن اما اگر رعاف از جانب راست
بود و الانه بر سپرز و نیز الف بکشیدن و بستن بیخ آن از عجایب و غرایبست
پوشیده نماند که از معالجه آن مرض طبیب را باید که رعاف و سبب
رعاف را تحقیق کرده علاج کند مبادا در روز بحران عارض شده باشد
پس منع کردن آن خطر جان مریض است چنانکه در بیت ظاهر ساختیم
بیت اگر روز بحران شود خون روان .. مکن بند آنرا که خوفست
جان قسم دوم در نتن انف یعنی بد بوئی بینی بدانکه نتن الانف مرضیست
که اکثر از عفونت مقدم دماغ می شود و علاجش اگر چیزی مانع نبود اول فصد

قیفال فرمودن بعده اگر ماده مرض قوی باشد تنقیه بحب ایارج و حب ... کردن
و نیز بینی را هر روز با بول شتر و یا شراب و یا گلاب شستن و در دستنبو دمیدن
عاجل النفع است قسم سوم در خشکی بینی بدانکه اکثر این مرض از گرمی و خشکی می
باشد علاجش اغذیه و اشربه بارده و رطب در عمل آوردن و مریض را از
چیزهای گرم و از بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب فرمودن و نیز
روغن کدو و بنفشه در بینی مالیدن و شمامات خشک بویانیدن مجربست
و گاه باشد که از خلط تلخ که حرارت اندرونی تاثیر کرده باشد نیز
می باشد علامتش هیئت بسته ماندن سوراخ بینی علاجش تنقیه بقرص بنفشه
قسم چهارم در نزله و زکام بدانکه اگر رطوبت مخاطی از دماغ بجانب بینی
سیلان یابد آنرا زکام و اگر طرف حلق از سوراخ کام جاری گردد آنرا
نزله گویند و بعضی طبیبان این فرق نکرده اند و اگر از گرمی باشد علامتش
سوزش و حرارت بینی و سرخی چشم و تقدم ... دماغ چون ...
و دود نشستن و یا چیزهای نهایت گرم خوردن علاجش تنقیه بفصد
... و اسهال اگر بدن ممتلی بود و بعده مریض را جای خشک مسکن
فرمودن و اکثر اغذیه و اشربه خشک در عمل آوردن و نیز گل نیلوفر

و بنفشه و خیار دشتی بویانیدن عاجل النفع است و اگر از سردی باشد علامتش
گرانی سر و کندی حواس و نیز راحت یافتن از چیزهای گرم خوردن و سر را
گرم ساختن علاجش اگر از امتلاء بدن بود غلبه هر خلط بعلامات آن تحقیق کرده
تنقیه آن خلط کنند و اگر زکام سوء المزاج سرد ساده چنانچه از هوای و آب
خنک و مانند آن می باشد علاجش بر مکوبات و شمومات اکتفا نمایند
و نیز جوزبویه و مصطکی و قرنفل و عاقرقرحا و فلفل ترکیب کرده و یا انجیر
ازینها میسر گردد شب و روز خائیدن زکام را دفع سازد و دیگر
مقداری نانخواه بوقت خفتن با آب گرم فرو بردن نیز دافع است
و دیگر جوزبویه و بهمن تیرهورت قرنفل و دارچینی و پلپل دراز و سنبل
از هر یکی برابر بهم کرده باریک سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری
ازین هر روز قدری با آب گرم انداخته بنوشانند ازین زکام گرم
سرد و تب باشد دفع گردد و صحیفه ترکه بر شیره ادرک انداخته و پاره
شهد منضم ساخته نوشانیدن مجربست و دیگر عاقرقرحا و زنجبیل و فرنجمشک
و جوزبویه و دارچینی و کبابه از هر یکی دو حصه و بهار یکی و قرنفل و
کباب چینی از هر یک چهار حصه و فلفل کرد و نگار از هر یکی هشت حصه

وزهر دو نیم حصه و شنگرف وکبریت صاف از هر یکی نیم حصه بعده همه اجزای
در کهل انداخته و بعد از نهایت باریک ساخته و با شیره ادرک حبها بقدر
دانه مونک بسته نگاهدارد و سه حبه گرفته مریض را بخوراند ازین زکام و سرفه
و تپ و ضیق النفس خصوصا که از فساد زکام نوبه باشد دفع گردد
کوکنار دو حصه و زنجبیل و ورق قرنفل و دارچینی و کبابه چینی از هر یکی
نیم حصه بعده همه اجزای را بعد از کوفته نگاهدارد و مقداری ازین جوشانده
و جوش را سرد و صاف ساخته و با شهد شیرین کرده مریض را بنوشانند
ازین نیز زکام که بگرفتگی گلوی و سرفه باشد دفع گردد علاج نزله بدانکه
اندرین مرض طبیبان را باید که در معالجه این مرض تاخیر نورزند زیراکه
نزله مبدا امراض است چنانکه سل و ذات الجنب و اسهال و سرفه و
مانند آن پیدا آرد و پس اول اگر چیزی مانع نبود تنقیه دماغ کردن
و بعده مریض را بجز فه درشت مالیده و مانع گر ساختن و مریض را
از امتلاء معده پرهیز فرمودن نافع است و بعضی گفته اند که نزله گرم
شراب خشخاش دادن و برای نزله سرد رعشا در عمل آوردن مجرب است
دیگر و شراب خشخاش سفید نیم کوفته پنج سیر در یکمن و پنج سیر آب

بجوشانند تا پانزده سیر باز آید و باز نیم من قند اضافه کرده بجوشانند تا
بقوام آید بوقت حاجت بکار برد و شونیز بریان کرده بعده در سرکه
یک شبانروز آغشته بوی کردن ماده نزله بجانب بینی کند و از بینی
رفته بود چنانچه نفس براه دهان بیرون آید فی الحال بگشاید و سرکه بر
سنگ تافته ریزیدن و بخارش گرفتن همین حکم دارد و حب السعال
برای غلیظ ساختن ماده نزله و زکام را متقدمین اکثر اوقات نسخ نیکو
پنداشته اند و نیز در اول زکام سرد حمام مضرت است و در زکام گرم اول
و آخر مفید است [illegible] بدانکه مرضی است که سوراخ بینی را
بلغم فاسد که با خون و تلخه فاسد مرکب شده مسدود کرده اند و نیز سوراخ
بینی اکثر اوقات میسوزد و گاهی خشک و گاهی اندرون بینی زخم
افتد و گاه باشد که استخوان و عصب ماوف شکسته و ریزه شده برون
بیاید و اندرین حال بینی مریض همچو مجذومان نماید و بوی هیچ چیز
معلوم نشاید علاجش اگر چیزی مانع نبود اول فصد کردن از
قیفال و دارو مسهل دادن اما اگر ماده مرض از فساد خون و تلخه باشد
والا نه بر استفراغ بلغم و باد اکتفا نماید و نیز بوقت هیجان مرض

چند روز بجای اطراف بینی تحت کردن و مریض را از اغذیه و اشربه مولد مرض
اجتناب فرمودن دافع و نافع است دیگر زنجبیل و کابلی هلیله و فلفلین
و کچور و بهکرمول و بهارنکی و بچه و بهرری و پوست هلیله و نمک سیاه از
هر یکی متساوی گرفته و بعد یکبار باریک سائیده نگاهدارد و مقداری ازین
هر روز با بول گاو یا آب ساخته بنوشانند این مرض اگرچه دیرینه باشد
دفع گردد و اگر کسی چند روز پیاپی تیل را در بینی مریض چند قطره بچکاند
غرض حاصل آید صفت روغن مذکور بارهی و مویا و پهلیل از و بسیار وزر
چوب و دار هلد و دو اینتن از هر یکی است دی گرفته و بعد از جوکوب ساخته
و در قدری آب انداخته بجوشانند و جوش را صاف نگاهدارد و بعده
روغن کنجد را در جوش مذکور آمیخته و در پاتیلی انداخته باز بجوشانند تا
روغن بماند و گاه باشد که از تعفن گشتن اخلاط و یا رطوبت در مقدم
دماغ میباشد علاجش تنقیه دماغ و نیز بجهای مستعمل [illegible]
بدانکه ناسور مرضی است که دانه انگور واری در سوراخ بینی پیدا آید علاجش
دستکاری کردن بعده برانجا پاره جوک و یا برآرا با قند سیاه آمیخته بالیدن
و نیز معلول را از اغذیه و اشربه مولد مرض اجتناب فرمودن نافع است

دیگر و اگر کسی مقداری نمکسنگ را باریک سائیده و با شهد آمیخته و بدان
پنبه را آلوده ساخته و فتیله واری کرده در سوراخ بینی دارد ازین نیز
بواسیر بینی دفع گردد دیگر جوکهار و شنجرف و دود خانه و نمکسنگ و بلیله از
و تخم او بکه و دیودار و تخم کوچ از هر یکی یکوزن گرفته و در هژده چندان
آب انداخته بجوشانند چون در آنکه نیم آمده است آن زمان جوش سرد ساخته
بدارد بعده روغن کنجد با شانزده چندان جوش مذکور یار کرده و در پاتیلی
انداخته بجوشانند تا روغن بماند چند قطره ازین در سوراخ بینی بچکاند
این مرض از بیخ کنده دور شود و چون این مرض از ریختن فضلات
بر طرف بینی می باشد پس تنقیه کردن اندرین مرض نیز لازم است قسم
شانزدهم در دفع کرم بینی و سبب این مرض بر دو وجه است یکی آنکه نشستن
مگسهای بر ریش اندرون بینی می باشد علاجش علاج کرم ریش چنانچه
مول را باریک سائیده و با شیره برگ آک آمیخته در بینی بچکانند و انگوزه و
قطران و ریک ترکیب ساخته و یا آنچه میسر گردد با شیر تماکو یار کرده بکار
برد وجه دوم آنست که از تعفن فضله در مقدم دماغ می باشد این نوع اکثر
بهائم را لاحق میشود علاجش اول داروهای عطسه آرنده پیش بینی نهاده

363

عطسها رآورانیدن وهمه تدبیرهای که بالا ذکر رفت درعمل آوردن ونیز
مریض را از اغذیه واشربه بعد مرض اجتناب فرمودن مفیدست دیگر
آب برگ اگو وبول بزغاله از هر یکی مساوی بهم آمیخته وپاره اسفنج
بزنگ یا ارکرده در بینی بچکانند ازین نیز غرض حاصل آید دیگر واگر
باشیره سنداب یا بطیخ کج روغن کنجد بخته بکار برد ازین هم کرم بینی
بیرون آیند ویا اندرون آن بمیرند دیگر اگر روز یکشنبه استخوان سگ
در گلوی ویا بازوی مریض بندد ازین انواع کرمها دفع کردند مکرر آزموده
دیگر شیره برگ تماکو وشیره برگ اگو وجوبخ بلون وروغن کنجد از هر یکی
برابر بهم آمیخته ودر پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند از زمان روغن را
صاف ساخته نگاه دارد وچند قطره در بینی مریض بچکانند ازین نیز همه
کرمهای بینی بیرون میفتند والله اعلم بالصواب قسم هشتم در دفع امراض حسی بینی
واین قسم مشتمل بر دو شعبه است شعبه اول در صداع و ثقل گرده بدانکه از بدا اوست
مودن را اغذیه واشربه بعد مرض کثیف ویا از اغذیه که در حالت بدهضمی خورده
شود ویا از حبس فضلات ویا از ریختن دماغ ویا از عدم تنقیه معده
حضوصا که معتادی بوده باشد ویا از اختلاف هوا ومانند آن غلطی از

364

از اخلاط در عفونت وفساد بینی فاسد شده مرض مذکور پیدا گردد ومعرفت هر نوع
جداگانه اینست که اگر رنگ روی وچشم وبول سفید دوام نماید ونیز مع کسالت
وسستی بدن سیلان امارمن الفم بود بدانکه از غلبه بلغم است علاجش استفراغ
بلغم بعد نضج گرفتن ماده مرض واگر رنگ روی وچشم وبول زرد دوام
نماید ونیز حرارت وسوزش بینی ومزه دهن همه تلخ بود بدانکه از غلبه
صفرا است علاجش استفراغ صفرا اگر چیزی مانع نبود واگر رنگ روی وچشم
وبول سرخ دوام نماید ومزه دهن شیرین بود بدانکه از غلبه خون است علاجش
فصد قیفال واگر ماده مرض قوی باشد حجامت اطراف بینی سخت کردن
عاجل النفع است واگر با سایر علامات غلبه سوداوی باشد بدانکه از
غلبه سودا است علاجش استفراغ سودا بمعجون نجاح ومثلها وگاه باشد که در
بینی از سبب ضربه وسقطه باشد علاجش علاج ضربه وسقطه قسم نهم
در بیماری عطسه حرکت بطون مقدم دماغ است برای دفع کردن چیزی
موذی پس اگر از حد اعتدال بگذرد آنهم داخل مرض است پوشیده
نماند که سبب بیماری عطسه اکثر اوقات از حرارت دماغ می شود
علاجش اول مریض را از اغذیه واشربه بعد مرض اجتناب فرمودن

365

ونیز اندکی افیون با شیره خرفه وگلاب حل ساخته در بینی چکانیدن نافع است
وگاه باشد که از دود وغبار ومانند آن باشد علاجش ضماد خنک بر
پیشانی وسر گذاشتن ونیز بوهای خنک مثل صندل وگلاب وکافور
وبنفشه بو یانیدن باصواب است امراض بینی بسیار اند کلی بیان نکرده ام
فصل چهارم در دفع امراض دهان ودندان ولب ومانند آن
واین فصل مشتمل بر چند قسم است قسم اول در دفع امراض دهان واین قسم نیز
مشتمل بر چند شعبه است شعبه اول در بوی دهان بدانکه این امراض اکثر اوقات
از غلبه خون ویا تخمه باشد علاجش با سایر علامات غلبه خلط غالب علاجش
اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ خلط فاسد بفصد واسهال وبعده مکرر مضمضه
کنانیدن بطبیخ بیخ زرک وبا آب سماق توت ویا با آب کوکنار ومانند آن
ودیگر بعضی گفته اند که اندرین مرض طلا با شیر وارد جو وسماق وگشنیز بهم ساییده
ویا با شیر ولعاب عرقه مینی فلفته کوبیده آمیخته چند ساعت در دهن نگاهدارد
فعل عجیب دارد شعبه دوم در دفع گندیدن بوی دهان اگر از حرارت معده
می باشد علاجش کم شدن بوقت تناول طعام وپاک ساختن دهان
علاجش همه اغذیه واشربه خنک درعمل آوردن ونیز مصاج حذری اک

366

زرک وآب کشته زرد آلو ونوش جان فرمودن عاجل النفع است واگر از
بلغم که در خم معده متعفن شده باشد علاجش از تناول طعام ونشستن
دهان چندان تسکین نیابد علاجش تنقیه معده بقی واسهال وبعده
چند روز زنجبیل وپلپل دراز بهم کرده ساییده با شهد لیسانیدن واطریفل
خصوصا اطریفل کبیر مداومت نمودن عاجل النفع است دیگر
مصطکی وبادرنجبویه ووج وفلفل کرد با عسل آمیخته بکار بردن نیز مجربست
واگر از فساد گوشت بن دندان می باشد علاجش بعد مسواک کردن
هر روز مضمضه گلاب وسرکه درعمل آوردن ونیز اندرین نوع بخور
مشک وقرنفل وقاقله خاییدن مفیدست وتحقیقه بجوره زیره بابگ
فرو بردن نیز خیلی خاصیت دارد واگر از دندان کرم خورده و
سیاه شده باشد علاجش کندیدن دندان اما چون از شستن و
سنون خوشبوی در دهان گرفتن تسکین نیابد شعبه سیوم در دفع سیلان
امارمن الفم یعنی دایم آب رفتن از دهان چون از غلبه بلغم باشد
علاجش سایر علامات غلبه بلغم علاجش اول مریض را بقی واسهال
صاف ساختن واز اغذیه واشربه بعد مرض اجتناب فرمودن

ومعده کوزرش زیره و اطریفل وماننداین درعمل آوردن مجربست چراکه
اکثراین مرض ازفزوجت معده وروده می باشد شعبه دوم دردفع علت
آکله وزردهان واین مرض اکثراز حرارت و یا شکافته شدن رکی ازرکهای
لثه ویا جزوه ویا مجاب الصدر وماننداین می باشد علاجش اگرچیزی مانع
نبود اول فصد باسلیق کردن و بعده مریض را ازاغذیه واشربه محدمرض
ونیزازنعره زدن وبلند خواندن اجتناب فرمودن مرحادق را
لازم است چراکه این مرض مقدمه سل است البته درمعالجه این تاخیر
نباید کرد مبادا درعضوی از اعضای مذکور ریش کرداند پوشیده نماند
کراندرین مرض شیره رک نالسه راخیلی دخل است اگرکسی چند روز با
نساله برنج آمیخته نوش جان فرماید دیگر خاکستر نرکوهی وگل سفید
ازهریکی برابر بعد یکر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین
درآب حب الاکتوث انداخته مریض رابنوشانند انشاءالله تعالی
ازین انواع مرض مذکور دفع کردد و قرص کهره وقرص طباشیر
باشراب الخیار دادن نیزعاجل النفع است دیگر اگرکسی چندروز
صندل و بانسه ومهلهتی ازهریکی متساوی بعد کوفته و با غساله برنج

ترساخته وصاف کرده و پاره قند انداخته بنوشد ازمرض مذکور ایمن
کردد وکشنیز وبیخ جوانسه وکوکنار ازهریکی متساوی بعد کوفته جنس مذکور
با غساله برنج بنوشد ازین نیزفرض حاصل آید وصمغ عربی وکهربا
وگلنار ازهریکی برابر بعد یکر بار یکتر سائیده نگاهدارد و پاره ازین در
شیرخر انداخته بنوشد این نیزفواید مذکور وارد واگرشیرخر میسر
نگردد بشیر بز باید داد قسم دوم دردفع بعضی مرض زبان واین قسم مشتمل
برچند شعبه است شعبه اول دردفع تبثر زبان بدانکه اگرازغلبه خون باشد
علامتش سایر علامات غلبه خون علاجش استفراغ خون بفصد وحجامت
اگرماده قوی باشد ومریض بقوت بود آن زمان طبیب را لازم
کردانیدن بعد عمل مذکور هم صواب است وغرغره ومضمضه اندرین
نوع بهتر ازآب کشنیز وکاهو و شاهتوت نیست واگرصفراوی
باشد علامتش سایر علامات غلبه صفرا خاصه این نوع خالی ازسوزش
ودرد نمی باشد علاجش آنچه در نوع دموی بالا گذشت الا فصد وحجامت
واگربلغمی باشد علامتش سیاهی ودرشتی زبان علاجش استفراغ سودا
بمعجون نجاح و یا مطبوخ افتیمون ومضمضه بآب الجبن وروغن بنفشه

شعبه دوم دردفع بطلان الذوق یعنی باطل شدن قوت ذایقه که مزه چیزها دریابد
اگرازغلبه بلغم باشد علامتش سفیدی چهره وچشم وکثرت لعاب از جهت
دهان ونیزاکثراوقات مایل بودن مزه بطرف شورکی علاجش اگرچیزی
مانع نبود اول قی کنانیدن بعده چند روز دارچینی و خولنجان خاییدن
ونیزمریض را ازاغذیه واشربه محدمرض اجتناب فرمودن نافع است
واگرصفراوی باشد علامتش سایر علامات غلبه صفرا چنانچه زردی چهره
وچشم وبول وتلخی وخشکی دهان علاجش اگرچیزی مانع نبود استفراغ
صفرا و بعده غرغره ومضمضه بلعاب بذرقطونا وماننده واگرازغلبه
خون باشد علامتش سرخی روی وچشم واکثراوقات مایل بودن
مزه دهن بطرف حلاوت علاجش اگرچیزی مانع نبود اول فصد
کردن بعده مضمضه بآب کشنیز وخرفه ومانند آن ونیزمریض را
ازاغذیه واشربه محدمرض اجتناب فرمودن باصواب است واگر
سوداوی باشد علامتش با سایر علامات غلبه سودا واکثراوقات
مایل بودن مزه دهن بطرف ترشی علاجش استفراغ سودا وبعده چند
روز مضمضه بروغن بادام ومثلها ونیزمریض را ترک ازچیزهای

مضر وگاه باشد که مرض مذکور ازفساد درخلط یا پیش ازین باشد علاجش
تعدیل وتبدیل مزاج بقیاس علاج شعبه سوم دردفع شقاق اللسان یعنی شکافته
شدن زبان اگرازحرارت وخشکی دماغ باشد علامتش سرخی زبان
باسیاهی آمیخته علاجش تنقیه خون فاسد بفصد وحجامت وکفی بعده
بریدن درهم مالیدن خیار یا درنک حاصل آید برزبان مالیدن دافع
ونافع است واگرازفساد خلطی که درمعده بوده باشد علاجش تنقیه معده
باسهال وقی شعبه چهارم دردفع سوزش زبان واین مرض اکثرازصفرا و یا
ازخون می باشد علامتش علاجش تعدیل وتبدیل مزاج باستفراغ خلط
غالب و بعده مضمضه خنک مثل لعاب بذرقطونا ولعاب دانه
بهی وماننداین عاجل النفع است وگاه باشد که مرض مذکور ازخوردن
چیزهای گرم ومعزلی باشد علاجش ترک گرفتن ازان چیزهای شعبه پنجم
دردفع ثقل اللسان یعنی گرانی زبان علاجش فساد خلط را بعلامات شناخته
اخراج آن باید کرد وچون این مرض اکثراوقات ازغلبه بلغم می باشد
ازآنجمله مضمضه بطبیخ خردل که سرکه زده باشد نیکو پنداشته اند شعبه ششم
دراسترخاء زبان واگرخلقی و یا از بریده شدن زبان می باشد لاعلاج لم

واگر از رطوبت دموی باشد علاجش سرخی سر و حرارت زبان علاجش فصد قی کنانیدن
سحیقه نمک سنگ ولسان العصافیر باعسل آمیخته بر زبان مکر مالیدن و بعضی را
از اغذیه و اشربه مدد مرض اجتناب فرمودن واگر از رطوبت بلغمی باشد
علامتش کثرت لعاب وعدم تشنگی علاجش مضمضه کردن بطبیخ خردل و عاقرقرحا
واگر از شرکت دماغ باشد علاجش تنقیه بحبوب مستعمل واگر خوردن
چیزی بنهایت سرد و تر شن حضوصاً بعد اجماع و یا فصد و مانند آن
بوده باشد علاجش بیخ جراییه و سقره و فلفلمویه از هر یکی برابر بعد از
کوفته نگاهدارد و بوقت حاجت مقداری ازین بر زبان بمالند
آن و فلفلمویه ولسان العصافیر از هر یکی برابر کوفته بعد از نگاهدارد
و بوقت حاجت مقداری جوشانده و جوش را صاف ساخته
نیم گرم مضمضه بکنانند واگر از سبب فالج می باشد انشاءالله تعالی معالجه
آن در علاج فالج خواهد آمد قسم سیوم در دفع امراض دهان و این قسم
نیز مشتمل بر چند شعبه است شعبه اول در دفع درد دندان اگر از غلبه صفرا
باشد علامتش زردی رنگ و تلخی و خشکی دهان و نیز رحمت یافتن
بچیزهای خشک خاییدن علاجش اگر چیزی مانع نبود تعدیل و تبدیل

مزاج باستفراغ صفرا و نیز اندرین نوع خیار بادرنگ خاییدن و پاره
یخ در دندان گرفتن عاجل النفع است واگر از غلبه خون باشد علامتش
سرخی و آماس گوشت بیخ دندان علاجش استفراغ خون فاسد بفصد جهار
رگ و نیز اندرین مضمضه کنانیدن بطبیخ رب باشد و کوکنار مفید است
واگر از بلغم باشد علامتش کثرت لعاب و سستی اعضا و نیز راحت یافتن
از چیزهای گرم خوردن واگر سوداوی باشد علامتش سیاهی لون بیخ دندان
و نیز درستی مزه دهن شعبه دوم بعد استفراغ سودا مضمضه کنانیدن
بطبیخ لسان العصافیر و زیره سیاه و گاه باشد که از ریختن فضله
از دماغ باشد دندان تیز می باشد علاجش تنقیه دماغ کردن و نیز فضله را
منع ساختن عاجل النفع است شعبه سیوم در دفع جنبیدن دندان و آنچه از پیری
بود قابل علاج نیست و آنچه از فساد گوشت دندان می باشد علاجش
تعدیل مزاج گوشت دندان باشد بفصد و حجامت و نیز مضمضه
کنانیدن بچیزهای قابض واگر از نقصان گوشت بن دندان باشد
علاجش سیوس کلنار و جوز السرو و گلنار و مانند آن ترکیب ساخته
و یا آنچه میسر گردد و نیز اندرین نوع رگ کردن از شیرین جهات است

واگر از سقطه و ضربه می باشد علاجش علاج سقطه و ضربه و نیز مضمضه کنانیدن
بارگ که اندران شب یمانی و صمغ بله آمیخته باشد شعبه چهارم در دفع
اوجاع مرض [illegible] موته و پوست هلیله و زنجبیل و فلفلین و برگ
و قوفل و گلنار از هر یکی استادی بعد یکر بار یکتر سائیده نگاهدارد و بوقت
حاجت مقداری ازین بیخ دندان بمالد شعبه پنجم جوز السرو و دم الاخوین
و سنبل و صمغ بله از هر یکی یکدرم و شب یمانی الرابع درم بعده همه را بعد از
باریکتر سائیده سنونی سازد والله اعلم بالصواب شعبه ششم در دفع
دندان که بهندوی آنرا کهانا گویند علاجش اول مریض را از شیرینی
خوردن کنانیدن و نیز مسواک فرمودن و باقی از اغذیه و اشربه
مدد مرض اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را لازم است و دار وی این
بیخ نیز بر انواع است اول منت انگوزه خالص و باز رنگ و عاقرقرحا
از هر یکی مستاوی گرفته بعد از کوفته ساخته و یا شیر غلوله بسته نگاهدارد
و بوقت حاجت یکدو غلوله از آن گرم کرده و بته دندان داده بخسپد
انشاءالله تعالی ازین درد مذکور اگرچه قوی باشد دفع گردد واگر دود
تخم گندنا و پیاز بر دندان ماؤف برساند و لعاب از دهن بریزانند

ماهی و تاکو ... ولعل گرد
همه را بعد از آن کوفته و نحیه پورب
نیز وقت حاجت قدر ... اردو
با دو لعاب ... نیز

انشاءالله تعالی از درد مذکور ایمن گردد و تخم ترب و کتایی نیز همین
حکم دارد و از آن جهت در ابیات ظاهر ساختیم ابیات مستانی اگر دود
تخم پیاز * زود دِ کرم مشتوی نی نیاز * همین سود تخم کتایی دهد *
ازین رنج جنگ رهایی دهد * پوشیده نماند که بعضی کسان را اندرین
مرض اطراف رخساره آماس حادث گردد اما بواسطه مایل بودن مرض
بالطرف علاجش فصد قیفال و حجامت زیر زنخ کردن اگر چیزی مانع
نبود واگر ماده مرض قوی باشد آنزمان چند بار طبیعت را نرم گردانیدن
هم با صواب است افسونش اگر کسی بر راه بمعلولی نوشته و در هر حرفی کارد
خلانده منتر بخوانند و بعده هر بار مریض را بگوید که درد تمام رفت و نیز
ردّ و گویانند که آری رفت انشاءالله تعالی ازین هنر نیز درد مذکور
دفع گردد افسون منت آدیس گرو گون کهنکت کیرا اگری لس
دنت پیرکری الک وارده قهرکری تانک هتونکی ده کیرا
مری ارکی سکت هماری بهکت بهور ری منتر الیسر مهادیوکی باجا
والله اعلم بالصواب شعبه هفتم در دفع دندان علاجش درخواب
معده را از اخلاط فاسد پاک کنانیدن و بعده چند روز سرطان را

در شیر بز جوشانیده و شیر را صاف ساخته بر کف پای مالیدن دافع و نافع
مرض مذکور است و مقداری ریگ در دهن انداخته خواب کردن نیز
فواید مذکور در رد و بعضی چیزها که بخاصیت مرض بالا را دفع سازد با خود
نگاه داشتن نیز با صواب است اگر از غلبه
و غلیان خون می باشد علامتش سایر علامات غلبه خون علاجش تنقیه خون
بفصد و حجامت و نیز اندرین نوع مرض مضمضه کردن بآب برگ
بابنه و گل نار و اگر دفع نگردد سونی قابض و بارد بر آن ریزد و اگر از فساد
خلط دیگر باشد مناسب آن استفراغ نماید بعنی در
امراض لب و این قسم نیز مشتمل بر چند شعبه است
و اگر از خون می باشد علامتش سرخی رنگ و پری عروق کردن و نیز
علاجش تبدیل مزاج بفصد و حجامت و بعده مقداری کشنیز خشک با چندان
گل ارمنی یار ساخته و بآب تازه سحق کرده بر آن ضماد کند و اگر از صفرا
می باشد علامتش زردی رنگ و سوزش و حرارت آماس
استفراغ صفرا اگر چیزی مانع نبود نیز ضماد دوای خنک بر آماس نهادن
و اگر از بلغم می باشد علامتش سایر علامات غلبه بلغم و نیز لعاب ریختن

دایم از دهان علاجش استفراغ بلغم بچیزهای مستعمل و اگر از سودا می باشد علامتش
سیاهی آماس و ترشی مزه دهن علاجش تنقیه سودا بطبیخ افتیمون و مثلها
و گاه باشد که از فساد دو خلط و یا بیش ازین نیز می باشد علاجش
تعدیل و تبدیل مزاج به تنقیه خلط غالب والله اعلم بالصواب
علامتش و علاجش آنچه در بالا گذشت و مریض را از
گرد و غبار و از خوردنیهای شور و ترش پرهیز فرمودن با صواب است
و نیز روغن بیره و بادام و پیه شتر ترکیب ساخته و بانچه میسر گردد
برلب مالیدن ترقیدگی و کجتگی را دفع سازد
و این قسم نیز مشتمل بر چند شعبه است
اگر از خون می باشد علامتش سرخی ورم و نیز بیرون آمدن خون
بسواک ازین دندان علاجش اگر چیزی مانع نبود اول فصد جهار رگ
کردن و بعده مضمضه و سنونی بارد یابس در عمل آوردن با صواب است
و اگر از صفرا می باشد علامتش سوزش ورم و تلخی مزه دهن علاجش
بعد استفراغ صفرا مضمضه کردن بلعاب تر و بارد و اگر از بلغم می
باشد علامتش سفیدی و نرمی آماس و نیز لعاب ریختن از دهن

علاجش اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه بلغم کردن و بعده مضمضه بطبیخ دارچینی و عاقر
و مانند آن در عمل آوردن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه بمدمرض اجتناب
فرمودن با صواب است و اگر از سودا می باشد علامتش سیاهی رنگ آماس
و ترشی مزه دهن علاجش اگر چیزی مانع نبود اول تنقیه سودا کردن و بعده مضمضه
بجوش لسان العصافیر و مانند آن در عمل آوردن و نیز مریض را از اغذیه
و اشربه بمدمرض اجتناب فرمودن بالصواب است
بقیاس بالا که در آماس گذشت
علاج ناسور و نیز داغ کردن هم بعضی گفته اند العلم عند الله
و این فصل مشتمل بر دو قسم است
بدانکه این مرض اکثر از تعفن خلط می شود که در حوالی دل است
علاجش اول بطن مریض را بنقی و اسهال صاف ساختن و نیز مریض را
از اغذیه و اشربه بمدمرض اجتناب فرمودن و بعد از چند روز گلقند را
بآب چندان پارنگ یار کرده و بار بکیر سائیده در بغل مالیدن دافع
و نافع مرض مذکور است و دیگر اگر کسی تخم خربل را بار بکیر سائیده و با جو
شتر آمیخته در بغل بمالد انشاءالله تعالی ازین مرض مذکور اگرچه دیرینه

شده باشد تا هم دفع شود و دیگر اگر کسی مقداری شب یمانی را با چهار
چندان مردار سنگ بار بکیر سائیده و بآب برگ شفتالو مخلوط ساخته
در بغل بمالد انشاءالله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و دیگر توتیا و
مردار سنگ بهم کرده سائیده در بغل مالیدن مجرب است و دیگر و اگر کسی
چند روز مس محرق سنگ بار که سائیده در بغل بمالد انشاءالله تعالی
ازین مرض مذکور اگرچه دیرینه باشد تا هم دفع گردد و دیگر و بجور را با آب
سحق ساخته در بغل مالیدن نیز عاجل النفع است و دیگر و اگر در فرجهای
عضو خصوصا در انگشت پای بدبویی ظاهر گردد علاجش علاج بدبویی
بغل چنانچه بالا ذکر رفت و اگر در معده اخلاط فاسد بود تنقیه معده
بکند و این نیز از تعفن شدن
اخلاط فاسد در نواحی دل و مایل بودن بطرف آن می باشد سوال
هرگاه سبب این مرض و بدبویی بغل یکی است پس اندرین مرض
چرا خستگی و دق و اری پیدا می شود جواب ماده این رنج الکتفه از
ماده مرض مذکور است چنانچه ماده برق از صاعقه و نیز بعضی طبیبان
سبب این مرض نزله بند گشته اند علاجش اگر چیزی مانع نبود اول

بالش مریض ابلی و اسهال صاف ساختن و بعده ضماد های محلل بر آماس
بعمل کد اشتن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه مضره مرض اجتناب فرمودن
واجبست نوعی دیگر واگر کسی چند روز صفوف سرب را بآب کشنیز آلوده ساخته
بران بربندد ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور بیشک دفع گردد واگر ماده
مرض قوی باشد واز تدبیرهای مذکور تحلیلی نیابد آنزمان ورید جهت
کرده خون کشیدن هم عاجل النفع است والله اعلم بالصواب فصل
سیوم در دفع جوع الکلب والجوع واین فصل مشتمل بر دو قسم است قسم اول در دفع
جوع البقری بدانکه جوع بقری زحمتی است که گرسنگی اعضا و سیری معده باشد و
اگر سوء المزاج سرد فم معده بود علامتش ضعف و لاغری بدن و بطلان شهوت
قدیمی وگاه باشد که ناگاه غشی نیز عارض گردد علاجش در حال غشی آنچه در
غشی گذشت چنانکه سرشک گلاب و آب خنک بر روی زدن و اشیاء
مقوی بو یاندن و مانند آن و نیز بر فم معده سعد و سنبل بهمدیگر بآب سائیده
ضماد کنند واگر از ضعف و ذبول فم معده و حرارت قوی در جمیع اعضا
می باشد علامتش علامات سوء المزاج حار چنانچه غلبه تشنگی و خشکی
طبیعت و سقوط قوت و اندرین نوع غشی عارض نگردد الا بوقت

گرسنگی علاجش در حال غشی آنچه گذشت و بعد ازان از اغذیه و اشربه بارد
بالفعل و بارد بالقوه عمل آوردن و نیز بر مقویات فم معده مداومت
نمودن بالصواب قسم دوم در دفع جوع کلبی بدانکه جوع کلبی مرضیست که آدمی
اندران مثل سگ آرزوی و حرص بر ماکولات کند و اگر از سوء المزاج
سرد فم معده می باشد علامتش چون دست بدان موضع نهند سردی محسوس
گردد علاجش استفراغ بلغم و نیز فم معده را بضمادهای مقوی متنبه گردانیدن
و مریض را از اغذیه و اشربه مضره مرض اجتناب فرمودن بالصواب است
واگر از بسیاری ریختن سوداء بفم معده می باشد علامتش اندکی شهوت و آب
دهن آروغ علاجش اگر چیزی مانع نبود تنقیه سودا بعد فصد باسلیق و اگر از
دیدان می باشد علامتش و علاجش علاج دیدان چنانچه در علاج دیدان گذشت
واگر از اشتیاق و طلب تمام بدن می باشد چنانچه بعضی ناقهان را عارض
گردد علاجش غذاهای کثیر الغذا به اندک اندک دادن و نیز مریض را از
بدهضمی وحشه نیکو نگاه داشتن مفید است والله اعلم بالصواب فصل
چهارم در دفع جذام که بهندوی آنرا گشت روگ گویند و این فصل مشتمل
بر دو قسم است قسم اول در اسباب و علامات بدانکه از مداومت نمودن بر اغذیه

و اشربه ردیه الکیموس و یا از مداومت خوردن اشیاء خون سودا وی انگیز چنانچه
بادنجان و گوشت گاو و مانند آن یا از مداومت نمودن بر اغذیه که از
نمک مسحوق سازند و یا از غذای که در حالت بدهضمی خورده باشد از قیاس
و بقصد نگاه داشتن فضلات و یا از در آمدن در آب خنک که بیشتر
ازین گرمی آفتاب و آتش بسیار خورده باشد و یا از مجامعت که بر امتلاء
معده واقع گردد و یا از اختلاف فصول و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد
شده و خلاصه طعام و خون و گوشت و پیه و پوست را تباه و درشت
ساخته مرض مذکور را پیدا میکند پوشیده نماند که اکثر اطبا این مرض
بر هژده نوع گفته اند و هر نوع را یکنامی نهاده اند چنانچه کهال گشت
و بدانک و مهاگشت و بجرچکا و جرم دل و مثلها قسم دوم در علاج جمیع انواع
بدانکه اندرین مرض اول فصد کردن و بعده دارو مسهل داده اسهال
کنانیدن و نیز مریض را از اغذیه و اشربه مضره مرض اجتناب فرمودن
بر طبیب حاذق واجب و لازم است و دارو این مرض نیز از اقسام است
یکی آنکه پوست و برگ و گل درخت نیم از هر یکی یک حصه و بابچی سیاه
و پوست درخت سرس و اطریفل و گلوی از هر یکی دو حصه بعده همه

اجزای مذکور را بعد کوفته نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری ازین در چهل
چندان آب انداخته بجوشانند چون دانند که چهارم حصه آب مانده است
آنزمان جوش را سرد و صاف ساخته و پاره شهد یار کرده بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین انواع مرض مذکور دفع گردد نوعی دیگر واگر کسی چند مدت مقداری
سحیقه بابچی را در بول گاو میش انداخته بنوشانند ان شاء الله از مرض
مذکور خصوصا که از ماده بلغم و خون بوده باشد دفع گردد نوعی دیگر پوست
آمله و پوست بلیله و پوست بلیله و برگ درخت ببول و منجیته و زرچوب
و گلگی و بیخ و بیخ حنظل و چوب درخت کهیر از هر یکی مساوی گرفته و
بعد کوفته جوکوب کرده نگاه دارد و بوقت حاجت قدری ازین جوشانده
و جوش را سرد و صاف ساخته و پاره انگبین ضم کرده مریض را بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین سه انواع مرض مذکور دفع گردد نوعی دیگر اطریفل
و بابچی و بنوار و کشنیز و مندل از هر یکی برابر بعد کوفته باریک تر سائیده سفوف
سازد و بوقت حاجت مقداری ازین با غساله دال نخود و نوشجان
فرمایند ان شاء الله تعالی ازین نیز انواع گشت روگ دفع گردند
نوعی دیگر اگر کسی بعد تنقیه خلط فاسد مریض را یکسال بابچی و نمک و پوست

درخت نیم از هریکی متساوی گرفته و بهدر کوفته و بیخته سفوف سازند
ان شاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل آید و چون پوست درخت نیم و
بول گاو میش بهم آمیخته چند روز نهار بنوشانند ان شاء الله تعالی از
مرض مذکور تخفیف بیخ حنظل را چند روز در قدری طبخ و برگ بانسه اندازند
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور و رکت یابد و مانند آن
دفع گردند دوای دیگر پوست بیخ انجیر دشتی و پوست درخت نیم و پوست
بیخ بانسه و گشنیز و حنا و زرچوب و اطریفل و دارچینی و بابچی از هریکی
بار بهدر کوفته و بیخته سفوف سازد و بوقت حاجت مقداری ازین
هر روز باب تازه فرو برد ان شاء الله تعالی این نیز دافع و نافع مرض
مذکور است دوای دیگر واگر کسی چند روز [illegible] اسهال شیره برگ درخت نیم
با سه چندان دال نخود یار کرده [illegible] و از جمیع ماکولات و مشروبات
مضر مثل گوشت گاو و بادنجان و مانند آن اجتناب فرماید ان شاء الله
تعالی از مرض مذکور ایمن باشد و نیز اندرین مرض چشم هدهد با خود داشتن
خیلی خاصیت دارد و این از غرائبات است دوای دیگر بیخته و برگ نیم
و بانسه و زنجبیل و شیلغج و زرچوب و دارهلد و گلوی و چراینه و صندل

و سار چوب کبیر و گنگی و بابچی و املتاس و مرهری و دو انتی و بیخ حنظل
و بارنگ و چهر و ترایمان و پاریهی و لسونت و جوانسه و بلول و ملفلین
از هریکی متساوی گرفته و بهدر کوفته و بیخته نگاه دارد و بوقت حاجت
قدری ازین در آب انداخته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته
و پاره انگبین یار کرده مریض را ناهار بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین
انواع مرض مذکور دفع گردند و اگر چند روز مقداری گوگرد صاف را در
بول گاو میش انداخته بنوشانند ان شاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد
دوای دیگر آهن کشته و بابچی و ترپهله و بلادر و نیم و پوست بیخ انجیر دشتی و
زرچوب و بانسه از هریکی متساوی بهدر باریک ساییده و با قند کهنه آمیخته
نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری ازین هر روز مریض را بخورانند و اگر
بالای این دارو قدری جوش نیم و یا جوش چوب درخت کهیر بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین انواع مرض مذکور دفع گردند و این را کشت کهن نامیدیم [illegible]
فایده عظیم این را دافع مرض مذکور اند نیز گفته اند سیماب کشته و طلق کشته و مس
کشته از هریکی تکیه و سنگبصری و زرنیخ صاف و سون مکی صاف و ریم
نقره و ریم آهن از هریکی نیم حصه بعده همه اجزای مذکور را با چندان گوگرد

یا ساخته و در کهرل انداخته و سه روز باب لیمون ساییده و بعده در بوته
معماکه کرده و در توده یا جنگ دشتی تجبت داده نگاه دارد و بوقت حاجت
دو حبه ازین مذکور با مقداری سحیقه بابچی و عسل آمیخته مریض را نهار
بخورانند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور اگرچه دیرینه شده باشد
تاهم دفع گردد و این را کشت بهجن نامیدیم دوای دیگر گوگرد و زرنیخ که
از شنگرف کشیده باشند از هریکی برابر بهدر ساییده و گلی ساخته در قعر دیگ
نهد و بعده بوزن هردو کتوری از مس خالص است کنانیده بالای آن
دهد و اطراف کتوری مهر از چونه و خون ریا زد و باقی دیگ را پر کرده
و بالا دیگدان نهاده چهار پاس زیرش آتش کند و چون داند که دیگ
سرد شده است آنزمان دیگ را از دیگدان فرود آورده و نمک را
آهسته آهسته دور ساخته و دارو مع کتوری از و گرفته باریک سازد
و در حقه انداخته نگاه دارد و بوقت حاجت یک دو حبه ازین با سحیقه
بابچی و عسل آمیخته بکار برد ان شاء الله تعالی ازین نیز انواع مرض
مذکور دفع گردند و از تنها زرنیخ کشته نیز غرض حاصل آید اما چون
کشتن این خیلی محال است ازان جهت هرکس در عمل نمی تواند آورد

والله اعلم بالصواب فصل [illegible] در دفع مرض که بهندوی [illegible] گویند
و این فصل نیز مشتمل بر دو قسم است قسم اول در عوارض مرض مذکور بدانکه از مداومت
نمودن بر اغذیه و اشربه مضر چنانچه شیر با ماهی و ارزد ایم خوردن و امثال این
اشیاء رطوبت انگیز و بلغم انگیز همچو شیر و میوه های تر و مانند آن خلطی
از اخلاط فاسد شده خصوصا ماده بلغم بر آن خون که غذای اعضاست
رعونت واری غالب آمده و طرف عضوی از اعضا منتشر شده رنگش
سفید گرداند و گاه باشد که در موضع حجامت نیز شبیه برص حادث گردد
اما این نوع بواسطه ضعف آن عضو است قسم دوم در علاج مرض مذکور بدانکه اندرین
مرض اگر چیزی مانع نبود اول بفصد و قی و اسهال باطن مریض را صاف
ساختن و از اغذیه و اشربه ممد مرض اجتناب فرمودن و بعده
بمعجونهای و شرابهای گرم تعدیل و تبدیل مزاج کردن با صواب است
اما اگر اندرین مرض مساس کردن بانگشت و یا بکرباس در موضع
مرض سرخی اظهار گردد آنزمان فصد کردن از هم استفراغ بالا
لازم است و بعضی گفته اند که اطریفل خورانند مریض را در آفتاب
نشانند چندانکه عرق کند همون زمان و یا روز دیگر جای برص

آید زند و زرد آب بیرون آمده صحت یابد اما بعضی اطبا متقدمین یکدرم اطریفل
یا وارکی عقرقرحا فرموده اند و بعضی با پوست مار و برگ سداب گفته اند و پوشیده
نماند که چون اطریفل نهایت گرم است و هوای هندوستان نیز حار است
ازان جهت طبیبان اندرین دیار کمتر استعمال میکنند نیم درم بلکه کمتر
ازین استعمال میکنند نوعی دیگر باکچی و تخم بنوار و فلفل گرد و پوست درخت
نم و پوست بیخ انجیر دشتی از هر یکی مساوی گرفته و بعده باریکتر سائیده
نگاهدارد و مقداری هر روز مریض را نهار بخورانند انشاء الله تعالی این
دافع و نافع رنج مذکور است نوعی دیگر اگر کسی قدری صحیفه باکچی را چند تسقیه
باب سیره و بول گاو داده نگاهدارد بوقت حاجت چند روز مقداری
بخوراند و بالای این نیز قدری شراب بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
غرض حاصل آید نوعی دیگر عقرقرحا و بهنکره و پوست بیخ انجیر دشتی از هر یکی
یکوزن و باکچی دو چندان از جمله داروهای مذکور بعده همه اجزای
مذکور را بهمدیگر باریکتر سائیده و سفوف ساخته بکار برد انشاء الله تعالی
ازین نیز دفع گردد نوعی دیگر بلادر یک حصه و گندم سیاه دو حصه و برگ بودنه
سه حصه و باکچی چهار حصه بعده همه را بهمدیگر باریکتر کوفته و با عسل آمیخته

نگاهدارد و بوقت حاجت یکدو درم فرو برد انشاء الله تعالی مرض
مذکور دفع گردد و الله اعلم بالصواب نوعی دیگر بعضی گفته اند که اگر کسی
بعد خراشیدن و یا کلک زدن بر جابهای برص توتیا سبز و سنبل
و کاهی و نوشادر از هر یکی مساوی گرفته و بهمدیگر آمیخته بر آن بحت
کند این نیز دافع رنج مذکور است نوعی دیگر اگر کسی چند روز پلپول و
باکچی و عاقرقرحا از هر یکی مساوی گرفته باریکتر سائیده قدری ازین
هر روز بجوش نم بخورد این نیز دافع مرض مذکور است نوعی دیگر بعضی
گفته اند که اگر کسی تنها صحیفه باکچی را چند روز با بول گاو میش بخورد
ازین نیز مرض مذکور و جزام دفع گردد اما اگر مرض برص کهنه شده
باشد خصوصاً از هفت سال گذشته باشد و یا خلقی و یا در موضعش موهای
سفید بر آمده باشند چنین گفته اند لا علاج فصل چهل و ششم در دفع
بهق بدانکه بهق مرضی است که نقطهای سپید در بدن آدمی پیدا
می شوند خصوصاً در سینه اما بعضی گفته اند که سبب بهق سبب برص
بود علاج بعد از تنقیه معده چند روز تخم زرنب و تنکار را بهمدیگر
باب برگ کتایی مخلوط ساخته بر بهق طلا کردن دافع رنج مذکور است

نوعی دیگر اگر کسی بهنکری و کاهی را با شش چندان شوره یار ساخته و در شیشه
انداخته و ازو تیزاب کشیده چنانکه کیمیاگران میکشند بر بهق بمالد ازین
نیز هر دو جنس بهق دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز برگ کنج و زرچوب را
مساوی گرفته و بآن مقدار تنکار یار کرده و یا رنگ اکس گدازانیده
بر اندام بمالد ازین نیز بهق دفع گردد نوعی دیگر چنین گفته اند که نمک سنگ
و کچلی و زیبق بهمدیگر آمیخته بر بهق مالیدن نیز دافع رنج مذکور است باکچی
و تخم بنوار و زرچوب و تنکار و نمک سنگ و خاکستر چهچره از هر یکی مساوی
گرفته و بهمدیگر باریکتر سائیده و با سرکه هندی آمیخته رجگل مرض بمالد نیز
دافع بهق و خارش است فصل چهل و هفتم در دفع ارس و این نیز مشتمل بر دو
قسم است قسم اول در علامات رنج مذکور بدانکه از ماکول و مشروب کثیف الکیموس
بود و یا از غلبات خون و اختلاف فصل و یا از مساس و همسایگی مریض
زیرا که این مرض متعدیست و نیز از برودت و حرارت غالب آمدن
بر مزاج اصلی و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و خون غذای اعضا را
تباه ساخته مرض مذکور پیدا میکند قسم دوم در علاج پس بدانکه اندرین مرض اول
استفراغ خلط فاسد کردن خصوصاً فصد اگر چیزی مانع نبود از اکل و شرب

مخالف مریض را اجتناب فرمودن طبیب حاذق واجب است اما اگر طبیب
جاهل باشد کشش الحمار بحیل اسفار اور شان او باشد و بعضی گفته اند که خوردن
کبریت صاف با زرده تخم مرغ دافع رنج مذکور است نوعی دیگر و اگر کسی
دو سه مرتبه روغن کبریت را بر بدن طلا کند انشاء الله تعالی از مرض مذکور
ایمن گردد و دیگر ترتیب کشیدن روغن کبریت اینست که قدری کبریت را
با نه چندان چونه یار کرده و در دیگ انداخته بجوشانند چون قطره روغن
وری بالای آب بیاید از آنجا گرفته بر بدن بمالند نوعی دیگر و اگر کسی گیهن
تلخ چند روز بر بدن بمالد این نیز دافع رنج مذکور است نوعی دیگر و اگر
کسی چند نوبت پاره مثل و زرچوب بهمدیگر باریکتر سائیده در روغن
انداخته و گرم کرده بر بدن بمالد انشاء الله تعالی از رنج مذکور ایمن باشد
نوعی دیگر اگر کسی سیماب را از شنگرف کشیده باشد در آوند انداخته و در
آب لیمون تیز باشیده و با چوب نم چند روز مالیده انگشت را بر بدن
بمالد انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور و بهق و کلف و چنبل دفع
گردد نوعی دیگر و اگر کسی باکچی و کنه چهک و برگ نم و گل سرخ و بابلسن
از هر یکی مساوی گرفته و بهمدیگر باریکتر سائیده و با روغن ترمیره آمیخته

* نسخه حکه ... [illegible] رافع
طلای که ... [illegible]
... [illegible] *

ربدن بمالد ازین نیز فواید چند مسطور دارد و اگر روغن ترمیره بدست نیاید
باروغن تلخ آمیخته باید بمالید وجه دیگر واگر کسی روغن تلخ را با چندان بول بقر
و بول گاومیش بزیده چند روز بر بدن بمالد انشاء الله تعالی ازین نیز
خلاص گردد فصل چهارم و بیستم در دفع شقه بدانکه شقه جوشش و بخنکی است که
ریش گردد و بر سر و روی بیشتر بود خصوصا در کودکان بسیار حادث
شود از جهت غذا خوردن بیگاه و بیشتر از جهت خایی وغیره قوای
خویش علاجش اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کند و اگر از سبب خلط
دیگر باشد آنچه مناسب آن بود استفراغ آن خلط باید کرد و بعضی گفته اند
که اگر کسی چند روز خاکستر تنبول دشتی و قنبیله از هر یکی مساوی گرفته
و با روغن تلخ بر سر طلا کند انشاء الله تعالی از رنج مذکور ایمن باشد
وجه دیگر واگر کسی سر را تراشیده و بار بار پس درشت مالیده بول
آهوان چند روز بر سر بمالد انشاء الله تعالی از رنج مذکور خلاص
گردد و بول اسب نیز همین حکم دارد وجه دیگر قنبیله و پوست انار
و خاکستر گندم و زرچوب از هر یک مساوی گرفته و بهم کرده باریک
سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت اول مریض را روغنی که موافق

طبع مریض باشد چرب کرده بعده دارو مذکور را بر سر اکند انشاء الله
تعالی این نوع نیز دافع رنج مذکور است و بعضی گفته اند که از ضماد کردن
زفت بر سر مریض نیز مرض دفع گردد وجه دیگر اگر کسی چند روز گل تورهمنه
یکحصه و یا نیم حصه نمک سنگ یار کرده و با سرکه آمیخته بر سر طلا کند انشاء الله
تعالی از مرض مذکور ایمن گردد فصل پنجم و بیستم در دفع بواسیر و این نیز مشتمل
بر دو قسم است قسم اول در علامت رنج مذکور بدانکه از ماکول و مشروب مضر
و یا از اختلاف فصل چنانچه در بنگال باران نبارند و در گرما سردی
شود و یا از خوردن بالای هضمی و مانند آن خلطی از اخلاط در نواحی
مقعد فاسد شده مرض مذکور را پیدا میکند و از بواسیر و کرم
شکم خصوصا کرمی که نزدیک میباشد نیز می باشد زیراکه خون یا ماده
بواسیر بسیار در نواحی مقعد جمع شود بعد از مدت گوشت و پوست
اطراف مقعد را کم قوت ساخته بترقاند و بعضی گفته اند که از
خلاندن استخوان و یا خشت ریزه بوقت پاک کردن کون نیز
می باشد قسم دوم در علاج رنج مذکور بدانکه بجهة دفع این مرض اگر خام
باشد اول مریض را افاقه و اسهال کنانیدن و نیز از محل مرض

خون به پوچه کشیدن و اگر ماده مرض بسیار متعفن شده باشد آنزمان رگ
سثاقلنک نیز گذاشتن با صواب است و اگر پخته شده باشد آنزمان عمل
شگاف و یا ترنگ حسب مناسب حال بکار برند بعده ریش را مرهم و روغن
کنجد که برگ نیم بزنیده باشد فراهم آوردند و بعضی گفته اند که داغ دادن و
دست کاری کردن نیز دافع رنج مذکور است و از بکنین منقول است
زنگ که اول سفید و خالص باشد بستانند و آنرا در کهرل انداخته ده
تسقیه بجوشانند بجبار روا ده و بعده هم چندان گوگل پاریساخته و پاره
روغن گاو نیز انداخته و چند پاس گرفته نگاه دارد و بوقت حاجت هر روز
قدری ازین بابهنه آمیخته مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین
رنج مذکور و سیلان منی دفع گردد وجه دیگر یکمن خاکستر خار بازگونه و پنج
درنه من آب انداخته بجوشانند تا زمانی که سرخ و لعل فام گردد بعده
بیست کرة للارق معصفر چکانیده شراب بگیرد و بعد هذا این نیز
در کراهه آهن انداخته بجوشانند چون دانند که غلیظ شده است آنزمان
بحقیقه بشحنا روخرمهره که هر یک نوذ و بجند رم باشد با نیز آب مذکور
یار کرده و چند جوش دیگر داده فرود آرد و در آوند چینی یا شیشه

انداخته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین بر مرض مذکور بحت کند انشاء الله
تعالی ازین پنج نوع مذکور و ناسور و بخنکی زشت و مانند آن بکرود و
بعضی گفته اند که اگر کسی چند روز خراطین و استخوان سگ از هر یک برابر گرفته
و با خون خر بار بکثیر سائیده بر مرض مذکور بحت کند انشاء الله تعالی اگرچه
مرض بهکند رزشت شده باشد بازبکر دد و خاکستر سم خر با روغن زیتون
آمیخته ربهکند رطلا کردن نیز همین حکم دارد وجه دیگر واگر کسی چند روز
دو درم اطریفل را در یک پیاله بنگ انداخته بخورد انشاء الله تعالی از
رنج مذکور ایمن باشد اما اگر بنگ کوهی دست بیاید خوب است فصل
ششم و بیستم در دفع ناسور و این نیز مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علامت رنج مذکور
بدانکه بخنکی دنبل که سرایت کرده پی و عروق و استخوان را تباه کند
و یا از زخم تیر و کارد وغیره و مانند آن یا از رشش جای متحرک
چنانچه بعضی جایها در وجود آدمی لاچار متحرک هستند خلطی از اخلاط
فاسد شده مرض مذکور را پیدا میکند و آن نیز در قبول اطبا رهمند
بر پنج نوع است یکی آنکه از باد خیزد دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از
هر سه خلط پنجم از بریده شدن جای خطرناک و از جای ناسور

سیاد و ام نماید و بوقت باد و یا چیزی خوردن گرم رنج باد در دل بسیار جلکه
و گاه گاهی تب و تشنگی بود بدانکه از غلبه تلخه است و اگر جای ناسور
سفید و ام نماید و نیز ریم غلیظ و سفید بچکد خصوصاً از روز در شب زیاده
منرشح گردد بدانکه از غلبه بلغم است و اگر هر سه نوع مذکور در ناسور ظاهر
گردد بدانکه از هر سه خلط است و اگر ناسور دایم باد درد نماید نیز ریم
با کف و خون آمیخته بیرون آید بدانکه از بریده شدن جای خطرناک
و زخم تیر و کارد و مانند آن است فصل دوم در علاج ناسور پس بدانکه
اندرین مرض طبیب را واجب است که اول فساد خلط را از علامات
چنانچه بالا ذکر رفت تحقیق نموده استفراغ آن خلط بکند و بعده
بحسب حال تدبیرهای دیگر بکار برد و نیز بعضی گفته اند که اگر کسی
چند روز قدری روغن تلخ را با خاکستر پشم میش و سحیقه فتیلها کوری
بزنیده و بدان پنبه تر کرده بر محل ناسور نهد ان شاء الله تعالی از مرض
مذکور ایمن گردد دیگر و اگر کسی چند روز روغن تلخ را با سحیقه گور
و گوگل و سندهور بزنیده چنانچه مذکور استعمال کند ان شاء الله تعالی
ازین نیز ناسور دفع گردد و بعضی مراهم که دافع ناسور هستند ان شاء الله تعالی

در فصل مراهم خواهند آمد از آنجا نیز معلوم کرده بکار باید برد فصل پنجم
در دفع فرنگ باد و آتشک بدانکه از مجامعت کردن با زن حایض و یا
با زنی که در فرج مرض خارش داشته باشد چنانچه بعضی لاوها دارند
و یا از مساس و هم کلام بودن و پس خورده خوردن صاحب مرض
مذکور زیرا که این رنج متعدی است خلطی از اخلاط فاسد شده خون
و گوشت را نیز تباه ساخته رنج مذکور را پیدا میکند پوشیده نماند ازین
مرض بعضی مردمان بیت وری میگردند و بعضی را آبلههای در
سر و جانه پیدا گردد و بعضی را در دهن و چون مرض با استحکام رسد بعضی را
الت ریزه ریزه شده بیفتد و بعضی را درد مفاصل هم می شود و لوا
خوردن غذا ارد یه بجوهر و بعضی را نیز ریم با سوزش شدید از احلیل
بیرون می آید بواسطه گداختن پیه اطراف کرده علاجش بعد تنقیه
معده چند روز مریض را حب سم الفار ابیض خورانیدن و از اغذیه
و اشربه مخالف اجتناب فرمودن نافع مرض مذکور است صفت
حب مذکور سم الفار ابیض یکحصه و زنگ سرخ سه حصه و فلفل گرد دو
حصه بعده هر سه را در کهرل انداخته و بهمدیگر با آب رگ تم چند

[illegible]

پاس مخلوط ساخته و غلوله بقدر دانه ماش بسته نگاه دارد و بوقت حاجت
هر روز یکدو غلوله مریض را بخوراند ان شاء الله تعالی بعد از چند روز از
رنج مذکور ایمن گردد دیگر پلپل دراز و جوز الطیب و سمندر پهل و زنگ
سرخ و عاقرقرحا از هر کدام یکدرم و قند کهنه بیست و سه درم بعده همه دارو
مذکور را بهمدیگر باریکتر سائیده و با قند آمیخته و در آوند آهن انداخته تا چوب
درخت نم سل سیاهی بمالد چون دانند که یکپاس گذشته است آنگاه یکدرم
سیماب صاف را نیز انداخته بمالد چون دو سه روز بگذرد آنگاه دارو را
از آوند مذکور کشیده و در حقه انداخته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین
هر روز غلوله ساخته و در عسل آلوده کرده مریض را بخوراند اما اگر مریض غلوله را
با عسل خوردن نتواند با آب گرم بخوراند و غذا آنان نخود ملی نمک سازد
و اگر تنها نان نخود را خوردن نتواند پاره آرد گندم با آرد نخود یار کرده
و نیز مریض را در جایی که دخل باد نباشد بنشانند ان شاء الله تعالی بعد ده
دوازده روز مرض از باطن جدری واری انگیخته خشک گردد دیگر
اگر کسی چند روز سیماب را که از شنگرف کشیده باشند با افیون آمیخته بخورد
ان شاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد و دود گرفتن سیماب نیز دافع

مرض مذکور است دیگر اگر کسی چند روز سیماب را که از شنگرف کشیده باشند
با این و شنگرف و عاقرقرحا و تنکار را از هر یکی متساوی گرفته و بهمدیگر سائیده
و پاره از این را بر آتش مغیلان انداخته دود بگیرد ان شاء الله تعالی از مرض
مذکور ایمن گردد اما چشم را چون بخار شنگرف مضر است از آن جهت
طبیبان در عمل نمی آرند دیگر زرنیخ یکدرم و جواین خراسانی یکدرم
و زیبق صاف یکدرم و روغن سیزده درم بعده جمله را در طاس آهن
انداخته با ماله درخت نم سه روز بمالد و مالش بسیار دهد بعد ازین در
شیشه انداخته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین گرفته بر
بجنکی فرنگباد و آتشکی که بر الت می افتد طلا کند ان شاء الله تعالی در
زودی به گردد دیگر اگر کسی چند روز زیبق و زنگار و توتیا سبز و زنگ
از هر یک درم گرفته و بهمدیگر باریکتر سائیده بعد چرب کردن روغن
گاو بر بجنکی مذکور بریزد ان شاء الله تعالی این دافع بجنکی فرنگ باد
و قروح الذکر است دیگر اگر کسی چند روز خاکستر شبت را بر بجنکی
الت بپراکند ان شاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد و خاکستر
خرمهره و زنگ و فوفل نیز همین حکم دارند اما هر سه را یکجا کرده

بباید برید و دیگر اگر کسی چند روز بکخشنه بجای کشته را ببرک تنبول بخورد
انشاء الله تعالی از مرض مذکور خلاص گردد خاکستر زرنیخ همین حکم دارد
فصل پنجاه و دوم در دفع دمامیل که بهندوی آنرا ارکهی گویند و این نیز مشتمل بر
دو قسم است قسم اول در علامات مرض مذکور بدانکه از مداومت نمودن بر
ماکول و مشروب شیرین و یا از فساد فصد و یا از افعال تلخه انگیز و یا
از عدم مجامعت و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و خون را
نیز متعفن ساخته ریح مذکور را پیدا میکند اما اگرچه جای متعفن شدن
خون عروقست ولی درد دمل و ورم نیز خارج عروق و متعفن میباشد
و از سبب خارجی نیز دمامیل می شوند چنانچه از خلیدن خار و ریزه
استخوان و رسیدن زخم سنگ و یا خشت جای از جاهای خطرناک
و مانند آن و این را بهندی کنکه بران گویند قسم دوم در علاج جهت مذکور
بدانکه اگر آمدن دمل بسیار باشد آنزمان فصد و تنقیه معده کردن واجبست
پوشیده نماند که داروهای دمل بسیارست از آنجمله یکی آنست که دمل
خام زود بنشاند دیگر آنکه ماده دمل خام را بتعجیل دفع کند و دیگر آنکه
دمل پخته را زود بشکند و دیگر آنکه ریش دمل را زود به کند و بعضی

داروها مستعمل در دفع دمامیل بسیار هستند اما من اینجا مختصر گفته ام
داروهای که دمل را زود پخته گرداند تخم سنی و تخم ترب و تخم سپنجه و تخم
سرشف و ممیره و کتان است بوقت حاجت همه را باریکتر سائیده
و یا بعضی را بر دمل طلا کنند انشاء الله تعالی فی الحال پخته گرداند و داروها
که ماده دمل خام را بتعجیل دفع کند یکی از آن صبرست دوم بیروزه
بعضی گفته اند که فلفل گرد را باریکتر سائیده با نه چندان زفت یار
کرده و پاره گرم ساخته بر دمل سخت کردن نیز فواید مذکور دارد اگر
از علامات ماده صفرا در دمل یافته شود آنزمان افیون و سوت را
بعد از آن با برگ سائیده بر دمل سخت کردن با صوابست و داروهای
شکننده دمل بلادر و شیطرج و بنجال فاخته و زره کرکس و دانتی
است همه را و یا بعضی ازین بعد از آن با آب سائیده بر دمل طلا کنند
انشاء الله تعالی ازین دمل پخته زود می ترقد و داروی که ریش
دمل را به گرداند روغن کهنه و روغن کنجد و موم و صابون و غیر
و سلارس و مانند آنست و بعضی اطبا از اجزای مذکور مرهم
ساخته در عمل آرند و بعضی بحسب حال تدبیرهای مفرط را بکار برند

و اگر مدتی بجهتی ریش زشت شده بماند آنزمان تدبیرهای ناسور بعمل آوردن
و هر روز ریش دمل را بجوش پوست درختان زمخت و یا بزهیله شستن
و نیز دوده و سلارس و دیوار و قیر بر جراحت رسانیدن دافع مرض
مذکورست فصل پنجاه و سیوم در موی خوره ریش و سر که آنرا بهندی ... گویند و این نیز مشتمل
بر دو قسم است قسم اول در علامات مرض مذکور بدانکه از خوردن بالا بعضی و یا
از اغذیه ردیة الجوهر و یا از مداومت خوردن اشیا بلغم انگیز و مانند آن
خلطی از اخلاط فاسد شده ریح مذکور را پیدا میکند قسم دوم در علاج
مرض مذکور پس بدانکه اندرین مرض اول مریض را استفراغ خلط می
کنانیدن یعنی بلغمی را قی و دموی را فصد و صفراوی را اسهال از طبیب
واجبست و اگر طبیب جاهل باشد کمثل الحمار یحمل اسفارا در شان او باشد
بعضی گفته اند که خاکستر شونیز با شیر میش آمیخته بر موی خوره طلا کردن
دافع هر نوع مرض مذکورست و خاکستر عوک نیز همین حکم دارد و دیگر
اگر کسی چند روز بعد کلک زدن و یا خراشیدن موی خوره شیره کنایی
با شهد آمیخته کند انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد و پاره قند
سیاه را با دو چندان شیر باز کوفته طلا کردن نیز همین حکم دارد و دیگر

اگر کسی چند روز خاکستر دندان فیل و رسوت بعد از آن با آب باریکتر سائیده
و بعد خراشیدن جای موی خوره سخت کند این نیز دافع مرض مذکورست
و دیگر و اگر کسی روز یکشنبه خون موش تران بر موی خوره طلا کند این
نیز فواید مسطور دارد و نیز از اکثرین منقول است که اگر کسی روغن کنجد را
با جوش هلیلی و جوکهار و آمله بزنیده نگاه دارد و بوقت حاجت چند
قطره ازین روغن در سوراخ بینی مریض بچکاند انشاء الله تعالی ازین
نیز مرض مذکور دفع گردد و دیگر آب بهنگره و روغن کنجد از هر یک
یک آثار و جوش حبه و الاچی و سنبل الطیب و کچور و کوته از هر یک
سه ماشی بعده همه اجزای مذکور را یکجا کرده و در پاتیله انداخته
بجوشانند تا روغن بماند بعد هذا روغن را در شیشه انداخته نگاه دارد
و بوقت حاجت پاره ازین روغن بر موی خوره طلا کند انشاء الله
تعالی ازین نیز موهای انبوه بروید و دیگر و اگر کسی حجر البقر را
با شراب سائیده موضع موی خوره که موهای سفید دارد بعد کندن
آن موی طلا کند انشاء الله تعالی بار دیگر موهای سیاه بروید
فصل پنجاه و چهارم در دفع سرطان که بهندوی آنرا ... گویند و این نیز

مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علامات جمره علامت جمره بسیار اند اما در
دو سه جای بسیار خطرناک می باشد یکی در پشت دوم در سینه سوم
در رحم قسم دوم در علاج جمره مذکور بدانکه اگر چیزی مانع نبود اول مریض را
فصد و تنقیه معده کردن و نیز اگر سرطان خام و با سوزش و خارش بود
آن زمان با دو وجه از اطراف سرطان خون کشیدن عاجل النفع است و
بعضی گفته اند که در ابتدا سرطان محجر البقر برابر و طلا کردن در دفع و مانع
مرض مذکور است و اگر سرطان نزدیک بخیتن رسیده باشد آن زمان با کت
آهنی و یا بدارو نیز ریش گرداندن برهی که در و شنگرف افتاده باشد
ریشش را فراهم آوردن با صواب است وجه دیگر اگر کسی چند روز گشته
چند نهال بز از چهره گرفته و هفت بار بر سرطان مساس کرده بته جار بای
مریض اندازد ان شاء الله تعالی چون نهالها خشک شوند مرض مذکور
نیز دفع گردد و این علاج از طبیعت نیست از خاصیت است وجه دیگر اگر کسی
در ابتدای سرطان چند روز برگ و گل درخت نم را بهم کوفته و
در آب پزیده و نیم گرم بر سرطان به بندد ان شاء الله تعالی از رنج
مذکور خلاص گردد وجه دیگر اگر کسی چند روز مغز کجله را با عسل مخلوط ساخته

بر سرطان سخت کند این نیز در دفع رنج مذکور است وجه دیگر اگر کسی چند مدت
پیروزه را بر سرطان وست که هندوی آن را کدهی گویند سخت کند
ان شاء الله تعالی از مرض مذکور امین گردد وجه دیگر اگر کسی روغن کنجد
و گاو را با شنگرف و گندمک و مسل پزیده بر ریش سرطان بر رشته ها
زشت کرده ایم گوشت اعضا را الحور اند که آنرا الکه گویند چند روز طلا
کند ان شاء الله تعالی ازین مرضهای مذکور بیشک دفع کردند فصل
پنجاه و پنجم در دفع فتق و قیله هرگاه پرده که در اندرون است یکی گشاده گردد
سبب رطوبتی یا سبب فعلهای ناپسندیده چنانچه از جای جستن
و زور کردن و مانند آن بعضی گفته اند که از باد غلیظ و ضربه نیز باشد
و ازین گشادگی اگر ثرب و یا حجاب و یا روده ها و فرود آید
و به کیسه ارتبین رسد قیلة الامعا گویند و اگر باد فرود آید قیلة
الریح گویند و اگر آب فرود آید قیلة الما گویند و اگر گشادگی چنان
بود که بکیسه انثیین تواند رسید پس اگر در گوشت بماند فتق الاربیه
گویند و اگر در عشاء مذکور سوراخ شود در برابر ناف زیر تر یا بلند تر
و چیزی ازان بیرون آید آنرا فتق مراق البطن گویند و این فتق

و فتق الاربیة زنان را نیز عارض گردند پوشیده نماند علاج در جبا درست شدن
فتق و شق ممکن است اما در غیر ایشان فرض محافظت بود تا زیاده نشود
و نیز اطبا رهبند مرض مذکور از انواع گفته اند علاجش بدانکه اندرین رنج
از سود اوی و از اغذیه دیر هضم و از دویدن و جستن و از افراط مجامعت
و از فعلهای لاغر کننده و مانند آن مریض را اجتناب فرمودن از طبیب
حاذق لازم است و دارو این رنج نیز از انواع است یکی آنست که اگر
کسی چند روز بعد تنقیه معده برنج و سنگ از هر یکی مساوی گرفته و بعد کوبیده
سائیده بر خصیه سخت کند ان شاء الله تعالی ازین فتق بادی و بلغمی دفع گردد
وجه دیگر اگر کسی چند روز صحیفه الطیفل را در بول بقر انداخته بخورد ان شاء الله
تعالی از رنج مذکور امین گردد و روغن بید انجیر که با آب اطریفل زنجبیل پخته
باشند نیز همین حکم دارد وجه دیگر صمغ دماهان و گندرو و شکرتری از هر یک
را گرفته و بعد کوبیده سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین با سفیده
بیضه ماکیان و شهد آمیخته چند هفته مریض را بخوراند ان شاء الله تعالی از
هر نوع فتق نحو قیلة الما رفع گردد زیرا که علاج قیلة الما سوراخ کردن
در خصیه و داغ کردن رد است و بعضی گفته اند که چهار انگشت از ستا لنگ

بالاتر کلکها زدن و بعده شیراک بر دو دادن عاجل النفع است و نیز داغ
دادن به سلیق مخالف در مرض مذکور عجایب و غرایب است و نیز بسیاری
جای آزموده ام وجه دیگر اگر کسی روز یکشنبه بادنجان را هفت بار بر خصیه مریض
مساس کرده و بر رشته بسته با سقف آویزد ان شاء الله تعالی چون بادنجان
خشک گردد خصیه نیز بجای خود آید و این علاج از خاصیت است نه از طبیعت
و بعضی گفته اند که آتش بنجان و فرفیون را در روغن یاسمین حل کردن و در
احلیل مریض چکانیدن نیز در دفع رنج مذکور است فصل پنجاه و ششم در دفع جسیل
و تناول گوشت و انگور ... و مانند آن و این قسم نیز مشتمل بر چند شعبه است
شعبه اول در علامات مرض مذکور بدانکه از عدم مجامعت و اسهال و نیز از ماکول و مشروب
ردیة الجوهر چنانچه شیر و ماهی و یا از غذا دوست غذا کردن چنانکه اشیای
که خون سوداوی را پیدا میکند چنانکه از گوشت گاو و بادنجان و مانند
آن و یا از بیک روده و بعضی خلطی از اخلاط فاسد شده و خون
پوست و گوشت آن محل را تباه ساخته مرض مذکور را پیدا میکند
و گاه باشد که از انفتاح فوهات عروق نیز می باشد خصوصا ذو شعبه دوم
در علاج مرض مذکور بدانکه اندرین مرض اگر چیزی مانع نباشد اول

برای جسیل ... ارده
سنم اسپیه و ... سه
کنبیلة و جمار ... با ...
روغن ... بر جسیل ...
شفا یابد نوعی دیگر ...
این دارو تخم ... و
گندم و ...
و ... طوطا ... چار ...
... بکش ...

مریض را فصد و تنقیه کردن و اگر مرض چنبل کهنه باشد آنزمان بادیوچه از
اطراف وی خون کشیدن و نیز مریض را از غذا[های] مذکور اجتناب فرمودن
عاجل النفع است والله اعلم بالصواب دیگر اگر کسی چند روز خاکستر سرگین فیل را با روغن
کنجد آمیخته بر چنبل طلا کند انشاء الله تعالی از مرض مذکور خلاص گردد دیگر
اگر کسی چند روز روغن زرچوب و نبات جتر کشیده بر چنبل بعد خراشیدن
با جلد دشتی طلا کند انشاء الله تعالی ازین نیز چنبل دفع گردد و روغن
گندم سفال چرب که بر آتش نهادن حاصل می شود نیز همین حکم دارد و اگر
بجای از جاهای خطرناک باشد آنزمان کلک زدن و لیجه دارو
نیز چنانکه توتیا شیر و چوک و تخم ربتبرک و جره و چونه و مانند آن سخت
کردن و بعده ریش را برابر فراهم آوردن نیز دافع مرض مذکور است دیگر
اگر کسی پاره سیماب را در آوند آهن انداخته و بر آب لیمون پاشیده
و با بالا چوب درخت نم گردد و همش پاره مس چسپانده باشد چند روز مالیده
لکش را بر چنبل بمالد انشاء الله تعالی این نیز دافع چنبل و هر نوع خارش است
دیگر اگر کسی چند روز روغن بلادر بعد خراشیدن بر چنبل سخت کند
انشاء الله تعالی ازین نیز چنبل بخته شده و ریش گداخته بر گردد دیگر

اگر کسی چند روز توتیا نیز را در آب جوشانده و بدان آب جای چنبل را بشوید
انشاء الله تعالی ازین چنبل دور و دفع گردد دیگر اگر کسی چند نوبت بعد
خراشیدن با جلد دشتی زرد و تخم پنوار و پوست انبه و تخم بلبه و تخم ترب
از هر یکی مساوی گرفته و بعد از آب سائیده سخت کند انشاء الله تعالی ازین ریح
نیز دور قدیم و جدید دفع گردد دیگر اگر چند نوبت جنس مذکور نمک
و باکچی و در شف و گندهک را از هر یک برابر گرفته سخت کنند این نیز
فواید مذکور دارد و بعضی گفته اند که مغز تخم بید الخیر با شیر زقوم و بول گاو
گرفته بر موضع داد و چنبل و خارش سخت کردن عاجل النفع است و قند سپید
و خاکستر کیمنت با آب آمیخته بر موضع مرض مذکور طلا کردن نیز دافع و نافع
ریح مذکور است و اگر کسی را مرض هر سال پیدا می شود آنزمان فصد و تنقیه
معده کراندن طبیب حاذق را لازم است فصل پنجاه و هفتم در دفع ثالول
که آنرا مسه گویند بدانکه نبت ثالیل از خلط غلیظ بلغمی است و گاه باشد که از خون
سودا انگیز باشد علاجش اگر بسیار باشد آنزمان استفراغ خلط فاسد کراندن
و نیز مریض را از ماکول و مشروب که ممد مرض اند اجتناب فرمودن
لازم است چنانکه گفتیم الاجتناب ام الدواء و اگر عدد ثالیل اندک

بود و طلا دفع کنند صفت طلا مذکور اگر کسی چند روز شونیز و از ماهی خون و سرگین
بز از هر یک مساوی گرفته و بعد از سرکه با یکدیگر سائیده بر آن سخت کند انشاء الله
تعالی از ریح مذکور ایمن گردد و بعضی گفته اند که زریخ تنها طلا کردن نیز
فواید مذکور دارد و اگر ازین تدبیرها دفع نگردند آنزمان دارو نیز و متعفن
چنانکه زنگ و مانند آن بر ثالیل بعد خراشیدن بر موضعش سخت کردن
و بیخش را کنده دور ساختن و نیز ریشش را باز هم فراهم آوردن مجرب
و مفید است اما چون ثالیل بجای از جاهای خطرناک باشند و احیاناً
از خلقی باشند لا علاج است فصل پنجاه و هشتم در دفع دوالی و داء الفیل بدانکه دوالی علتی است
که رگهای ساق غلیظ چون گره گره پیچیده شود و سبب آن خون سوداوی
باشد که در رگهای منصب باشد ازان جهت این علت بیشتر حمالان و پیکانرا
حادث میگردد علاجش بعد تنقیه معده از ساق ماوف بدیوچه و فصد
خون کشیدن و مریض را از ماکول و مشروب ممد مرض اجتناب فرمودن
و نیز رنجور را آسایش دادن بر طبیب حاذق لازم و واجب است داء
الفیل علتی است که اکثر از نوشیدن آب حوضهای متعفن و غیر آن ساق
پای و قدم همچون ساق و پای فیل غلیظ و سطبر می شود و گاه باشد که

این علت از خون سوداوی و بلغمی نیز پیدا باشد علاجش علاج دوالی و
بعضی گفته اند که اگر کسی چند روز ساج اهور را در سنگ با روغن تلخ سائیده
بر ساق و پای ماوف طلا کند انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد
دیگر اگر کسی چند روز سحیقه هلیله را در روغن بید الخیر بریان کرده
بخورد انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور و کوله بادی و کتهو [illegible] دفع
گردد دیگر اگر کسی دهاتوره و بید الخیر و سنبهالو و لبکهیره و سهنجنه و
سرشف از هر یک مساوی گرفته و بعد از آن با یکدیگر سائیده چند نوبت
بر ساق پای سخت کنند انشاء الله تعالی این نیز دافع مرض مذکور است
و تخم ترب و گندهک و سرگین بز بعد کوفته طلا کردن نیز دافع مرض
مذکور است و تخم ترب و گندهک [illegible] استسقای لحمی است پوشیده نماند که
اندرین ریح در هر هفته قی کراندن مریض را بر طبیب حاذق لازم است
زیرا که این بجز فساد بلغم نمی باشد فصل پنجاه و نهم در دفع عرق مدنی که پیچه
کرم نارو گویند بدانکه از اکل و شرب ردیة الجوهر و بلغم انگیز خصوصاً از دایم
نوشیدن آب حوض که اندران همیشه سرگین و بول اسپان کرده
[illegible] خلطی از اخلاط فاسد شده و گوشت و پیه آن محل اشیاء ساخته

مرض مذکور را پیدا میکند علاج بعد تنقیه معده مریض را چند روز انکوزه
بریان و شکار با قند کهنه خوراندن و نیز هر روز روغن گاو با شیر زنیده
بر عضوهای ماوفت مالیدن دافع و نافع ریح مذکور است و دیگر اگر
کسی چند روز عکس بک را با قند کهنه آمیخته بخورد انشاء الله تعالی از
ریح مذکور ایمن گردد الکت زاغ و پیه اسپ همین حکم دارند و بعضی
گفته اند که اگر کسی چند روز شیره برگ سنبهالو بخورد دانخ الله تعالی
از علت مذکور و عرق النساء خلاص گردد و نیز از خوراندن نیش
عقرب رشته با نانی ولی مشقت بیرون آید فصل ششم در دفع بعضی مرضهای
مادی که بیدوی گرد اعضا روی آید و این فصل مشتمل بر چند قسم است قسم
اول در دفع فالج ابتدای رمضانها بدانکه از کمی خون و یا از غسل کردن
بعد مباشرت و یا از گوشت سارکان و یا از اکل و شرب مفرد و یا
از فصد و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده عضوها با در
نصف بدن آمده و اعضا از آن طرف راست ولی حس ساخته
مرض مذکور را پیدا میکند و نیز بعضی اطبا این مرض را از عدم نفوذ
روح نفسانی اندر آن طرف پنداشته اند و بعضی از و استلا فساد

خفقان نشود و ازبادی

مزاج ببرودی و تری آن اعضا وگاه باشد که اندرین مرض افعال طبیعی چنانچه
گویائی و شنوائی و فهم و مانند آن نیز باطل کردند اما بواسطه افراط ماده
مرض علاج پس بدانکه اندرین مرض اول مریض را در خانه که مدخل باد
شمالی نباشد نشاندن و از ماکولات و مشروبات محمد مرض اجتناب
فرمودن و نیز اگر چیزی مانع نبود کوشش در تنقیه معده کردن و دور
تدبیر ها آب دادن نیکو فهم داشتن طبیب حاذق لازم و واجب است
و اگر طبیب جاهل بود کمثل الحمار یحمل اسفارا در شان او باشد پوشیده
نماند که بعضی اطبا هند اندرین مرض آب جوشیده دادن فرموده اند
اما چون معلوم شد که اکثر احوال مرض مذکور از کمی خوردن و سستی و زبونی
اعضا پیدا می شود از آنجهت قول سابق را رد کردم زیرا که آب جوشیده
لاغر کننده بدن است و اطبای فارس شربت که آن را ماء العسل گویند گفته
اند اما چون این خوب نیست زیرا که عسل مرکب از خلاصه نباتات است و
قوت منفعل در و اغلب است از آنجهت ضم کردن با آب سردی می شود
اما پس هر نوبت آب تازه چاه مریض را در آوند زر و یا در گاه جوز
هندی انداخته دادن با صواب است و دوره های این ریح نیز از انواع اند

چنانچه بعضی از روغن و معجون و ضماد و مانند آن صفت روغنهای مذکور جوش
برگ راسن و با شیره برگش و شیره برگ سنبهالو و جوش فلفلمویه و گوکهرو از
هر یک یک آثار و آب بیخ سیر که آن را اظفار الکلب نامیدم یک و نیم آثار
و جوش شبت و شیره برگ پودنه از هر یکی نیم آثار و شیر گاو و بادیان از
هر یک سه آثار و روغن کنجد و یا بادام پنج آثار بعده همه اجزای مذکور را
بهم آمیخته در کراهه انداخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان پارهٔ مشک
چاشنی داده و صاف ساخته و در شیشه انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت
پاره از بن کشیده هر روز بکار برد انشاء الله تعالی مرض مذکور و درد
الکت و درد مفاصل و نقره و مانند آن دفع کردند و این را الدهن الجلیل
نامیدم نوع دیگر جوش دمول و جوش اسکنده و جوش بهارنگی و جوش
اکانهل و کتائی و جوش عقرقره و جوش سیاه دانه و جوش خرز الطیب
از هر یکی مساوی و روغن بید انجیر و یا بادام چندان از هر یک جوش
جوش ادویه مذکور را بعد که آمیخته بترتیب روغن مذکور پزیده نگاهدارد
و بوقت حاجت این را نیز بکار برد انشاء الله تعالی نیز مرضهای بادی
دفع کردند و این را عبیر الجلیل نامیدم نوع دیگر جوش ریگجا و جوش

مادر زنجویه و آب ادرک از هر یک یکسهم و جوش قرنفل و جوش زرنباد
از هر یکی نیم سهم و روغن کنجد و یا زیت یک و نیم سهم بعده همه اجزای مذکور را
بعد که آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند تا روغن بماند و این نیز دافع
و نافع مرضهای مذکور است و این را الدهن الجلیل نامیدم نوع دیگر آب ریحان
سه خواد و روغن کنجد بکو و بعد که آمیخته و در پاتیله انداخته بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند انشاء الله تعالی غذای این نیز دافع
فالج و درد مفاصل است نوع دیگر روغن فرفیون که منقول است
از حکمای فارس هم درد ها اگر از سردی بود زایل کند و فالج را نیز
سود دهد صفت آن قسط ده درم کندش چهل درم جند بیدستر پنج درم
پودنه کوهی دوازده درم عقرقرحا هفت درم موبزنج سه درم جملهٔ نیم
کوفته کنند و در چهار صد درم شراب کهنه بپزند تا سه بخش برود و یک
بخش بماند و نصف آن روغن چیزی با آن بیامیزند و بپزند تا شراب
برود و روغن بماند پس در هر ده درم روغن دو درم فرفیون تازه بیندازد
و یک جوش دیگر بدهند و بردارند و بوقت حاجت بکار برند فایده
بعضی معجونات نیز کرده ام آب اظفار الکلب و شهد از هر یک آثار رفته

ودر پاتیله انداخته وبالاء دیگدان نهاده بجوشانند چون دانند که از قوام آمده است
آنزمان جوز بویه و قرنفل وبچه و عاقرقره و زنجبیل وسیاه دانه و لسان پاسه و
ترکته و تر بهله و املکه و از هر یک سه تولچه گرفته و بعد کوبیده باریک ساییده
وبا قوام مذکور آمیخته و نیز پاره مشک چاشنی داده و بوقت حاجت قدری
ازین هر روز مریض را بخوراند انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور رود
و دیگر بسی رنجهای سردی دفع گردند واین را سکنه باد جوزن نامیدم نوعی دیگر
بهارنگی و هر دو زیره و دیوارد و زنجبیل و مغز دانه بید انجیر و ناگیسر و شونیز
و ورق قرنفل و ببول و مصطکی و پیپلدراز و عاقرقره و فلفلمویه و دهان بتر
که آنرا الکونه گویند از هر یک دو درم و کمندهک صاف بجذرم و پوست
بلیله و املکه از هر یکی بیست و یکدرم و کوکل بجاه و شش درم
و اول کوکل را با آب اطفار الکلب ضم ساخته و در آوند آهن انداخته
و بالای دیگدان نهاده حل کند و بعده همه دار و های مذکور را بعد کوبیده
باریک ساییده و با کوکل مخلوط ساخته فرو دارد و باز قطره روغن گاو
پاشیده چند روز بگوید چون داند که همچون کلچاره گشته بگذارد شده است
آنزمان در آوند چوب انداخته نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازین

هر روز مریض را با آب و یا شراب کهنه بخوراند انشاء الله تعالی ازین رنج
مذکور و رکتابات و دیگر بسی رنجهای بادی چنانچه نقره و تشنج و کروهی
و درد مفاصل که بهندوی آنرا گونبات گویند و مانند آن دفع گردند واین را
کندمای کوکل نامیدم نوعی دیگر آب برگ راسن و آب اظفار الکلب از
هر یکی یک نیم آثار و کوکل یک آثار هر سه را بعد آمیخته و در آوند
آهن انداخته بپزد چون دانند که غلیظ شده است آنزمان زرنباد
و جراینه و جوز الطیب و سنبل و اجزار و بمول و اجزای شبت و برگ
چتره و پیکرمول از هر یکی سه درم گرفته و بعد کوبیده باریک ساییده و با کوکل
مخلوط کرده و نیز این را جنس کوکل مذکور کوفته نگاهدارد و بوقت
حاجت این را نیز بکار برد انشاء الله تعالی ازین مذکور مرض و
پرسوتکا و درد کمر و مانند آن نیز دفع گردند واین را [illegible] کوکل نامیدم
نوعی دیگر پوشیده نماند که مدار علاج این رنج بر طبیب است اگر طبیب حاذق مرض
از تنهار و غن و یا کوکل داند یک تدبیر را در عمل آرد و الا نه هر دو را
در یک محل بکار برد و از خلط کردن جزی بر عضوی مریض بهودی
نهد نیز با تدبیرهای مذکور بکند صفت ضمادهای که بر عضو بادزده از کار افتاده ...

سرگین کبوتر و فلفلمویه و شونیز از هر یکی مساوی گرفته و بعد کوبیده باریک ساییده
و با خون روباه آمیخته بر عضو ضماد کند نوعی دیگر اگر کسی چند نوبت باد رنجویه
و لسان پاسه و پوست شفتالو خشک از هر یکی مساوی گرفته و بعد کوبیده باریک ساییده
و با خون شغال آمیخته بر عضو ضماد کند این نیز عاجل النفع است نوعی دیگر
مصطکی و سنبل الطیب و سندروس از هر یک برابر گرفته و بعد کوبیده باریک
ساییده و نیز پاره سلارس ضم ساخته و با خون خرگوش آمیخته بر عضو ضماد کند
و بعضی گفته اند که بنگ و کوکنار بعد کوبیده با آب گرم ساییده ضماد کردن
نیز خیلی خاصیت دارد اما نیازموده‌ام قسم دوم در دفع لقوه که بهندی لکهه ... گویند
بدانکه از خوابیدن کج و یا از اسبابهای فالج چنانچه بالا ذکر رفت
از بار برداشتن و یا از خنده بلند کردن و مانند آن خللی از اخلاط
فاسد شده خصوصا باد در یک طرف دهن آمده و اگر طرف را منقبض
و کج ساخته مرض مذکور را پیدا میکند و گاه باشد که اندرین مرض نیز
یک چشم مریض نگاه شده باشد و مریض آنرا بهم زدن نتواند علاج
پس بدانکه اندرین رنج اول مریض را از اکل و شرب سرد و ترش
اجتناب فرمودن و جایی که مدخل باد نباشد در آن جای نگاهداشته

حقنه کردن و بعده تدبیرهای فالج در عمل آوردن نیز عاجل النفع است
نوعی دیگر اگر کسی چند روز یکدرم سحیقه تخم کدر را با مسکه گاو و شکر آمیخته
بخورد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز
جوش برگ راسن را پاره شهد چاشنی داده بخورد انشاء الله تعالی
خلاص گردد و اگر رنج لقوه دیرینه شده باشد و هیچ تدبیری مذکور
دفع نگردد آنزمان اول فک مریض را چند روز سید جلوه شب کردن
و بعده سرون گاو را بر فکی که طرف دیگر مایل شده باشد سخت کرده
بجای خود آوردن و مغز مریض را در روغن کنجد بنظر کردن فرمودن
نیز دافع و نافع مرض مذکور است و آیینه در نظر کردن نیز فواید مذکور دارد
نوعی دیگر منجهه و موتهه و کلوی و کوتهه و سندهی و بهارنگی و کتهی
جوز و بچ و تم و زرچوب و دارهلد و تر بهله و ببول و کنگی و مر هری
در بنگ و بجیا و چتره و ستراول و ترایان و پیپلدراز و اندرجو
و بانسه و بهنکره و دیوار و بارهی و ساکهیره رکت چندن و توت
و برن و جراینه و پلچی و خیار چنبر و سوره و بلاین و کریج و انیس و بالا
و حنظل و جوانسه و کهیره و کراهیرا هر همه مساوی گرفته و بعد کوفته

نگاه دارد و بوقت حاجت قدری ازین جوشانده صاف ساخته و پاره
کوکل و محیقه بلیله را از انداخته مریض را چند روز نهار بنوشانند انشاء الله تعالی
ازین هر هژده نوع بیست و علت سرخ باد و باد لقوه و فالج و درد مفاصل
و مانند آن دفع گردد و این کواته منقول است از اطبای هند و این را
بمجهار گویند وصفه دیگر اگر کسی چند روز به بندق هندی صاحب لقوه را ناس
داده در خانه تاریک بنشانند انشاء الله تعالی رطوبت از بینی روانه شده
خلاص گردد و این مجرب است قسم سیوم در دفع درد مفاصل که بهندی [illegible] گویند
بدانکه از دایم خوردن غذای چرب و ناکردن حرکت و از خوردن اشیای
سرد و نافخ و از بدهضمی و یا از افراط جماع و یا امتلا و یا از عدم استفراغ معتادی
چنانچه قی و اسهال و یا از ریختن ماده غلیظ از سر و جگر بطرف اعضا
و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و نیز خلاصه طعام را تباه ساخته در
بندها دست و پا و کمر آمده مرض مذکور را پیدا میکند و بعضی گفته اند که ابتدا
رنج مذکور خلط آورده است العلاج بدانکه اگر چیزی مانع نبود اول مریض را
اسهال قوی کرانند و نیز از اکل و شرب بد مرض اجتناب فرمودن
بر طبیب حاذق واجب است زیرا که از آن جهة گفته ام که التنقیة قامع

الامراض والاجتناب ام الدواء و این مرض نیز بانواع است
صفت اجوه و فلفل دراز و بارنگ و دیوار و چتراد سونف و نمک
و فلفلمویه از هر یک دوازده درم زنجبیل و بدهارا از هر یکی صد و بیست
درم و پوست هلیله شصت درم بعده همه اجزای مذکور را بهید یکبار بیکجا
سائیده و بجامه بیخته نگاه دارد و بوقت حاجت قدری ازین
هر روز مریض را باب گرم و یا در جلاب قند انداخته بخوراند انشاء الله
تعالی ازین هر علتی که از انوبات شده باشد فی الحال دفع شود
و درد کمر زانو و عرق النسا و درد پشت و مانند آن نیز دفع گردند
وصفه دیگر و اگر کسی چند روز راسن و بید انجیر و ساول و بان درخت
و گلوی و دیوار و هلیله و موتهه و سندهی و گجور هر همه متساوی بسته
بعده کوب ساخته و جوشانده و در جوش پاره روغن بید انجیر انداخته
مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور که باد در کمر
و پشت و کمر و سینه باشد دفع گردد وصفه دیگر اگر کسی چند روز سیاه دارو
و زنجبیل و عقرقرحا و زرنباد و اظفار الطیب از هر یکی برابر گرفته
و بعده کوفته و در شیر بز و یا گاو جوشانده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی

ازین نیز رنج مذکور و فالج و لقوه و منقبضی اعضا دفع گردد و این را [illegible]
نامیدم وصفه دیگر راسن و گلوی و پوست بید انجیر و دیوار و زنجبیل
از هر یکی متساوی بعده کوفته بجوشانند و در جوش پاره کوکل انداخته مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور که در تمام وجود و بندگاه اعضا
در آمده باشد دفع گردد وصفه دیگر و اگر کسی چند نوبت خار صابون بعده
مخلوط ساخته بر درد مفاصل سخت کند انشاء الله تعالی از مرض مذکور
ایمن گردد و بعضی گفته اند که محیقه شونیز با انگبین آمیخته سخت کردن
نیز همین حکم دارد و اگر درد مفاصل با سایر علامات غلبه خون باشد
آن زمان بادیوچه از اعضای ماؤف خون کشیدن و نیز فصد کردن عاجل
النفع است وصفه دیگر اگر کسی چند روز پیه روباه را پاره گرم کرده بر درد مفاصل
بمالد انشاء الله تعالی از رنج مذکور خلاص گردد و گوشت روباه بریده
بر عضو ماؤف بستن نیز همین حکم دارد وصفه دیگر اگر کسی چند روز معجون [illegible]
کوکل که در فصل فالج گذشته اند با نان شراب و یا باب گرم بخورد انشاء الله
تعالی از مرض مذکور و دیگر از سبی مرضهای بادی ایمن گردد مجرب است
وصفه دیگر منقول است از اطبای هند پوست درخت مغیلان و اسگنده

و بهو و بیر و گلوی و ستاور و خارخسک و راسن و بدهارا و کجور و چونین
و زنجبیل هر همه را متساوی گرفته آس کنند و بمقدار وزن کل دارو کوکل
و نیمی از وزن کوکل روغن گاو بستانند بعده و آس کرده بکار برد قسم چهارم
در دفع عرق النسا که بهندی آن را کردهسی گویند بدانکه مرض مذکور و
نقرس و مندیه وجع الورک و درد مفاصل و مانند آن سبب اینهمه
ریحها یکی است چه اگر ماده مرض در پیوندهای انگشت خصوصا در ابهام
ریزد آن را نقرس گویند و اگر در مهرهای پشت ریزد آن را مندیه گویند
و اگر بر [illegible] رین و ران گذشته پس ساق پاید آن را عرق النسا گویند
العلاج پس از استفراغ خلط فاسد چند روز مریض را در جوش بالاسن
و سبنهالو پاره کوکل انداخته نوشانیدن و نیز از اکل و شرب بد مرض
اجتناب فرمودن دافع و نافع مذکور است وصفه دیگر اگر کسی چند نوبت
شیطرج را باب گرم سائیده بر عضو ماؤف سخت کند انشاء الله تعالی
از مرض مذکور خلاص گردد و بعضی گفته اند که مغز کچله با انگبین آمیخته
طلا کردن نیز همین حکم دارد و فلفلمویه طلا کردن نیز بدل شیطرج است
وصفه دیگر اگر کسی ریگ راسن و کوکل بهم آمیخته و کوفته چند روز

بخورد انشاء الله تعالی از مرض مذکور و درد مفاصل ایمن گردد نوعی دیگر اگر کسی
چند نوبت پاره روغن بیدانجیر در جوش پوست بیخ بکاین انداخته بنوشاند
انشاء الله تعالی ازین نیز عرق النسا دفع گردد پوشیده نماند چنانچه
سبب اینهمه رنجهای مذکور یکیست علاج اینها نیز مشترک است پس طبیب
باید که در بند معالجه درد مفاصل این را مفید است آنرا نیز در عمل آرد و اگر
طبیب نافهمیده بود کشش انجار بحمل اسعار را در شان او باشد قسم پنجم در دفع
لرزیدن اعضا که آنرا رعشه نیز گویند بدانکه از سوء المزاج سرد یا دی و غیره
بادی چنانچه بعضی ضعیفان اگر بوقت سرما عارض می شود و یا خشکی
عصب و یا چیزی موذی مثل زهر عقرب و غیر آن و یا از ادمان خمر
و یا از ترشی و مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده و مزاج را از حال
طبیعی گردانده مرض مذکور را پیدا میکند اما بقول اطبای هند این است
وقتی که باد در عصب در آید حرکت غیر ارادی در اعضا پیدا می شود
علاجش علاج فالج و نیز بعضی گفته اند که در اول مریض را معجون گرم چنانچه
تریاق فاروق و مثرودیطوس خوراندن نیز خیلی خاصیت دارد لیکن
نیازموده ام نوعی دیگر اگر کسی چند روز مغز سر ارنب گرم کرده بر عضو ماؤف

۲ با انگو جو ران تلسی
ستا رهنگ

طلا کنند انشاء الله تعالی از رنج مذکور ایمن گردد نوعی دیگر دارچینی و بادرنجبویه
و عاقرقرحا و خولنجان از هر یکی یک سهم قرنفل و چوب چینی و فرفیون
و کندهک صاف و ناگیسر از هر یکی نیم سهم بعده همه اجزای مذکور را
بعد کوبیدن سائیده و در جامه بیخته و با انگبین و با آب طفاء الکلب
آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین هر صبح روز مریض را ناهار
بخوراند انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور و سرخی عضو و درد مفاصل
و مانند آن دفع گردد و این را لندهک چورن نامیدم نوعی دیگر اگر کسی چند
مدت اسارون و مصطکی و سلیخه و زنجبیل و فلفلمویه و قرنفل از
هر یکی متساوی گرفته و بعد کوبیدن سائیده و با انگبین آمیخته بخورد انشاء الله
تعالی از مرض مذکور و سستی باه ایمن گردد قسم ششم در دفع تشنج یعنی
درهم کشیده شدن عضو چنانچه راست نشود و بهندوی این را ادمنک باد
گویند علاجش علاج فالج اما اگر کسی را تشنج بسبب زخم شده باشد
چنانچه بعضی مجروحان را شعاع آفتاب و یا ماهتاب عارض میشود
پس گفتیم که لا علاج را الا التریاق الفاروق قسم هفتم در دفع تمدد
یعنی راست ماندن عضو که بقصد کردن خمیده گردد علاجش بعد تنقیه

معده چند روز روغن خفاش و خرس و روباه و خنثی مالیدن بر عضو است
صفت روغن خفاش چند سر خفاش را در آوند آهنین با روغن بادام بریزند
چندانکه مهرا گردد بعده روغن را صاف کرده نگاهدارد و بوقت حاجت
چند روز بر اعضای مریض بمالد انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور و فالج
و رعشه و کری گوش دفع گردد صفت روغن خرس روغن پیه سینه خرس
با نه چندان آب برگ ترب و جوش برگ راسن یار ساخته در آوند گلی
انداخته بجوشانند تا روغن بماند انشاء الله تعالی این نیز دافع مرض مذکور و فالج است
صفت روغن روباه روغن پیه روباه را با نه چندان آب [illegible] طفاء الکلب
یار ساخته و در آوند مس انداخته بجوشانند تا روغن بماند از زمان پاره عنبر
چاشنی داده نگاهدارد و بوقت حاجت این را نیز بکار برد و طفاء الکلب
بیخ سیر را نامیدم و روغن خنثی پیه بیخن را گویند و بعضی اینها را تنها
بکار برند و بعضی با روغن کنجد آمیخته و پاره گرم ساخته در عمل آرند قسم
هشتم در اختلاج و آن جستن اندام است و آن حرکتی است که اندر
عضلهای افتد لیکن مراد تولد این حرکت از بادهای غلیظ است و علامت
باد اندرین مرض این است که در یک موضع توقف نمیکند بلکه جابجای

میگردد و بعضی گفته اند که اختلاج مقدمه بسی رنجهاست چنانچه فالج
و لقوه و صرع و سکته و مانند آن علاجش بعد تنقیه معده چند روز عضو
ماؤف را گرمی رساندن خصوصا با نمک و مریض را نیز چند هفته از
میوه های تر پرهیز فرمودن با صواب است فصل شصت و یکم در دفع نا آرزوی
طعام که بهندوی آنرا ارچک گویند و این نیز مشتمل بر دو قسم است قسم اول
در علامات [illegible] بدانکه مرض مذکور پنج نوع است یکی آنکه از غلبه باد حادث
گردد دوم از بلغم سوم از صفرا چهارم از هر همه خلط پنجم از اندوه و فراق
و ترس و غصه و مانند آن و گاه باشد که از اکل و شرب که طبع مایل
بدان نباشد نیز می باشد اگر رنگ روی و چشم سیاه وام نماید و نیز درد اعضا
و وسواس دل بود بدانکه از غلبه باد است و اگر رنگ روی و چشم و براز
زرد وام نماید و نیز کثرت تشنگی و تپاک و تلخی دهن بود بدانکه از غلبه
صفرا است و اگر رنگ روی و چشم و بول سفید وام نماید و نیز کثرت خواب
و گرانی وجود و سیلان اللعاب من الفم بود بدانکه از غلبه بلغم است و آنکه
از هر سه خلط باشد نشانهای هر سه خلط اندران ظاهر گردد و آنکه از اندوه
و ترس و مانند آن حادث گردد پس خلطی که سبب آن غلبه های غالب

شده مرض را پیدا ساخته است نشانی آن نیز اندرین نوع ظاهر گردد قسم دوم
در علاج جهت مذکور بدانکه اندرین مرض اول مریض تنقیه باقی و اسهال کردن
و بعد چند روز اغذیه و اشربه و ادویه اشتها انگیز در عمل آوردن دافع و نافع
رنج مذکور است نوعی دیگر اگر کسی چند روز قرنفل و انار دانه و کشنیز و نمک
و بلیله از هر یکی مساوی گرفته و بعد از باریکتر سائیده با دو چندان اصل سفید نبات
بار ساخته بوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض را بخورانند انشاء الله
تعالی از مرض مذکور و سنگرهنی دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی چند روز فلفل گرد
باریکتر سائیده و با شهد آمیخته بخورد انشاء الله تعالی از نا[illegible]ز وی طعام
که آن بسبب بلغم بوده باشد ایمن گردد نوعی دیگر قرنفل و کوکل و اسیر و صندل
او و سارون و گل نیلوفر و زیره سیاه و دانه الاچی و دانه فیل دراز
ار سلیخه ناگکیسر و زنجبیل و سنبل الطیب بالا کاهوز و جوزبویه و طباشیر
بعده همه را بعد از باریک آس کند و هشت چند چیزی از نمک دارد
نیز شکر سفید یار ساخته نگاه دارد و بوقت حاجت مقداری روزینه
مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور که از غلبه هر سه خلط
شده باشد دفع گردد و آرزوی طعام پدید آشود و منی در زور افزاید

و آرام حاصل آید و زحمت دل و دمه و بستگی غایط و سل و پیش و سنگرهنی و
اطلاق و نقصان و پرمیو دفع شوند و این دارو منقول از اطبای هند است
و این را اولکادهن نامیدم نوعی دیگر اگر کسی چند روز در آب انار دانه قند
انداخته بخورد انشاء الله تعالی از رنج مذکور که از غلبه تلخه شده باشد خلاصی
یابد نوعی دیگر اگر کسی چند نوبت ورق قرنفل و زیره سفید را بعد دیگر باریکتر
سائیده و با عسل آمیخته بخورد انشاء الله تعالی از مرض مذکور که از فساد
شده باشد ایمن گردد نوعی دیگر اگر کسی آب لیمون و آب انار دانه و شهد
از هر یکی مساوی بعد از آمیخته چند روز بخورد و یا زمانی در دهن نگاه داشته
باشد انشاء الله تعالی از هر نوع مذکور ایمن گردد و آب ادرک
و لیمون و شهد بعد از آمیخته خوردن نیز همین حکم دارد نوعی دیگر پوست
هلیله و بلیله و آمله از هر یکی شش سرشاهی و زنجبیل سه سرشاهی و حره
یک سرشاهی و ورق قرنفل و جزاعظم از هر یک نیم سرشاهی بعده همه را
بعد دیگر باریکتر سائیده با شهد آمیخته نگاه دارد و بوقت حاجت قدری
ازین هر روز مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین اشتها صادق
پیدا آید و بلغم حرارت و گوله بادی و جنبش باد و آروغ و منداکنی و درد شکم

و پرمیو و نفخ معده و مانند آن نیز دفع کرده شد و این را اولکادی ترپهله نامیدم
نوعی دیگر زرکته و ترپهله و جواکهار و نمک سنگ و نمک سیاه و کشنیز و هرد و زیره
دیج و جاب و جواین و لنگی و پهکرمول و قرنفل و جوزبویه و قرنفل و الاچی
دانه و پودینه و بارنگ و فلفلمویه از هر یکی برابر گرفته و با هر چندان
نبات و انار دانه نو یار ساخته و باریکتر سائیده نگاه دارد و بوقت
حاجت قدری ازین هر روز مریض را بخورانند انشاء الله تعالی ازین
ناآرزوی طعام و هر نوع درد شکم و سنگرهنی و کتودهر و گوله بادی و تباهی
آواز حلق و بدهضمی و آروغ و منداگنی و سرفه و فواق که بسبب امتلا شده
باشد دفع گردند و این را اولکادی [illegible] نامیدم نوعی دیگر پوست ترنج خشک
کرده سی درم قرنفل و جوزبویه و فلفل دراز و قرفه و قاقله و خولنجان و
زنجبیل از هر یکی یکدرم و مشک دو دانگ بعده همه اجزای مذکور را
بعد از باریکتر سائیده و با عسل آمیخته بکار برد انشاء الله تعالی ازین نیز مرض
مذکور یکبارگی دفع گردد فصل شصت و دوم در دفع زحمت تلخه ترش که [illegible]
از [illegible] نامند و این نیز مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علامت مرض مذکور
بدانکه چون تلخه بسببی از اسبابها در وجود زیادت گردد و از گرمی [illegible]

مانده و ترش گشته رنج مذکور را پیدا میکند علامتش آنست که طعام هضم
نشود و بغیر کار ماندگی و گرانی بدن حاصل آید و آروغ ترش و تلخ شود و
سوزش در سینه و در گلو و در کفهای دست و پا بود و نیز گرمی اندام و تشنگی
و بیهوشی و دوران سر و سوزش دل و روانی آب از دهن و ناآرزوی
طعام و مانند آن باشد زیرا که علامتهای تلخه ترش بسیار است اما من
مختصر گفتم پس اندرین مرض طبیب را باید که بنهایت فهم کرده علاج کند
زیرا که تشخیص این مرض خیلی دشوار است از آنکه اگر تلخه ترش مختلف
اللون از راه دبر بیرون آید بعضی طبیبان گمان افتد که اتیسار است
و اگر از راه دهن بیرون آید چنان گمان افتد که قی صفراوی است
قسم دوم در علاج مرض مذکور بدانکه اندرین مرض اول مریض را بحسب
حال قوت فاقه فرمودن و بعده کوشش در تنقیه کردن چه یعنی معطوف
باسهال و بعضی را بقی و بعد از آن ادویه را الحقه مر طبیب حاذق را لازم است
و دارو این مرض نیز بر انواع است یکی آنست که اگر کسی چند روز
ترپهله و پهلول و کنگی و مهلتی از هر یکی مساوی گرفته و بعد از جوکوب
کرده بگوشانند و بعده جوش را بر دو صاف ساخته و پاره انگبین

چاشنی داده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور و قی و تب
دفع گردد نوعی دیگر پوست بلیله کلان و بلیله و جو ابانه و انگور و بادیانه سیاه
از هر یکی برابر گرفته و بعد کرسائیده و با شهد و شکر آمیخته چند روز مریض را
بخورانند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور که با سوختگی گلو و فساد بلغم
و تلخه باشد دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی چند روز برگ ببول و بادیانه و جو
از هر یک مساوی گرفته بجوشانند و بعده جوش را صاف و سرد ساخته
و پاره انگبین چاشنی داده بنوشند ان شاء الله تعالی ازین رنج که با تب
باشد دفع شود نوعی دیگر و اگر کسی روغن گاو را جوش بلیله را ز پزنده
با عسل آمیخته چند روز بخورد ان شاء الله تعالی از مرض مذکور و سرفه قدیم
و جدید امین گردد نوعی دیگر بعضی گفته اند که بحیقه تر اول و بحیقه اگر د شهد
و شکر از هر یکی برابر گرفته و بعد کر آمیخته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره
ازین هر روز مریض را بخورانند و بالای این آب سرد و یا شیر بنوشانند
ان شاء الله تعالی ازین نیز رنج مذکور که باقی باشد دفع گردد و بعضی ادویه
که در فصل نا آرزوی طعام گذشته اند چنانچه ترکیب اطبار فارس
ددار و ترکتا و بهکی و مانند آن اندرین مرض خیلی خاصیت دارند و بعضی

گفته اند که اگر کسی مس کشته و طلق کشته از هر یکی مساوی گرفته و بعد کر
باریکتر سائیده و در حقه انداخته نگاه دارد و بوقت حاجت دو حبه ازین هر
روز مریض را با انگبین آمیخته بخورانند و بالای جوش ترپهله و پلول و
بانگر آمیخته نیز بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور خون و پرمیو
دفع گردد نوعی دیگر و اگر چند روز دارو ترپهله و زنجبیل از هر یکی برابر بعد کر
سائیده و با شهد آمیخته بخورد ان شاء الله تعالی از مرض مذکور و حبس باد
و نا آرزوی طعام و روانی لعاب از دهن امین گردد فصل شصت و سیوم
در دفع بجنگی اندام که بهندی آن را پربرپ گویند بدانکه از فساد و فصد و یا از
اکل و شرب ردیة الجوهر و یا از دوام خوردن اشیای تلخ و نمکین و مانند
آن خلطی از اخلاط فاسد شده و خون پوست را نیز تباه ساخته مرض
مذکور را پیدا میکند و دیگر این رنج را بعضی شارحان باعتبار اخلاط چهار
نوع گفته اند و بعضی هفت باین حساب یکی آنکه از غلبه باد باشد دوم
از تلخه و سیوم از بلغم و چهارم از هر سه خلط و پنجم از باد و تلخه و ششم
از باد و بلغم و هفتم از تلخه و بلغم العلاج بدانکه اندرین مرض اول مریض را
بحسب قوت فاقه گرانند و بعده اگر چیزی مانع نبود نیز عمل قی و اسهال و فصد

بکار بردن و از اکل و شرب ممد مرض اجتناب فرمودن بر طبیب حاذق را
واجب و لازم است کما قلنا التنقیة قامع الامراض و الاجتناب ام الدواء
و داروهای این رنج نیز را انواع است یکی آنست که اگر کسی چند روز صندل
و ابیر و بالا و سرمه و مروارید و گل سرخ که بهندی آن را کیرو گویند از هر یکی
مساوی گرفته و بعد کر با شیر ماده گاو باریکتر آس کرده و نیز پاره روغن گاو
با آن منضم ساخته بر بجنگی پربرپ بحث کنند ان شاء الله تعالی ازین پربرپ تلخه
که با سوختگی و تاپک باشد دفع گردد نوعی دیگر سرس و الاچی و زرچوب و دار بلد
و تگر و صندل و ملهتی و سنبل الطیب و بالا از هر یکی مساوی و بعد کر
با آب آس کرده و نیز پاره روغن ستور یار ساخته چند نوبت بر بجنگی بحث
کنند ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور و آبلهای جزام و آماس دفع گردد
نوعی دیگر پدماکهه و ملهتی و گهرکا لولی و منجیته و گل نیلوفر و صندل و هلایه از
هر یکی برابر گرفته و بعد کر با آب باریکتر سائیده و بر بجنگی مذکور چند نوبت
بحث کنند ان شاء الله تعالی ازین مذکور و سوختگی عضو دفع گردد و نیز اندرین
مرض بر نوع که باشد پاشیدن خاکستر پاجلد کشتی بر بجنگیش خیلی خاصیت دارد فصل
شصت و چهارم در دفع جدری که بهندی آن را مسوکا گویند و اسباب و علامات

و معالجات آن بباید دانست که سبب جدری اکثر از غلیان خون بود و گاه
باشد که از حرارت و رطوبت که در خون غالب آمدن نیز می باشد بجهة
خوردن میوه های تر چنانچه سیب و زردآلو و مانند آن و ما گفتیم که چون
خون بسببی از اسباب بدنی و خارجی در بدن بجوشد آن زمان اخلاط بد را
که از مقدار خون حیض در بدن جنین می باشد نیز آزاد در حرکت آورده
و متعفن ساخته رنج مذکور را پیدا میکند پوشیده نماند که خون کودک همچو
شیر خام است و خون جوان همچو شیر پخته و خون پیر همچو شیر و آب از آنجهة
مرض مذکور در کودکان بسیاری باشد زیراکه تا خون کودک بجوشد پخته نگردد
چنانکه تا شیر نجوشد پخته نشود بدانکه علامات پدید آمدن جدری آن باشد
که تب با سرفه عظیم بود و درد پشت و ترسیدن در خواب و گرانی و سرخی چشم
و زردی و خارش بینی و دمعه و درد گلو و ضیق النفس و گرفتگی آواز و گرانی
سر و سستی در همه اعضا و مانند آن بود و آنچه از انواع جدری سلیم تر
باشد آن باشد که رنگ او سفید بود و اندک و پریشان و بعد از وی
سرخ بود و بعد از وی زرد بود و آنچه منتفخ و کبود و سیاه بود خطرناک باشد
بلکه مهلک بود کما قلنا الجدری الاسود و الازرق یدلان علی الموت

وگاه باشد که جدری بریکدیگر برآید و این را مضاعفه گویند و بد باشد از بهر آنکه
دلالت کند بر بسیاری ماده و بعضی گفته اند که چون آبله برآید و تب بعد از آن
روز تسکین یابد سلامت باشد و اگر جدری در اول سرخ بود و پس از آن
سیاه شود و قوت ضعیف بود بیمار زود هلاک شود و اگر نفس و آواز
متغیر شود و نیز شکم باد کرد نشان مرگ باشد و نیز بشره زرد و کبود
شدن مع گفتن هذیان نشان مرگ است العلاج بدانکه چون مرض جدری
در ملک اظهار گردد و یا در بعضی مردمان شهر پیدا شده باشد آن زمان
جوانان و کودکان را که بالا از سیزده سالگی باشند فصد باید کرد و غیر
از حجامت و تنقیه معده دیگر از اکل و شرب گرم و نیز از میوهای شیرین
اجتناب فرمودن بعده جمله تدبیرهای وبا چنانچه جدوار و تریاق الفاروق
و مانند آن در عمل آوردن باصواب اند کما قال الجدوار والتریاق کل احد
منهما دافع الجدری والوبا و احیاناً اگر کسی را آمده باشد آن زمان نیز اگر
چیزی بالغ بود کوشش در تنقیه کردن مر طبیب حاذق را واجب است
چنانکه گفته ایم که التنقیة قامع الامراض الحادث و بعضی گفته اند اگر کسی
در ابتدای جدری سرمه و کافور را با آب تربوزه و یا بخیار بهم کرده بار بگیرند

سائیده در چشم و سوراخ بینی چند نوبت بچکانند انشاء الله تعالی از ین
هر دو محل مذکور از بر آمدن جدری ایمن گردند و دیگر واگر چند روز مریض را
در جوش برگ بانسه شهد انداخته بنوشانند انشاء الله تعالی از ین مرض
مذکور و بخشکی عضو دفع گردد و عصاره دال نخود و شیره برگ نیم بشهد
آمیخته خورانیدن نیز حکم همین دارد و دیگر واگر کسی پاره شهد را با آب
باهی آمیخته چند نوبت هر روز مریض را بنوشانند این نیز فواید مذکور دارد
و دیگر گل بانسه سیاه و گل سرس و گل درخت نیم و گل کوکنار و گل
کتای و گل سرخ از هر یکی مساوی و بشهد کوفته بجوشانند و بعده جوش را
صاف ساخته و پاره گل قند چاشنی داده مریض را بنوشانند انشاء الله
تعالی از ین مرض مذکور هر نوع که باشد دفع گردد و این را مسیادکوهه
نامیدم و دیگر واگر کسی چند روز در جوش عناب پاره انگبین انداخته
بنوشد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد و دیگر اگر کسی آمله
و هلیله و خیار چنبر و صندلین و کشنیز و برگ بانسه از هر یک برابر گرفته
و بشهد کوفته بجوشانند بعده جوش را سرد و صاف ساخته و نیز پاره شهد
چاشنی داده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی از ین هر نوع مرض

مذکور دفع گردد و این را رادع الادواء نامیدم و بعضی گفته اند که در ایام وبا و جدری
در دفع عقربی با خود نگاه داشتن خیلی خاصیت دارد و استخوان شغال
نیز همین حکم دارد خصوصاً در ایام جدری والله اعلم فصل ششم و هفتم در بیان
وبا که هندوی آن را مری گویند و احتراز از و نماید بدانکه وبا عبارت
از تعفن هواست و اسبابهای تعفن هوا متقدمین بسیار گفته اند اما در دل
این فقیر حقیر ناقص منیر از سه وجه بیرون نیامده گاه باشد که هوا از آفتهای
سماوی چنانچه از کثافت دخان و احتراق شعاع آفتاب متعفن و متبدل
از مزاج طبیعی میگردد و احیاناً اگر از آفتین مذکورین اتفاق هوا مستوی میگردد
از آن هوا باد سموم گردد و گاه از آفتهای ارضی چنانکه از آمیزش بخارهای
بد بواسطه عدم زلزله و یا از بوی گیاهای زهرناک و گاه باشد که هوا
از اختلاف فصول در نفس خود نیز متعفن میباشد چنانچه آب بعضی در
بعضی حوضهای بذات خود گندیده می شود پس حیات مخلوقات خصوصاً
جانوران را تعلق بهوا دارد پس اگر هوا صاف و پاک از آفتهای مذکور
می باشد دل را راحت و روح را اعتدال و بدن را قوت می بخشد
و اگر بر عکس این باشد جانوران را ضرر عظیم رساند پوشیده نماند که اگر هوا

بسبب آفتهای سماوی متعفن شده باشد از و پرنده گان را ضرر عظیم است و اگر
در نفس خود متعفن و متبدل شده باشد نباتات و ثمرات را مضر است
و اگر از هوا آفتهای ارضی متعفن شده باشد بر آدمیان و چارپایان و نیز
بر جانوران که درون زمین می باشند مضر است سوال هرگاه که آفت ارضی
بر آدمیان مضر است پس موشان را از جانوران دیگر چرا مضر و مهلک تر است
جواب مؤلف این کتاب گوید که اگرچه موش بحقیقت اعتدال حرارت از آدم
دورتر است اما بواسطه آمدن حیض و خوردن غله نزدیک تر است به آدم
از جانوران دیگر نشو و نمو چون هوا از آفتهای مذکور ماؤف شده
بدل برسد مزاج روح را متغیر سازد و گرم کند و رطوبتی که در نواحی دل است
آنرا نیز متعفن ساخته گرم کرده اند و این گرمی براه شراین در جمیع اعضا
منتشر گردد و تب وبای را پیدا کرد اند اما علامتهای تب وبای این است
زیرا که نزد طبیب حاذق تب مذکور را دریافتن خیلی محال است
چه از ظاهر در باطن سوزان تر بود و نفس متواتر باشد و تشنگی غالب
بود و دهن و لب خشک شوند و غثیان و عدم شهوت طعام و زردی چشم
و گرانی سر و سینه و بدبوئی براز و عرق حادث گردد و گاه باشد

کرباعاب و یابقی مریض خون اظهار شود اما بواسطه ریش افتادن در عضوی
از اعضای باطن و بعضی را درد پهلو و سقوط قوت و بد بوئی نفس نیز میباشد
اما از همه علامتهای مذکور بد بوئی نفس مهلک تر است زیرا که دلالت میکند
بر زیادتی عفونت اخلاط و گندیده شدن اعضای اندرونی و بعضی را
سرفه صعب متولد می شود بواسطه متعفن گشتن رطوبت در نواحی شش
و یا از ورم عضو باطن و دیگر سببی علامتهای نیز می باشد چنانچه غنودن
و هذیان و مانند آن اما چون این علامات در حمیات و رسهای مختلفه مشترک اند
از آن جهت چندان اعتبار بر اینها نکردم و بعضی را باب مذکور ورم
سیاه یا سرخ و خاکستر رنگ نیز حادث میگردد خاصه زیر بغل یا پس
گوش یا کش ران اما بواسطه مایل بودن ماده مرض از عضو رئیسه
بطرف آن بدانکه مرض وبا در اکثر اوقات سخت و صعبتر مرضی است
که حذاق اطبا در علاج آن عاجز آیند اما احتراز کردن از وبا بهترین تدبیرات است
که در وقت وبا اگر ممکن بود در باغها و در کنارهای دریا و یا شکارگاه و طرح
بازیهای باید گذرانند و در کوچهای و جاهای مخوف نباید گردید و
بعضی گفته اند که عود و عنبر و مصطکی و زعفران و مانند آن مرکب کرده

و یا یکی از اینها با سرکه حل ساخته و اندرون خانه اطراف و جوانب پاشیده
اندران نشسته ماندن با صواب است و نیز سیر و پیاز در ایام وبا خوردن و با خود
داشتن مفید اند و انگوزه نیز همین حکم دارد و ترنج و سلارس را نیز گاهی
باید بوئید و نزدیک ماؤف نباید رفت و هم کلام با او نباید شد الا بوقت
ضرورت زیرا که این مرض متعدی است و اندران وقت ترشی را
البته باید خورد و از غذا در هضم و ترنج پرهیز باید کرد و گیاه و روغن البته باید
با خود داشت و زیبق نیز همین حکم دارد و اگر کسی زعفران صبر و مر صافی از
هر یکی برابر بعد از سائیده و طول القدر نخود بسته هر روز یکی بخورد انشاء الله
تعالی از ضرر مرض مذکور ایمن گردد و دیگر اینکه در فصل وبا درون خانه
نباید خسپید و آب غیر تازه نباید نوشید و مگر سخنهای و با بر زبان
نباید آورید و طعام نهایت سرد شده خصوصا بای و خام نباید خورد و بدن
از امتلا و اخلاط فاسد نیکو نگاه باید داشت العلاج تپ وبای این است
اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر خلط دیگر غالب باشد بحسب تدبیر مسهل فرمایند و بعده هر روز و قدری قرص کافور را در آب سرد
انداخته دهند و گلاب را نیز باب ممزوج ساخته بنوشانند تا تشنگی و حرارت را

بنشاند زیرا که اندرین مرض بر تشنگی صبر کردن خیلی مضرت است و اگر حاضر
بود انار شیرین را با آب باید داد و پیش مریض چوبهای گز و صندل
و مانند آن باید سوخت نیز ماؤف را بسیار متحرک و متکلم نباید کرد
زیرا که ازین فعلهای اخلاط نیز در حرکت می آیند و چون این مرض
حاده است از آن جهت مریض را چند روز البته از غذا باز باید داشت
چرا که چون از غذا قوت طبعی مددی یابد خلط فاسد نیز می باید اما
اگر بواسطه یکبارگی سقوط شدن قوت اصلی احتیاج افتد آن زمان
طبیب را واجب است با غذای لطیف پاره سکنجبین آمیخته بخوراند
و احیانا اگر با بثرات مذکور جای را اندکی چنانچه بالا ذکر رفت بیدا
گردد بزودی شگافته بیرون باید آورد و یا چیزی مانع بود دیوچه را
رو بحفت کردن و آهسته آهسته خون را بر آوردن با صواب است
و بعضی گفته اند که چند نوبت جدوار را بارکه سائیده بر آن طلا
کردن دافع مرض مذکور است و فقیر گوید اگر کسی چند نوبت بچال
طاوس و ریس و جدوار از هر یکی برابر گرفته و بعد از آن بآب کشمش
باریکتر سائیده بر آن بحنت کردن این نیز دافع مرض مذکور است

اما بعد استفراغ خلط و تنها کل مختوم چند نوبت بحنت کردن نیز همین
حکم دارد و بعضی گفته اند که چند روز ورق زرب بر ابدکی بسته
گذاشتن خیلی خاصیت دارد و از جای وبا گذاشته جای دیگر رفتن با
صواب است چنانچه منقول است الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
والله اعلم بالصواب فصل شصت و نهم در بیان نضج پخته شدن ماده
بیماری را گویند و آن نیز بر دو گونه است یعنی نضج حقیقی ستوده و غیر مذموم
و دوم نضج ناستوده و مذموم است اما نضج حقیقی و ستوده آنرا گویند که
طبیعت اصلی غالب آید بر ماده مرض بعد چند روز یا بعد چند ساعت
و آنکه بر عکس این باشد آنرا نضج ناستوده و مذموم گویند و دیگر مثال نضج
ناستوده و غیر مذموم باین ترتیب باید جست که چون اندر ذات الجنب
بر سرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل و برنگ سفید و اندکی زردی زند
و نیز با آسانی بر آید و اگر بر آتش نهند بوی خوش نبود بدانکه نضج حقیقی
و ستوده است و اگر رطوبت مذکور بر عکس این علامتهای مذکور باشد
بدانکه نضج ناستوده و مذموم است و اگر بانداختن رطوبت بر آتش
هیچ بوی اظهار نگردد و نشان خامی ماده مرض باشد ولی باید دانست

که خطر و خوف مرض و نیز ترس از موت پیش از پدید آمدن نفضج حقیقی
میباشد و هرگاه که نفضج حقیقی پدید آمد بیماری اندر انحطاط افتد و مریض
از خطر جان بگذرد دیگر اندر تدبیر علاج خطائی واقع شود و بعضی گفته اند که
اگر نفضج نشان سلامت است اما اگر نفضج پدید نیاید از هلاکت مریض نباید
ترسید زیرا که بسی بیماریها دراز به تحلیل دفع شوند و ما گفتیم که این بهتر
که بالا ذکر رفت چه اسبابهای درازی مرض چهار است اول غلیظی و لزجی
ماده دوم بسیاری سیوم ضعیفی قوت حرارت غریزی چهارم بستگی
مسام پس هرگاه نفضج حقیقی دیده شود غالب آمدن طبیعت اصلی را بر ماده
مرض گویند پس ازین دلیل در دل می آید که در درازی مرض که راجع
بطرف صحت بود نیز نفضج اظهار میگردد اما بعد مدتی مزید پوشیده نماند
که اثر نفضج پوشیده نماند که اثر نفضج از عضو ماوف باید جست که ماده
بیماری در کدام عضو است چنانچه اندر بیماریهای روده اثر نفضج از براز
باید جست و اندر بیماریها دماغ چنانچه زکام و نزله و صداع و مانند آن
از رطوبتی که از بینی می چکد و در مرض تپ از بول و در سوت و در مرض
شش و معده از مزه دهن و اندر مرض چشم از چشم و نیز آبی که از چشم

جاری میگردد تا هم برین قیاس در امراضهای دیگر والله اعلم بالصواب
فصل شصت و ... در بیان حقیقت بحران بدانکه بحران لفظ یونانی است
و ترجمه او بتازی فصل در خطابت است یعنی حکم حاکم در صورتی که متخاصمین
نزد حاکم حاضر باشند پس هرگاه که دو خصم پیش حاکم حاضر شوند این البته
حکم بجانب یکی خواهد کرد و نیز بعضی اطبا ازین تشبیه کرده اند بحران را
بقتال و محاربه دو پادشاه یعنی یکی پادشاه صاحب شهر است آن
دایم در کوشش نگاهداشتن شهر می باشد و دوم پادشاه قصد گرفتن
آن شهر دارد پس البته بعد موت یکی ازین دو پادشاه غالب
خواهد گردد پوشیده نماند که اطبا طبیعت و قوت را تشبیه پادشاه
شهر که عبارت از بدن است کرده اند و مرض به پادشاه عدو که
در قصد گرفتن آن شهر است و هلاکت پادشاه او اما اگر طبیعت
اصلی زودی و وقت بر ماده مرض غالب آید مریض زود از خلاص
گردد و اگر بر عکس این می باشند هلاک میرد و این نوع بحران اکثر اوقات
در ربع حاده چنانچه وبا و جدری و مانند آن واقع گردد و اگر طبیعت
آهسته آهسته بر ماده مرض غالب آمده روز بروز مرض را در نقصان

آرد این نوع را التحلیل گویند و اگر بر عکس این می باشد ذبول و نزمن گویند
و اگر از بعضی عضو طبیعت غالب بر ماده آید و در بعضی ماده بر طبیعت این را
بحران انتقالی گویند چنانچه در ابیات ظاهر میکنیم ابیات دو سه بیت گویم
از وی بدا ؛ بگویم که بحران چه رفت ترا ؛ بگردید ماده حالی بحال ؛ بگویند
بحران صاحب کمال ؛ و آن بر سه نوعست ای نیکنام ؛ بگویم بپیشت تمام
یک یک تمام ؛ گهی رنج بر طبع غالب بود ؛ گهی طبع بر رنج غالب بود ؛ بود بین
برابر بود همدگر ؛ وزین نیز بحران نباید خطر ؛ ای بشنو بشنو روزهای بحران
که در آن بحران نیک واقع شود چهارم و هفتم و چهار دهم و بیستم و بیست یکم
و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای
که در آن بحرانهای ضعیف بود سیم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم
و روزهائی که در آن بحران نادر افتد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و
پانزدهم و هژدهم و نوزدهم پس روزهائی که در آن بحران واقع شود
حلبه بیست و بیست روز بود و در پانزده روز بحران باقی بحران نیست و بعضی گفته اند
که اگر ماده مرض میلان بالا کند بحران برعاف شود و اگر بطرف اسفل مایل بود
و یا در آن بول و اطلاق و اگر ماده مرض در بدن سرایت کند بحران بعرق

شود والله اعلم بالصواب فصل شصت و هشتم در بیان داروهای قوت باه و لطافات الذکر
یعنی چیزهای که ذکر را دراز و سطبر گردانند و این نیز مشتمل بر سه قسم است
قسم اول در بیان ادویه که قوت باه افزاید بدانکه داروهای قوت باه بر سه نوع اند
یکی آنکه خاصیت خود را زودی از غذا حاصل میکنند و دوم آنکه ماده
منی را در تن زیاده میکنند سیوم آنکه هر دو خاصیت دارند و بعضی گفته اند
که ماهی سقنقور تنها هر سه خاصیت را دارد و نخود سفید و زردی بیضه مرغ را
نیز خالی از خاصیتهای مذکوره نپنداشته اند اکنون فایده چند دارو
گفته می آید موچرس و زنجبیل و کهربا و اندرجو و جوزبویه و موصلی و تخم
کهاره و کونچ و صمغ مغیلان و تخم شلغم و خرو اعظم و بلیله از هر
یکی متساوی گرفته و بهدر گیاه ساییده و با عسل معجون ساخته نگاه دارد
و بوقت حاجت پاره ازین با بان شیر تازه بخورد انشاء الله تعالی
غرض حاصل گردد دیگر و اگر کسی چند روز مسحوقه بکبتان را در شیر
جوش داده و در و پاره شکر انداخته بنوشد ازین نیز قوت باه حاصل
شود دیگر آب پیاز و شهد از هر یکی یک سیر آمیخته و در
پاتیله انداخته بجوشاند چون داند که نیم آمده است آن زمان پاتیله را از

وکیدان فرود آورده نگاهدارد بعده تودری سرخ و سفید و خصیة الثعلب و بهمنین
و زنجبیل و تخم پیاز و تخم زرنب و تخم شلغم و تخم گندنا و تخم نگهاره و موصلی سفید
و سیاه از هر یک یکسیر شاهی گرفته و بعد کوفته باریکتر سائیده و با قوام مذکور یار
ساخته و نیز پاره مشک کافور برای خوشبوی چاشنی داده نگاهدارد و بوقت
حاجت قدری ازین چند روز نهار بخورانند ازین ترکیب اینچنین قوت باه
پیدا گردد که مرد از کائیدن چهل زن مانده نگردد و این را معدن باه نامیدم
نوعی دیگر اندرجو و زنجبیل و موصلی پاره و جوزبویه و زعفران و زرنباد و قرفه
و سلیخه و اسگنده و مصطکی و موحرس و مغز تخم معصفر و تخم پیازه و تخم شلغم و بوزیدان
و سعد و بلیدراز و قرنفل و الاچی و جز اعظم و اشکنج و کونچ بیج از هر یکی
مساوی گرفته و بعد کوفته باریکتر سائیده و با انگبین معجون کرده نگاهدارد و بوقت
حاجت قدری ازین با نان شیر بخورانند انشاء الله تعالی ازین قوت باه
این قدر افزون گردد که مرد از کائیدن گاهی سیر نگردد و این را اتحکام
جوانان نامیدم نوعی دیگر اندرجو و زنجبیل اگر کسی چند روز زرد و روغن گاو بریان
کرده بخورد انشاء الله تعالی ازین نیز فواید صدر سطور دارد نوعی دیگر اگر
کسی چند روز سحیقه خصیة الثعلب با آب مغنه ماکیان و شهد آمیخته بخورد

امساک حاصل گردد و برگ جلوه تنبول مارا نامیدم الکتون فایده و چند
دارد و نیز لذت می آید اگر کسی عاقرقرحا و دار چینی را خایده و لعاب آن را بر کیر مالیده
مجامعت کند ازین نیز هر دو را یعنی فاعل و مفعول را لذت بی اندازه
حاصل گردد نوعی دیگر اگر کسی ذره کافور خالص را در احلیل داده مجامعت کند
ازین نیز فواید مذکور دارد و اگر کسی مسکه از شیر سگ کشیده و بر ذکر مالیده نزدیکی
عورت کند ازین هم عورت شیفته بر آن مرد گردد نوعی دیگر و اگر عورت
از درخت انار پوست و بیخ و پوست شاخ و برگ و گل و میوه هر پنج چیز
بسانند و بدین روغن تلخ را ازینده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره روغن
مذکور را درون فرج مالیده نزدیک شوهر رود ازین شوهر عاشق عورت
گردد نوعی دیگر و اگر عورت چند تا گل از بالا قیر گرفته و درون فرج چند پاس
نهاده شوهر را بخوراند مرد شیفته بر آن زن شود نوعی دیگر و اگر مرد منی خود را
با قند زن را بخوراند آن زن شیفته بر آن مرد شود و این هنر جوگیان است
که بعضی خادمهای خود را میخورانند نوعی دیگر و اگر کسی انگبین و کافور و سیماب
بهم کرده سائیده بر قضیب طلا کرده بعد از دو سه ساعت نزدیکی عورت کند
انشاء الله تعالی ازین زودی زود عورت را انزال می شود نوعی دیگر

پشک کاو که کاو آنرا از راه دهن می اندازد پیش از آنکه در زمین رسد
از هوا بگیرد و با آب سحق کرده بر قضیب طلا کند و بعد دو سه گهری مجامعت
بکند ازین نیز عورت را شتاب انزال گردد و این هنر اطبای هند است
نوعی دیگر اگر کسی کافور و شهد و قند را بعد کوفته با آب برگ خرما هندی باریکتر سائیده
و بر قضیب طلا کرده بعد دو سه گهری نزدیکی عورت کند ازین نیز عورت را
زودی انزال شود قسم سوم در معظمات الذکر یعنی چیزهایی که ذکر را دراز
و سطبر کردانند ایارج خراطین تو با پیه خرطوم که جالی بهر روز آن بر ذکر
شود طول و هم تندکیرت چنان که خرما کریزند از شرم آن دیگر ترغیب
اختیار کردن خراطین این است خراطین به سایه خشک کرده باریکتر
سائیده و با پیه خرطوم آمیخته نگاهدارد و بوقت حاجت اول کیر را
با شیر گاو مالش داده بعده با آب گرم شسته بر آن طلا کند نوعی دیگر اگر
کسی چند روز سحیقه خراطین را با پیه ماهی آمیخته بر قضیب مالد ازین نیز
آلت دراز و سطبر گردد اما نیازموده‌ام نوعی دیگر اگر کسی چند روز اول کیر را
با آب گرم محکم مالش داده بعده سحیقه لسان العصافیر را با شیر گاو مخلوط
ساخته بر آن طلا کند ازین نیز کیر سطبر گردد نوعی دیگر اگر کسی خراطین دو بوجه را

بته سایه خشک کرده و بعد کوفته باریک سائیده و در شیر میش انداخته چند
نوبت بر کیر طلا کند انشاء الله تعالی ازین نیز فرض حاصل آید بعضی گفته اند
که اگر کسی مغز خر را در روغن تلخ آمیخته و پاره گرم ساخته بر قضیب چندی نوبت
طلا کند ازین نیز کیر سطبر و دراز گردد والله اعلم بالصواب فصل شصت و دوم
در بیان امراض طفلان که بچه وقت آن بالک روی آید بدانکه اگر طفل شیر خوره شیر صالح
و صاف می مکد هیچ چیز مرض مبتلا نگردد و اگر شیر فاسد می مکد به رنجهای
گوناگون گرفتار گردد چنانچه تب و سرفه و استسقاء روقی و تشنگی مفرط
و خشکی اندام و گرانی سر و مانند آن پوشیده نماند که بعضی اطبای متقدمین
گفته‌اند که اگر بچه شیر فاسد را که سبب تخمه فاسد یافته باشد می خورد به مرضهای
صفراوی مبتلا میگردد و اگر شیر ما دفت را که سبب بلغم تباه شده باشد
میخورد به مرضهای بلغمی گرفتار گردد و همین قیاس باقی خلطین را باید پنداشت
بدانکه چون بچه را مرض حادث شود طبیب را باید که خلطی موجب
مرضش شناخته و غلبه آن دیده و قوت و ضعف بچه نیز دریافته بر حسب
مناسب عمر بچه چنین علاج را بکار برد که مرضش را زایل گرداند زیرا که
بچه و غیر آن در امراض یکسانند چنانچه از فساد خلط در غیر بچه مرض حادث

نوعی دیگر
اسگند و پیپل دراز
و بچ و دولان برابر
بوزن برابر باریک
بسایند و با مسکه گاو
بعجن هم متواتر
پنجم کرم بر پستان
و بر قضیب و کوس
که خورده باشد طفل
بزرگ شود

ی شود در بچه نیز حادث میگردد و الا بعضی امراض طبیعی اند بچه را بوقت
برآوردن دندان می باشند چنانچه گرانی و سرفه و تب و قی و آب
رفتن از چشم و اطلاق آی اشتولشتو چون رنجش و قاروره بچه شیرخواره
چندان اعتبار نیست از آنجهة نیکی و بدی بچه از گریه و مکیدن بچه باید
جست چه یعنی اگر بچه شیر را نیکو می مکد و گریه نیز اندک میکند بدانکه صحیح
مزاج است و اگر برعکس این باشد رنج مبتلاست العلاج بدانکه در معالجه
بچگان نهایت نیکو فهم باید کرد چه بعضی مرضهای بچه یافته نمی شوند
مگر کسی از روی استعمال بیابد و نیز دوا اینده رگان ولادو اینده رگان
در رنج از کیفیه بچگان باید جست اما اگر بچه شیرخواره و اگر احتیاج دارو
خوراندن افتد مادرش را باید خوراند و در معالجه بچگان تدبیر سخت را
چنانچه داغ و فصد و شوره را در عمل آوردن نباید و دارو گرم بچه را نباید
خوراند الا بوقت ضرورت زیرا که مزاج طفل گرم و تر است چنانچه
منقول است که الصبی حار رطب و نیز مکرر بچگان زا دارو نباید خوراند
و شب و روز در پی برسو المزاج بچه نباید شد چه مرضش را طبعش
باید سپرد و بعضی گفته اند که اگر کسی بوقت زائیدن بچه ورق طلا و سحیقه

کوهته را بشهد که باشد آمیخته در کام بچه مساس کند ان شاء الله تعالی ازین
فعل بچه گاهی مریض نگردد نوع دیگر و اگر کسی چند روز لنکی را باریکتر
سائیده و با انگبین آمیخته بچه را و نیز مادرش بخوراند ان شاء الله تعالی
ازین تپ بچگان جنگ بود نوع دیگر و اگر کسی لکتی در آب جوشانند
و بچه را بدان غسل دهد ازین نیز تپ قدیم و جدید برطرف گردد
نوع دیگر و اگر کسی چند روز بلیله پیلدر از و کگر شکی و موتهه را مساوی
گرفته و بهد که باریکتر سائیده در عساله برنج انداخته بچه را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین برکت اتیار که با هیچ شکم باشد و تپ دفع گردد نوع دیگر
مغز خسته نغزک و مغز خسته کنار و زرشکی از هر یکی مساوی بهد بگیر
باریکتر سائیده و با شهد آمیخته چند نوبت بچه را بلیساند ان شاء الله
تعالی ازین قی و اطلاق بچه دفع گردد نوع دیگر و اگر کسی گل سنگی
و انیس و پیپل دراز بهد که سائیده و با شهد و نبات آمیخته بچه را
بلیساند ان شاء الله تعالی ازین سرفه و قی و تپ و اتیار جلد دفع گردد
نوع دیگر اگر کسی چند روز پیپل و موتهه و اترا و کشنیز و کلنی را از هر یکی برابر
بهد که باریکتر سائیده و در عساله برنج انداخته بچه را بنوشانند ان شاء الله تعالی

برکت اتیار که با جوش شکم باشد و شکرهی دفع گردد نوع دیگر و اگر بچه را اپهرکا
عارض گردد و چند روز آب لوده را با شهد چاشنی داده باید نوشانند
و جوش ریگا و پیلدر از نیز همین حکم دارد نوع دیگر و اگر بچه را ارنج گردد
دانه یا خراطین بوده باشد از زمان صحیفه برنگ را در جوش برنگ انداخته
چند روز باید نوشانند و نیز گاهی شافه با آب برگ شفتالو باید کرد نوع دیگر
و اگر کسی شونیز و تخم حنظل را بهد که با آب برگ شفتالو سائیده بالای ناف
بچه طلا کند ان شاء الله تعالی ازین نیز کد و دانه برطرف گردد نوع دیگر و اگر
بچه بمرض یرقان مبتلا گردد آنزمان در آب کاسنی پاره قند انداخته چند
روز باید نوشانند و نیز در جای خنک باید نشانند و مادرش نیز از اشیاء
محمود صفرا اجتناب باید فرمود و اگر بچه شیرخواره باشد در شیر زیاده نبات
انداخته باید خوراند و اگر در مرض یرقان موی و ناخن بچه زرد و سیاه گردند
آنزمان پاره گلاب با سکنجبین مخلوط ساخته چند روز باید نوشانند نوع دیگر
گزمازو و گل انار و پیپل و زنجبیل و کرا و جوز بویه و موتهه از هر یک برابر
گرفته و بهد که باریکتر سائیده نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین در
جوزات بر انداخته بچه را چند روز بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین

سنگرهنی و کناک و اطلاق دفع گردند نوع دیگر اگر کسی چند روز جراینه و مهلهتی
و ریش درخت بر و نیز مالا از هر یک مساوی گرفته و بهد که کوفته بجوشانند
و بعده جوشش را سرد و صاف ساخته و نیز پاره حب گلوی آمیخته بچه را
بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین تپ کهنه و تو خواه بچگان را باشد
خواه دیگر انرا بی شک دفع شود و این را آدچا واتر نامیدم نوع دیگر
اگر بچه بمرض ذات الکبد و یا طحال و یا ریه و مانند آن مبتلا گردد طبیب را
باید که عضو ماوف را از اعضای باطن شناخته فراخش را به تنقیه خلط
فاسد با عتدال آرد فصد در معالجه بچگان ممنوع است بجای فصد حجامت را
باید فرمود بعضی گفته اند و نیز آزموده ایم که اگر کسی هلیله کلان را جدوار
یار ساخته و با آب سائیده هر روز قدری بچه را بنوشانند ان شاء الله تعالی
ازین هر مرض باطن دفع گردد و گرسنگی نیز صادق پیدا آید نوع دیگر
شوره و انکوزه بریان و انیس از هر یکی برابر بهد که سائیده نگاهدارد
و بوقت حاجت پاره ازین در شیر شتر انداخته بچه را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین زیادتی جگر و سپرز و شش دفع گردد نوع دیگر و اگر کسی چند
نوبت ارجار را با سرکه سائیده با عضو ماوف طلا کند ان شاء الله تعالی

ازین نیز زیادتی عضو باطن دفع گردد وبعضی گفته اند که روزی حکیم ارسطو را
بر پهلو خوک سخت کرده بود اما چون بعد از پنج وشش روز شکم پاره کرده چند
بالید برزخش نیافت و دیگر پلپلمول وشوره بعد از آن با سرکه سائیده بر
سپرز وجگر طلا کردن نیز دافع زیادتی عضو باطن است و دیگر اگر طفل را
مرض خشکی اندام پیدا گردد آنزمان شیره برگ نم با مسالهٔ دال نخود
ممزوج ساخته طفل را باید نوشانید ومادرش را نیز سحیقه برگ نم باید خورانید واگر
طفل را رنج درد بر عضو ظاهر گردد روغن گندم را از آن چند نوبت باید
مالید وروغن با چکد شتر نیز همین حکم دارد واگر معقد بچه بوقت ریدن
بیرون آید گوشت موش را پزیده بدان جای را رسید باید کرد و دیگر
بعضی گفته اند که اگر کسی مازو وسفیده از زیره را بار یک سائیده چند
روز بر معقد مریض بپراکندانند ان شاء الله تعالی ازین بیرون آمدن معقد
طفلان و دیگران دفع گردد و دیگر در شیره برگ نیلوفر پاره قند انداخته
نوشانیدن نیز همین حکم دارد واحیانا اگر مرض کندی طفلان را آزار
رساند آنزمان چیزی زعفران وقابض چنانچه گل انار وصمغ بلسان با آب
سائیده در حلقش باید رسانید و بر سرش نیز چیزی قابض طلا باید کرد و دیگر

اگر ناف ویا آلت طفل پخته گردد چند نوبت روغن وبعده را با آب سائیده برو
سخت باید کرد و دیگر واگر بچه در خواب بترسد دندان موش را در پارهٔ پوست
پیشانی خر پیچیده در گلویش باید بست وبلور نیز همین حکم دارد واگر بچه مصروع
گردد عود صلیب را در تعویذ زر گرفته در گلویش باید آویخت وبعضی
گفته اند خصوصا جالینوس که بچه را از صرع هیچ مضرتی نیست زیرا که بعد از چند
مدت خود بر طرف می شود و دیگر اگر طفل بنقل گفتار افتد چند علامتش
درد شکم وتباهی آواز وزردی لون وفرو رفتن چشم است آنزمان
در شیره برگ پودنه پاره کبریت وشهد انداخته باید نوشانید ونیز منتر
وجنتر وتعویذ وطومار را در عمل باید آورد واگر میسر شود از سوی گفتار دود
باید رسانید و دیگر اگر بوقت روئیدن دندان بچه را مرضهای گوناگون
اظهار کنند آنزمان تدبیری بزودی بر آمدن دندان باید کرد چنانچه
شوربا گوشت خرگوش بجای بر آمدن دندان باید مالید ونیز چند نوبت
دارچینی را با آب سائیده بر سرش سخت باید کرد و دیگر واگر طفل را مرض
بهولنه چنانچه فالج ولقوه وتشنج ومانند آن عارض گردد آنزمان چندان
احتیاط در داروخورانیدن و برتن مالیدن نباید کرد زیرا که بعد مدت

از طبیعت خود بر طرف خواهد گردید اما اگر کسی تحمل کردن نتواند نیز بحسب مناسب
تدبیر ملایم را بکار برد چنانچه آب اظفار الکلب با شوربا کبوتر ممزوج
ساخته چند نوبت در روز خورانیدن ونیز طفل ماوف را در چهار از نیم
پوشانیدن با صواب است و دیگر اگر کسی چند نوبت سرگین کبوتر را باریکتر
سائیده وبا خون روباه آمیخته بالای عضو ماوف طلا کند ان شاء الله تعالی
ازین فالج وتشنج بچگان ودیگران دفع گردد و دیگر واگر کسی چند روز بگیرد
حبه عنبر را با شهد آمیخته بچه مفلوج را بخوراند ان شاء الله تعالی ازین نیز
فالج ولقوه طفل بر طرف گردد و دیگر اگر بچه شیرخوار را مرض خارش
پیدا گردد آنزمان سحیقه کبریت صاف بر بعینه بریان کرده بیرا ساخته
مادرش را باید خورانید ونیز روغن تلخ را با کبریت پزیده بر بدن طفل
باید مالید و دیگر واگر بچه بسبب عارض گردد زرچوب وگل سرخ که
جوگیان بآن بار چهار از رنگ میسازند وبرگ بالنه از هر یک برابر
بعده باریکتر سائیده وبا آب مخلوط ساخته بر بدنش سخت باید کرد ونیز
تنها خاکستر با چکد شتر بر بسبب بچه وغیر آن چند نوبت مالیدن خیلی
خاصیت دارد و دیگر اگر طفل را زکام عارض گردد آنزمان قرنفل

وفوالنجن را مساوی گرفته وجوشانیده چند نوبت طفل را بنوشانند ان شاء الله
تعالی ازین مرض مذکور ونیز سرفه وتپ که بسبب مرض مذکور پیدا شده
باشد بر طرف گردد ونیز کوکنار وزنجبیل وداناکی وپلپل دراز از هر یکی
مساوی بعده گرفته وجوشانیده چند نوبت طفل را نوشانیدن در دفع
زکام وغیر آن است و دیگر اگر طفل را چشم درد آمده باشد آنزمان هیچ
چیز در چشمش نباید انداخت وچیزی سرد بر سرش واطراف چشم طلا
باید کرد ونیز طفل را از گرد وغبار نیکو نگاه باید داشت واگر طفل شیرخواره
باشد مادرش را نیز از شرب واکل مولد مرض اجتناب باید فرمود واگر
ازین تدبیرهای چشمان به نگردد چند قطره آب دنا توره در گوش باید
چکانند و دیگر واگر طفل را آسیب عارض گردد علامتش اینست که میگرید
ومیلرزد ونیز دست وپای دایه یا مادر میگزد ولب خود را نیز میگزد
علاجش تعویذ وطومار وبعضی گفته اند که اگر طفل آسیب زده را کسی حجر البقر
بر وجودش بمالد ان شاء الله تعالی از رنج مذکور طفل ایمن گردد و دیگر
اگر چند نوبت در چشم آسیب زده سرگین کبوتر ومنقل وسوت از هر یک
برابر بعده باریکتر سائیده بمالد ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور

وصرع و دیوانگی برطرف گردد نوعی دیگر شاخ گاو و پوست مار و سرگین سگ
و عاج و انگوزه و کرویه و مگل و حرمل و عود و سرگین گربه از هر یکی برابر بعد کوفته
جوکوب ساخته و بالای اخگر انداخته مریض را دود رساند ان شاء الله تعالی
ازین سبب دیو و پری و جن و اماد و صرع دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی طفل را
دود سرگین گربه و کافور رساند ان شاء الله تعالی ازین بول بسته طفل
بکشاید نوعی دیگر و اگر در شکم طفل شیرخواره را عارض گردد انگوزه بریان را
باریکتر سائیده و در جوش ترهیله انداخته بنوشاند و نیز سحیقه پهکی مول
در جوش بودنه انداخته نوشاندن نیز همین حکم دارد و الله اعلم بالصواب

فصل هفتادم در دفع موذیات چنانچه مار و کژدم و زنبور و سگ دیوانه و مانند آن

و این فصل نیز مشتمل بر چند قسم است قسم اول در بیان مارهای و دفع زهر آن بدانکه اقسام
ماران بسیار هستند چنانچه کفچه دار که بهندوی آن را پهنیر و رکت بی و کرندی
و دهتره ندی و تلیر و سنکچور و دامن و نکر و دهسبادوی و کوادوی و ریم
کهتری و کال کلاج و سربرو سنده وریا و کنکوری و چنجالی و بیس و هلدیا
و مانند آن پس بدانکه چون اصناف اینها مختلف اند زهرها نیز مختلف
دارند چه یعنی از گزیدن بعضی مارها آدمی را جابجا مو بمو خون جاری گردد

سنکچور

از بینی

از بینی و مقعدش نیز خون روان شود و ازین نوع زهر اکثر کرندی را می باشد
و زهر سنکچور گلوی آدمی را میگیرد و نیز حواس آدمی را از کار خود باطل
میکرداند و زهر پهنیر از زودی رنگ چهره را بد رنگ سازد و از زهر
چنجالی آدمی در رقص می آید و نیز از غیب گوید و از زهر رکت بی
آدمی زرد رنگ گردد و چشمهایش نیز سرخ شده مایل برون
باشد و از زهر هندی جابجا اعضای آدمی می طرقد و از زهر کال کلاچ
رنگ آدمی سیاه گردد و گوشت بن دندان نیز سیاه شده می طرقد
و از زهر دامن عضو آدمی پخته شده و فرسوده گشته می افتد و بعضی
گفته اند که دامن نیش نمیزند بلکه دم را مثل کمچی میزند و از زهر کفچه دار
نیز آدمی را جابجا می طرقد اما مع حبس بول و براز و زهر کنکوری نیز
سخت تر است خصوصا چهار پایان را زودی هلاک گرداند و زهر بیس
آدمی را بنهایت بیهوش گرداند اما نفخ البطن نیز می باشد و از زهر
سربرا آدمی را کمتر ضرر می رسد و از گزیدن کوادوی و دهبادوی از
نیش خون اظهار نمیگردد و این هر دو زهرهای اجزه مضرتر اند نعوذ
بالله منها العلاج اگر ممکن باشد جای نیش را ببریده دور کردن و نیز با کرده

جام خون را از انجا گرفتن و بالاتر از نیش مار پرهای طاوس بستن و همو زمان
ماوف را چند نوبت بنوشاند ان شاء الله تعالی ازین هر نوع زهر مار دفع گردد
نوعی دیگر و اگر کسی قدری انگوزه را باریکتر سائیده و در روغن گاو انداخته
مارگزیده را بنوشاند این نیز فواید مسطور دارد نوعی دیگر اگر کسی جدوار هندی را
باریکتر سائیده و در شیر گاو انداخته چند نوبت مارگزیده را بنوشاند ان شاء الله
تعالی ازین نیز زهر حیوانات و نباتی ضرر رساندن نمی تواند نوعی دیگر بعضی
گفته اند که اگر کسی چند نوبت بیخ نبکهپره را با غساله برنج باریکتر سائیده
و صاف ساخته مارگزیده را بنوشاند ازین نیز زهرها ضرر رساندن نمیتواند
زیرا که چون مار و راسو بهم در جنگ میکنند و مار راسو را گزیده میکند همون زمان
راسو بیخ نبکهپره را در دهن انداخته و بی زهر شده باز معاودت جنگ میکند
نوعی دیگر چند نوبت مغز حب السلاطین را با آب لیمون سائیده در چشم
مارگزیده کشیدن و خوراندن نیز باصواب است زیرا که باطلاق زهر مذکور را
دفع گرداند نوعی دیگر اگر کسی در شیره بیخ کتالی آب زهره طاوس انداخته
مارگزیده را بنوشاند ان شاء الله تعالی ازین زهر مار و کژدم دفع گردد
و اگر طاوس میسر نگردد زهره خروس نیز همین حکم دارد نوعی دیگر و اگر کسی

زیادتی ارنج خوراندن باصواب است
نوعی دیگر اگر کسی پاره اپسن باریکتر
سائیده و در روغن کهنه انداخته
ماوف را ...

[illegible]

بروز یکشنبه پنج حبه را از درخت ... گرفته و بوقت حاجت قدری
ازان مارگزیده را بخوراند و نیز بجای گزیدگی بخت کند ان شاء الله تعالی
ازین زهرها هر نوع که باشد دفع گردد و مارگیران این را نکدون گویند
و بزور این گیاه مار را از امثل ماهی میگیرند نوعی دیگر و اگر کسی بعد از امتصاص
بدهان ریم گوش و مغز جیپال را بعد کرسائیده بر گزیدگی مار بخت کند
ان شاء الله تعالی ازین نیز زهر مار دفع گردد نوعی دیگر و بعضی گفته اند که یک
مثقال مخلصه خوردن دفع جمیع زهرها و گزیدگیها کند نوعی دیگر و اگر کسی روغن
گاو را با بجیندان جوش نسوت بزیده مارگزیده را بنوشاند ان شاء الله
تعالی ازین نیز زهر مار با بهال دفع گردد نوعی دیگر و اگر کسی دندان راسو را
با خود نگاه دارد ان شاء الله تعالی از گزیدن مار ایمن گردد مجرب است
نوعی دیگر و اگر کسی سیاهی سماروغ را که بوقت خشک گشتن حاصل میشود
قدری ازان در شیره بیخ نبکهپره انداخته مارگزیده را چند نوبت
بنوشاند ان شاء الله تعالی ازین نیز زهر مار دفع گردد و اگر احیانا مار
گزیده را خون از مو مو جاری گردد و رنگ بدن نیز سرخ و یا سیاه
نماید آن زمان اگر چیزی مانع نبود فصد کردن هم باصواب است قسم دوم

در دفع زهر کژدم بدانکه کژدم مانند ماران چنانچه بالا ذکر رفت در ذات خود
نیز مختلف اند اما چون اندرین ملک اجناس کژدم خارج از چهار نوع ندیدیم
ازان جهت اینجا همین بیان نکردیم چه یکی سیاه دوم برنگ مس سیوم برنگ
موم چهارم برنگ عوک اما در دل این فقیر حقیر نیز میکذرد که ذات کژدم
یکی است اما بواسطه اضافت مختلف رنگهای مختلف پیدا میکند چه یعنی در
خوردگی زردی و در جوانی شمع رنگی و در کهولت برنگ مس و در پیری سیاهی
العلاج بدانکه کژدم گزیده را برگ ترب خورانیدن و نیز موم بجای گزیدگی
رسانیدن دافع و نافع است زهر کژدم را نوعی دیگر اگر کسی عقرقره و سیر و نمک را
بهم کرده باریکتر سائیده بر گزیدگی کژدم سخت کند ازین زهر کژدم دفع گردد
زیراکه زهر کژدم در اصل برد است و بعضی اطبا مگس را بر گزیدگی کژدم
مالیدن نیکو پنداشته اند وجدوار و بنفشجی نیز همین حکم دارد نوعی دیگر اگر کژدم
گزیده را زردی روغن از چراغ با پنبه یا با انگشت گرفته گرفته مقعد را چرب
کند این نیز دافع زهر کژدم است و بعضی گفته اند که اگر کسی زن کژدم گزیده را
بگاید انشاء الله تعالی ازین نیز زن از زهر کژدم خلاص گردد مجربست
نوعی دیگر واگر کژدم را سوخته و یا شکمش پاره ساخته بر گزیدگی عقرب سخت

کند ازین

کند ازین نیز زهر عقرب دفع گردد نوعی دیگر تریاق اربع کژدم گزیده را
خورانیدن مثل الکجیات است نوعی دیگر تریاق اربع که تریاق صغف کوچک را
نیز گویند جنطیانا رومی و حب الغار و مر صافی و زراوند طویل از هر یک
ستاوی گرفته و کوفته و بیخته با عسل مصفی بسرشند نیزی بیکمثقال
بآب سرد قسم سوم در دفع زهر زنبور بدانکه ذاتهای زنبور دو نوع اند
سرخ و سیاه اما سیاه بدتر است از سرخ و بعضی گفته اند که اگر زنبور بر
مرده نشسته آدمی را میگزد بمیرد خصوصاً زنبور سیاه العلاج بدانکه
اول جای گزیدگی را امتصاص و مزیدن بسیار بدهن و بعده شیره
سرگین گاو و سرکه بهم کرده آمیخته بر گزیدگی زنبور سخت کردن با صواب است
و کلید آهن را با آب سائیده بر و مالیدن نیز دافع زهر زنبور است نوعی دیگر
واگر کسی رند حبه سرخ را با آب سائیده بر گزیدگی زنبور سخت کند ازین نیز
زهر زنبور دفع گردد و افیون و کچله نیز همین حکم دارد قسم چهارم در دفع زهر
سگ دیوانه بدانکه جنونیت که سگ را عارض شود و دیگر حیوانات را مثل
گرگ و شغال و روباه نیز عارض می شود اما چون سگ را بیشتر از دیگران
عارض شود بنابران جنونیت مذکور مخصوص به سگ است و علامت سگ دیوانه

سرخی چشم و زبان از دهن بیرون افکندن و لعاب و کف متفد بسیار بیرون
آمدن و سر را بزمین نزدیک کرده راه بیت و راستی رفتن و دم را
میان هر دو پای در زمین کشیدن و از آب ترسیدن و هر چیزی که رسد حمله
کردن و آواز با بانگ خود نگاه داشتن و اگر آواز کند گرفته آواز بود
و لشنیدن سگان دیگر از و بگریزند و اکثر و رسته عاجزی و تملق میکنند
اما این صفات بتقدیر استحکام کلب بود و قبل استحکام بعضی بوده و بعضی
نبود پوشیده نماند که کلب گزیده چند مدت با پرهیز مداومت نمودن
باید و چنانکه مذکور خواهد شد باید بودن لازم است زیراکه اثر خوف
آفت تا یکدو نیم سال و احیاناً چون کلب گزیده بدین مرتبه رسد که روی
خود را در آئینه نشناسد و سگ تخیل گردد و آواز هم مانند سگ بکند
و نیز حریص بود بر گزیدن مردم و دوستدار تاریکی و تنهائی بود و از
هر چیز گرفته بترسد پس درین حین طمع از بهبودی و سلامتی او منقطع
باید نمود چنانکه گفته ام که لا علاج له الا فضل الله و گاه باشد که کلب گزیده
از آب نیز مترسد و یا تخیل و پلید بیند و لیس ازین سبب از تشنگی بماند
و بمیرد و اگر شک افتد که گزیده سگ دیوانه است یا نه پاره مغز نان را

برطوبتی

برطوبتی که از زخم سیلان میکند آلوده ساخته پیش سگان دیگر انداز د اگر نخورند
سگ دیوانه بود العلاج بدانکه سگ گزیده را چند مدت از ماکول
و مشروب سوء الکیموس اجتناب فرمودن و نیز از جای گزیدگی کدو
حجام چند نوبت خون بر آوردن و بعده چند هفته در روز مسهل داده
اسهال کنانیدن بر طبیب حاذق را واجب است و دارو این مرض نیز
بر انواع است یکی آنست که اگر کسی چند مدت یکحبه مشک در شیره برگ
دمالوره انداخته هر روز کلب گزیده را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین رنج
مذکور دفع گردد نوعی دیگر اگر کسی همو زمان جگر از سگ دیوانه گرفته و با آب چوب
علوی بریان کرده سگ گزیده را بخوراند انشاء الله تعالی ازین هنر
نیز زهر سگ دیوانه بر آدمی غالب آمدن نمیتواند مجربست زیراکه
یکروز سگ دیوانه چهل کس را گزیده و همون زمان همه جماعت مذکور
جگر از شکم سگ کشیده و بریان کرده خوردند شفا یافتند اما دو سه
شخص ازان جماعت از روی کراهیت نخوردند دیوانه گشتند و این
نقل از جماعه ماست نوعی دیگر بعضی گفته اند که جای گزیدگی را همیشه بخته
نگاه داشتن خیلی مفید است بلکه دافع مرض مذکور است زیراکه ماده

روز بروز بطرف آن مایل بوده تحلیل یابد تدبیر اگر کسی کلب گزیده چهار روز
یکجا کرده چون با شهد آمیخته بخورد انشاءالله تعالی ازین نیز زهر سگ دیوانه
دفع شود تدبیر دیگر اگر کسی کرم تتن را بوقت لنجال گرفته و به سایه خشک ساخته
نگاه دارد و بوقت حاجت یک دو کرم مذکور را باریکتر سائیده و با پاره قند سیاه
آمیخته کلب گزیده را بخوراند و نیز یک آوند ساکی پر شیر گاو و یا زیر کرده
مهیا بدارد زیرا که از خوردن این دارو در باطن مریض حرارت سوزان
تر از آتش پیدا میگردد و آنزمان هیچ چیز دیگر بجز شیر نباید نوشاند
و مکرر بول مریض در آوند صاف باید گرفت چون که ازین همه با بول مریض
کرم واری اما بشکل سگ واری بیرون می آید و مریض خلاص گردد
مجربست تدبیر اگر کسی رگ ککرونده و رگ دتا نوزه از هر یک
مساوی گرفته و بهم کرده باریکتر سائیده چند روز مریض را با مسکه آمیخته
بلیساند انشاءالله تعالی این نیز دافع زهر سگ دیوانه است و نیز
بعضی اطبای متقدمین گفته اند که سگ دیوانه را بعد کشتن در آوند
کلان انداخته و دهن آوند را محکم بسته مدفون ساختن خیلی خاصیت
دارد زیرا که تا زمانی که استخوان سگ دیوانه را آب نرسد خواه

ازباران

از باران باشد خواه غیر ذلک گزیدگان سگ دیوانه بگردند
قسم پنجم در بیان زهر موش بدانکه در بینی و ناخن و دندان موش
زهر است عضوی که موش اگر بگزد یا با ناخن بخراشد یا بینی اش بدان
برسد خون آن محل فاسد گردد و عضو مذکور بیاماسد و در آن گره های
و آبله ها و داغها حادث گردند و صاحبش لاغر و بیهوش گردد و اندامش
درد کند و بندگاه بشکند و موهای اندامش ایستاده شوند و گاه باشد
که موش گزیده برنج تب و ناآرزوی طعام و دمه وقتی نیز مبتلا میگردد
و پوشیده نماند که اقسامهای موشان بسیار اند اما بعضی اطبای هند
هژده نوع پنداشته اند و بعضی بیست و پنج و هر یکی را ازان علیحده
نامی نهاده اند چنانچه لالن و بترک و کش و چنخنذ بر داجل و کرنک
و کیل و جیب و لکهادش و مانند آن العلاج چون آدمی را موش لالن
میگزد علامتش اینست که آب از دهن سایل گردد و قی و هلهک نیز
می باشند علاجش شیره بیخ جولائی را با پاره شهد یار ساخته چند روز
باید نوشاند و چون آدمی را موش تبرک علامتش اینست که اندامش
زرد گردد و نیز آماسهای بشکل بچه موش بر اندام پیدا گردند علاجش

پوست مرش ومنگوت سهد کرجوشانده صاف ساخته وپاره شهد آمیخته باید
نوشانند وچون موش کش آدمی را بگزد علامتش اینست که آدمی خوی وقی کند خصوصا
بوقت ابر وباران علاجش چند روز نخبه تخم سرش وکوتهه باتیزآب خاکستر پلیه
دمیجند باید نوشانند وچون موش میجند آدمی را میگزد علامتش منقبض بودن
شکم وسخت شدن گردن است علاجش تیزآب از خاکستر کنار وساق
غله جو چند روز نوشاندن است وچون آدمی را موش هرداجل میگزد علامتش
اینست که رگهای گردن شخص مذکور سخت گردند ومحل گزیدگی نیز غایت
درد کند علاجش اینست اتیس را باریک ساییده وباشهد وروغن آمیخته چند
روز باید داد وچون موش کرنک آدمی را بگزد علامتش اینست که محل گزیدگی
بیاماسد ودرد کند ونیز خطهای در آن پیدا گردند علاجش منکولی وماش کی
دستها بورا سهد کرجوشانده وباشهد آمیخته باید خوراند وچون آدمی را موش
کمیل میگزد علامتش اینست که آدمی را تپ حادث گردد ومحل گزیدگی تیز
گنده شود علاجش ترپهله را باریک ساییده وباشهد آمیخته باید خوراند
وچون آدمی را موش احب میگزد علامتش اینست که شخص مذکور را بیهوشی
پیدا گردد ونیز قی باد ودرد سینه بود ورنگ واندامش سیاه شود علاجش

دارو سهل

دارو سهل داده چند نوبت اسهال باید کنانید وچون آدمی را موش
لکهادش میگزد علامتش اینست که آدمی روز بروز لاغر می شود ونیز اورا
خواب نباید علاجش چند روز در جوش پوست وتخم سرس شهد انداخته
باید خوراند بدانکه چون زهر موش خلطی از اخلاط فاسد شده مرض
مزمن پیدا گرداند اندرین حین طبیب را واجب است که فساد خلط یا
از اخلاط تحقیق ساخته کوشش در تنقیه بدن بکند کما قلنا التنقیه قامع
الامراض والاجتناب ام الدواء والله اعلم بالصواب فصل هشتادیکم
در بیان دفع مضرت زهر بدانکه زهر بر دو نوع است قسم اول یکی صناعی چنانچه افیون
وروغن ومانند آن دوم ذاتی که بذات خود زهر است واین قسم
اخیره نیز بر سه نوع است چه یعنی یکی زهر حیوانی است چنانچه زهر
شیر وزهر مار که بالا ذکر رفت ومانند آن دوم زهر جمادی است
چنانچه سیماب وزرنیخ ومانند آن وسیوم زهر نباتی است چنانچه
کالکوت وبهلدیا وبچله ودهتوره وزراقل ومانند آن وبعضی گفته اند
زهر که مردمان را وغیر ذلک را هلاک می سازد سبب آنست که درآن چهار
صفت اند چه یکی خشکی دوم گرمی سوم تیزی چهارم نافذ گشتن در منافذ

نمک بچم نافذ گشتن در اندام بسرعت ششم ساری گشتن در اندام پیش از
انهضام هفتم سست گردانیدن بندهای اندام بعده خشک گردانیدن
دماغ نهم هشتم غیر حسید کی نهم لطافت سبکی دهم عدم تمیز از بدن پوشیده
نماند که زهر بسبب بعضی خاصیتهای عقل آدمی را تباه کند و از بعضی خاصیتهای
خون را تباه سازد از ان جهت روح حیوانی و نفسانی و طبعی اندران
منتشر گشتن نمی توانند و از سبب بعضی خاصیتها مزاج عضو رئیسه را متغیر گرداند
و از بعضی خاصیتهای مجاری تنفس را غایت منقبض و مسدود میکند باهمین
جنس زهر خواص بسیار دارد اما مختصر گفتم پس بدانکه مر طبیب
حاذق را واجب است که در معالجه زهر تاخیر نورزد زیرا که زهر سریع السرایت است
از همه مرضهای حاده آدمی را زودتر میکشد الا بعضی زهر که مدتی مهلت
می بخشند العلاج اگر ممکن بود اول زهرخورده را دارو قی داده بکرات قی
گرانیدن مفید است احیاناً اگر زهر در معده و عروق و یا در همه جثه
سرایت کرده باشد درین حین اسهال و فصد نمودن نیز باصواب است
و بعده خون طاوس با عسل یا برنج آمیخته چند نوبت نوشانیدن و نیز
جدوار مشمشی با شیر آمیخته خورانیدن عاجل النفع است نوعی دیگر بعضی گفته اند

که اگر کسی گل مختوم و ایرسا و حب الغار از هر یکی برابر بهمدیگر باریک سائیده
و با شهد و روغن گاو آمیخته بقدر چند مثقال اگر زهرخورده را بخورانند
انشاء الله تعالی ازین دارو زهر مع فسادهای خود بقی بیرون آید
نوعی دیگر اگر کسی جدوار ابیض و تنکار و فلفل و پوست بیخ کرس را بهمدیگر باریکتر
سائیده نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین در جوش و یا شیره بادنجان
انداخته و نیز قدری نمک چاشنی داده زهرخورده را چند نوبت
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین زهر نباتی دفع گردد و بعضی گفته اند که
اگر کسی چند دانه مخلصه یکروز بخورد اندران سال از ضرر زهر نباتی و
حیوانی ایمن گردد اما نیازموده ام نوعی دیگر اگر کسی سرشاهی تخم گوندی را
باریکتر سائیده در شیر گاومیش انداخته زهرخورده را بنوشانند
انشاء الله تعالی ازین نیز زهر اثر دفع گردد نوعی دیگر پوست و بیخ گیاه
آک جوشانده زهرخورده را چند نوبت نوشانیدن نیز مثل اکجیات است
و این هنر خوبی است و بعضی گفته اند که چند ببولی در شیر جوشانده
و شیر را سرد ساخته و نیز سحیقه توتیا سبز اندران انداخته زهرخورده را
چند نوبت نوشانیدن باصواب است زیرا که زهر را بقی بیرون آرد

تریاق فاروق و جدوار خطائین و مانند آن نیز عاجل سادهان است اگر اندران
وقت میسر گردد در عمل باید آورد نوعی دیگر در شیر و بیخ بادنجان زنبقی آمیخته نوشانند
با صواب است قسم دوم در دفع مضرت زهر رود شیر بدانکه زهر رود شیر از همه زهرها بدتر است
که اطبا در یافتنش و علاج کردنش عاجز آیند علامتش در همه اوقات اطلاق
شکم و کف آمدن از دهن و درد شکم است خصوصا بطرف جگر و بعضی گفته اند
که چون شک بیفتد که رود شیر است یا نه آن زمان ماؤف را بول در برگ بید
انجیر باید گرداند زیرا که اگر برگ بید انجیر رسیدن بول ماؤف خواهد ترقید رود
شیر است علاجش اول مریض را خون گاو یا ز نوشاندن و بعد دو سه ساعت
دارو مقئی داده قی کراندن و نیز مریض را از اشیاء رمده مرض مذکور
اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را واجب و لازم است نوعی دیگر
اگر کسی چند روز شاخ گاومیش را با آب سائیده و نیز پاره رگ کشش
چاشنی داده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین زهر مذکور دفع
گردد و شیره از سرگین گاومیش بپالیده چند روز تنها نوشاندن نیز
فواید مذکور دارد نوعی دیگر و بعضی گفته اند که اگر کسی چند نوبت ششش
گرده خرگوش را ناهار خورده قی بکنند ان شاء الله تعالی از آفت مذکور

ایمن گردد و این مجرب است والله اعلم بالصواب باب سیوم در دفع
امراض زنان و این باب نیز مشتمل بر چند فصل است فصل اول در دفع
کثرت الطمث یعنی بسیار آمدن حیض چون از غلبه خون می باشد علامتش
با سایر علامات غلبه خون علاجش اگر چیزی نبود اول فصد باسلیق
کردن و بعده صندل سفید و گل انار و گل مازو از هر یکی برابر گرفته و
بعده کهربا باریکتر سائیده با غساله برنج مریض را چند روز نوشاندن دافع
و مانع رنج مذکور است خون خواه حیض از فرج زن مثل آب جاری
باشد و اگر مرض مذکور از غلبه بلغم باشد علامتش سایر علامات غلبه بلغم
علاجش اگر چیزی مانع نبود اول دارو مسهل داده اسهال کنانیدن
و بعده کشنیز و گل دهاتکی و مهنهتی و گل انار و لجالو از هر یک برابر
بعده کهربا باریکتر سائیده و با غساله مذکور آمیخته چند روز باید نوشانند
ان شاء الله تعالی ازین مرض مذکور و رکت اتیسار و اطلاق مزمن
نیز دفع گردند و اگر از خون سوداوی باشد علامتش سایر علامات
سودا و خون اما اگر چه این نوع مرض را بعضی طبیبان هند چنانچه
دهنتر و چرک و باگهکت از طرف سودا فرموده اند ولی این

قول در دل این فقیر حقیر ناقص ضمیر خوب نیاید زیرا که مزاج سودا ضد مزاج خونست
علاجش اگر چیزی مانع نبود اول حقنه کردن بعده کنجد و خاکستر شاخ بزکوهی با
ملکه بر آمیخته چند روز خورانند ست و اگر از غلبهٔ بلغم حلوی باشد علامتش
سایر علامات بلغم علاجش بعد قی چند روز کهربا و خاکستر شاخ بزکوهی و کهربا
و طباشیر و صندلین و مازون از هر یکی برابر گرفته و بهمدیگر باریکتر سائیده
نگاهدارد اما بوقت حاجت پاره ازین در شراب مورد انداخته مریض را
بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور و خون آمدن بعتی دفع گردد
نوعی دیگر اگر کسی چند نوبت شیرهٔ برگ بانسه با همچندان غساله برنج آمیخته
مستحاضه را بنوشانند این نیز دافع و نافع مرض مذکورست و درکت
اتیار و اگر بانسه نیز نگردد شیرهٔ بیخ خرما با غساله مذکور دادن با
صوابست پوشیده نماند که اطبا اندرین هر نوع مرض مذکور اطلیهٔ قابض
بر قطن و عانه گذاشتن نهایت نیکو پنداشته اند نوعی دیگر اگر کسی برگ درمه
دندی و کنجد سیاه بهمدیگر باریکتر سائیده چند روز مریض را بخوراند
این نیز دافع هر نوع مرض مذکورست و صمغ پله با غساله برنج ضم ساخته
چند روز نوشانیدن نیز اندرین مرض و اسهال مزمن مثل اکسیر است

نوعی دیگر اگر کسی هر روز دو درم سرگین موش زن را با آب سائیده بخوراند
انشاء الله تعالی ازین نیز مرض مذکور دفع گردد و چتروبانسه و سپاری
بهمدیگر سائیده و شیرهٔ بیخ جولای یار ساخته نوشانیدن نیز خیلی خاصیت
دارد نوعی دیگر هبری و کهربا و گل انار از هر یکی برابر بهمدیگر با غساله برنج
نوشانیدن دافع و نافع رنج مذکورست والله اعلم بالصواب فصل دوم
در دفع بستگی حیض و اگر از کمی خون می باشد علامتش لاغری و زردی
رنگ و عدم هضم طعام و ضعف دل و مانند آن علاجش غذاهای مسمن
و شربهای چرب چنانچه شیر گاو و دزو و مانند آن و نیز چند روز سحیقه
رودنک در شور انداخته خوردن عاجل النفع است و اگر از غلظت
خون می باشد سبب سردی و یا از اختلاط و یا سودا علامتش سردی بلغم
یا سودا بر آن دلالت کند علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط چند روز
سلیخه و تخم کرفس و دارچینی و شونیز و جوز الطیب از هر یکی برابر بهمدیگر
باریکتر سائیده با انگبین آمیخته باید خوراند و اگر از خشکی می باشد علامتش
خشکی دماغ و چهره و لاغری بدن علاجش چند روز مداومت نمودن
را اغذیه و اشربه رطوبت افزاینده و نیز روغن تخم مینتره و یا کدو

برقطن وعانه مالیدن باصواب است **نوعی دیگر** واگر زن چند روز سحیقه منخیته والا
درشراب انداخته بنوشد انشاء الله تعالی از رنج مذکور ایمن گردد **نوعی دیگر**
اگر زن یکدو درم مازو را بآب چندان ارده جو یا ساخته وبعد گرباریکتر سائیده
وبا پشم آلوده ساخته چند نوبت شافه بکند انشاء الله تعالی از حبس حیض
ایمن گردد **نوعی دیگر** اگر زن مرده ویودنه وسلیخه را مساوی گرفته وبعد کرباریک سائیده
دو سه درم هر روز بخورد انشاء الله تعالی از مرض مذکور خلاص گردد والله اعلم

فصل سیوم در دفع اختناق رحم بدانکه مرض اختناق رحم مشابه بصرع است اما
درمیان صرع واختناق این فرق است درین مرض چون زن بحال خود
آید بعضی احوال که در بیخودی رفته باشد میداند بخلاف صرع وبعضی گفته اند
که فرق خاص میان صرع واختناق آنست که در صرع در دهان کف آید و
درین مرض نیاید پوشیده نماند که حدوث علت مذکور از متعفن گشتن
منی در بدن است خصوصا در اوعیه منی اما بواسطه عدم جماع از آن جهت
اکثر اوقات مرض اختناق زن بیوه را عارض میگردد وگاه باشد که
از حبس حیض نیز می باشد **العلاج** اگر رنج مذکور از سبب حبس حیض بوده باشد
اول باید کرد وبعده چند نوبت حجامت ساقین باید فرمود واگر از ین

تدبیر

تدبیر خلاص کرده قبها والادارو مسهل چند نوبت خورانده استهال کنانیدن
بالصواب است وآنکه از متعفن گشتن منی میباشد اگر زن بیوه بود با شوهر
باید داد واگر شوهر دارد پس ممکن نبود چنانچه دختران بعضی جهودان که
بعد بیوه بودن اصلا شوهر نمیکنند ویا کر زنان بعضی تجاران که شوهر آنها
در ولایت میباشد پس اندرین حین زن را نگاه کردن بر جماع حیوانات
دیگر چنانچه اسپ وخر وجاموش ومانند آن باید فرمود زیرا که از دیدن
جفتهای مذکور نیز رطوبت از رحم زن منتشر گشته بیرون آید وزن
از اختناق رحم خلاص گردد واین هنر فقیر است بسیار جای آزموده ام ونیز
بعضی اطبا متقدمین مرو دیلوس خورانیدن ومشک با روغن
حل ساخته در کس مالیدن عاجل النفع است والله اعلم بالصواب **فصل**
چهارم در باب دفع رتق بدانکه رتق پرده را گویند که بر دهن فرج حادث
گردد ومانع جماع شود آن اکثر خلقی میباشد **علاجش** پیه خرطوم وپیه ماهی
وروغن گاو از هر یکی مساوی بعد گرامیخته چند روز بجای کس مالیده
سوراخش را با انگشتهای شاخ روز بروز رفع رتق باید کرد وبعضی
گفته اند که اندرین مرض پرده مذکور را بریده دور کردن باصواب است

فصل پنجم در دفع کمی شیر بدانکه کمی شیر اکثر اوقات از کمی خون می باشد و یا
از عدم غذا و گاه از شیر علاجش علاجش در هر دو نوع مرض مذکور اغذیه و اشربه که مستحسن
که بجانست خود خون صالحه را پیدا میکنند در عمل آوردن باصوابست وگاه
باشد که نقصان شیر از فساد خون می باشد و غلبه و رقت یکی از اخلاط ثلثه
اما اگر صفرا بود علامتش زردی شیر و رقتست و اگر بلغم بود علامتش شدت
بیاض و مائیه است و اگر سودا بود علامتش غلظت و قلت شیر است علاجش
تنقیه بدن از اخلاط فاسد و گاه باشد که از خوف و اندیشه دیگر و مانند آن
نیز شیر کم گردد علاجش تدبیر ضد سبب مذکور نوعی دیگر اگر کسی در شیره برگ درخت
رزان و یا با جوش برگ مذکور آرد گندم را خمیر ساخته و از آن نان
پزنده هر روز بار روغن گاو و یا کنجد مالیده کردن و زن خوراندن انشاء الله
تعالی از این نیز شیر افزون گردد نوعی دیگر در شربت شکر و نبات سحیقه زیره
انداخته چند روز نوشاندن نیز باصوابست نوعی دیگر اگر کسی چند روز سحیقه
بلبلدراز و آرد برنج را در شیر بز انداخته و شیر مذکور را جوشانده عورت را
بنوشانند از این نیز شیر زیاده گردد **فصل ششم در دفع بجستکی پستان**
بدانکه اکثر اوقات بجستکی مذکور از غلبه خون و صفرا می باشد از آن جهت

زنان

زنان جوان را این مرض بیشتر عارض میگردد و از فساد سودا و بلغم کمتر و نادر
پیدا گردد زیرا که صرف بلغم و سودا بجز فساد خون ورم را پیدا کردن نمیتوانند
وگاه باشد که از حبس شیر در پستان نیز می باشد علاجش اگر بجستگی پستان خام
بود و دو ثوی روا بوده بر ورم سخت کردن و بعده خون کشیدن چند روز
کبر و برگ بالنه سیاه بهم کرده سائیده بر وی طلا ساختن باصوابست و اگر
ورم صفراوی بود اول داروی مسهل داده اسهال کنانیدن و بعد او
چند روز آرد جو و کشنیز را بهم کرده باریکتر سائیده و با لعاب برگ خرفه
آمیخته بر ورم مذکور طلا کردن مفیدست و اگر ورم سوداوی بود اول
حقنه کردن و بعد از چند روز مغز تخم بیدانجیر و دانه کتان بهم کرده با آب گرم
سائیده طلا ساختن مفیدست و بعضی گفته اند که باقلی پخته با سکنجبین
آمیخته طلا کردن اندرین هر نوع مذکور مثل اکسیر است و اگر از بلغم می
باشد اول قی کنانیدن بعده دارچینی با آب برگ ترب باریکتر سائیده
طلا کردن عاجل النفع است و اگر از حبس و متعفن گشتن شیر در پستان
می باشد علاجش دوشیده و مکیده شیر را از پستان دور باید کرد و نیز
اندرین نوع مرض بیخ حنظل بر ورم پستان طلا ساختن خیلی خاصیت دارد

پوشیده نماند که صفت و اخلاط را از رنگ سپستان و ورم آنها باید شناخت **فصل**
هفتم در دفع عقیمت زن که هندوی آن را بسنده گوید بدانکه روزی مهتر
سلیمان پیغمبر علیه السلام بر تخت نشسته بود تمام عالم غیب از دیوان و پریان
بخدمتش حاضر بودند مهتر سلیمان پرسید که الله تعالی در زبور میفرماید
که هفت آسمان و زمین را آفریدیم و آنچه در میانش آفریدیم همه جفت بیافریدیم
وکلّا خلقنا زوجین پس از این دلیل هر چیز را نسل لازم آید اما سبب چیست
که بعضی زنان عقیمه می باشند دیوان و پریان جواب دادند که پیغمبر از جهت
دردانه علّه ماده رستنی نیست اما چون هوا صاف گردد از رستن باز ماند
همیطور هفت علتهاست که یکی دو از آنها زن را مائل بود و مزاج رحم را
نیز متغیر ساخته زن را عقیمه کردند باز مهتر سلیمان علیه السلام پرسید که
آن علتها کدام اند عالم الغیب باتفاق عرض کردند یکی آنکه رحم زن
باژگونه گردد دویم آنکه رحم زن بادور باشد سوم حیض زن بسته گردد
چهارم بر دهن رحم گوشت و یا پیه افزوده شود پنجم سبب دیو و پری
بود ششم آنکه در رحم زن زرد آب پیدا شود هفتم سبب سحر و جادو
و نیز معرفت هر هفت نوع مرض مذکور این است که اگر رحم زن باژگونه

دردزه یعنی بدشواری زائیدن بدانکه اسباب دردزه بسیار اند چون بیان
کردن چندان منظور نبود ازان جهت بیشتر نگفتم **علاجش** در همه نوع
درد مذکور داروعطسه آرنده در بینی زن محبوس دمیدن و نیز چربی
چرب در رحمش بانگشت چرب کرده مالیدن دافع مرض مذکور است
نوع دیگر اگر کسی موی آدمی را با باد زده یا رگ کرده بر آتش انداخته بکس
زن رساند انشاء الله تعالی ازین نیز چه مرده و زنده بیرون آید
و زن از دردزه خلاص یابد **نوع دیگر** اگر کسی بندال و تخم حنظل و کرا
ونج از هر یکی متساوی بهدر باریکتر سائیده و پارچه کهنه آلوده ساخته
درون کُس خصوصا در رحم نهد انشاء الله تعالی ازین هم جنین مُرده
و در شکم کج افتاده برون آید مجرب است و آب تلخه خفاش در کس
مالیدن نیز همین حکم دارد **نوع دیگر** اگر کسی حب لوبیا کهنه و پوست بیخ
درخت تران و تخم گندنا از هر یکی متساوی گرفته در آب جوشانده
چند نوبت زن محبوس را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین نیز زن
از حبس جنین و رنگ قدیم که در شکم می باشد و مانع آبستنی است
خلاص گردد **نوع دیگر** و بوقت دردزه سنگ چمک در دست چپ زن

محبوس دادن نیز باصواب است فصل دهم در دفع بواسیر ازهم علامتش
زخ عدد بر کناره کس است خصوصاً اطراف وجوانب رحم اول فصد کردن
وبعده چند نوبت دود پوست فیل وپیاز دشتی تکمیس رساندن دافع
ونافع ریح مذکوراست فصل یازدهم در دفع خارش زهدان علامتش در
صفراوی سائر علامات غلبه صفرا ودر بلغمی علامتهای بلغم وباقی خلطین را
نیز همین قیاس باید پنداشت علاجش استفراغ خلط فاسد ونیز مریض را
از ماکول ومشروب ممد مرض اجتناب فرمودن است فصل دوازدهم
در دفع ورم زهدان علامتش درجمیع اقسام عسر وسوزاک بول است
الا در دموی وصفراوی که تب نیز می باشد علاجش علاج زهدان چنانچه
در فصل سابق اظهار رفته فصل سیزدهم در دفع شق زهدان علامتش
درد دایمی خصوصاً بوقت بول کردن ونیز خون آلوده شدن ذکر
بوقت مجامعت علاجش دود موم رساندن ونیز چند نوبت روغن
زبان سگ که بوقت بریان کردن نی نمک گرفته باشند باروغن
کنجد آمیخته اندر رحم مالیدن باصواب است فصل چهاردهم در دفع ریش
زهدان علامتش درهمه اقسام خروج ریم وخون نابست علاجش

کنند وگل انار وپوست انار وخاکستر باجلد خشتی ازهر یکی برابر بعده بآب بارتنگ سائیده
وپرچه کهنه را بدان آلوده ساخته چند نوبت فرزجه کردن ونیز اندرین مرض
بعضی مراهم بکاربردن باصواب است فصل پانزدهم در دفع باد زهدان علامتش
درد زیر ناف ونیز آزار یافتن از چیزهای باد انگیز ونافخ علاجش باچیزی بادبر
پرچه را آلوده ساخته چند نوبت در زهدان باید نهاد وگاه گاهی مریض را با
اصول نیز باید نوشانید فصل شانزدهم در دفع ریح پرسوتکا بدانکه پرسوتک
مرضی است مهلک که زن را بعد ولادت پیدا می شود وبعضی طبیبان گفته اند
که بعد ولادت تا زمانیکه زن را حیض نیاید مابین روزهای روز داخل
پرسوتکا استند وبعضی گفته اند که روزهای پرسوتکا از وقت ولادت تا
بچهل روز اند علامتش تب وانبیار وگرفتگی دل ونا آرزوی طعام و
اختلاط عقل است علاجش اگر چیزی مانع نبود کوشش در تنقیه بدن کردن
وبعده چند روز در جوش دمول پاره روغن گاو یار ساخته نوشاندن
ونیز مریض را از اشیاء ترش وغلیظ اجتناب فرمودن بالصواب است
نوع دیگر دارچینی واربیشتم مغرض وزعفران وجوز الطیب وقرنفل و
بسباسه ولسان العصافیر ومصطکی وپیلمول وخوالنجان ودرونج عقربی از

هر یکی متساوی گرفته وبعد کوبار بیکبز سائیده وباهمچندان انگور منقی یار ساخته
وباز بعد کوفته نگاهدارد وبوقت حاجت پاره ازین هر روز مریض رابخوراند
انشاء الله تعالی ازین مرض مذکور وضعف دل ووسواس وزکام وکمی باه
ومرض لقوه دفع گردد واین را داکهادچورن نامیدم نوعی دیگر واگر کسی
چند روز سستی کهتد زن مأوف رابخوراند این نیز دافع مرض مذکور
والوبات است صفت ترکیب مذکور نود وشش درم سنذهی ودویست وچهل
درم روغن گاو وسه صد وهشتاد وچهار درم شیر گاو وهفتصد وبیست درم
شکرتری بستانند وازین جمله اجزای مذکور حلوا بپزد وچون قریب بپختن
رسد انگاه بحیقه سنذهی وفلفلین وتج وبترج ودانه الاچی که هر یک
دوازده درم گرفته باشد با حلوا مذکور آمیخته ومرتب ساخته نگاهدارد وبوقت
حاجت بمقداری ازین هر روز مریض رابخوراند انشاء الله تعالی ازین
مرض مذکور ودرد مفاصل دفع گردد ونیز قوت باه را ازیاد گرداند
واین ترکیب منقول از باکهت است نوعی دیگر بیارد پودنه وزنجبیل وجراینه
واندرجو وناگکیسر وبهکرمول از هر یکی برابر گرفته وبعد کوبار بیکبز سائیده
وبعده با قند کهنه آمیخته چند روز مریض رابخوراند انشاء الله تعالی ازین

مرض مذکور وبرقه قدیم ودرد شکم دفع گردد فصل ششم در دفع اسقاط
حمل که بهندوی آن را اپهپت گویند بدانکه بعضی زنان را عادت می باشد
که در اول ماه یا دوم ماه ومانند آن حمل ازو بیفکند وبعضی اطباء هفت وهشت
ماهه جنین نیز داخل اسقاط حمل گفته اند اما چون هفت ماهه جنین میزید و
هشت ماهه نمیزید ازان جهت درباب این هر دو نوع اطباء مباحثهای
بسیار آورده اند بعضی فرموده اند که قوت ماده جنین ابتدا از وتا بانتها
وضع حمل انتقال کرده یکماه داخل قوت مادر می شود ویکماه در حصه جنین
می باشد تا همین جنس نوبت بنوبت میگردد پس چون هفتم ماه رسد آن زمان
قوت مذکور در حصه جنین میباشد واگر اندرین حین جنین از شکم مادر
بیرون می آید آن زیستن میتواند برعکس هشت ماهه که نمیزید وما گفتیم که خون
آدمی ورای حصه مرکب از هفت دهات است ازانجهت قوتهای اصلی جنین
در هشتم ماه از باطن فارغ بود مایل خارج می شود بواسطه درشت وصاف
ساختن پوست وجود وچگونه معماران اول محل را راست ساخته بواسطه
کهگلش مشغول به بیرون می شوند پس اندرین چنین اگر جنین متولد
شود ونمیزید چنانکه چراغ برهنه را در باد زیستن محال پوشیده نماند که جنین

دوا
در افقان بجهت بنگال دستهم
حنظل وعاقرقرحه ودنیه مساوی
کوفته ودر پارچه کهنه الوده ساخته
در روغن فرج پا محل انشاء الله تعالی
ازین امر بیکبار که در شکم باشد افتاده
گردد مجرب است

هست. اینها از روی ظاهری و باطنی قوت اصلی صله نشت ماهیت است علاجش
در همه انواع رنج مذکور استفراغ خلط فاسد کردن و نیز بعضی گیاهها و سنگها
که بخاصیت حمل را نگاه دارند در بازوی زن ماؤف بستن باصواب است
فصل یازدهم در دفع رجا علامتش بزرگی شکم و بستگی حیض است چنانچه
مردمان دیگر و نیز زن ماؤف می پندارد که حمل است اما فرق میان رجا
و حمل اینست که جنبش رجا تعلق بحرکت زن دارد چه یعنی اگر زن بطرف
چپ حرکت کند رجا نیز حرکت بهمو طرف کند و اگر زن حرکت بطرف
راست کند رجا نیز بطرف راست خلاف بخلاف حمل که آن حرکت طبیعی
دارد دویم اینکه چون مدت تولد حمل بگذرد بدانکه رجا است زیرا که نهایت
زادن فرزند دویست و هشتاد و هشت روز اند پوشیده نماند که بعضی
جای دیدم که چون رجا بیرون آید بشکل مشکیزه و پرکاله گوشت می باشد
و گاه باشد که علت رجا از باد غلیظ نیز می باشد العلاج اگر علت مذکور
از غلبه بادی باشد علاجش اول حقنه کردن و بعده ماء الاصول نوشانند
و اگر ورای از باد باشد چنانچه بالا ذکر رفت علاجش ورم از بندال
و گره و کمیز ساخته در کس خصوصا در رحم نهادن باصواب است دیگر

بعضی گفته اند که اگر کسی چند روز تخم گندم و خس بوریا کهنه و منجنیه از هر یکی مساوی
بهم کرد جوشانیده زن را بنوشانند انشاء الله تعالی از این نیز رجا بیرون آید
و روغن بید انجیر در جوش نان خورده انداخته نوشاندن نیز همین حکم دارد
و دیگر اگر کسی چند نوبت اطریفل زن ماؤف را بخوراند انشاء الله تعالی
از این نیز رجا جنین مرده بیرون آید و دود پوست مار و بارزد نیز چند نوبت
بکس رساندن عاجل النفع است و دیگر چند روز سلیخه نوشاندن نیز
بچه مرده و زنده و رجا و مشیمه را بیرون آورد فصل نوزدهم در دفع رطوبت
کس بدانکه مرض مذکور اکثر از زیادتی جماع و بسیاری حرکت و اندیشه
می باشد اما علامتش در همه اقسام رنج مذکور رطوبت بدن فاسد شده
و با بول آمیخته بیرون آمدنست و چون این مرض بحد استحکام رسد زن
لاغر و بیقرار گردد و نیز بواسطه زوال رطوبت خشکی دهن و کام و چشم
پیدا گردد و گاه باشد که بیهوشی و یاوه گوئی و خارش نیز رو نماید
العلاج اگر چیزی مانع نبود اول استفراغ خلط فاسد کرانیدن و بعده
از ماکول و مشروب مدد مرض اجتناب فرمودن مر طبیب حاذق را
واجب است کما قلنا التنقیة قامع الامراض والاجتناب ام الدواء

پوشیده نماند که بعضی گفته اند که بحیقه الاچی و برنج چند روز با شراب آمیخته زن را نوشانیدن
دافع ریح مذکور است وصفت دیگر اگر کسی چند روز تخم تاروخرما و مصطکی و بداری کند
ازهر یکی مساوی بهدر باریکتر سائیده با شکر و شهد آمیخته زن را بلیسانند انشاء الله
تعالی ازین نیز ریح مذکور دفع گردد وصفت دیگر نهال نو از ان درخت پله گرفته
و به سایه خشک ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین با شکر تری یار
یار کرده زن ماوف را چند روز بخوراند انشاء الله تعالی ازین نیز ریح
مذکور و فراخی کس دفع گردد فصل بیستم در تنگ کردن کس اگر زن بهنکری
و گل انار و کزمازو و گل دهاکی ازهر یکی برابر وبهدر باریکتر سائیده نگاهدارد و
بوقت حاجت جامه را باب تر کرده و بعد ازان بادارو مذکور آلوده ساخته
فرزجه کند انشاء الله تعالی ازین دهن کس مانند شگوفه چنبه گردد وصفت دیگر
کزمازون و لوده و بهنکری و دهاکی و ماجوپهل ازهر یک برابر بهدر بکر
باریکتر سائیده جنس مذکور فرزجه کند انشاء الله تعالی ازین نیز در کس زن
سوزن نگنجد وصفت دیگر اگر جامه کهنه را در هلیله و لنیال و سپاری جوشانده
و خشک ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت پاره ازین گرفته زن در
کس نهد انشاء الله تعالی ازین کس زن تنگ گردد تا زمانیکه کسی روغن

بمالد

بر کیر نمالد کشادن نمیتواند وصفت دیگر اگر زن صمغ پله را باریکتر سائیده و در جامه
بسته چند ساعت درون کس نهاده دور کند انشاء الله تعالی ازین نیز
فرج زن مروارید ناسفته گردد وصفت دیگر کاهی و بهنکری و ماجوفل و پوست هلیله
و سپاری و لوده و پوست درخت پله و خاکستر با جلد شتی و بلیله و
برگ درخت سرو دشتی که بروا هرا نامیدم ازهر یک برابر بهدر باریکتر
سائیده نگاهدارد اما بوقت حاجت زن انگشت خود را باب تر ساخته
و بعده بادارو مذکور آلوده کرده در کس برد انشاء الله تعالی ازین نیز
کس مروارید ناسفته گردد وصفت دیگر کته مک و کزمازون و بهنکری و گل
دهاکی ازهر یکی برابر بهدر سائیده زن جنس مذکور عمل کند این نیز در
بنده گرست و نیز هر چیزی که زبان را ازمحت سازد فرج را نیز تنگ
گرداند و این خاصه از فقیر است والله اعلم بالصواب فصل بیست و یکم
در دفع کلفت که بهندی اگزا جهائی گویند بدانکه اگرچه این مرض مشترک است
در مذکر و مونث اما چون زنان را بسیار عارض گردد ازانجهة اینجای اظهار
ساختیم علاجش اگر چیزی مانع نبود بفصد و حجامت خون سوداوی بر
آوردن و بعده تنقیه معده کردن مرطبیب حاذق را واجب و لازم است

زیراکه اکثر اوقات این مردان را بواسطه خون سوداوی و زنان را از حبس
حیض می باشد چنانچه بوقت حمل خون حیض چون راه فرو نیابد بفواره
وری جوشش آمده طرف پیشانی و چهره مایل میشود و اگر طبیب جاهل بود
کمثل الحمار یحمل اسفارا درشان او باشد پوشیده نماند که بعضی گفته اند که
اگر زن چند نوبت نیز خرگوش را بر روی مالد انشاء الله تعالی از مرض
مذکور خلاص گردد **نوعی دیگر** اگر زن مغز بادام را باریک ساییده با رخوت آمیخته
چند روز بر روی مالد انشاء الله تعالی از مرض مذکور امین گردد **نوعی دیگر**
پوست تخم مرغ خاکستر صدف مرده سنگ و نشاسته و مغز بادام و تخم
ترب از هر یک متساوی و بعد که باریک ساییده نگاهدارد و بوقت حاجت
پاره ازین گرفته باب جو آمیخته چند روز بر روی مالد انشاء الله تعالی
ازین نیز رنگ چهره روشن و بیداغ گردد **نوعی دیگر** واگر کسی چند نوبت
خون پلنگ بر روی مالد انشاء الله تعالی از مرض مذکور خلاص گردد
و خون خرگوش نیز همین حکم دارد **نوعی دیگر** واگر کسی چند روز خار سنبل را با آب
اش کرده و با روغن گاو آمیخته بر داغهای کلف نخکند انشاء الله
تعالی زودی از مرض کلف خلاص گردد و بحیقه منجیه با شهد آمیخته [illegible]

نیز همین حکم دارد **نوعی دیگر** بعضی گفته اند که اگر کسی چند نوبت برگ درخت
گرزو باشد و برگ چنبه و صندل سرخ و کوهته و دار هلد و لوده هر یکی برابر
بعد که با شیر گاو باریک ساییده بر داغهای کلف سخت کند انشاء الله تعالی
ازین نیز کلف دو نوع دفع گردد **نوعی دیگر** اگر کسی چند نوبت گل گنجد را ساییده
بر آن سخت کند این نیز عاجل النفع است **نوعی دیگر** و اگر کسی چند روز مغز
دانه پنبه و مغز بادام و آرد برنج جو از هر یکی برابر بعد که باریک ساییده
و با رغوت شیر آمیخته آهسته بر روی کند انشاء الله تعالی ازین نیز
چهره مانند ماه روشن گردد

باب چهارم در بیان کشتن دواهای و صاف کردن انها

و این نیز مشتمل بر چند فصل است

فصل اول در کشتن ارزیر

بیارد ارزیر
و اول چند بار که از ساخته در آب لیمون و آب جزات انداخته
صاف کند و بعده در سفاله انداخته بگدازد و بعده سحیقه ز چوب
وجواین و خار بازگونه آهسته آهسته بر ران کرده با آلت آهنی بگرداند
چون ارزیر خاکستر گردد آنزمان با همچندان زرنیخ یا رساخته بازباب
ترنج یکپاس کهرل کرده و بعد ازین در دو خرابه نو انداخته شرابهای
مذکوره را گل حکمت کرده در لته ده بیخ اسپند با چلید شتی گجپت داده

نگاهدارد و بوقت حاجت بکار برد نوعی دیگر واگر کسی خرلطیه را بابنگ پر کرده
وبعده ارزیزرا بوزن واری ساخته واندران خرلطیه خلانده ودهنش بسته
ودر ریگ سپید پوست برنج که بهندوی آنرا تُه گویند نهاده بجیت داده
انشاء الله تعالی ازان ارزیز کشته گردد نوعی دیگر اگر کسی اول ارزیز را در سفاله
انداخته بگدازند وبعده سحیقه زرنیخ بران پرّا کرده باپاره ممد بگرداند
انشاء الله تعالی ازین نیز ارزیز کشته گردد نوعی دیگر واگر کسی ارزیز را
در کنجاره تلخ نهاده واز اطراف وجوانب سوراخش را مسدود ساخته
بجیت دهد انشاء الله تعالی ازین نیز غرض حاصل گردد فصل دوم در
کشتن مس بیارد قدری مس خالص وباریکتر رک بکناند که بهندوی آنرا
کشک بیده گویند وبعده هر بار بنهایت گرم کرده چند نوبت در بول
گاو وچند نوبت در دوغ ترش وچند نوبت در آب نمک وچند نوبت
در شیر زیر سرد کند بعده نیم وزن ازان گندهک بازیکتر سائیده و
بازردی بیضه مخلوط ساخته وبر برکهای مذکور تلحیف کرده ودر دو
شرابه دو وصدف انداخته وشرابین بگل حکمت گرفته بپاچکه شتی
بجیت سخت دهد انشاء الله تعالی ازین هنر بیک مس کشته گردد نوعی دیگر

قدری مس را سوهان ساخته در کهرل اندازد ودوغ ترش وآب لیمون
وپاره نمک بار ساخته چهار پاس کهرل کند وچند شب شود آنزمان
کثافت لیمون ودوغ ونمک شسته دور کند تا همین جنس بخرو زعمل
کرده وبعده سوهان مذکور را وزن ساخته سویم حصه پاکن کندهک صاف
وهژدهم حصه سیماب صاف بار کرده وباز در کهرل انداخته بآب لیمون
سحق کند بعد ازان در شیشی اندازد وشیشی را بگل حکمت گرفته
ودر بالوجنتر نهاده پاس آتش داده بکشد انشاء الله تعالی ازین
هنر نیز مس لایق بادشاهان کشته گردد ورد کلوی شیشی نیز پاره
سیماب سفید هوا رس یافته گردد نوعی دیگر اگر مس را اوّل صاف ساخته
وبعده باهمچندان زرنج بلّور ونوشادر بار کرده در شیشی اندازد وشیشی
بگل حکمت گرفته باشد جنس مذکور آتش دهد انشاء الله تعالی ازین
نیز مس سفید رنگ کشته گردد نوعی دیگر واگر کسی مس وارزیز را بهدکر
جل سپید ساخته وبعده بانیم چندان گندهک وزرنیخ بار کرده در
دو شرابه نهاده بگل حکمت گرفته باپاچکه شتی سخت بجیت دهد انشاء الله
تعالی ازین نیز مس رنگ خاکستر کشته گردد واگر کسی خواهد که مس را نی

آتش بکشند اول از مس برگ تنک راست کنانیده در کاسه جوز هندی نهاده
و بر آن پاره کنند هک و آب لیمون انداخته چند روز جای مخفی بدارد
انشاء الله تعالی ازین مس نلی آتش کشته گردد اما خالی از خطری باشد
بملاحظه باید جوزد **فصل سیوم در کشتن کهبر که آنرا جست گویند** بیارد قدری جست
خالص و در آوند آهن انداخته در کوزه نهاده محکم بند ماند تا که گداخته
گردد و آن زمان بحیقه پوست بیخ که هیرنه بران بپراکنده با دیگر آلت آهنی
بمالد انشاء الله تعالی ازین هنر در زودی جست کشته گردد و اگر بجای پوست
بیخ مذکور زهر را و با بیخ بالهتورا یا بیخ بوی را بکار برد این هم زودی
جست را خاکستر کرداند **فصل چهارم در کشتن نقره** بیارد زر بیخ یک حصه
و سوهان سه حصه هر دو را در کهرل انداخته و با رستشی لیمون و یا ترنج
یکپاس بهدر بحیقه کرده بعده در دو شرابه نهاده و شرابین را بگل حکمت
گرفته و بچهل عدد یا چلد شتی کجبت داده و باز از شرابین مذکور در کهرل
انداخته و باز زر بیخ دیگر یار ساخته جنس مذکور کجبت داده انشاء الله تعالی
تا همین طور بدادن کجبت های نقره لایق با دشاهان کشته گردد **وجه دیگر**
نقره سوهان کرده پنج حصه منسل و سون ملی از هر یکی سه حصه بعده هر سه چیز را

در کهرل اند و یکپاس بشیر زقوم بهدر کر مخلوط ساخته بعده در دو شرابه نهاده
و شرابین را بگل حکمت گرفته کجبت ده ازین هنر نقره کشته گردد
اما چند بتهای همین منوال باید داد **فصل پنجم در کشتن زر طلا** بیارد
قدری زر خالص و رزان ورقهای و آب نمک بکناند و بعده منسل
و سون ملی و مرداسنگ از هر یکی هفتم حصه از ورقهای زر و سیماب
چهارم حصه از نیک دارو بعد ازین هر چهار چیز را در کهرل انداخته
و با آب لیمون بهدر کر مخلوط ساخته بر ورقهای مذکور تلحیف کند چون
دانند که دارو بر ورقهای زر خشک شده است آن زمان در بوته نهاده
و یک بوته دیگر بالا داده و هر دو را بگل حکمت گرفته با چلد شتی کجبت
دهد انشاء الله تعالی ازین هنر زر بی شک کشته گردد **وجه دیگر** بیارد
زر خالص و رزان ورقهای جنس مذکور بازد و بر بیخال کبوتران را
تلحیف کند و بعده سحیقه کند هک را در شرابه فراز کند و بر آن
یک ورق بنهد و بر آن مقداری کند هک و دیگر فراز کند همچنین
ورقهای را بعزاز کردن کند هک ته به ته بنهد دوم شرابه بران الحاق
داده بگل حکمت بگیرد و بعد ازین به پنج یا چلد شتی یا شش کجبت دهد

وهمچنین بر نوبت جنس مذکور طلق را کنند هک یار ساخته هشت پهنای بدهد
انشاء الله تعالی ازین نیز زر لایق خوانیدن کشته گردد **فصل ششم در کشتن سیماب**
بیارد قدری سیماب را در کهرل انداخته سه ماه با نمک شور و لعاب سیر
کهرل کند بعده با دو چندان کند هک صاف و نیم چندان پهتکری و افیون
یار ساخته و باز هر چهار چیز را در کهرل انداخته چند روز بروغن زهره
حب سرخ کهرل کرده در شیشی انداخته و شیشی را بگل حکمت گرفته و نیز
محکم مهر ساخته با لوجنتر شانزده پاس آتش دهد انشاء الله تعالی ازین هنر
سیماب بشکل کشته گردد **نوعی دیگر** اول سیماب را با هر هفت نمک و چوک و زهر
و کچله و حنظل و هیربلی و نوشادر و زرکته و مانند آن کهرل کند با همچندان
سم الفار ابیض و پهتکری و نوشادر یکجا مع دو دو خانه و کنند هک صاف
یار ساخته و باز در کهرل انداخته با روغن بلادر چند روز کهرل کرده
و در شیشی نهاده و شیشی را بگل حکمت گرفته و نیز محکم مهر ساخته جنس مذکور
آتش دهد اما در هر نوع ترکیب سیماب در ابتدای آتش نرم باید داد
و بتدریج زیادت باید زیرا که شی لطیف است انشاء الله تعالی ازین
هنر سیماب بشکل کشته گردد **نوعی دیگر** سیماب را با پنج نگوره عقیم یار کرده و در کهرل

انداخته

انداخته با شیره برگ پنهولها را تا مدت چند روز سحق کنند و بعده دار و مذکور را
کهرل گرفته در پنج نگوره مذکوره که آنرا مجوف ساخته باشند در آرند و آنرا
در بوته گلین نهند و نیز بران سرپوش داده بگل حکمت بگیرند و بعده از ان
بپاچلد دشتی محکم بجیت دهند انشاء الله تعالی بدین تدبیر نیز سیماب کشته گردد
فصل هفتم در کشتن سرب بیارد قدری سرب و در آوند آهن انداخته گداز
سازد و بعده بران سحیقه سنبل بترا ساخته با چوب پیله بمالد انشاء الله تعالی
در زودی سرب خاکستر گردد **نوعی دیگر** اگر کسی سرب در آوند آهنی و یا دیگر
انداخته و زیر آتش نهاده مذاب کند بعده با چوب پنج چند بمالد ازین
نیز سرب کشته گردد اما چوب سیاه رنگ باید **فصل هشتم در کشتن فولاد** بیارد
قدری براده فولاد را و با همچندان کند هک و شنگرف یار ساخته و با آب
لیمون بجزو زکهرل کند و بعده در بوته مس که در میانش برگ بیله بجیز فراز
کرده نهند و پاره گرم کنند آنگاه بر بوته مذکور سرپوش از ان مس داده
محکم کند و یکپاره درون کند وی خالی بدارند بعده از آنجا کشیده
بکار برد انشاء الله تعالی ازین هنر برین منطی کشته گردد که باید و شاید
نوعی دیگر قدری براده فولاد را در کهرل انداخته سه روز با آب ترپهله

کهل کرده وبعده در دو شرابه نهاده یا چکدشتی کجیت دهد بعده بشراک
وبعده بترشی ترنج ولیمون بعد ازان بجوش تمرهندی وماننداین سه
روز کهل کرده جنس مذکور بر بتهای محکم بدهد ان شاء الله تعالی ازین بهتر
فولاد لایح بادشاهان کردد **فصل نهم در کشتن آهن** بیارد قدری آهن را
وازان برکها تنک بکشاند بعده منل وسون یکی را بهم کرده باریکتر
سائیده برآن تلحیف کند وبعد ازین در کوره نهاده ومحکم دمانده
در دوغ سرد کند ان شاء الله تعالی بهمین جنس دادن چند بتهای آهن
کشته شود **فصل دهم در کشتن طلق** بیارد قدری طلق واکثر اجوکوب
ساخته در خریطه کند وسنک ریزهای چند نیز یار بخ کند ودهنش
بسته ودر تغار پر آب نهاده بادستهای چند روز بمالد چون داند که
هم حبه از طلق بیرون آمده است آنزمان چند ساعت رها کند چون
حبه بته نشیند بعده آب را از بالایش دور ساخته وحبه را خشک
کرده در کهل اندازد ودر هریکی از لعاب صبر وآب ترب پلم وترشی
لیمون وشیره برک خار بازکونه ده ده بت داده قرص واری ساخته
ودر یا چکدشتی نهاده محکم کجیت دهد اما این ترتیب که در روز چهار پاس

کهل کنند ودر شب کجیت دهد ونیز بعضی اطبا بجای سنکریزه شالی انداختن
در خریطه فرموده اند **فصل یازدهم در صاف ساختن آنچه نا تهای چنانچه کنندمک
وسون محکم ها ساختن** بیارد قدری کنندمک را با روغن کاو یار ساخته ودر آوند
انداخته مذاب سازد بعده در شیر بجوشاند ان شاء الله تعالی ازین هم
کنندمک صاف کردد **نوعی دیگر** بیارد سنکبهری خالص وباریکتر سائیده در خریطه
کند بعده دهنش بسته ودر تغار آب انداخته بمالد چون داند که حبه اش
بیرون آمده است آنزمان خریطه را از آب دور ساخته چند روز توقف
کند که تا حبه بته نشیند بعد ازین آب را از تغار آهسته آهسته دور کرده
حبه را بکیرد ان شاء الله تعالی ازین سنکبهری بنهایت صاف وپاک کردد
نوعی دیگر بیارد قدری سنکبهری خالص را اجوکوب کرده بکره جامه ببندد
وهفت روز کره مذکور را در بول آدمی وهفت روز در بول کاو دو دو لکا
جنتر بجوشاند ان شاء الله تعالی ازین هنر سنکبهری صاف وپاک کردد **نوعی دیگر**
طریق صاف کردن سرمه بیارد قدری سرمه خالص را وباریک آس
کند وبعده با آب غوره ویا لیمون ویا ریخی ترکرده بآفتاب نهد
ان شاء الله تعالی ازین هنر سرمه صاف کردد ونیز تنکار وپهتکری وخرمهره

بدین طریق صاف شوند وجه دیگر طریق صاف کردن زرنیخ بیارد قدری
زرنیخ و باریک آس کند و بعده بکره جامه بسته روز در رون بزکی از آب تر هلیله
و بهیره و بول گاو و آب زردرونغن کنجد و لکاجستر بریزد الت را انشاء الله تعالی
ازین زرنیخ صاف و پاک گردد وجه دیگر بیارد قدری زرنیخ را در دیگ
انداخته بالای آتش بهند و دایم تحریک بدهد تا از آنکه رنگ او تغیر
کند و بریان شود بعده دیگ را فرو کرده سرد کند و زرنیخ را گرفته استعمال کند
وجه دیگر طریق صاف کردن سون مکهی بیارد قدری سون مکهی و در کهرل انداخته
یکروز با آب لیمون سحق کند و دوئیم روز با فتاب خشک کند ان شاء الله تعالی
ازین سون مکهی صاف و پاک گردد و بعضی گفته اند که سون مکهی را یکروز
با آب بیخ انگوره سحق کرده خشک ساختن نیز با صواب است وجه دیگر طریق
صاف کردن توتیا سبز بیارد قدری توتیا سبز را با آن دهم حصه تنکار و
پیخال کبوتر یار ساخته و هر سه را در کهرل انداخته و یکروز با آب لیمون سائیده
و در دو شرابه نهاده و بعده شرابین را بگل حکمت گرفته بجهت زدن دهد
ان شاء الله تعالی ازین توتیا سبز صاف گردد و بعضی بجای آب لیمون
حزوات می اندازند وجه دیگر طریق صاف کردن شنگرف بیارد قدری

شنگرفرا

شنگرف را او بعد لتقیه با آب لیمون داده و خشک ساخته نگاه دارد

باب پنجم در بعضی تدبیرهای که در طبابت بکار درست چنانچه اسهال

و قی و فصد و حجامت و حقنه و مانند آن و این نیز مشتمل بر چند فصل است فصل اول
در اسهال بدانکه داروهای مسهل چهار نوع اند یکی آنکه غایط را پخته ساخته
و شکسته ده فروریزد چنانچه هلیله و این را ملین بهار گویند دوئیم که غایط
خام را پختن ندهد و فرو اندازد چنانچه جزاین را مرسل بهار گویند و سیوم
آنکه غایط و بول را که بسبب غلظی و یا بغیر آن بجای خود چسپیده و سخت
شده مانده آزار بارد چنانکه کتکی و این را گویند و چهارم آنکه
غایط پخته و خام را آب ساخته فرو افکند چنانچه لسوت این را ورچن
بهار گویند اما چون طبیب را احتیاج دادن اسهال مریض بود آن
زمان دریافتن چار چیز نیکو فهم کند یکی آنکه مریض را دارو مسهل خوراندن
خوبست یا نه چنانچه زن حامله و نهایت پیر از اسهال ممنوع است
دوئیم آنکه وقت ابتداء مرض و تزاید و انتهای و انحطاط و تحلیل
و کاهش و زبولت و هر یکی از ینها از مرض شناخته مسهل دهد زیراکه
بعضی طبیبان جاهل از شناختن وقت مرض چنانچه بالا ذکر رفت

پنج سوره کامش و ایخفاظ و تحلیل فرق کردن نمیتوانند و آدمی را صنایع میسازند
وسیوم انکه در هر سوء المزاج داروی مند ماده مرض خورانده اسهال باید کرانند
وچهارم انکه اول لوازم مسهل را بجای آورده بعده مسهل باید داد چه بعضی را
اول منضج خورانده و بعضی را نا خورانده و بعضی را اول روغن بر تن مالیدن
بعضی را نا مالیدن و مانند آن **فصل دوم در قی کنانیدن** بدانکه طبیب
چون خواهد که مریض را قی بکناند اول چهار تدبیر را که در فصل اسهال
اظهار کردیم در عمل آورده بعده در شب مریض را غذا هند ماده مرض بخورانند
و فردا داروی قی داده قی بکنانند اما بوقت قی کرانیدن چشم و شکم مریض
بستن و نیز بر صندلی نشانده قی کنانیدن با سر او است شانه پوشیده نماند
که چون عمل قی خاصه تنقیه بلغم است چنانچه مسهل برای صفرا و فصد برای
خون و حقنه برای از انجهت بعضی اطبا نمک و شهد و برک ترب و مانند
آن در داروی قی ساختن نیکو پنداشته اند و گفته اند که بجز اشیای نمکی
و تلخ بلغم گداخته نمی شود **فصل سیوم در حقنه کردن** بدانکه حقنه عملی است
که هر مرض سودائی را با صلاح آرد خصوصا روده اسفل را از خلط فاسد
پاک سازد و قولنج را بگشاید و مجاری خلاصه طعام صاف کند و هر چهار

قو

قوت باطن را یعنی ماسکه و هاضمه و دافعه را تیز کرداند و دیگر بسی فواید
دارد اما مختصر کفته ام چون طبیب را احتیاج بعمل حقنه بیفتد آن زمان طبیب را
باید که اول از پنج تدبیر ما حزر دار بوده عمل کند چه یعنی از چهار تدبیر نخستینه
که در فصل اسهال اظهار کردیم و پنجم انکه سوزهای حقنه را برای صبیان
وجوانان و کهولان مختلف و پیران بسازد **فصل چهارم در فصد کردن**
بدانکه فصد عملی است که ماده هر مرض دموی را با صلاح آرد و هر سه اعضای
رئیسه را از کثافت کیموس صاف کرداند و هر جهت دمات را خفیف
سازد و غصه و فکر و کابوس را نیز دفع کند و از دنبل و جدری و وبا
و کرد و طباک دروالی و مانند آن آدمی را ایمن میکند اما چون طبیب را
احتیاج بفصد افتد آن زمان از هفت تدبیرها متنبه بوده فصد کند
چه اول انکه مریض را فصد کردن درست است یا نه چنانچه زن حامله
و صبی و پیر را ممنوع است و دوم انکه مریض قوت فصد دارد یا نه
و سیوم انکه اندران وقت ماده مرض غالب است یا مغلوب از طبیعت
اصلی و چهارم انکه موسم فصد است یا نیست و پنجم انکه خون را بچه مقدار
گرفتنی است از عضو ماوف و ششم انکه اندران وقت تقویت دل

دادن و اطراف عالیه عروق را بیرون آورده گذاشتن و مانند آن

و جهت آنکه هر عروق را که معین برای عضوی است شناخته فصد نزباید چنانچه

قیفال برای علت سر و باسلیق مر برای اعضای اندرونی خصوصا برای

شش و جگر و اکحل را برای جمیع بدن و عروقهای لب را برای ذهن

و حلق و مانند آن اگر طبیب بدین ترتیبهای آگاه و ارزوده معالجه

مریضان کند ان شاء الله تعالی از درگاه شهان و محفل حریفان سرخروی

گردد و اگر برعکس این بود کمثل الحمار یحمل اسفارا در شان او باشد فصل پنجم

در حجامت فرمودن بدانکه حجامت عملی است که برای خایفان و صبیان

و ملوکان و نازکان و پیران و مانند آن کار می آید و گاه باشد که مفید

تر از فصد می باشد اما چون طبیب را احتیاج بسوی حجامت افتد

آن زمان از بعضی تدبیرهای مذکور که در فصلهای مسهل و فصد اظهار کردیم

متنبه بوده و نیز فساد خون را از علامتش شناخته عمل کند چه اگر خون

سبب تخمه ماوف شده باشد آن را با دیوجهای بکشاید و اگر سبب بلغم

بود آن را انکبد و حجام بیرون آرند و اگر از سبب باد بدشده باشد آن را

بشاخ باید کشید زیرا که چون طبیعت دیوجه سرد است از انجهة خون صفراوی را

خوب است و چون کدو خشک و تلخ و تیز است از ان جهة خون بلغمی را

مفید است و چون شاخ گرم تر است از برای این خون سودائی را معین

است گردم پوشیده نماند بعضی گفته اند که دیوجه خون را تا بیست و چهار

انگشت و کدو تا دوازده انگشت و شاخ گاو تا ده انگشت جذب کرده

بکشند و از گلک زدن خون تا یک انگشت بیرون آید اما چون در قوت

ولی قوی و نیز خوردگی و بزرگی دیوجها مختلف اند از دن جهة قول

بالا را منظور نداشتم و از روی تجربه گفتم که هر دیوجه صحیح المزاج نیم

چند از طول خود خون را جذب میکند والله اعلم بالصواب فصل

ششم در چکانیدن دارو در بینی از ینجهت ناس بیزه گویند بدانکه ناس بدیه عملی است

که تنقیه کمال است برای دماغ و حواس ظاهر و باطن را تیز گرداند و باده

هر مرض دماغ را خصوصا صداع و شقیقه مزمن را با صلاح آرد اما اگر

طبیب حاذق این عمل را بکار برد و الا نه تمام فساد است ای شنو نشنو

چون طبیب را احتیاج چکانیدن در ین مرض بیفتد آن زمان اول از

بعضی تدبیرها فصد وقتی آگاه و ارزوده بعده بردار و ضد مرض را

مانندان

با برگ تر سائیده و با شیره برگ گیاه کشوندی و یا نشیرزان و یا بزو

آمیخته و در ماشوره انداخته بکار برد **فصل هفتم در آرمیدن بدن که آنرا سبد گویند** بدانکه سبد عملی است که تا تنم را قوت دهد و جرم اندام را نرم گرداند و خلط فاسد را که در منافذ در ولی میباشد به تحلیل دفع میکند و زیادتی خواب و گرانی حواس را باصلاح آرد و مفاصل اندام را نرم کرده اند و دیگر نیز بسی فواید دارد اما من مختصر گفته ام و آن چهار نوع است یکی آنست که آتش را زیر چهارپای مریض فراز کرده باشد دوم آنکه داروهای بادر بهم داده سائیده و باب یا بشیر آمیخته و گرم ساخته بر عضو ماوف نکو ترکند و سیوم آنست که داروهای در دیگ انداخته دهنش را مهر کرده بجوشانند چون دانند که غلیان کمال آمده است آنزمان از دهنش پاره سوراخ ساخته بخارش را بتدبیر ملایم بمحل ماوف رسانند و چهارم آنست که داروهای بادر چنانکه دمول و بجمول و مانند آن بر زمین و یا سنگ کلان و یا در حفره سوخته دود کنند بعده بدان جای را سرشک بول گاو و یا شراب و یا شیر زده بنجار آن مریض را بنشانند اما چون طبیب خواهد که عمل سبد را بکار بندد باید که چند تن را که آن را سبد مضر است چنانچه زن حامله و مسموم و مستسقی و مبطون و مانند آن را که گفته شد عمل مذکور بکار برد واکر البته

احتیاج بیفتد پس از دیگران نرم ترکند **فصل هشتم در داغ کردن که بهندوی آنرا داده بده گویند** بدانکه داده بده عملی است که هر مرضی را که از تدبیر دارو خوراندن و بریدن و مانند آن برطرف نشده باشد آنرا دفع کند چنانچه منقول است که آخر الدوا الکی فاما هر مرض که از نوع بهیچ تدبیر دیگر برطرف نگردد اما چون طبیب را احتیاج بسوی داغ بیفتد آنزمان از لب و عروق یعنی از جاهای خطرناک متنبه بوده و نیز معلوم شناخته عمل مذکور را بکار برد پوشیده نماند چون باقی تدبیرها را چنانچه دهوم بان واکول و مانند آن تدبیرهای مسهل اندازه از جهت مختصر دران ساختم اما جوهری را اشارت بس است یعنی جای که این تدبیرهای اخیره را دافع مرض دانند داروهای ضد ماده مرض گرفته بتدبیر ملایم بکار برد والله اعلم بالصواب **باب ششم در بیان ساختن معاجین و سفوفات و اشربه و حبوب و جوارشات و غیر ذلک** و این باب نیز مشتمل بر چند فصلست **فصل اول در بیان معاجین** معجون مالح که قولنج را بگشاید و استسقا طبلی و لحمی را باصلاح آرد و هر سه نوع فساد آتش معده یعنی اتیجین اگن و بکهم اگن و منداگن دفع کند و اشتها را کمال بخشد و توانی و بر توانی

واشتها و درد شکم و باد اورت کرهني و زيادلي آروغ و کرم شکم و بچش زا
نیز دافع و نافع است صفت آن دارو ترکه و ترفله و قرنفل و شیطرج
و ورق قرنفل و پلپلمول و عقرقرحا و کبابه و بهمندر بهیل و تیج یعنی تیزبل
گویند و نمک سنگ و نمکسیاه و نمک ز و تنکار و نشادر و خاکستر خرمهره و انگوزه
بریان و کشنیز و زیره و تخم زرتب و جواین و سیاه دانه از هر یکی متساوی
الا خاکستر خرمهره که آن نیم وزن از یک دارو است بعده همه اجزای
مذکور را بعد کار باریکتر سائیده و چند نقیه با آب لیمون داده و با همچندان
شهد آمیخته بکار برد نوع دیگر معجونی که قوت باه لغوظ را تند سازد و ضعف
و وسواس دل را دفع کند و امساک منی آرد و معده را از خلط غلیظ
پاک گرداند و آرزوی طعام آورد صفت آن جوز الطیب و بسباسه
و قرنفل و زعفران و بهمنین و تودرمین و زنجبیل و تخم زرتب و تخم
شلغم و سیاه دانه و تخم نکهاره و پلپل دراز و ورق تنجدیه سایه خشک
ساخته و لسان العصافیر و خصیة الثعلب و دارچینی و قرفه و الاچی
از هر یکی متساوی الا خصیة الثعلب که دو و نیم چندان از یک دارو
و بعده همه اجزای مذکور را بعد کار باریکتر سائیده و با عسل آمیخته و نیز باره

مشک برای خوشبوی چاشنی داده بکار برد نوع دیگر معجونی که خشکی دماغ را
که بهندوی مکهه سوکهنه گویند دفع کند و نیز تشنگی بنشاند صفت آن
زاز شالی و سرمه و گل نیلوفر و ریشه درخت بر و طباشیر و مهلتهی از
هر یکی متساوی گرفته و بعده کار باریکتر سائیده و با شهد و شربت آمیخته
بکار برد نوع دیگر معجونی که حبس براز را دفع کند و اشتهای طعام آورد
و معده را از بلغم لزج پاک سازد و بدبوی گوز و آروغ را نیز دافع
و نافع است صفت آن اترج و زرنباد و زنجبیل و برگ پودنه از هر یک
یکدرم و هلیله و گچور از هر یکی یکدرم بعده همه دارو مذکور را بعد کار
باریکتر سائیده و با عسل آمیخته بکار برد نوع دیگر معجونی که فالج و لقوه
و امراض بلغمی را نافع بود و چون بر عضو مفلوج طلا کنند نیز نافع باشد
صفت آن افیون فرفیون جندبیدستر دارچینی پلپل دراز برگ
سنبل و زنجبیل و زعفران متساوی گرفته و بیخته بعسل سرشته کنند
نوع دیگر معجونی که قولنج را بگشاید و بلغم را دفع کند و درد پشت را نیز
ساکن گرداند صفت آن سقمونیا ده درم و قاقله کبار و صغار و زنجبیل
و دارچینی از هر یکی صد مثقال عسل مصفی بقدر احتیاج معجون سازند

شربتی دو درم نوعی دیگر معجونی که در مرض ریگ گرده و مثانه عاجل النفع باشد
صفت آن خاکستر کژدم نیم درم و جو کهار دو نیم درم حجر الیهود پنج درم و حب
سلاجیت شش درم و خاکستر ارزیزه ده درم بعده همه اجزای مذکور را بعده کر
بار بکیتر ساییده و با عسل معجون کرده نگاه دارد اما بوقت حاجت پاره ازین
در آب برگ ترب اگوده ساخته فرو برد نوعی دیگر معجونی که هر مرض دموی را
دفع کند خصوصا رکتپات و گندگی اندام را در ابتدای جذام نیز خوب خاصیت
دارد صفت آن بلادر سر بریده و بابچی و کنجد سیاه و تخم پنوار و برگ و پوست
درخت نم از هر یکی متساوی گرفته و بعده بار بکیتر ساییده و با روغن کنجد
و شهد آمیخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که تقطیر البول و سرعت انزال را نافع باشد
صفت آن علک رومی و کندرو و جفت بلوط و تخم انگور از هر یکی متساوی
کوفته و بیخته و با چندان انگبین آمیخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که سلسل بول را
باز دارد صفت آن گلنار ده درم و کندرو بلوط از هر یکی بیست درم
و سعد و گردبار از هر یک پنج درم و کشنیز و لسان از هر یک نیم درم
و بعده همه را بعده کوفته و بیخته و با شهد آمیخته معجون سازد نوعی دیگر
معجونی که سنگ زهنی قدیم و جدید را دفع و اسهال هر نوع را نیز دفع

و نافع است صفت آن لسان العصافیر و موتهر و کرا و گل دهاتکی و زنجبیل و کشنیز
و پلپل و تیز مالا از هر یکی یکدرم و خرنوب و گلنار و برگ کوکنار و سپاری
و گزمازو از هر یک نیم درم بعده همه اجزای مذکور را بعده کر بار بکیتر ساییده
و با شهد آمیخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که بواسیر را دفع کند و نیز هر نوع درد
سر را دافع باشد صفت آن داروهای اطریفل و قصب الذریره و زرنباد
و تهال فواید که نام کلوی نامیده ام از هر یکی یک وزن گرفته و بعده کر
بار بکیتر ساییده و با قند سیاه معجون ساخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که ضعف
دل بولی و وسواس دل را دفع کند و آدمی را فرحت می بخشد صفت
آن زعفران یکدرم و زرنباد و ابریشم مقرض و اترج از هر یک دو نیم
درم بعده همه اجزای مذکور را بار بکیتر ساییده و با شهد آمیخته و نیز پاره
مشک برای خوشبویی داده بکار برد نوعی دیگر معجونی که ماخولیا و وسواس
دل را دفع کند و همه اعضای رئیسه را قوت بخشیده نشاط آورد صفت
آن سعد و قرنفل و ورق گل از هر یک پنج درم بسباسه و پوست ترنج
و خرفه و تخم فرنجمشک از هر یکی سه درم مشک دانگی بعده همه اجزای
مذکور را بعده کوفته و بیخته و با عسل آمیخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که سرفه

قدیم و جدید را دفع کند و درد شکم را نیز نافع باشد اما اگر چند مدتی بخورد
از زیادتی پیه و فربهی دمه ایمن گردد صفت آن پلپل دراز و فلفل گرد
و زنجبیل و بیخ آن از هر یک برابر گرفته و بعده کر بار بکیتر ساییده و با شهد آمیخته
بکار برد نوعی دیگر معجونی که سیاهی موی را نگاه دارد و جوانی را برپا دارد
و قوت باه نیز می بخشد و هاضمه را تیز گرداند صفت آن پوست آمله
و کندهک و فلفل کشته و پلپل دراز از هر یک مساوی و بعده کر بار بکیتر
ساییده و با عسل آمیخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که هر نوع خروج منی را دفع کند
و نیز در مرض سنگ مثانه و ریگ مثانه خیلی خاصیت دارد صفت
آن حب سلاجیت یکدرم زرچوبه سه درم و پوست آمله پنج درم و حب
کلوی بیست و هفت درم بعده همه اجزای مذکور را بعده کر بار بکیتر ساییده و
با شهد آمیخته بکار برد نوعی دیگر معجونی که بخر را دفع کند و از وحت معده و
زیادتی آروغ را دافع و نافع است صفت آن زیره سفید و کچور از
هر یکی برابر ساییده و با شهد و گلاب معجون ساخته و نیز پاره مشک
برای خوشبویی چاشنی داده بکار برد نوعی دیگر معجونی که فواق را دفع کند
و نیز سرفه و دمه را دافع و نافع است صفت آن انگوزه بریان یکدرم

ریگا پنج درم و پلپل دراز هفت درم بعده هر سه را بعده کر بار بکیتر ساییده و
با عسل آمیخته نگاه دارد اما بوقت حاجت پاره ازین در جوش پودینه
اگوده ساخته فرو برد که نسیان را نافع باشد صفت آن کندروج و سعد از هر یک
ده درم و فلفل و زنجبیل از هر یکی پنج درم بعده همه اجزای را گرفته و کوفته و
بیخته با شهد معجون سازند نوعی دیگر معجونی که صرع را دفع کند و نیز بخشش تکلم را
دافع و نافع است صفت آن پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد
و پوست بلیله و پوست آمله و اسطوخودوس از هر یکی ده درم عود
صلیب پنج درم و عاقرقرحا سه درم و مویز منقی آن قدر که با آن معجون توان
ساخت بعده اجزای مذکور را بعده کر بار بکیتر ساییده و با مویز منقی معجون
ساخته بکار برد خوردن دو درم نوعی دیگر معجونی که قوت باه نغوظ را
زیادت گردانند و نیز هر مرض بادی را خصوصا لقوه و رخوت اعضا را
دافع و نافع است صفت آن جوز الطیب و بسباسه و لسان العصافیر
و تخم ترب از هر یکی یکدرم موصلی سیاه و سفید و زنجبیل و تخم پیاز و
بهمنین و اسگند بیخ و کونچ بیخ و تخم شلغم و موچرس و پلپل دراز
و پلپلمول از هر یک دو نیم درم بعده همه اجزای مذکور را بعده کر بار بکیتر

سائیده وبانبات وانگبین آمیخته بکار برد **فصل دوم در حبوب** حب تنگار
که اخلاط فاسده را باصلاح آرد ونیز امراض شکم را چنانچه گوله وادارت وانا ه
وکتهودهر وسپودهر ومانند آن را با سهال دفع کرداند **صفت** آن تنگار
بریان وسیماب وجوکهار وزرچوب وفلفل گرد وپوست هلیله ومغز
تخم بید انجیر وکندهک از هر یک سه درم مغز جیپال پنجدرم بعده سیماب
وکندهک را اول کجلی ساخته وباز اجزاء دیگر یار کرده وسهد بکر بار یکتر
سائیده باجوش لسوت حبه بقدر دانه ماش بسته نگاهدارد وبوقت
حاجت یکدو دانه باآب گرم مریض را بخوراندانشاءالله تعالی ازین
اسهال خاطرخواه خواهد شد **حب دیگر** که همین خاصیت دارد **صفت**
آن مغز جیپال هشت درم وزنجبیل سه درم وکندهک دو درم وفلفل
گرد یکدرم وپیپل دراز وسهاگه بریان از هر یکی نیم درم بعده همه را
بسهد کر باریکتر سائیده بدستور سابق حب سازند این نیز مسهل مجربست
حب دیگر که هر نوع تب را خصوصا سنبات را دفع کند **صفت** آن سیماب
که از شنگرف کشیده باشند یکدرم وکندهک صاف وزهر وتخم دهاتوره
از هر یکی نیم درم بعده همه دارو مذکور را بسهد بکر باریکتر سائیده وباشیره

باب گرم بوقت نهار بخورد هفت روز پرهیز کند
برنج یا پتیه ماش مقشر وشوربا بچه مرغ بخورد
و از گوشت پرهیز سازد تا هفت روز

برگ کریلا مخلوط ساخته وبقدر دانه موتهه حب بسته نگاهدارد وبوقت حاجت
دو سه حبه را بکار برد **حب دیگر** که دهن را خوشبوی کند وقوت ذایقه را تیز
سازد وبعد طعام خوردن دافع بلغم فزده باشد **صفت** آن زعفران
وزرنباد وفلفل گرد وجوزالطیب وبسباس واترج وقرنفل وخولنجن
والاچی وناگکیسر وغیره از هر یکی متساوی بسهد کر سائیده ونیز باره مشک
برای خوشبوئی یار ساخته وحب بسته نگاهدارد **حب دیگر** جی که هر نوع اسهال
سنگرهنی را دافع باشد واسهال خون را **صفت** آن مازو وکزمازو وافیون
بسهد کر باآب سائیده حب سازد **حب دیگر** که هر مرض سردی را دفع کند ودر
دفع ساختن سرفه بلغمی وزکام نعلی عجیب دارد ونیز ضیق النفس و
فواق بادی وبلغمی را عاجل النفع است **صفت** آن زهر یکدرم وقرنفل
وفلفلین وزنجبیل وتنکار بریان از هر یکی یکنیم درم سیماب کشته و
مس کشته وکندهک صاف وعقرقره وتهان بتر که بکونه نیز گویند
والاچی وجوزالطیب وترپهله وکاپهل وبهکر مول وکالیش پتر
وببول وبرگ قرنفل وبترج ودارچینی وکندرو از هر یکی نیم درم بعده
همه اجزای مذکور را در کهرل انداخته ویک روز بشیره برگ جلوه

کر مقبول ما را نا امیدم بیه داده بحث کند و دوم روز بجوش فلفل گرد و چهارم بجوش زوفا
و پنجم روز بآب ادرک پیها داده حب بسته نگاهدارد پوشیده نماند که چون فقیر
شب و روز مشغول تجربه بود ازان جهت این حب را قایم مقام مثری
طوس و تریاق فاروق دیدم الا زهر را دفع کردن نمیتواند حب دیگر که اطلاق
بلغم را باز دارد صفت آنکه مرفه چند بیدستر افیون بهدر مساوی کوفته
و بیخته و با آب حب ساخته بکار برد حب دیگر که اسهال و سنگرهنی را دفع باشد
صفت آن مرفه چند و اسارون و سلارس و بندر البنج سیاه و کندر از هر
یک مساوی بهدر باریکتر سائیده و با آب حب ساخته بکار برد حب دیگر که مسکن
درد مفاصل باشد و این حب منقول از اطبای فارس است صفت آنکه
مصطکی و حب الغار و مرکی و زعفران و فلفل گرد و قرنفل و چند بید
ستر و سنبل هندی و عاقرقرحه از هر یکی یک مثقال و انکی و افیون یکنیم مثقال
بگلاب سائیده حب سازند حب دیگر که استسقا رطبی و طبلی و نفخ شکم
با اسهال دفع کند صفت آنکه قنبیل و مغز جیبال و دوانتی و لنوت
از هر یکی مساوی گرفته و بهدر باریکتر سائیده و با شیر زقوم آمیخته حب
سازند اما بوقت حاجت در شیر شتر انداخته باید خورانید حب دیگر که ضعف

هم را دفع

هم را دفع کند صفت آنکه فلفل سیاه شانزده عدد و گل گنجد هشتاد عدد و بعده
هر دو را در گهرل انداخته و چند پاس بهدر سائیده حب سازند حب دیگر که
نافع است اطفال را که از بیماری سرفه قی کنند و نیز سرفه خشک را که نافع
خواب باشند نیز دفع کرده اند صفت آنکه نشاسته و صمغ عربی و رب السوس
و خشخاش سفید و افیون از هر یک مساوی کوفته و بیخته بلعاب بهدانه
حب سازند هر حبی مقدار یک نخود حب دیگر که تپ را با اسهال دفع کند
و نیز خلط روده و کرم شکم را نافع باشد صفت آنکه سیماب و گندهک
قصاف و مغز جیبال از هر یک مساوی گرفته بهدر با آب بیخ حنظل
سائیده حب بقدر رتبه بسته نگاهدارد حب دیگر که زکام و سرفه و سردی را
دفع کرده اند صفت آنکه سنبل الطیب و فرفیون و عاقرقرحه از هر یکی یک درم
و زعفران پنج درم و افیون ده درم و فلفل سفید و بندر البنج از هر یکی
بیست درم بعد ازان همه اجزای مذکور را بهدر باریکتر سائیده و با عسل
مصفی حب بسته نگاهدارد و بکار برد و این را برشعثا گویند و این منقول
از اطبای فارس است شراب زرنبادی قدیم وحدید را دفع کند و
ضیق النفس و سنگرهنی و آماس بدن را بغایت نافع است و هر نوع

مثانه و آتش معده را باصلاح آرد و آرزوی طعام آورد و امراض بادی
و بلغم کهنه و راجروک و بندروک را نیز دافع است صفت آن
زرنباد و فلفلین و پیپلمول و خولنجان و بیخ هر دو کتایی و بیخ ترایمان
و زرچوب و بستاول و کلوی و چترا و منجیته و اجمود از هر یکی یک سرشاهی
و پوست بلیله و چوک و رکهبیک و میدا و مهامید و رده و برده و سنکولی
و قرنفل و جوز بویه و بسباسه و دارچینی و الاچی از هر یکی نیم سرشاهی و انگور
منقی بوزن همه داروهای مذکور و قند سیاه شش صد سرشاهی و گل دهاتکی
و پوست درخت مغیلان بقدر حاجت بعد هذا قند را اول در خم کلان
تر ساخته و دیگر اجکانیده بکار برد و این را اگر اداسو نامیدم وصفه دیگر
شراب ابن العصافیر که هر نوع شکرهنی و سرفه و درد مفاصل و عرق النسا
و باد گوله و نفخ شکم و بندروک و مندا گنی و فواق و زیادتی آروغ را
دافع و نافع باشد و نیز آدمی را فرحه کند صفت آن اندرجو و کلیسر و گلگلی
و سار و او زنجبیل و سلیخه و قرفه و سپاری و سانهر و مراکهیر و بهیتی و چور
و زیره سفید و سونف و چترا و کوکهر و گشنیز و ناگکیسر و دهایه و کنکی و
بجیا و بهکرمول و باره و بهکتی و ناگرموتهه و صندلین و فلفل گرد از

هر یک یک سرشاهی و ریکاج چهار سرشاهی و اظفار الطیب و بیخ زعفران
و بلول و بترج و کاکجهکنی و گل سنبهالو و گل نیلوفر قمری و جو اساود و هتهر
و شهدی و برمه دندی و بیخ بکهیره و جوائن و کرناز و و نیتر بالا از
هر یکی یک و نیم سرشاهی و قند سیاه پانصد سرشاهی اول قند را همچنین
مذکور تر ساخته و بعده اجزای دیگر را بعد کوفته یار کند و پوست درخت
مغیلان و گل دهاتکی نیز بقدر حاجت ضم ساخته و خم را بیست روز
مدفون کرده بعد از ین چکانند و بکار برد و اگر بوقت چکاندن پاره زعفران
در کره جامه بسته در آن بند معطر گردد و این را اندر جواد اسکو نامیدم نوع دیگر
شراب سلیخه که بوی دهن را خوش کند و نیز راجروک و نا آرزوی طعام
و نفخ شکم و بر مبو بلغمی و سنگرهنی و کرم شکم و سستی بدن و ورم اندام
و فواق و ضیق النفس را و گرانی شکم را نافع باشد صفت آن سلیخه و تریهله
و ترکه و کابلی و کهرکالوی و قرنفل و جوز بویه و جرایته از هر یکی یک نیم سرشاهی
بابرنگ چهار سرشاهی و پوست درخت جامن و کلوی و لوده از هر یکی
سه سرشاهی موچرس و بدار یکند و گرسنگی و نیتر بالا و مهلتهی از هر یکی
نیم سرشاهی و انگور منقی بیست و پنج سرشاهی و قند سیاه سه نیم صد

سرشاهی و پوست درخت مغیلان و گل دهاتکی نیز بقدر حاجت بعده همه
اجزای را درای قند جوکوب کرده و با قند آمیخته و جنس مذکور شراب ساخته
بکار برد و این را اتحاد اکسو نامیدیم نوعی دیگر شراب از چوبی که هر نوع زمیو
و رکتبات و نخکی اندام و خارش و بهق قدیم را نافع باشد صفت آن
زرچوب و آمله و باجچی و پوست درخت نم و بوزار و بالنه از هر یکی
سه سرشاهی و قند سیاه پانصد سرشاهی و پوست درخت مغیلان و
گل دهاتکی نیز بقدر حاجت بعده جنس مذکور شراب ساخته بکار برد و این را
اشت اکهدی نامیدیم نوعی دیگر شراب دیگر درد و صدر را نافع و سنگرهنی و نا ازرو
طعام و یرقان اسود و استسقاطی و طبلی و برنام سول و پیچش شکم و سرفه
و دمه و گرفتگی سینه و درد جگر را دافع و نافع است صفت آن جیبک و نجیل
و پوست هلیله و چتره و قرنفل که از هر یکی یک و نیم سرشاهی و کشنیز یازده
سرشاهی و نیز پوست درخت مغیلان و گل دهاتکی بقدر حاجت
بعده همه اجزای مذکور را در خم تر ساخته بعده شانزده روز چکانده بکار برد
و این را اجیاد اسو نامیدیم نوعی دیگر شراب دیگر که زردی اندام و بند روی را
عاجل النفع بود و نیز برمیو و ریگ مثانه و سردی جرم و دمه قدیم و جدید

وتی و فواق و درد شکم و گرانی شکم را دافع و نافع باشد صفت آن سحیقه
ریم آهن هفت سرشاهی و آمله مقشر اسول شش سرشاهی مغز خیار خیر دو
سرشاهی پهکمی چار سرشاهی کهیر یکنیم و قند سیاه چهار صد سرشاهی و نیز
پوست درخت مغیلان و گل دهاتکی بعد هذا اول قند را تر ساخته و بعده
همه اجزای دیگر را بعد کوفته و بیخته و یار ساخته بعد یازده روز چکانده
بکار برد اکنون چند اشربه دیگر از قول اطبای فارس نیز گفته آید شراب غوره که
تشنگی بنشاند و تپ گرم را سود دارد و خمار را نیز دفع کند صفت آن بگیرند
غوره و بجوشانند تا بنصف آید آن زمان صاف ساخته و بعده با همچندان
قند سفید بار کرده شربت پزند شراب نارنج که تشنگی بنشاند و دماغ را قوت
دهد و درد صفرا که از گرمی صفرا بوده باشد ساکن گرداند صفت آن آب
نارنج بگیرند بجوشانند تا بنصف آن آید آن زمان پاک و صاف ساخته
و بگیرند قند بار کرده بقوام آرند اکنون چند اشربه دیگر که دل را قوت دهد
و گرمی جگر و خفقان گرم را نافع است و نیز تشنگی و تپ محرقه را عاجل النفع بود
شراب صندل صفت آن صندل سفید سائیده بیست مثقال در گلاب خیسانند یک
شبانروز و روز دیگر اندکی جوش بدهند و شیره را از آن صاف ساخته بگیرند

و دو چندان قند سفید بار کرده شربت بپزند [illegible] طبع را از [illegible] و صفرا [illegible] بنشاند و بعده [illegible]
قوت دهد و دل را [illegible] صفت آن [illegible]

وبعده با یکمن قند یار ساخته شربت پزند شراب توت که در درد گلو وخناق را
نافع باشد صفت آن شراب توت بیار بگیرند وصاف ساخته بجوشانند تا به نیم
آید بعده با نیم چندان قند سفید یار کرده بقوام آورد شراب مشک که معده را قوت
دهد وامراض بلغمی را نافع باشد وپیران را موافق صفت آن عسل یکمن قند
سفید یکنیم من در دومن آب بجوشانند وبقوام آورند ونیز یک مثقال مشک
ویکدرم زعفران اضافه نموده بکار برد پوشیده نماند که طبیب را واجب است
که هر دارو ها را دفع مرض دانند از عقل خود شراب انگور وارشت ساخته
درعمل آرد فصل چهارم در صبغ صبغی که بهق ابیض را برنگ بدن آورد صفت
آن تخم ترب وشیطرج وقوه وکندس وخردل از هر یک مساوی کوفته وبیخته
وبا سرکه کهنه آمیخته بربدن مالد صبغی دیگر که بهق بهایت سفید را رنگین گرداند
صفت آن توت وشبت یمانی وشیطرج وگل سرخ ونیل از هر یک مساوی
گرفته وبهدکر با سرکه مخلوط ساخته بکار برد صبغی دیگر که بهق سفید را وسیاه را
نیز رنگ کند صفت آن شوره قوه شبت یمانی از هر یکی مساوی بهدکر
با درده شراب مخلوط ساخته چند نوبت بربدن بمالد صبغی که موی
ریش وسر را سیاه گردانند صفت آن اول موی ریش وسر را رنگین بحنا ساخته

بعده با آب آمله همه را باریکتر سائیده وزمانی در آوند آهن گذاشته بر
موی ریش وسر طلا کنند وبالایش برگ بید الخیر پیچیده چند ساعت رها کنند
صبغی که موی را هم سیاه وهم نرم گرداند صفت آن شکوفه گردکان
ومغل با روغن زیت صلایه کند واستعمال نماید وبعد از شش ساعت
بآب گرم بشویند صبغی دیگر مازو در روغن کنجد بریان کرده پنج عدد ونوشادر
ویم مس بقدر حاجت بعده با آب آمله هرسه را بهدکر سائیده بکار برد
صبغی که موی را نهایت سیاه گرداند صفت آن آمله مقشر دو عدد وبلیله
سه عدد وبلیله یکعدد ومغز لخته نوکی پنج عدد وسه درم براده آهن
بعده همه دارو مذکور را بهدکر سائیده ونیز در آوند انداخته وچند ساعت
ببول میش سحق کرده بر موی سفید طلا کند انشاء الله تعالی ازین نیز
غرض حاصل آید وچون بعضی کاپان کلیهای از جوکیان وسنیاسیان
نقل کرده اند اما چون نیازموده ام از آن جهت ننوشتم فصل پنجم در ساختن
سفوفها سفوف ثعلبی که ضیق النفس قدیم وجدید را دفع کند صفت آن شش
روباه بته سایه خشک ساخته وهفت تنقیه بآب زوفا داده باز خشک
کنند وبعده با همچندان ترکیه یار کرده بکار برد سفوف قرنفلی که آرزوی

طعام وگرانی شکم وپیچیدن شکم را نافع باشد ونیز دهن را خوشبو کند صفت آن قرنفل
یک سرشاهی ونبات چهار سرشاهی بهدکر باریکتر سائیده بکار برد سفوف دیگر
که جهت کناک وبواسیر خونی مجرب است صفت آن قدری رال خالص را با دو چندان
قند سفید یار ساخته وبهدکر باریکتر سائیده بکار برد سفوف دیگر که سنگرهنی واسهال
دافع باشد صفت آن اندرجو وگل انار وکرمازو بریان وزنجبیل وکشنیز وگل
دهاتکی وپاکهان بهید از هر یکی باریکتر سائیده بکار برد سفوف دیگر که هر نوع پرمه را
قدیم وجدید را نافع باشد صفت آن تنبال وبلیله راز وبهکرمول وگلگ سنکی
وبلیله وپوست خشخاس از هر یکی مساوی بهدکر باریکتر سائیده بکار برد
سفوف دیگر که صرع وسکته واختلاط عقل را نافع باشد صفت آن صلیب یک
سرشاهی وبچ شش سرشاهی بهدکر سائیده با همچندان نبات یار ساخته بکار
برد سفوف دیگر ضیق النفس قدیم وجدید را نافع باشد صفت آن جهجه خطائی
یکدرم زوفا پانزده درم بعده هردو را بهدکر باریکتر سائیده وبا همچندان
گل قند یار ساخته بکار برد سفوف دیگر که رفه ودق ودمه ونقصان گرسنگی
وجمله مرضهای باد وبلغم را نافع باشد صفت آن جوز الطیب وزرنک و
جنراو راسارون وکنجد وتالیسفر وسنبهی وقرنفل وزیره سیاه وبلیله وصندل

وکافور وآمله وفلفلین وطباشیر ودج وبسترج والاچی خورد وتالیسفر از هر
یکی سه درم وبجیاجیل درم بعده همه اجزای مذکور را بهدکر با همچندان
شکرتری یار ساخته بکار برد سفوف دیگر که شکم ببندد ومعده را قوت دهد
صفت آن دانه انگور وصمغ عربی از هر یکی چهار درم وحب الآس ودانه مورد
وسماق از هر یک دو درم ومصطکی وگل انار از هر یک یکدرم بهدکر
کوفته وبیخته بکار برد سفوف دیگر که سنگ گرده ومثانه را نافع باشد ونیز
پرمیه قدیم وجدید را دفع گرداند صفت آن حجر الیهود یکدرم وحب سلاجیت
هفت درم وجوکهار وتنکار از هر یک یکجند بعده همه اجزای مذکور را
بهدکر باریکتر سائیده بکار برد سفوف دیگر که کناک قدیم وجدید را نافع
باشد صفت آن طباشیر بریان وبذر قطونا بریان وتخم ریحان بریان
از هر یک مساوی بهدکر باریکتر سائیده وبا نیم چندان سحیقه کزمازو
یار ساخته بکار برد سفوف دیگر که هر نوع درد شکم وگرانی را نافع باشد
صفت آن انگزه بریان ونمک سیاه از هر یک یکنیم درم وبچ وبلیله
وبهکرمول وبرگ پودنه از هر یکی دو ونیم درم بعده این همه دارو مذکور را
بهدکر باریکتر سائیده بکار برد سفوف دیگر که مبروص را مفید تر گردد صفت

آن رگ بودنه و بابچی و عاقرقرحا از هر یکی مساوی بهم کرده سائیده و باهمچندان
نبات یار ساخته سفوف سازند سفوف دیگر که از جهت سرعت انزال که
سبب آن حرارت باشد نظیر ندارد صفت آن بذر قطونا دو درم و
تخم خرفه سه درم و کشنیز خشک بگ دو نیم درم بعده همه داروهای مذکور را
بهم کرده باریکتر سائیده سفوف سازند سفوف دیگر که زن عقیمه را آبستن گرداند
صفت آن نشاره عاج و نبات از هر یکی مساوی بهم کرده سائیده بکار برد
سفوف دیگر که خارش بدن را دفع گرداند و خشکی اندام را نیز نافع باشد
صفت آن گندهک صاف یکحصه و تخم پنوار دو حصه و بابچی سه حصه رگ
نم چهار حصه همه را باریکتر سائیده و سفوف ساخته بکار برد سفوف دیگر
که فواق را دفع کند و سرفه را نیز نافع باشد صفت آن انگوزه بریان یکدرم
و ریگماهی هشت درم و پلپل دراز پانزده درم و رگ بودنه بیست درم
بعده همه را بهم کرده باریکتر سائیده سفوف سازند سفوف دیگر که هر نوع درد
مفاصل را نافع باشد اما این سفوف از اطبای هند است صفت آن
اجمود و فلفلین و ربنگ و دیوار و چترا و سولف و نمکنک و پلپلمول
از هر یکی دوازده درم و زنجبیل و بدهاره از هر یک صد و بیست درم

دهلیه

و دهلیه شصت درم بعده همه اجزا ها را بهم کرده باریکتر سائیده بکار برد
سفوف دیگر بد بوی فراط را نافع باشد صفت آن پوست بیخ ترنج
بسایه خشک ساخته و باریکتر سائیده و نیز با همچندان نبات یار
کرده بکار برد سفوف دیگر که زردی و آماس اندام را دفع کند و قوت باه
و قوت هاضمه را یاری دهد و نیز پرمیو و ضیق النفس و سندروک را
نافع باشد صفت آن طلق کشته سه درم و فولاد کشته و ریم آهن از
هر یکی چهار درم و حب کلوی و رودنتی و تربهله و مهلتهی از هر یکی
بیست و دو درم بعده همه را بهم کرده سائیده و با نبات یار ساخته
بکار برد سفوف دیگر که مبروص و مبهوق را نافع باشد صفت آن فلفل
کرد و بابچی و پوست درخت نم و پوست بیخ انجیر دشتی و تخم پنوار
و عاقرقرحا از هر یکی مساوی بهم کرده کوفته و بیخته سفوف سازند فصل ششم
در بوارشات جوارش جالینوس که همه اندام را قوت دهد و بوی دهان خوش
کند و باد را تحلیل کند و بسیاری بول از سردی مثانه بود باز دارد و
سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و لون را صاف گرداند
و دیوانگی را ببرد و نقرس و بهق را سود دارد و بواسیر و ریگ را

دفع کند وسیاهی موی را نیز نگاه دارد ان شاء الله تعالی ببرکه بیت ویکروز استعمال
کند از بیماری مذکور امین گردد **صفت** آن سنبل الطیب وقاقله وسلیخه
ودارچینی وخولنجان وسعد کوفی وزنجبیل وزعفران وفلفل سیاه ودار
فلفل وقسط بحری وعود بلسان وابارون وحب الاس وقصب الزریره
از هر یک دو درم ومصطکی سه درم وقند مقدار همه اجزای مذکور بعده
بهمه را کوفته وبیخته وبا شهد آمیخته بکار برد **جوارش دیگر** که بواسیر وسردی
معده وناگواری را نافع باشد وبادهای غلیظ را نیز دفع گرداند **صفت**
آن قرفه وقاقله صغار وبسباسه وزنجبیل ودار فلفل ودارچینی واسارون
از هر یک یکدرم وقاقله کبار پنجدرم وفلفل دو درم وقرنفل یک ونیم
درم وقند سفید بیست درم بعده همه اجزای مذکور را بعد از کوفته وبیخته
وبا عسل آمیخته بکار برد **جوارش دیگر** که بادگوله وپیچش شکم را دفع کند ونیز
وزیادتی آروغ را نافع باشد **صفت** آن زرکتا ازبسا از هر یکی درم انیسون
ومصطکی ورزیانه ونانخواه وتخم کرفس از هر یک دو درم انجدان پانزده
درم کوفته وبا انگبین امیخته بکار برد **جوارش دیگر** بقول اطبای فارس که آنرا
جوارش مشک گویند اما خفقان وباد بواسیر وباد معده را نهایت خوبست

صفت آن جیز بوا وقاقله وزنجبیل ودار فلفل از هر یک ده درم و
مشک خالص نیم مثقال قند سفید شش درم کوفته وبیخته بعسل سرشتند
جوارش دیگر بقول محمد ذکریا معده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وبوی
دهن را نیز خوش کند **صفت** آن پوست ترنج خشک کرده ی درم وقرنفل
وجوز بویه ودار فلفل وقرفه وقاقله وخولنجان وزنجبیل از هر یک
درم مشک دو دانگ بعده کوفته وبیخته بعسل سرشتند **جوارش دیگر** که
ضعف معده ورود ه را نافع باشد وحبضه وگرانی شکم را دفع گرداند
وپس نشستن و خوردن طعام را هضم گرداند وبادها را بشکند واسهال باز
دارد **صفت** آن زنجبیل بیست درم وصمغ عربی وجز بوا از هر یکی ده درم
وقرنفل ودارچینی از هر یکی پنجدرم جوز بویه یکعدد وزعفران یکدرم نشاسته
چهل ودو درم وشکر طبرزد نه مثقال **جوارش دیگر** که بوی دهن را خوش
کند وهاضمه را نیز قوی گرداند وزیادتی آروغ وگرانی شکم را هم نافع
صفت آن قرنفل یکحصه ونبات دو حصه وهلیله مقشر سه حصه بعده هر
بهمه را باریکتر سائیده وبا انگبین امیخته **فصل پنجم در طلاهای طلایی** که صلابت
گرم را مفید باشد **صفت** آن صندل سفید وسرخ وبرگ قرفه از هر یک

سه درم گل انار و گل نیلوفر از هر یک یکدرم و افیون یکدرم بعده همه اجزای
مذکور را بعد از آب باریکتر سائیده بر پیشانی و بناگوش طلا کنند طلای که
درد سر گرم بی ماده را نافع باشد صفت آن برگ کوکنار را با آب و برگ
خرفه و یا با آب گشنیز مخلوط ساخته طلا کنند طلای که آماس بدن را که بسبب استسقا
لحمی و خیلی شده باشد دفع کرداند صفت آن قدری کبریت سفید را با سرکین
بز نیار ساخته و بعد کرسائیده و ببول گاو مخلوط کرده بر بدن طلا کنند طلای
دیگر که همین فایده دارد صفت آن بوره ارمنی را ببول شتر سائیده بر بدن
طلا کنند طلای که سعفه و کچلی سر را نافع باشد صفت آن نمک بلجز و گل پخته
ازان توزکنند ده جز بعده بر دو را بعد کر باریکتر سائیده و با سرکه و روغن
آمیخته بر سر طلا کنند طلای که همین منفعت دارد و کچلی قضیب را نیز نافع باشد
صفت آن زرچوب و حنا و مرده سنگ و پوست انار از هر یکی برابر
بعد کر باریکتر سائیده و با روغن و گل و سرکه مخلوط ساخته بکار برد طلای
که درد مفاصل را که به تحلیل دفع کند صفت آن برگ حنا بسایه خشک ساخته
و صابون از هر یک مساوی بعد کر باب سائیده طلا کنند طلای که درد نقرس را
نافع باشد صفت آن نوشادر و کچیه و حنا دو حصه بعد کر باب باریکتر سائیده

بدرد طلا کنند طلای که هر نوع درد شکم را دفع کند صفت آن انکوزه و نمک سنگ و بهدر بول
از هر یکی مساوی بعد کر بلعاب پودنه باریکتر سائیده بالای شکم طلا کنند طلای که گرفتگی
و ضعف و خون دل را نافع باشد و نیز خفقان گرم را دفع گرداند صفت
آن صندلین و گل سرخ از هر یکی مساوی بعد کر بگلاب سائیده و پاره زعفران
یار ساخته بر دل طلا کنند طلای که طاعون را دفع کند و نیز هر نوع درد ظاهر را
نافع باشد صفت آن جدوار خطائی و نرنجی با سرکه سائیده طلا کنند طلای که درد شقیقه را
نافع باشد صفت آن افیون و صندل سفید و صمغ مغیلان از هر یکی مساوی
بعد کر باب سائیده طلا کنند طلای که حب القرع و کرم دراز اخراج کند
خصوصا از صبیان صفت آن افتیمون سه درم برگ شفتالو ده درم زهره
گاو یکعدد و شونیز یکنیم درم بعده هر چهار را بعد کر سائیده بالای ناف
طلا کنند طلای که جهت درد و ورم چشم بهایت نافع باشد صفت آن کوکنار
و بهکری و لوده از هر یکی مساوی بعد کر باب سائیده بالا کرد چشم طلا
کنند طلای که ورم و گرفتگی گلوی را نافع باشد صفت آن جدوار ابیض سه
درم و بیخ بکهیره بیست و پنجدرم بعده هر دو را بعد کر با بول گاو سائیده
و پاره گرم ساخته بر گلوی طلا کنند طلای که سکته را نافع باشد صفت آن

دانگه از هر یکی چهار سرشاهی و زنجبیل یکنیم سرشاهی و شیطرج نیم سرشاهی
بعده هر پنج دارو را بعد کر کوفته و بیخته و با عسل آمیخته و نیز پاره کافور
برای خوشبوئی چاشنی داده بکار برد و این را جبر کا دزهر نامیدم اطریفل
فلفلی که سرفه و ضیق النفس بلغمی را دفع کند و هر نوع گرانی شکم و گرفتگی
آوز را نیز دافع و نافع باشد صفت آن پوست هلیله و بلیله و آمله
و فلفل سفید از هر یکی مساوی و نبات برابر همه بعده بعد کر هر پنج را
باریک ساخته و با شهد آمیخته بکار برد اطریفل ابریشمی که گرفتگی و ضعف دل را
دفع کند و گرانی و حبس غلیظ و ضراط و ضعف هاضمه را نیز نافع باشد
صفت آن پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یکی پنجدرم و کشنیز سه درم
و ابریشم مقرض و زرنباد از هر یکی یکدرم و زعفران یکدانگ بعده
همه اجزای مذکور را بعد کر باریکتر سائیده و با عسل آمیخته بکار برد اطریفل
دیگر که گرانی و پیچش و درد شکم را با اسهال دفع کند و استسقاء لحمی
و طبلی و قولنج و نفخ شکم را نیز دافع باشد صفت آن پوست هلیله
و بلیله و آمله از هر یک شش درم و لسیوت سه درم و بدهاره و مغز
خیارچنبر از هر یکی یکنیم درم بعد بذا همه دارو مذکور را بعد کر باریکتر

سائیده و انگبین آمیخته بکار برد اما این اطریفل را نهار باید خورد زیرا که
از اطریفلهای دیگر مسهل است فصل نهم در اقراص قرص که تپ دق
و محرق و سرفه گرم را نافع بود و نیز تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر
و گل سرخ و صندل سفید و مغز تخم خیارین و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم
خرفه از هر یک مثقال کافور دانگ بعده همه را کوفته و بیخته بلعاب
اسپغول سرشته قرص سازند قرص دیگر که خون رفتن از شکم بازدارد
صفت آن گل انار و گزمازو و گل ارمنی و خرنوب از هر یکی مساوی
بعد کر سائیده و باب گل انار قرص ساخته بکار برد قرص شیرم که استسقا
زقی را نافع باشد صفت آن شیرم و هلیله زرد مساوی بعد کر کوفته
و بیخته اقراص سازند شربتی دانگی با سکنجبین و بتدریج می افزایند
قرص نوعی دیگر که معده را قوت دهد و طعام هضم گرداند و اشتها کمال و
صادق آورد صفت آن قرنفل و مصطکی از هر یک سه درم و قاقله
و سنبل و بسباس از هر یکدو درم عود خام و قرفه و پوست ترنج از
هر یکی پنجدرم و زعفران و جوزبویه و زنجبیل و دار فلفل از هر یک
یکدرم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته اقراص سازند قرص کهربا

خردل و آتش بگان از هر یکی برابر بسر که کهنه بر سر طلا کند بعد از انکه سر تراشیده

باشد طلای که استسقا طبی و ورم عضو را نافع باشد صفت آن درمنه ترکی و

خاکستر صدف و بوره ارمنی و سرگین کاو کهنه از هر یکی مساوی با سرکه بعد از

سائیده طلا کند طلای که منع آبستنی کند و اگر زن آبستن بود بچه آن بیندازد

صفت آن سداب خشک و نفرون از هر یکی مساوی بعد از کوفته و

بیخته و باب سداب آمیخته بر قضیب طلا کند و مباشرت نماید طلای که

بسیاری عرق را نفع کند صفت آن گل انار و برگ مورد و کزمازو از هر

یکی مساوی نجم کرده باب غوره باریکتر سائیده بر بدن و یا در بغل طلا کنند

طلای که همین نفع دارد صفت آن قدری کلته را بریان کرده سائیده

و باب برگ مورد آمیخته بکار برد فصل هشتم در اطریفلات اطریفل اوقرغنی

که گرانی و حبس باد از شکم دفع کند و اشتها طعام آورد و نیز بر میوه سدر

و دود را نافع باشد و قوت بصر و سمع و ذایقه را تیز گرداند صفت

آن پوست هلیله و بلیله و آمله و کشنیز از هر یکی برابر قرانفل سیوم حصه

از یک دارو بعده هر چهار چیز را بعد از باریکتر سائیده و باد و چندان

انگبین یا رساخته بکار برد اطریفل مدو از که هر نوع درد باطن را دفع کند

درد شکم و گزیدگی موذیات و سم نباتی و نفخ شکم و سرعت انزال را نیز

نافع باشد صفت آن پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یکی مساوی و حداورجی بنفشه

پنجم حصه از هر یک دارو بعد هر چهار را بعد از سائیده و با نبات و عسل آمیخته

بکار برد اطریفل زر جوبی که هر نوع خروج منی را دفع کند و نیز معده را از اخلاط

فاسد صاف گرداند صفت آن پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یک

چهار درم و زرچوب دو نیم درم و جوکهار یکدرم بعده همه دارو مذکور را

بعد از سائیده و با روغن گاو چرب کرده و بعده باد و چندان انگبین

یا رساخته بکار برد اطریفل زنگی که هر نوع کرم شکم را دفع کند و روانی لعاب

از دهن نیز باز دارد و معده قوی گرداند و ضعف بصر را نافع باشد

صفت آن پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یکی یکحصه و با برنگ سه چندان

از یک دارو بعده هر چهار دارو را بعد از باریکتر سائیده و با شهد

آمیخته بکار برد اطریفل دیگر که معده و روده را از بلغم غلیظ صاف کند

و نیز هر سه نوع فساد آتش معده را یعنی بکهم اکن و اتیجهن اکن و

منداکن را دفع ساخته سم اکن را قوی گرداند و ورم بدن و گرانی

و پیچش شکم را نیز نهایت نافع باشد صفت آن پوست هلیله و بلیله

دو نیم درم بهمول و عزقره و فوفل و کبابه و خوالنجن و فلفل سفید و پوست

بیرون پسته و ریحان و شقاقل و کودرن از هر یک یکنیم درم و ورق نقره

چهل عدد و مشک خالص و عنبر از هر یکی نیم درم و جزو اعظم بیست و دو درم

بعده همه اجزای مذکور را کوفته و بیخته و با انگبین و قند سفید سرشته معجون

سازند چنانچه رسم است و این را معجون خیال بخش نامیدم معجون دیگر

که هر نوع سرفه و ضعف دل را دفع کند و نیز اشتها کمال بخشد و در امر

مجامعت هم خیلی مفید باشد صفت آن زعفران و بسباسه و قرنفل و زرنباد

و گاوزبان از هر یک پنج درم و فلفلدراز و فلفل و الاچی از هر یک

دو درم و جزو اعظم یازده درم و ورق زر طلا بیست عدد و مشک

و کافور نیز پاره برای خوشبوئی بعد هذا با انگبین و نبات آمیخته معجون

سازد و این را بوستان ذوق نامیدم معجون دیگر که هر سه اعضا رئیسه و خادم

رئیسه را قوی گرداند و هر چهار قوت باطن ناهضمه و دافعه و ماسکه

و قابضه را نیز تند سازد و در امر نشاط و قوت باه و لحوط عاجل النفع

و دیگر بسی فواید دارد اما مختصر گفته ام صفت آن قرنفل و تخم فرنجمشک

و ابریشم مقرض و ورق قرنفل از هر یک چهار درم و طباشیر و سنبل الطیب

الطیب و بادرنجبویه و درونج عقربی و آمله مقشر و پوست هلیله و بهمنین

و سلیخ هندی و الاچی از هر یک یکدرم و کهربا و بسد و مروارید از هر یکنیم

درم و ورق زر و نقره از هر یکی یازده عدد و جزو اعظم و گل سرخ از هر یک

بیست درم و مشک کافور نیز قدری برای خوشبوئی و عسل دو چندان

از همه دارو ها بعد هذا همه اجزای مذکور را کوفته و بیخته و با عسل آمیخته معجون

سازد چنانچه رسم است و این را بوستان شوق نامیدم فصل یازدهم در ساختن

روغنهای روغن اظفار الکلب که هر نوع مرض بادی را چنانچه فالج و لقوه و

مذد را نافع باشد صفت آن آب اظفار الکلب و جوش بهمول و آب

برگ پودنه و آب ادرک و آب برگ کتائی و آب راسن از هر یک

یازده سیر شاهی و روغن کنجد چهل و پنج سیر شاهی بعده همه اجزای را

بعد از آمیخته و در آوند آهن و یا مس انداخته بجوشانند تا روغن بماند

روغن دیگر که هر نوع مرض خهوله را زودی دفع کند و نیز خهوله چهار

باطان را دفع و نافع باشد صفت آن روغن پیه شغال و روغن

کنجد از هر یکی بیجاه سیر شاهی و هر دو را بعد از آمیخته با هفت چندان

شیره برگ راسن و جوش دمول یا ساخته و در کراهه انداخته بجوشانند

بقول اطبا مستقدمین که اسهال دموی و افراط خون و بواسیر و حیض را نافع باشد
صفت آن خشخاش و کهربا و مصطکی از یکی ده درم و زعفران دو درم کوفته و بیخته
بلعاب بزر قطونا اقراص سازند قرص دیگر که دل و دماغ را قوت دهد و یرقان
و خفقان گرم را نیز دافع باشد صفت آن گل سرخ دو درم و طباشیر و مروارید
ناسفته و تخم خرفه و صندل سفید از هر یک یکدرم و مغز تخم خیارین و مغز تخم
کدو از هر یک پنجدرم و خرفه سه درم و زعفران نیم درم بعده همه را بهم کرده
باریکتر سائیده بلعاب البیغول اقراص سازند قرص خرنوب که اسهال دموی و غیر
دموی را نافع باشد صفت آن مازو و خرنوب و گزمازو و گل انار از هر
یک یکجزو و افیون و صمغ عربی از هر یک نیم جزو بعده کوفته و بیخته اقراص
سازند قرص دیگر که هر نوع زحیر را دافع باشد صفت آن حب کلوی و زرد چوبه
و آمله مقشر از هر یکی برابر بعده کرده باریکتر سائیده اقراص سازند فصل دویم
در مفرحات رد دار المسک بقول طبیبان فارس که هر سه اعضا رئیسه را قوی
گرداند و نشاط تمام آورد و قوت باه و غوط را تیز برانگیزد و لون را صاف
سازد و دیگر بسی فواید دارد اما مختصر گفته ام صفت آن زرنباد و درونج
عقربی از هر یک یکدرم و مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم

مقرض از هر یک نیم درم بعده همه اجزای مذکور را کوفته و بیخته و باده و چند این عسل
آمیخته بکار برد نوع دیگر که قوت باه و غوط را بیفزاید و دماغ و دل را قوی
گرداند و اشتها طعام آورد و زیادتی که از سردی مثانه بود نیز دفع گرداند
صفت آن قرنفل و زنجبیل و عاقرقرحا و بادرنجبویه و زرنباد از هر یک درم
و قوفل و لسان العصافیر و پوست هلیله و الاچی و بادمشک و شونیز
از هر یک پنجدرم و ورق قرنفل و خصیة الثعلب و بهمن سفید از هر یک
چهار درم و جزو اعظم پانزده درم و زعفران و ابریشم مقرض از هر یک
نیم درم و ورق نقره پنجاه عدد و مشک خالص نیم درم بعد بعضی از
اجزای بعد که سائیده و بعضی را چنانچه مشک و زعفران و ورق
نقره علیحده نهاده بقدر نیم باید ساخت و این مفرح را مفرح درویش
نامیدم مفرح دیگر که نشاط تمام آورده باه و غوط و حواس ظاهر و باطن
و معده را قوی گرداند و ماده مرض هر بلغمی و بادی را باصلاح آرد
و لون را صاف گرداند صفت آن زعفران و زرنباد و اترج
و کشنیز و ورق قرنفل و بهمن سرخ از هر یک چهار درم و کبابه و
جوز الطیب و قاقله و دارچینی و سلیخه و قرفه و دار فلفل از هر یک

تا روغن بماند و این را جفتوادتیل نامیدم نوع دیگر روغن بیه روباه و روغن کنجد
و روغن بادام از هر یکی بازده شاهی جوش قرنفل و جوش بهارنگی و جوش
کاهیل و جوش اهمین و جوش بلبمول و جوش برگ سنبهالو و جوش برگ دهاتوره
از هر یکی بیست سرشاهی بعده همه اجزای مذکور را بعده آمیخته و در کراهی انداخته
بجوشانند تا روغن بماند انشاء الله تعالی ازین روغن هر مرض حول و زرد
دفع گردد و درد مفاصل را نیز دافع و نافع است و این را امید و دتیل نامیدم
نوع دیگر روغن کنجد بکحیصه شیره برگهای اک که با درخت خود زرد شده باشند
دو حصه جوش دهمول و جوش اسگند از هر یکی سه حصه بعده همه اجزای را بعده
آمیخته و در آوند آهن انداخته بجوشانند تا روغن بماند انشاء الله تعالی ازین هر
مرض بادی چنانچه فالج و لقوه و عرق النسا و مانند آن دفع گردند و این را
دهمولادتیل نامیدم نوع دیگر روغن بیدانجیر بکحیصه و جوش لسوت و هلیله و خیار
چنبر و بهبهاره و لنگی و تمر هندی هر یک یکنیم حصه بعد بهمه اجزای مذکور را
بعده آمیخته و در کراهی انداخته بجوشانند تا روغن بماند انشاء الله تعالی ازین
هر مرض بادی چنانچه بخوردن این روغن همه مرضهای شکم چنانچه گیتودهر
و سیبودهر و گوله و ادادرت و اناه و مانند آن بشتک دفع گرداند زیراکه

روغن مذکور مسهل است و ترکیب خوردن اینست که بوقت حاجت پاره ازین
در شیر شتر یار ساخته و نیز غلبه مرض و قوت مریض شناخته چند روز نهار باید
نوشانند و این را بدهارادتیل نامیدم روغن سنبهالو که از قول برت نوشته شد
صفت آن نمکنک و هلیله و راسن و سولف و جواین و تنجار و پیپل کرد
و کوتهه و زنجبیل و نمکسنک سیاه و برنج و اجمود و زیره و بهکرمول و مهلتهی
و پیپل دراز از هر یک شش درم سنده و باب آن کرده در یک سیر
روغن بیدانجیر باید زد و یک پهته جوش سولف یارش کند و سرکه
هندی و آب جغرات گاو از هر یک دو چندان از روغن نیز یار
کرده بجوشانند تا روغن بماند انشاء الله تعالی ازین روغن درد مفاصل
و درد سینه و درد پهلو و فالج و لقوه و مانند آن بشتک دفع کردند
و اگر احتیاج نوشانیدن افتد آنهم بالصواب است روغن سیاه دانه که فالج
و لقوه و تشنج را سود دارد صفت آن سیاه دانه بیست سرشاهی
و مغز بادام تلخ سی سرشاهی بعده هر دو را بهم کرفته روغن کشیدند
چنانچه رسم است روغن که موی را سیاه گرداند و فالج و لقوه و درد مفاصل را
نیز نافع باشد صفت آن روغن کنجد یا بهر چندان شیره برگ حنا

ویا بگوش برگ حنا یا رساخته بجوشانند تا روغن بماند روغن دیگر که جهت دفع
سرعت انزال نظیر ندارد چون بدان کف پای را چرب کنند امساک بخشد
صفت آن قدری دمالتوره را در شیشه انداخته ودر دهنش موی داده
ودر سفاله الخزاف کرده وبالایش آتش افروخته روغن کشند چنانچه
رسم است روغن خفاش که هر نوع امراض جوله را خصوصاً عرق النسا ودرد
مفاصل را عاجل النفع باشد وکرمی دیرینه را نیز دفع کرداند صفت
آن چند خفاش را در روغن کنجد بزنیده روغن را بکار برد روغن دیگر
که هر نوع تپ کهنه را دفع کرداند وتپاک درونی وسوختگی پوست بدن
وحرارت کف دست وپای را نیز نافع باشد صفت آن شیره برگ خرفه وکیاه
اندرانی که بر کنارهای دریا می باشد از هر یک یکحصه در روغن کنجد دو حصه و
جوش نمک پنج حصه ودوغ زنشش حصه آب صندل یکنیم حصه بعده همه اجزای را
بهم کرامیخته ودر کراهه انداخته بجوشانند تا روغن بماند آنزمان پاره کافور
برای خوشبوی چاشنی داده بکار برد واین را ... نامیدم روغن کبریت که
هر نوع خارش دیرینه ودد وجنبل را دفع کرداند ونیز جوزاندن مبهوق را
نافع باشد صفت آن قدری جونه در شب بآب وفرداآن آب را صاف ساخته

دهل

دردیگ انداخته بجوشانند وچون دانند که بنهایت جوش آمده است آن زمان
بحیقه کبریت اندران بلیدازد باصاف از بالایش بتدریج بار روغن بگیرند
روغن کبریت بنوعی دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن قدری بحیقه کبریت را
درآب اظفار الکلب انداخته ودر دیگ انداخته بجوشانند وجنس مذکور
روغن گرفته بکار برد واظفار الکلب پنج سیر را نامیدم روغن نوعی دیگر که هر
نوع مرض جوله را دافع باشد صفت آن چند حنظل را در روغن کنجد بزنیده
وصاف ساخته بکار برد نوعی دیگر که هر نوع امراض بادی را خصوصاً فالج
ولقوه وادهنک بات وشل وکرهی ومانند آن را دافع ونافع باشد
صفت آن روغن پیه کفتار وروغن پیه روباه وروغن کنجد از هر یک
جبل سرشاهی بهم کرامیخته وبایه چندان جوش تیزبل وجوش بهان بخ
یا رساخته بجوشانند تا روغن بماند واین را ... نامیدم روغن دیگر
که همین فواید دارد صفت آن روغن کنجد وجوش بهارنکی وجوش کوتهه
وجوش جوزالطیب وجوش میده ماسکی وجوش راسن وجوش بیلمول
از هر یک مساوی بهم کرامیخته بجوشانند تا روغن بماند واین را چلادیل
نامیدم روغن دیگر که فالج وتشنج را دفع کرداند صفت آن روغن کنجد

یکحصه وجوش دارشبت وشیره برگ راسن از هر یک یکنیم حصه وشیره برگ بیدانجیر
وجوش کوتهه وقرنفل وجوزالطیب از هر یک دو حصه بعده همه اجزای را بهم کر
امیخته ودر کراهه انداخته بجوشانند تا روغن بماند روغن دیگر که خارش دیرینه را دفع
کند صفت آن جوش پنوار که در بول گاو جوشانده باشد صفت حصه وجوش برگ
نم وزرچوبه از هر یک دو حصه وروغن تلخ چهارم حصه بعده همه اجزای را بهم کر
امیخته بجوشانند تا روغن بماند روغن دیگر که کری دیرینه را دفع کند اما اگر سبب باد بوده
باشد صفت آن روغن پیه غلیواز وروغن کنجد از هر یکی دو سرشاهی وآب
برگ ترب وشیره برگ سهنجنه وجوش برگ راسن از هر یکی پنج سرشاهی بعده
همه اجزای بهم کرامیخته بجوشانند تا روغن بماند اگر روغن مذکور را نیز بجوش حرمل
وآب پیاز وآب ادرک بزنیده بکار برد تا هم باصواب است فصل دوازدهم در
جوشاندهای هندوی آنرا کواتهه گویند صفت کواتهه پنج خرما وبرگ بانسه سیاه ومهلتی
از هر یک دو نیم حصه وصندل سفید وکل انار وکشنیز ومغز خسته از هر یکی یکحصه
بعده همه را بهم کرکوفته بجوشانند چون دانند که بنصف آمده است آنزمان سرد و
صاف ساخته وپاره شهد چاشنی داده چند نوبت همین ترتیب راس کرده
مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین نوع اتیسار درکت اتیسار وسنگرهنی

بهمین

بهمین ترتیب راست کرده مریض را بنوشانند ان شاء الله تعالی ازین هر نوع اتیسار
درکت اتیسار وسنکرهنی ودایم رفتن خون حیض ونیز برآمدن خون از
کلوی با برفه ومانند آن را دافع ونافع است واین را ... کواتهه نامیدم
کواتهه دیگر که هر نوع پرمیو را دفع کرداند صفت آن بیدانکه وکلوی وپوست
درخت بر از هر یکی یکنیم حصه پوست پنج جوالسه وزرچوبه وآمله ولوده وکوکهر
واز هر یکی یکحصه بعده همه اجزای بهم کرکوفته بجوشانند چون دانند که نیم آمده است
آنزمان سرد وصاف ساخته وپاره شهد چاشنی داده چند روز مریض را بنوشانند
واین را ... نامیدم کواتهه دیگر که هر نوع درد شکم را دفع کرداند صفت
آن بچ وپودنه وبهکرمول وهلیله وزنجبیل وپوست پنج بیدانجیر از هر یکی
برابر بهم کرکوفته بجوشانند چون دانند که بنصف آمده است آنزمان صاف ساخته
وپاره انکوزه بریان یار کرده مریض را بنوشانند واین را ... کواتهه نامیدم
نوعی دیگر که هر نوع ضیق النفس وربوه وسرفه را دافع ونافع باشد صفت
آن حجم حفای وزوفا از هر یکی نیم درم وپلپل دراز دو درم بعده همه را
بهم کرکوفته بجوشانند وجوش را صاف ساخته وپاره شهد چاشنی داده چند
روز مریض را بنوشانند نوعی دیگر که هر نوع حبس غائط وامراض شکم چنانچه

استسقاطي وطبلي و قولنج و داورت را نافع باشد صفت آن لسوت ۶ تمر هندي از هر یک دو درم مغز خیار چنبر و هلیله از هر یک دو نیم درم بعده همه اجزاي مذکور را بهم گرفته بجوشانند و جوش را صاف ساخته و پاره عسل آمیخته مریض را چند روز بنوشانند انشاء الله تعالی ازین امراض مذکور دفع گردند زیرا که جوش مذکور مسهل است نوعی دیگر که یرقان اصفر را دفع کند و تپ صفراوي و تپاک سینه و تشنگی مفرط را نیز نافع باشد صفت آن کاشني و گیاه خرفه و تخم مقشر از هر یکی نیم درم حب کلوي و اسیر و صندل و اسپغول از هر یکی یکدرم بعده همه اجزاي بهم کوفته بجوشانند و جوش را صاف ساخته و پاره شهد چاشني داده مریض را بنوشانند انشاء الله تعالی ازین هر نوع مرض که از تلخه و بلغم و یا دلوده باشد دفع گردد نوعی دیگر که هر نوع فواق را دفع گرداند و ضعف جگر را نیز نافع باشد صفت آن دار چیني دو درم و پودنه یکدرم و مصطکي نیم درم بعده هر سه را بهم کوفته بجوشانند و صاف ساخته بکار برد نوعی دیگر که خارش و جرام و خشکي اندام و مانند آن را دافع باشد صفت آن هلیله و بلیله و آمله و کشکی و منجیته و بج و دیودار و زرچوب و کلوي و نیم از هر یکی مساوي بهم کوفته بجوشانند و جوش را صاف و سرد ساخته مریض را

چند روز بنوشانند نوعی دیگر که هر نوع درد مفاصل و درد شکم و درد روده و آماس بدن را نافع باشد صفت آن راسن و تربت و هلیله و فلفل و سونف و آمله و کچور و اسکنده و کلوي و اتیس و بدبار او کتاي جوز و زرنب و زنجبیل و کشکی و جواین و بابونه بابرنگ و دیودار از هر یکي مساوي بهم کوفته کرده بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته مریض را چند روز بنوشانند نوعی دیگر که تپ کهنه و ناآرزوي طعام و دمه و سرفه و زکام را دافع و نافع باشد صفت آن کتاي و زنجبیل و پهال و گوريد یعني گلوي از هر یکي مساوي بهم کوفته بجوشانند بعده جوش را سرد و صاف ساخته و حقیقه پلپله را از یار ساخته چند روز مریض را بنوشانند نوعی دیگر که حمله تپ را دفع کند و نیز گرسنگی افزاید صفت آن بالا و جواین و زنجبیل و موتهه و کشکی و پهال فوائد که گلوي را نامیدیم از هر یکي برابر و بهم کوفته نگاه دارد و بوقت حاجت پاره ازین جوشانده و صاف ساخته بکار برد صفت آن موتهه و اتیس و زنجبیل و پهال فوائد و کرا از هر یک برابر بهم کوفته و جوشانده بکار برد نوعی دیگر که هر هشت نوع تپ را دافع باشد و نیز سرفه بادي و بلغمي را قی کند نافع باشد صفت آن جرایته و بهکر مول

و زنجبیل و پهال فوائد و کتاي حلبه مساوي گرفته کوفته جوشانیده مریض بنوشانند نوعی دیگر که هر نوع تپ را دفع کند و گرفتگي سینه صفت آن هر دو کتاي و بهکر مول و بهارنگي و کچور و گلگسنگي و جواسا و لسان العصافیر و پپول و کشکی از هر یکي مساوي گرفته و جوشانیده بکار برد نوعی دیگر که هر نوع تپ و سنبات را دفع کند و گرفتگي سینه و دمه و سرفه و هکهک و قي و درد پهلو را نیز دافع و نافع باشد صفت آن کچور و دمول و جواین و بهارنگي و اندرجو و پپول و کشکي از هر یکي بهم دیگر کوفته و جوشانیده بکار برد نوعی دیگر که مرض برسوت را دفع کند و سرفه بادي و بلغمي و درد پهلو و دمه را نیز نافع باشد صفت آن دمول را کوفته بجوشانند و جوش را سرد و صاف ساخته و حقیقه پلپله را از یار کرده مریض را بنوشانند نوعی دیگر که سوزاک بول و پرمیو را دفع کند صفت آن آمله و هلیله و گوکهرو و مغز خیار چنبر و پاکهان بهید و جواسا و ریش درخت بر از هر یکي مساوي بهم کوفته و جوشانیده و پاره شهد چاشني داده بکار برد نوعی دیگر که نوع آماس بدن را دفع گرداند صفت آن دمول و دیودار و زنجبیل و پهال فوائد و پوست بج بسکهبره و هلیله از هر یکی مساوي

بهم کوفته و جوشانیده بکار برد نوعی دیگر که حنازیر را دفع کند صفت آن هلیله و بلیله و آمله از هر یکي برابر و کجبال چهار چندان از هر یک دارد و بعده هر چهار اجزاي را بهم کوفته بجوشانند چون دانند که بنصف آمده است آن زمان جوش را صاف ساخته و حقیقه پلپله را نیز یار کرده مریض را موافق قوت اصلي و غلبه مرض بنوشانند نوعی دیگر که دمه و هکهک را دفع کند صفت آن زنجبیل و بهارنگي و ریگا و پلپله را از هر یکي برابر کوفته و جوشانیده بکار برد نوعی دیگر که هر نوع پرمیو و قبض شکم را دفع کند صفت آن هلیله و بلیله و آمله از هر یکي یکحصه زرچوب و پهال فوائد از هر یکي نیم حصه بعده همه را بهم کوفته و جوشانیده بکار برد نوعی دیگر که هر نوع اسهال و سنگرهني را مفید باشد صفت آن موتهه و گل دهاتکي و زنجبیل و کرا و اندرجو و اتیس از هر یکي یکحصه و کشنیز و گل انار و موچرس و خرنوب و مغز خسته نغزک از هر یک نیم حصه بعده همه اجزاي مذکور را بهم کوفته و جوشانیده بکار برد نوعی دیگر که هر نوع درد مفاصل و مرض بادي چنانچه چهوله را دافع باشد صفت آن زنجبیل و راسن و کچور و بدبار و اسکنده و تیزبل

وبهاربنکی وپوست بیخ انجیر از هریکی برابر بعده کوفته وجوشانیده بکار برد
نوعی دیگر که هر نوع درد شکم وناآرزوئی طعام را نافع باشد صفت
آن بهکرمول وپودنه وجوائن وزنجبیل وبچ وهلیله از هریکی مساوی
بعده کوفته وجوشانیده وپاره انکوزه یار ساخته چند نوبت مریض را
بنوشانند فصل سیزدهم در ساختن مرهمهای ادغم که ترقیدن لب ومقعد
وسوزش ناسور وسوختگی آتش را دافع ونافع باشد صفت آن مردار سنگ
وسفیداب ارزیر وموم از هریکی پنجدرم روغن گل بیست درم اول
موم را در روغن بگدازند وباقی اجزا را کوفته وبیخته اضافه نمایند
وبعده نمک سفید وتخم مرغ وقدری کافور داخل ساخته مرهم سازد نوعی دیگر
آب مردار سنگ سه حصه وشیره برگ نم دو حصه وآب سنکبهری
یکحصه وروغن اجزای مذکور را بعده آمیخته ودر پاتیله انداخته بجوشانند
تا روغن نماند بعده در روغن قدری موم خالص ورال یار کرده بکار
برد انشاء الله تعالی ازین هر نوع بجکتی وناسور وبهگندر وزخم تیز را
دافع ونافع است نوعی دیگر مرهم توتیا بیست درم وموم پانزده درم
وروغن گل شصت درم بعده مرهم ساخته بکار برد مرهم دیگر که جراحت

ای از

کوش را نافع باشد صفت آن سرکه هفت درم وشهد هشت درم بعده آمیخته
بجوشانند تا بقوام آید بعده دو درم زنگار باریک ساییده اضافه نماید ومرهم
ساخته بکار برد مرهم دیگر که بواسیر را سود دارد ودرد ساکن گرداند صفت
آن مغز ساق گوساله وپیه مرغ وکوهان شتر وروغن گل از هریکی مساوی
بعده آمیخته بجوشانند وقدری افیون اضافه کند ودر دهان تنگ مالد
ومرهم ساخته استعمال نماید مرهم دیگر که چرک از جراحت دور کند صفت
آن قدری عسل را بجوشانند تا غلیظ شود اگر زمان ازو زوت کوفته
اضافه نماید بعده مرهم ساخته بکار برد مرهم دیگر مجرب که سرطان وخنازیر وورم
صلب را نافع باشد صفت آن مرده سنگ پنجدرم وکندر وموم سفید
از هریکی ده درم علک البطم شش درم وشنگرف هشت درم وروغن
زیت پنجاه درم بعده بدستور سابق مرهم ساخته بکار برد وبعضی طبیبان
در مرهم مذکور پاره اشق نیز یار ساخته استعمال کنند مرهم دیگر یکنیم حصه
رال یکحصه سحیقه مرداسنگ وبصری چهلم حصه از وزن رال وروغن کنجد
هفت چندان از همه اجزای بعده اول روغن را در آوند آهن گرم
ساخته بعده جوش اجزای دیگر اندران انداخته وآمیخته فرود آرد انشاء الله

ازین هر نوع بجکتی وناسور وبهگندر وریش دنبل وامثال آن دفع گردد
نوعی دیگر روغن که بوقت بریان کردن از زبان سگ گرفته باشد یکحصه موم
خالص دو حصه ورال یکنیم حصه روغن کنجد نه چندان از هر ادویه مذکور بعده
چنانچه رسم است مرهم ساخته بکار برد انشاء الله تعالی ازین هر نوع
بجکتی وریش خواه لاد وارنده باشد باصلاح آرد نوعی دیگر موم خالص وپیه
شتر ورال از هریکی یکحصه سحیقه خراطین یکنیم حصه وروغن کنجد سی حصه
بعده جنس مذکور مرهم ساخته بکار برد انشاء الله تعالی ازین هر نوع
بجکتی وناسور وبریدگی عصب وامثال آن دفع گردد نوعی دیگر روغن
کنجد را با ده چندان شیره برگ نم یار ساخته بجوشانند تا روغن نماند بعده
روغن را صاف ساخته پاره موم خالص ورال یار کرده بکار برد نوعی دیگر
صابون یکنیم حصه وتوتیا سبز نیم حصه وروغن وصابون را میان تغ انداخته
بپزد تا آب برود باقی ادویه مرهم وری بوده نماند آن زمان از
آوند مذکور گرفته ودر شیشه انداخته نگاه دارد انشاء الله تعالی ازین
ریشهای ده ساله وناسور وکرم ریش وامثال آن دفع گردد نوعی دیگر
اگر کسی قدری روغن تلخ را با سحیقه میش وکوهته زنیده بکار برد انشاء الله

وروغن کنجد شش حصه اول جوش
توتیا سبز را باب ساییده
ودر آوند آهن انداخته
بجوشانند بعده

تعالی

تعالی ازین نیز غرض حاصل آید نوعی دیگر مرده سنگ هژده درم وریم سرب
وگل انار ومازو وزرچوب وسنجیه وسندور وپهتکری وریم نقره
از هر یک یکدرم وبعده باریک ساییده وبا سرکه وروغن کنجد مرهم ساخته
بکار برد انشاء الله تعالی ازین هر نوع بجکتی وناسور دفع گردد نوعی دیگر
بیست حصه شراب ویکحصه شهد ودو حصه کوکل ویکنیم توتیا سبز وپنجاه حصه
روغن کنجد ازین نیز مرهم ساخته بکار برد نوعی دیگر روغن کنجد ده سیر شاهی
وموم خالص ورال از هریکی باریک ساییده یکدرم بعده همه اجزای
مذکور را یکجا در آوند آهن انداخته بجوشانند تا مرهم شود از آن جای
گرفته بکار برد باب هفتم در بیان منافع بعض ادویات اما بترتیب حروف هجا واین
نیز مشتمل بر چند فصل است فصل الالف آبنوس گرم است وخشک وبعضی
طبیبان معتدل گفته اند ودرکن مقوی دل ودافع حزن باه وقلت
لعوظ است اجوائن وبهترین آنکه سیاه است وطبیعت آن گرم و
خشک است در درجه دوم ودرکن نافع شب کوری وکل چشم وسوختگی
آتش است ایل قاقله صغار است یعنی الاچی وطبیعت آن گرم و
خشک است در دوم وسیوم وضعف وی بسیار است حضو صادر دیگر

سر شدن معده و جگر وقی خیلی خاصیت دارد ابراهیم انگشت که عوض سرکه
اندر آش غوره میزنند و بواسطهٔ اعتدال طبیعت معده و جگر را قوی گرداند
و نیز مقوی و مفرح دل بود اترج پوست زرد آن گرم و خشک است در درجه
دوم و گوشت وی گرم و تر بود در اول و ترشی وی سرد و خشک است
اجاص یعنی آلو و بهترین آلو سیاه بود و طبیعت آن سرد است در اول
درجه دوم و تر نیز در آخر آن و خوردن صمغ آن سنگ مثانه را بریزاند
اطریفل یعنی هلیله و بلیله و آمله منع استرخاء معده و رطوبت آن و
بخار از دماغ کند و بقول بعضی تپ نافه و پرمیوه و نا آرزوئی طعام و
ضعف بصر و بلغم و گرانی شکم را دافع و نافع است اطریلال گرم و خشک است
در سیوم و بقول بعضی در چهارم ارنب یعنی خرگوش گرم و خشک است اگر
کسی خون گرم وی بر بهق و کلف طلا کند نافع بود و اگر زن به پنیر مایه وی
بعد از حمول کند بیک استن گردد اخثاء البقر یعنی سرگین گاو بر عرق النساء
و استسقا ضماد کردن دافع و نافع است و بر گزیدگی زنبور طلا کند
نیز با صواب است و سوخته آن زا امینی دمیدن عاجل النفع است ابزنا بلس
یعنی زرک سرد و خشک است در دوم اکلیل الملک گرم و خشک بود در

اسطوخودوس

و نیز بعضی اطبا معتدل در گرمی و سردی گفته اند اسفیداج یعنی سفید
آب نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعتش سرد و خشک است در
دوم و بعضی در سیوم گفته اند اسطوخودوس گرم است در درجه اول و خشک
است در دوم و منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند
و صرع را نافع بود اسقیل یعنی پیاز دشتی و چون از زمین میکشند
خصی میکنند تا قوت وی باطل نگردد و بعضی بریان کرده خشک
سازند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بقول بعضی در
سیوم و منفعت وی آنست که چون با شهد آمیخته بر موی خوره بمالد
بغایت نافع بود و بجهت صرع و ماخولیا و ضعف بصر در بود سرفه قدیم
و عرق النساء و یرقان و استسقا را نیز عاجل است النفع اسارون یعنی
تکر و طبیعتش گرم و خشک است در درجه دوم و منفعت وی آنست
که برای دردهای اندرونی و درد مفاصل و عرق النساء عاجل النفع است
و بعضی گفته اند که با شیر تازه آمیخته ضماد کردن میان هر دو رگ باه را
برانگیزد اشنه یعنی دواله گرم است در اول و خشک است در دوم
و بقول بعضی است در رطوبت و یبوست و منفعت وی آنست که

معتدل

دل را قوت بخشد و قی را دفع کند و درد مفاصل و درد جگر و کمی شیر و منی و سستی
قضیب را نیز نافع باشد اشترغار یعنی زنجبیل العجم گرم و خشک است در آخر
درجه سیوم و منفعت وی آنست که تپ ربع را که از عفونت بلغم سوخته بود
دافع و نافع است اظفار الطیب که شیر از نش ناخن و بویا گویند طبیعتش گرم و خشک است
اشق گرم است در سیوم و خشک است در اول منفعت وی آنست که اگر
کسی آنرا چند روز با شهد بخورد انشاء الله تعالی از مرض ضیق النفس
و خناق و درد مفاصل و کند و دانه ایمن گردد افسنتین گرم است در اول
و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که عصاره آن یرقان و تپ
و بواسیر را دفع کند املج یعنی آمله خشک است در دوم اما مع قلیل البرد
و منفعت وی آنست که دل را و خون دل را قوی گرداند و روح حیوانی را
نیز نیکو بود و دیگر بسی فواید دارد اما مختصر گفته ام انبر سرد است در
اول و خشک است در دوم انزروت گرم و خشک است ارز یعنی برنج
گرم است در اول و خشک در دوم فضل الیمار بابونج گرم
و خشک است در اول بورق گرم و خشک است در آخر درجه دوم بصل
یعنی پیاز را بعضی باعتبار رطوبت فضله گرم و تر نوشته اند و بعضی گرم

و خشک است گفته اند بهمن گرم و خشک گفته اند در دوم و بعضی اطبا
بهمن سرخ را از بهمن سفید گرم تر گفته اند و بعضی هر دو بهمن را در گرمی
و سردی مساوی پنداشته اند باقلا نزدیک است باعتدال و بعضی
مایل سردی و خشک گفته اند بطیخ سرد است در اول و دوم
و تر است در آخر آن و بعضی طبیبان بطیخ شیرین را گرم گفته اند چنانچه
منقول است البطیخ الحلو حار رطب بیض معتدل است در گرمی
و سردی زیرا که سفیدیش مایل سردی است و زردیش مایل بحرارت
بلیلج یعنی بلیله سرد است در اول و خشک است در دوم بادرنجبویه
گرم و خشک است در دوم و منفعتش آنست که جمیع امراض بلغمی و سوداوی را
دفع گرداند بادنجان گرم و خشک است در دوم و بعضی طبیبان سرد پنداشته
اند بادرنگبو گرم است در اول و خشک است در دوم و منفعت وی آنست
که درد مفاصل و نقرس و عرق النساء را اینک دفع گرداند بوزیدان
سرد است در اول و تر است در دوم بارد قطونا سرد است در سیوم
و تر است در دوم بندق بند اورد مایل حرارت و یبوست اند و نیز دیر هضم
هستند بلوط سرد است در اول و خشک است در دوم بندق بادآورد

تیج دار چینی را گویند

سرد و خشک است در اول فصل التاء تمرهندی سرد و خشک است در دوم تفاح
یعنی سیب شیرین را نزدیک اعتدال پنداشته اند و بعضی مایل رطوبت گفته اند
و سیب ترش سرد و خشک است تنبول که آن را برگ جلوه نامیده‌ام سرد است در
اول و خشک است در دوم و بقول اطبای هند گرم است و ما گفتیم اگر خالی
از سردی خشکی مزاج باشد انقدر ماندن لی ساق نمیتوانند تربد یعنی
سنوت گرم و خشک است و بعضی سرد پنداشته اند و منفعت وی آنست
که مسهل اخلاط غلیظ بود ترنجبین یعنی شیرین خراسه معتدل است در حرارت
و برودت و بعضی گرم و تر گفته اند و منفعت وی آنست که مسهل صفرا
بود و تیز صفرا سرفه را دفع کند و تشنگی بنشاند تمر بفارسی خرما را گویند
گرم و تر است در اول و منفعت وی آنست که منی بیفزاید و باه را زیاده
کند روده و شش و سینه را نیز نیکو بود و بسیار خوردن صداع و درد
دندان و قلاع و خناق آورد تمساح یعنی نهنگ و خرلی وی درد
گوش و درد پشت دفع کند تنکار دو نوع است معدنی و مصنوع و
طبیعتش گرم و خشک است توت و بهترین وی شیرین بود و طبیعتش
گرم است در اول در دوم و بعضی سرد پنداشته اند و منفعت وی

آنست که اگر کسی بطبخ ورق وی مضمضه کند درد دندان ساکن گرداند
و توت سیاه اکثر ترش می باشد و طبیعت سرد و خشک بود در دوم
اگر نشسته بود افضل مجفف است لبد و درد چشم و رشیها را دفع کرده اند و در
مرهم جهت ریش قضیب و خصیه نیز عاجل النفع باشد توبال مس
گرم و خشک است در سیوم و گوشت زیاده بخورد و تاریکی چشم را نیز زایل
کرداند تین رطب یعنی انجیر تر طبیعت آن گرم است در اول تر است در
دوم و منفعت وی آنست که از جمیع میوها زود ترک گدازد و فربهی
آورد و درع و خشونت سینه و حلق را نیز دفع کرداند تین یابس یعنی
انجیر خشک گرم است در آخر درجه اول فصل الثاء ثوم یعنی توم
و سیر گرم و خشک است در چهارم و بقول بعضی در سیوم و منفعت وی
آنست که هر نوع مرض جهوله را دفع کرداند ثلج یعنی برف سرد
و خشک است بعضی سرد و تر پنداشته اند و خوردن وی تشنگی آورد
اعضاء عصب را مضر است و منفعت وی آنست که درد دندان که از گرمی
بود ساکن کرداند فصل الجیم جوز گرم است در سیوم و خشک است در اول
در درجه دوم بعضی گرم و خشک پنداشته اند در دوم جدوار یعنی

گرم و خشک بود در سیوم و منفعت وی بسیار اند خصوصاً تریاق جمیع زهرها بود
و هر نوع درد ظاهر و باطن را و نیز طاعون را خوردن و طلا کردن عاجل النفع است
جاوشیر یعنی کال طبیعتش سرد است در اول و خشک است در سیوم در همه حال
بهتر بود از زن جبن رطب یعنی پنیر تر طبیعتش سرد و تر است در سیوم و گویند
در دوم و منفعت وی آنست که لاغری و مضرت مرده سنگ را دفع کند
جبن عتیق یعنی پنیر کهنه گرم و خشک است در سیوم جزر یعنی کزر طبیعتش
سرد و گرم تر است در آخر درجه دوم و تر بود در اول و منفعت وی آنست
که باه را قوت بخشد و چون با شهد مربا کنند زود هضم شود جعل یعنی چرچ
طبیعت وی سرد و خشک است در دوم منفعت وی آن است که خون
از شکم به بندد و سنگ یعنی اطلاق دفع کرداند و مضمضه کردن جنبیدن
دندان نیز باز دارد جیطا گرم است در سیوم و خشک است در دوم
جیطاما گرم و خشک است در سیوم و بقول بعضی در دوم جند بید ستر
گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و منفعت وی آنست که بوی
دهن خوش کند شکم به بندد استسقاء لحمی و لقوه و قی را دفع و نافع است
جوز ماثل یعنی جوز ماثل سرد است در چهارم و بعضی سرد و خشک

پنداشته اند جوز السرو سرد و خشک و قابض است و منفعت وی آنست
که قطع خون رفتن کند و نیز رفتن ضماد کردن عاجل النفع است فصل
الحاء حاشا یعنی پودنه کوهی طبیعتش گرم و خشک است در سیوم و گویند در
دوم و منفعت وی آنست که فالج و لقوه و نسیان را دفع کند و سینه
و شش را نیز پاک کرده اند حب النیل یعنی قرطم هندی و طبیعتش گرم و
خشک است در دوم و بقول بعضی در اول و منفعت وی این است
که هر نوع کرم شکم و بهق را دفع کند حب الزلم گرم و خشک است و منی را
زیاده کند و بدن را نیز فربه کرداند حب البلسان گرم و خشک است در دوم
و منفعتش همین است که صرع و سدر و عرق النساء را دفع کند و درد پهلو
و ضیق النفس را نیز نافع بود حب الغزل یعنی دانه طبیعت آن سرد
و تر است در دوم سودمند بود جهت خشونت حلق و شش و تپاک
و تشنگی را نیز بنشاند حب القلقل یعنی نار دانه دشتی طبیعتش گرم و تر است
و نیز بعضی خشک پنداشته اند حب الخضم یعنی دانهاست بمقدار
فلفل و طبیعتش گرم و خشک است در دوم و منفعت وی آن است
که معده را قوی کند و هضم را نیز یاری دهد حب الغار طبیعتش گرم و خشک است

در سیوم وجهة چکیدن بول وزادن بدشواري ونیز گزیدگی جمیع جانوران را
دافع ونافع است حب القطن یعنی دانه پنبه طبیعتش گرم وتر است در دوم
ومنفعتش این است که سرفه ودرد وگرانی سینه را عاجل النفع است حب الآس
یعنی تخم مورد وطبیعتش سرد وخشک است در دوم وهر نوع روانی خون
وریش مثانه را دفع کند ونیز ورم چشم را ضماد کردن تحلیل دهد حب البان
طبیعت وي سرد وخشک وقابض بود ومنفعت آن این است که
سرفه صفراوي وحکه جرب را سود دارد حب القرع یعنی تخم کدو وطبیعتش سرد
وتر بود در دوم وجهت تب محرق وسرفه گرم وتشنگی مفرط عاجل النفع اند
حب الرشاد طبیعتش گرم وخشک است ومنفعت وي این است که قولنج را بگشاید
وعرق النسا را نیز چون بکوبند وبروی ضماد کنند حجر التیس یعنی پازهر که
وي را تریاق فاروقی طبعی نیز گویند جهت زهر نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن
وطلا کردن بغایت نافع است وطبیعت حجر التیس بغایت گرم است حجر
النار انواع است سفید وسرخ وسیاه طبیعتش سرد بود وبغایت خشک
ارسطاطالیس گوید اگر زن محبوس در خرقه بسته بر ران نهد انشاء الله
تعالی از درد زه ایمن گردد حجر البکر یعنی جادزهر وآن مانند پازهر است

وجهت نزول آب بغایت سفید بود ونیز موی جوزه سیب وکتو
ستارگان را دافع ونافع است حجر الیهود یعنی سنگ جهود طبیعتش
معتدل است در برودت ویبوست ومنفعت وي این است
که سنگ گرده ومثانه را بریزاند حجر ارمنی طبیعتش گرم وخشک است
در اول وبجهة مسهل سودا بغایت مفید است ونیز مقوی ومفرح
دل بود حجر المقناطیس یعنی سنگ آهن ربا طبیعتش گرم وخشک است
ومنفعت وي این است که خبث الحدید را از شکم بیرون آورد ونیز
در دست گرفتن از درد زه ایمن گردد حصرم یعنی غوره طبیعتش
سرد است در اول وخشک است در دوم وبعضی اطبا سرد ودر دوم
وخشک در سوم پنداشته اند حلتیت یعنی صمغ انجدان وطبیعت
آن گرم است در اول درجه چهارم وخشک است در دوم ومنفعت
وي این است اگر دزه از وگرفته در احلیل نهد نعوظ تمام آورد
وبا شهد آمیخته در چشم کشیدن نیز روشنی بصر بیفزاید وچون با
سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون کند وحب الوزع وضماد
باد وگزیدگی سگ دیوانه وبدهضمی را نیز دافع ونافع است حلبه

یعنی شمایت گرم است در دوم وخشک است در اول وبعضی گرم وخشک
گفته اند در دوم ومنفعتش بسیار از خاصه ورمهاي اندرونی وبیرونی را
تحلیل دهد وسینه وشکم وحلق وسرفه ودرد وکم باه را نیز نافع است
حمام یعنی کبوتر جالینوس گوید که گرم است وگوشتش گرده را نیکو
بود ومنی بیفزاید وخون وي فالج ولقوه وتشنج را نیز عاجل النفع است
حنظل یعنی خربزه روباه گرم است در سیوم وخشک است در دوم و
بعضی گرم وخشک در دوم گفته اند وبقول کندي سرد وتر بود اما
این قول باطل است چراکه مزه حنظل بغایت تلخ است ومنفعتش
بسیار اند خصوصاً درد مفاصل وعرق النسا ونقرس را بغایت
نافع بود وورمي وي صرع وماخولیا ووسواس وجذام وداء الثعلب
وداء الحیة را نیز دافع است حنا گرم است در اول وخشک است
در دوم ومنفعتش این است که با وسمه آمیخته بر موی طلا کردن خضاب نیکو
بخشد وسوختگی آتش وقولنج وریش دهن وخناق را نیز نافع است
حنطه یعنی گندم گرم وتر است وبقول بعضی معتدل بود در تری
وخشکی ومنفعت وي این است که اگر کسی چند روز روغنش بر درد

وجنبل بمالد انشاء الله تعالی از مرض مذکور ایمن گردد وبا دندان
خائیده وبا کوفته بر گزیدگی سگ ودما میل ضماد کردن نیز عاجل
النفع است حمص یعنی نخود سفید وسیاه وسرخ بود وبهترین آن
سفید بوند وطبیعتش گرم وتر بود در اول ومنی بغایت زیادت
گردانند وشهوت جماع را نیز برانگیزانند چراکه نخود سفید از هر
خاصیت خالی نیند خبز الغراب یعنی نان کلاغ وطبیعتش سرد
وتر است در اول وورق وي چون بر گزیدگی زنبور ونحل ضماد
کنند نافع باشند خبث الحدید یعنی ریم آهن طبیعتش گرم وخشک است
در سیوم وآن محلل ورمهاي گرم بود چون با شراب کهنه چند روز
بیاشامند خون بواسیر واکثی منع کند خروع یعنی بیدانجیر طبیعتش
گرم وخشک است در سیوم وبعضی در دوم گفته اند وآن مسهل بلغم
بود وقولنج بگشاید وفالج ولقوه را نیز دافع ونافع است خراطین
یعنی امعاء الارض گرم وخشک بود وچون به سایه خشک ساخته
وبا روغن کنجد آمیخته چند روز بر قضیب طلا کنند قضیب را بیشک
فربه گرداند وجراحت عصب را نیز دافع ونافع است وبعضی

گفته اند که اگر کسی پوست از خراطین کشیده و بدان نگینه راس کرده با خود دارد
انشاء الله تعالی از زهر حیوانی و نباتی ایمن گردد **خرنوب** طبیعت وی سرد
و خشک است و قابض است و منفعت آن اینست که ریش معده و اطلاق را
دفع کند **خردل** طبیعتش گرم و خشک است در چهارم و چون در تقرس ضماد کنند
نافع بود و عرق النسا و درد مزمن را نیز دفع سازد و خنازیر را جابیت
تحلیل دهد و جرب و قوبای را هم مفید اند **خس** یعنی کاهو طبیعتش
سرد و تر است و گویند در دوم و هر نوع مرض صفراوی چنانچه یرقان زرد
و حرارت معده و عطش خالص و مانند آن را دافع و نافع است و خبث
و سیلان منی و بی خوابی را عاجل النفع است **خشخاش سفید** سرد و تر بود در
دوم و گویند در سیوم و منفعت وی آنست که اگر کسی چند روز با عسل آمیخته
بخورد منی را زیادت کرداند و جهة سرفه گرم و نزله و بیخوابی نیز نافع است
خصیه یعنی خایه بهترین خایه خروس بود و بدی خصیه و شیرینی تجیب حیوان
بود و طبیعتش گرم و تر بود در اول و منفعتش اینست که شهوت جماع بر
انگیزد و لنعوظ تمام آورد و مقوی باعظیم و قایم مقام شقنقور بود **خصی الثعلب**
طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیادت کرداند بعضی گفته اند که خصی

الکلب دو نوع است کوچک و بزرگ و اگر زن چند روز کوچک بخورد
فرزند ماده آورد و اگر فرزند نرینه **خل** یعنی سرکه سرد است در اول و
خشک است در سیوم و بعضی گفته اند که سرکه مرکب از دو چیز است یعنی
سرکه دو گرم و سردی غالب بود از گرمی و از ترشیش دلیل سردی
گفته اند و از عفونت دلیل گرمی و منفعت وی بسیار اند خاصه اشتهای
طعام آورد اما هر روز خوردن مضر بود اعضاء عصب و قطع خون رفتن را
از هر عضو کند و صفراوی مزاجان را نیکو بود و بدان مضمضه کردن دندان
محکم کرداند خصوصاً با زنج بلور و بجهة دفع ادویه کشنده چنانچه افیون و
سوران نیز دافع و نافع است و علق که در حلق چسپیده باشد نیز بیرون
آورد **خلد** یعنی موش کور و بعضی گفته اند که خونی که در گوشت وی بود
چون بر خنازیر طلا کنند نافع بود **خمر** یعنی شراب گرم و خشک است در
دوم و آنچه متوسط بود میان بوی و کهنگی اگر از ریحان گویند و آنچه سیاه بود
دشوار گوار بود و لیکن فربه کرداند و آنچه سپید بود محروری مزاجان را
نافع بود و آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ درد شکم پیدا کرده نیز شکم براند
اما از همه نوع شراب ریحانی خوب است و وی سود مند بود و جهت شهوت

کلی و رمد بلغمی و هضم را نیکو کرداند بسیار خوردن وی عقل و اعضاء عصبی و باه را
مضر است و صرع و سکته و مرگ مفاجات را نیز پیدا کرداند و اگر کسی خواهد
که زود مست نگردد نقل بادام تلخ و رب غوره کند و بقول اطبای هند ربو
و ملک و سرفه و جزرگ و ناآرزوی طعام و زردی اندام را نیز شراب
عاجل النفع است **خمر** تری و خشکی آن بقدر رنگ باید یدانست و بعضی
گفته اند چون کهنه گردد گرم و خشک بود در سیوم و بعضی خمیر را مرکب متضاده
یعنی سرد و گرم داشته اند **خولنجان** و آن بجنست که باز از روی اشیا سازد
و طبیعتش گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و وی معده را نیکو بود
و درد قولنج را زایل کرداند و باه را زیادت کرداند و بوی دهان خوش
کند و صرع و سرطان و خنازیر و درد سوداوی نیز دافع است **خیار چنبر**
یعنی خیار شنبر بهترین آن هندی بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت
و یبوست و گویند سرد است و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت
برد و یرقان و درد جگر را جابیت نافع باشد تا باین حدی که اگر زن
آبستن بخورد هیچ زیان نه بد بلکه مصلح وی بود دادن روی مسهل
شود **خربوا** یعنی نالیوا و بهترین آن تازه فربه و تیز بوی بود و طبیعتش

گرم و خشک بود در سیوم و جگر سرد و معده را بنهایت نافع باشد و قی را نیز
ببندد **خصل الدال دار فلفل** یعنی بهار فلفل سفید و طبیعتش گرم و خشک است
در دوم گویند تر است در اول و منفعت وی آنست که باه را زیاده
کرداند و معده را قوت دهد و جهت بکوری و عرق النسا و فالج نیز
دافع و نافع است **دارچینی** گرم و خشک بود در سیوم مصلح عفونت بود
و مفرح و مفتح سده جگر و مقوی معده نیز بود **دجاج** یعنی ماکیان طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و منفعتش اینست که عقل و دماغ را نیز بیفزاید **دراج**
گوشتش معتدل تر بود از گوشت کبک و فاخته گویند که دماغ و فهم را قوی
کرداند **دخن** یعنی ارزن طبیعتش سرد و خشک است در دوم گویند در
سیوم **دخان** یعنی دود جمیع دخانهای گرم و مجفف اند چرا که خالی از
اجزای مائی نمی باشند **درونج** دو نوع است یکی را از آن درونج عقربی
گویند طبیعتش گرم و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که خفقان
سرد و بادهای غلیظ و گزیدگی جانوران زهر دار را دافع و نافع است و نیز
مقوی و مفرح دل بود **دلب** یعنی چنار بوست و جوز وی بغایت خشک بود
ورق وی چون تر بود و با شراب بیزند بر چشم ضماد کنند از سرفتن آن چشم

بازدارد وورمهای بلغمی وورمها که در زانو باشند سود دهد وسوختگی آتش را نیز
نافع است دماغ الخفاش یعنی مغز شبرک ومنفعت آن اینست که اگر کسی چند روز
برکهنای مالد قوت باه بخشد وخاکستر آن در چشم کشیدن نیز روشنی بیفزاید
دم الاخوین یعنی خون سیاوشان طبیعتش سرد وخشک وقابض بود و
جهت قوت معده وجگر وشقاق مقعد وریش روده عاجل النفع است
ونیز خون رفتن هر موضع را بازدارد دم ابن عرس یعنی خون راسو طلا کردن بر
خنازیر ومفاصل تحلیل دهد دم الضفدع یعنی خون غوک منع موی رستن کند
دند یعنی حب خطائی که آنرا سلاطین نیز گویند وطبیعتش گرم وخشک است
در چهارم ومنفعت وی آنست که مسهل رطوبات وسودا وبلغم والخ در
مفاصل باشد بود فصل الذال ذهب یعنی زر طبیعتش معتدل بود در گرمی
وسردی وگویند لطیف بود وبعضی طبیبان گرم ولطیف پنداشته‌اند
نافع بود جهت درد دل وخفقان وتقویت آن در دهن چند روز
انگشتری زر نگاه داشتن نیز بخر را دفع کند ذیب یعنی گرگ گوشتش بغایت
گرم بود ونیز چشمش در گلوی طفل وعزا آن بستن منع ترسیدن در خواب
کند ذنب یعنی لسان الحمل بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی بدنب

گولی نمیانند

موش میمانند فصل الراء ریحان گرم بود در اول وخشک در دوم مقوی دل
ورقوه تخم وی سینه وشش را از بلغم پاک گرداند وبریان کرده نیز
اطلاق مزمن را دافع ونافع است وبعضی گفته‌اند که بوئیدن برگش
خواب آورد رازیانج یعنی بادیان گرم وخشک بود در دوم سده بگشاید
وبصر را تیز گرداند ومدر طمث وبول نیز بود ریوند بهترین آن چینی بود
طبیعتش گرم وخشک است در اول ودر امراض جگر خیلی خاصیت دارد
ونیز مخرج مواد محترقه ومسهل صفرا وبلغم بود وبا سرکه طلا کردن بر کلف
وبهقش عاجل النفع است راسن طبیعتش گرم وخشک است در دوم گویند
در سیوم وبهترین آن بود که سبز تازه بود وورمهای سرد وعرق النسا
ودرد مفاصل دفع کند واگر کسی چند روز در لعوقات کرده لعق کند
ان شاء الله تعالی از اخلاط غلیظ که در سینه وتن این گردد رشاد یعنی
تره تیزک گرم وخشک ولطیف است که سدها را بگشاید وبادها را تحلیل دهد
وقطع بلغم کند اما بسیار خوردن تقطیر البول آرد رصاص یعنی ارزیز طبیعتش
گرم وتر بوده گویند خشک وخاکسترش دفع ریم وکد ودانه است رطب
گرم است در دوم وتر است در اول گویند حرارت وی کمتر از رطوبت

وی بود گویند گرم و تر است در دوم **رمان الحلو** یعنی انار شیرین طبیعتش سرد بود
در اول درجه اول و تر بود در آخر آن گویند گرم است با بتدال حلق و سینه را
نرم دارد و ضعف معده و خفقان و استسقا را نیز نافع است **رمان الحامض**
یعنی انار ترش سرد و خشک بود در دوم گویند معتدل بود در تری و خشکی
و صفرا را بشکند و دانه وی نیز با عسل قلاع را مفید بود **ریباس** یعنی ریواج
طبیعتش سرد و خشک بود در دوم تشنگی حرارت بنشاند و قی خمار را دفع
کند و نیز در باب طاعون و وبا عاجل النفع است **ریه** یعنی شش گرم و تر است
و سهل الانهضام و بقول بقراط سرد و تر است **روث الحمار** یعنی سرگین خر سوخته و غیر
سوخته منع سیلان خون کند خاصه چون با سرکه آمیزند و اکتحال نیز دافع رعاف است
ریش یعنی پر مرغ چون بسوزند و بر جراحت افشانند خشک گرداند **زبد**
الزبد زبده یعنی مسکه گرم و تر است در اول و بعضی گفته اند که تری آن غالب است
و منفعت وی آنست که بر بدن مالیدن بدن را فربه گرداند و ورم
بن گوش را با صلاح آرد و با شهد آمیخته چند روز خوردن نفث الدم
و ذات الجنب و ورم شش و لقوه را نیز مفید است **زاج** یعنی [illegible]
گرم است در اول خشک است در دوم و منفعت وی آنست که مفید بی

چشم

چشم دفع کند و روشنی بفزاید و چون بسوزند اقوی بود سوخته آن سنگ
گرده و مثانه را نیز بریزاند **زرنباد** یعنی عرق الکافور طبیعتش گرم و
خشک است در دوم تا سیوم و بدن را فربه گرداند دفع بوی شراب
و سیر و پیاز کند اگر کسی چند ساعت در دهن نگاهدارد و انشاء الله تعالی
از مرض قی ایمن گردد و مرضهای سوداوی خفقان و ضعف دل را
نیز نافع است **زراوند** یعنی کجور گرم است در آخر اول سیوم خشک است
در دوم بقول بعضی گرم است در دوم و خشک است در سیوم و منفعت
وی آنست که عرق النسا و نقرس و فالج و درد مار فرس را نافع گرداند
زرنیخ یعنی هرتال گرم و خشک است در سیوم و سوزنده بود و گوشت زیاده را
بخورد و موی را بریزاند خصوصا و اگر با زفت بر موضع که خون مرده
بود بسبب چیزی طلا کنند نافع بود **زرنب** یعنی ربهها گرم و خشک است
در آخر دوم و وی بغایت مقوی و مفرح دل بود مانند زرنباد **زعفران**
گرم بود در دوم خشک است در اول قابض و محلل و مفرح و محسن لون
مصلح عفونت و مقوی دل و منور بود اما مصدع و مضعف شهوت
طعام بود و بعضی گفته اند سه مثقال از وی بتفریح هلاک کند **زنجبیل**

گرم است در سیوم و خشک است در دوم هاضم طعام و مهیج باه و محلل
نفخ بود و نشف رطوبت معده و مقوی حافظه و مزیل ظلمت چشم شربا
و کحلا زعرور سرد و خشک بود در اول قامع صفرا و قاطع اسهال
و قی و مشهی طعام بود زعفران الحدید یعنی زنگ آهن و طبیعت وی قابض
شود و چون کهنه گرم و خشک است تر بود در دوم و منفعت وی آنست که چون زن
بخود برگیرد قطع خون رفتن کند و چون زن چند نوبت بیاشامد منع آبستنی
کند زفت رومی سه نوع است بری و بحری و جبلی و طبیعتش گرم و خشک است
و منفعتش آنست که عرق النسا و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای و درد
رانهای و زانو را نافع بود با فلفل گرد آمیخته چند نوبت بر جا ضماد
کند نیز عاجل النفع است زبرجد یعنی زبرجد سرد و خشک است و منفعتش آنست
که بهق و برص را سود مند است و جرب و ریشهای بینی را نیز عاجل النفع است
زیتون آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود گویند گرم بود و آنچه نارسیده
بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود
و طبیعتش سرد و خشک است و زیتون سیاه غذا زیادت دهد از دیگران
و طبیعتش گرم و خشک بود زیت یعنی روغن زیتون گرم و تر بود اگر از

زیتون

زیتون رسیده گرفته باشد و اگر از زیتون نارسیده گرفته باشد سرد و خشک است
زیبق یعنی سیماب طبیعتش گرم و محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم
[illegible] یعنی سپستان و طبیعتش معتدل بود در گرمی و تری
و گویند گرم و تر بود و بجهت سرفه که از گرمی و خشکی باشد مفید اند و سینه و
حلق را نیز نرم گردانند و تشنگی بنشانند و مسهل سودا بود و تبهای
گرم را عاجل النفع است سماق سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم
قابض بود معده را دباغت دهد مسکن تشنگی و غثیان بود سمن
یعنی روغن گرم و تر بود و تریاق زهرها بود هر چند کهنه تر شود گرم
تر میگردد بول بسته و جرب را با خلاط طلا کردن نیز دافع و نافع است
سداب آنچه تر بود طبیعتش گرم و خشک بود و آنچه خشک بود گرم
و خشک است در سیوم و منفعت وی آنست که خنازیر و درد مفاصل
و فالج و عرق النسا را جوشیدن و ضماد کردن نافع بود سرطان یعنی
پنج پایه سرد و تر بود و مسلول را سود دارد خصوصا با شیر بز و یا خر
سعد یعنی موته و بهترین آن کوفی و یا هندی بود طبیعتش گرم است
در اول و خشک است در دوم سفرجل یعنی بهی بهترین آن بود که زرد

رسیده بود طبیعتش سرد بود در آخر درجه اول گویند در آخر دوم و تخم
وی سرد و تر بود و بقول بعضی اطبا معتدل در گرمی و سردی و ترش مقوی
و قابض بود **سقمونیا** یعنی محموده طبیعتش گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و بعضی گفته اند که حرارت زیادتست از یبوست و منفعت
وی بسیارست خصوصاً باد و چندان ترید آمیخته با شیر خوردن هر
نوع کرم شکم را بیرون آورد **سقنقور** یعنی بچه تمساح گرم بود در دوم و خشک
بود در اول و منافع وی بسیار اند خاصه در امر مجامعت بی نظیر است
سکه بهترین آن بود که از هندوستان آرند طبیعتش گرم است در اول
دوم تر است در میان اول و بعضی گفته اند که کهنه گردد میل بخشکی دارد
سکبینج گرم خشک است در سیوم محلل و ملطف و فالج را نافع بود و مسهل
ماده بود که در مغز و در کمر بود و بر گزیدگی مار و کژدم طلا کردن نیز باصواب است
سلیخه گرم و خشک است در سیوم درد سینه و درد پهلو ها که تولد آن از اخلاط
لزج و یا از ریاحین غلیظ بود دفع کند و تیزی چشم را زیادت کند
سمسم یعنی کنجد طبیعتش گرم است در میان درجه اول و تر است در
آخر آن و منفعت وی بسیارست خاصه چند نوبت با مسکه خوردن

هر نوع [illegible] و خون حیض و بول را دفع کند و ورم و سوختگی آتش
ضماد کردن نیز عاجل النفع است **سمک** یعنی ماهی طبیعتش سرد و تر بود
در دوم و باه را زیادت کند **سمور** جانوریست که در ترکستان بود بسیار
طبیعتش گرم و خشک است **سنبل** یعنی سنبل الطیب گرم بود در اول و
خشک بود در دوم گویند در سیوم و منفعت بسیار اند خصوصاً را
ساکن گرداند و نیز چند نوبت در بینی دمیدن کند بینی بنیک برد
سندروس طبیعتش گرم و خشک است در اول منفعت وی این است که
بواسیر را سودمند بود و حب الوزع را خوردن و ناسور کهنه را مالیدن
نیز عاجل النفع است **سویق الحنطه** نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند
طبیعتش سرد بود در اول و خشک است در آن منفعتش آن است
که حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند **فصل الشین** **شادنج** یعنی شادنه
که بتازی حجر الدم گویند و طبیعت شادنه گرم است در اول و خشک است
در دوم و شسته سرد است در اول درجه دوم و منفعت وی بسیار است
خصوصاً ریشهای چشم را نافع بود با سفیده تخم مرغ **شبرم** نباتی است
در بستان روید گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر سیوم

شبت گرم و خشک است در دوم و وی منضج اخلاط سرد است و اگر روغن
کنجد بزندان روغن محلل و مسکن وجع بود شب یعنی زاج بلور طبیعتش
قابض و خشک است گویند گرم و خشک است در سیوم و منفعت بسیار دارد
خصوصا که کند بعل و بهق را نافع است شحم الاسد یعنی پیه شیر با روغن درد
پشت را نافع بود که از سردی بوده باشد شحم الدجاج یعنی پیه ماکیان
خشونت زبان دارد و رحم را نافع بود شحم الفیل گرم بود چون در خود
مالند گزیدگان بگریزند شحم الثعلب یعنی پیه روباه چون با روغن آمیخته چند
روز بر درد مفاصل و عرق النسا و نقرس بود در دفع آن بمالد انشاء الله
تعالی از امراض مذکور امین گردد شقاقل طبیعتش گرم و تر بود در اول
و منفعتش بسیار دارد خصوصا در امر مجامعت خیلی خاصیت دارد
شلجم یعنی شلغم گرم است در دوم و تر است در اول و غذا بسیار
دهد و مولد منی بود و اشتها طعام آورد و سینه را نرم گرداند و باه را
برانگیزد شونیز یعنی سیاه دانه گرم و خشک بود در سیوم و منفعتش
اینست که اگر کسی چند نوبت با سرکه بر ثالیل ضماد کند زایل گرداند
و بجهة بیرون آوردن کرم شکم نیز عاجل النفع است شمع یعنی موم

معتدل بود در گرمی و سردی گویند گرم بود و ملین ماده مرضهای سرد شیح
گرم و خشک است در آخر درجه دوم گویند گرم است در درجه چهارم و منفعت
بسیار دارد خاصه بجهت عرق النسا بشن ضماد کردن خیلی خاصیت دارد
صابون گرم و خشک است در چهارم و منفعت وی این است
که با نمک برجکه و جرب مالیدن مفید بود و نیز با همچندان حاضر ساخته
بر مفاصل طلا کردن نیز عاجل النفع است صبر گرم و خشک بود در دوم
مسهل صفرا و بلغم و سودا بود و مفتح سده کبد و مارسا ریقا بود اگر کسی رگ
صبر را پاره ساخته بر هر نوع ورم دماميل نهد آن را الله تعالی بتحلیل
دفع گرداند اگر ماده دماميل پخته شود زود بترکاند صندل سفید سرد و خشک است
در دوم ورمهای گرم و صداع و خفقان گرم را خوردن و ضماد کردن
نافع بود صندل سرخ بقول بعضی از دار سفید برعکس این گفته اند صدف طبیعتش
خشک بود صدف البحر نوعی از صدف است که از قلزم پیدا میگردد چون
در شب خود دود کنند بو اسیر را قطع کند صمغ عربی معتدل بود گرمی و
سفید و گویند سرد و خشک است سرفه گرم و اسهال صفراوی و خشونت
سینه و حلق و تشنگی را نافع بود صمغ اللوز طبیعتش مایل بسردی بود گویند

گرم و تر بود صمغ بادام تیزترین درد حلق و سرفه و تپ دق را نافع بود
صمغ الاجاص یعنی صمغ آلو گرم و تر بود شش و سینه را نافع و با آب کرفش چند
روز نوشیدن نیز سنگ گرده و مثانه را بریزاند فصل الضاد ضرع
یعنی پستان بهترین آن بود که از حیوان گیرند که گوشتش نیکو بود ضفدع
یعنی غوک گوشتش چون با نمک و روغن بپزند گزیدگی جانوران را
و مجزومان را نافع بود و بر گزیدگی مار و طاعون پاره ساخته بستن نیز
عاجل النفع فصل الطاء طباشیر سرد و خشک بود در سیوم و بقول بعضی
مرکب القوی منفعت وی بسیار اند خصوصاً جوشش دهان و سوختگی
آتش و اسهال و تبهای حاده و تشنگی مفرط و قی را دافع و نافع است
طلق یعنی کوکب الارض طبیعتش سرد است در اول و خشک است در
دوم ولی مع قبض بعضی گرفته اند که بجهت ریشهای مجزومان نافع است
و خاکسترش چند روز خوردن جوانی نگاه دارد چرا که رسایین است طین
مختوم یعنی گل سرخ طبیعتش معتدل بود در گرمی و سردی و تریاق جمیع
زهرها بود و نیز جمیع ریشها که خون روان بود چون بر آن پاشند
خون بندد طین ارمنی طبیعتش سرد و خشک است در اول گویند سرد است

در اول و خشک است در دوم طین کانی یعنی هر گل سرشوی سرد است و درد
شش را نافع بود طین نیشابوری یعنی گل سفید طبیعتش سرد و خشک بود گویند
گرم است و سبب اندکی شوری فم معده را قوی گرداند ظرفا یعنی گز
سرد و آب آن در کاسه انداخته نوشیدن مطحول را نافع بود و خاکستر
چوب وی ریشهای تر و سوختگی و جدری را مفید است بارش جهة
اطلاق مزمن و نفث الدم نیز عاجل النفع است طحلب یعنی جامه
غوک سرد بود در سیوم و تر بود در دوم فصل الظاء ظلف المعز یعنی سرد و خشک
بود در سیوم خاکسترش با سرکه که بر داء الثعلب طلا کردن نافع است
و نیز گزیدگی جمیع گزندگان و درد مفاصل و نقرس را عاجل النفع است
ظلف المیش یعنی سم بز کوهی چون بسوزند و بسایند و با یار العسل
بنوشانند منع بول فی الفراش فصل العین عقرقرحا گرم و خشک بود
در سیوم و بقول بعضی در چهارم و منفعت وی بسیار است خاصه
هر مرض سردی و صرع را دفع گرداند و نیز بشهد آمیخته چند روز خوردن
باه را زیادت کند عدس طبیعتش سرد و خشک بود در اول گویند
در دوم و شکم را ببندد و بقول بعضی ادمان اکل کردن تاریکی چشم

آورد حب الزبیب یعنی دانه مویز خشک بود در اول گویند در دوم و این نیز شکم را
قبض کرداند عسل گرم و خشک بود در دوم مقوی معده و باه بود تاریکی چشم را
و کشیدن جلا دهد و جوانان و محروری مزاجها را خوردن ضرر رساند و نیز چند
روز شهد لیسیدن کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد عاجل النفع است و
بقول اطبای هند قوت نیز منفعه درد و غالب است یعنی اگر دارو گرم خلط
کند گرم گردد و با دارو سرد سرد بود عنبر بهترین آن اشهب بود پس ازرق
پس زرد طبیعتش گرم بود در دوم و خشک در اول مقوی دل و دماغ
و جمیع حواس بود عود هندی گرم و خشک بود در دوم مقوی معده و دل و جگر
و دماغ بود و بادها بشکند عناب سرد بود در اول در تری و خشک خون را
غلیظ کرداند و حجزه و شمش و سرفه و صدری را نیز دافع و نافع است عسل
طبرزد یعنی شیره نبات گرم و تر بود در اول عفص یعنی مازوی سرد و قابض
بود در دوم گویند در اول خشک بود در سوم منفعت وی بسیار اند
خاصه بیرون آمدن مقعد و روانی خون را از شکم و بینی دفع سازد
و سوخته آن با ریم س و نوشادر خضاب نیکو کنند و چند روز بازو
با شبنم در چشم کشیدن کل قدیم و جدید را ببرد عقرب یعنی کژدم سرد و خشک بود

اگر با روغن کنجد و یا زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش را ساکن کرداند
و خاکسترش نیز سنگ مثانه و سنگ گرده را بریزاند عقیق آنچه سوخته بود
سرد و خشک قوت چشم دهد و قطع خون رفتن کند از هر موضعی و عقیق
با خود داشتن نیز آدمی را عزیز در مجلس کرداند عنب یعنی انگور بهترین
آن سفید بود مزاج پوست انگور سرد و خشک و گوشت است او گرم
و تر بود و دانه او نیز سرد و خشک اند و انگور غذا نیکو دهد و فربهی آورد
و خون نیک از و متولد شود سینه و شش را نافع بود عنب الثعلب
طبیعتش سرد بود اول گویند در دوم و بقول بعضی گرم و تر است و سرد
و خشک هم گفته اند و منفعت وی بسیار است خاصه خوردن و ضماد
کردن تشنگی را بنشاند و عصاره آن در چشم کشیدن قوت بصر را
نیز قوی کرداند و اگر زن بخود برگیرد منع خون رفتن کند استسقاء
درد معده را هم نافع است عود صلیب گرم و خشک است و بقول بعضی
گرم و تر و منفعتش بسیار اند خصوصاً صرع را دافع و نافع است عنصل
العنصل یعنی سنخد سرد در اول و خشک در دوم ریش روده و مزاو
و سرفه گرم و دق را مفید بود غاریقون دو نوع نر و ماده بهترین آن ماده بود

طبیعتش گرم بود در اول خشک بود در دوم وبقول بعضی تر بود در دوم
واو محلل وقطع اخلاط غلیظه ومفتح سده بود وعرق النسا و ورم سپرز را
با سکنجبین نافع بود وضیق النفس وسینه وشش ویرقان وتبهای کهنه را
نیز عاجل النفع است غالیه بوئیدن مصروع ومحزان را نافع بود وچون
با روغن چیزی که از ساخته در گوش چکانند درد گوش را دفع کند و
بخوردن اختناق رحم را نیز عاجل النفع است غرب درختی است بزرگ
که آنرا طلا کنند گویند سرد وخشک بود واگر بطبخ وی کسی چند نوبت سر
بشوید سبوسه را زائل گرداند غشل الفار نقره یعنی نقره سرد وخشک است
وبقول بعضی در سردی وگرمی ورق وسوده با آن ادویه قلبیه خفقان را
نافع بود وبا سیماب آمیخته بر بواسیر طلا کردن نیز عاجل النفع است فلفل
گرم بود در سیوم وخشک بود در چهارم ابیض الطف واحفت بود
در حرارت از اسود وبعضی برعکس این پنداشته اند ومحلل ریاح
غلیظه ومقطع اخلاط لزج بود فانید فانید گرم وتر است در اول وگویند
حرارت وی در سیوم بود وآنچه سنجری بود گرم وخشک است در دوم
منفعت وی بسیار اند خصوصاً چون معتدل از وی متولد شود

سرفه وخشونت حنجره را نیز مفید است فوه یعنی روناس گرم وخشک بود و
بقول بعضی جای از سردی هم نیست یعنی مرکب القوی بود تکیدرم بجهت ضربه
وسقطه درستگی حبض نافع است وبا شطرج وزنج بلور یار ساخته بر بهق
مالیدن جای ایش را نیز رنگین کرد اند فار یعنی موش اگر شکافته بر گزیدگی
عقرب ویا جای که پیکان در ریش مانده باشد به بندد عاجل النفع بود
وخوردنش نیز ناسیل را دفع کرد اند فجل یعنی ترب گرم بود در اول وگویند
در سیوم تر بود وبقول جالینوس در سیوم خشک است پیش از طعام
خوردن شکم را نرم گرداند بعدا وطعام هضم طعام کند ومنفعت بسیار
دارد خاصه آنکه سنگ مثانه را بریزاند وترب پزیده خوردن بجهت
سرفه کهنه نافع آید وآب وی ضعف بصره واستسقا را نیز عاجل النفع است
وبقول اطبا رهند ترب با روغن گاو پزیده فساد هر سه اخلاط را باعتدال
آرد فوفل خشک وقابض است وبقول بعضی سرد وخشک فلفلمویه
طبیعتش گرم وخشک است ومنفعت بسیار دارد خصوصاً دردهای
سرد وتشنج وفالج ونقرس را دفع کرداند وطلا کردن چند نوبت
بر عرق النسا را نیز عاجل النفع است قفاع اذخر یعنی بوزی وزهری را

تفاح گویند و بهترین آن خوشبوی بود و طبیعتش گرم بود در اول بود در آخر دوم
خون حیض و نفث الدم را نافع بود چند روز نوشیدن جوشیده نیز سنگ مثانه
بریزاند فراخ الحمام یعنی کبوتر بچه گرم تر است از جمیع گوشتهای مرغان و دشوار
هضم شود خون بسیار از وی متولد شود در طوبت و گوشش مفلوج را
مفید است فصل القاف قاقله دو نوع بود بزرگ و کوچک را خیربوا
و هال بوا نیز گویند و آن لطیف تر از بزرگ بود طبیعتش گرم و خشک است
در آخر درجه دوم تا اول سیوم و بعضی نزدیک اعتدال اند قرنفل
یعنی لونگ گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را
روشن گرداند و شب کوری را ببرد و نیز با شیر تازه نوشیدن چند
روز باه را قوت دهد قشر البیض یعنی پوست بیضه سرد بود در دوم
چون بسوزانند و سحق کرده چند روز در چشم کشد گل قدیم از چشم برکند و
جرب و کلف با چشم خوزه مالیده نیز صوابست قصب الذریره گرم و
خشک بود در سیوم و ملطف بود بندگی قبض و منفعت وی بسیار است
خصوصاً چند روز با تخم کرفس جوشیده نوشیدن تقطیر البول و
استسقا را نافع بود قسط کر یعنی نیشکر طبیعتش گرم و تر بود در اول

وگویند

وگویند در حرارت و بقول بعضی خصوصاً اطبای هند نیشکر با دوازده نوع
گفته اند و هر یکی را خاصیتی جدا نوشته اند قطران روغن است که از
درخت عرعر گیرند و خشک بود در چهارم گویند در سیوم قنبه سه نوع است
بستانی بری هندی و قنب هندی را شیرازی بنگ گویند و آن
مجنن بود و اگر کسی بنهایت زیادت بخورد کشنده بود و اندک خوردن
اشتها کاذب و نشاط خواب آورد و خیالهای فاسد و وسواس نیز
پیدا گرداند و طبیعتش گرم و خشک است و بقول بعضی سرد و خشک گویند
گرم تر است قیسوم گرم است در اول و وی مسهل کرمها و صفرا بود قیروطی
یعنی موم روغن که از موم و روغن گل و صندلین و مانند آن می سازند
فصل الکاف کافور بهترین آن قیصوری و ریاحی بود و طبیعتش سرد و خشک است
در سیوم و منع ورمهای گرم و رعاف بکند و صداع صفراوی را
بوییدن تنها و یا با صندل مفید بود اما ادمان بوییدن قطع شهوت
جماع کند گاوزبان یعنی لسان الثور طبیعتش گرم و تر بود گویند نزدیک است
با اعتدال مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و غم نیز برد کهربا سرد و
خشک بود بقول بعضی خالی از گرمی هم نیست و آن مقوی دل و

دافع خفقان و اسهال و نزف الدم بود **کبریت** یعنی گوگرد سفید و سیاه
و سرخ و زرد بود طبیعتش گرم و خشک است تا چهارم گویند در سیوم و وی
با نطرون بر نقرس طلا کردن مفید آید بهق و الخارش و قوبا را
نیز دافع و نافع است و دود وی موی را سفید کرداند و بقول اطبای هند
ادمان خوردن کبریت مدتی سیاهی موها را نگاه دارد **کزبره** یعنی گشنیز
آنکه تازه بود سرد و تر است در درجهٔ اول تا دوم آنچه خشک بود سرد است
در دوم و خشک بود در سیوم و بقول جالینوس گشنیز مرکب از قوت متضاده
است **کمثری** یعنی امرود و آن رسیده نزدیک باعتدال بود گویند سرد
و تر بود یکنوع امرود را سرد و خشک پنداشته اند **کمون** یعنی زیره طبیعتش
گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم گرم باشد و بادها بشکند و هضم را
یاری دهد و نیز چند روز با نمک خوردن قطع سیلان آب منی از ذکر
کند **کرفس** طبیعتش گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط
آن و منفعت وی بسیار است خصوصاً بول و حیض را براند و محلل
ریاح غلیظه و مفتح سده جگر و سپرز بود و عرق النساء و ضیق النفس را
نیز دافع و نافع باشد **کشمش** یعنی مشمش منافع آن نزدیک است بمنافع

مویز منقا **حجر اللازورد** یعنی لازورد و بهترین آن بدخشی بود بسبب یکی
حل طبیعتش گرم بود در دوم خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک است در دوم
و منفعتش بسیار اند خصوصاً مسهل سودا بود و نیز هر خلطی که با خون آمیخته باشد
چنانچه مالیخولیا دفع کرداند **لوبیا** سرد و خشک بود و بقول بعضی گرم و تر سینه
و سرفه را نافع باشد اما نفخ و خوابهای پریشان نماید **لوز حلو** یعنی بادام شیرین
معتدل بود در گرمی و تری و سردی بود در دوم و آدمی را فربه گرداند و مغز
وی سرفه و سینه را نافع بود لیکن دیر هضم است و غذای وی میانه بود
در قلت و کثرت **لوز مره** یعنی بادام تلخ گرم و خشک است در دوم منقی گرده
و مثانه بود و مفتح گرده و جگر و سپرز بود و روغنش گرانی گوش ببرد **لبن**
یعنی شیر و آنچه حلیب بود بقول بعضی گرم و تر بود و دلیل حرارت وی حلاوت
است و بعضی گفته اند که شیر مرکب از جواهر مختلفه متفاوت القوی است
و آن جبنیه و سمنیه و مائیه است چه مائیش گرم و تر بود و جبنیش سرد بود
متولد اخلاط غلیظه و سده و جگر و سنگ گرده و مثانه بود و سمنیش
قریب باعتدال مایل بگرمی و تری بود **لبن البقر** یعنی شیر گاو و از همه آدمی را
موافق است چرا که مدت حمل گاو و انسان مساوی است بخلاف حیوانهای

دیگر و آن غذا بیشتر دهد از همه شیرهای و فربهی آورد و سل و تپ کهنه و
سواس و سرفه و نفث الدم را دافع و نافع است و بقول اطبای هند شیر
مذکور ماده هر مرض را باصلاح آرد از بهر آنکه هر اشیای تلخ می خورد و بسیار
میگردد و آب اندک می نوشد لبن الابل یعنی شیر شتر سده بکشاید کلان
شیرهای دیگر آن سده حادث کرده اند و منفعت های وی بسیار اند
خصوصاً ضیق النفس و ربو و استسقا را دافع بود و بواسیر و باد گوله را نیز
عاجل النفع است لبن الاتان یعنی شیر خر سرفه و ربو و سل و ریش مثانه و مجاری
بول را بغایت نافع آید لبن الفرس یعنی شیر اسپ منفعتهای بسیار دارد
خصوصاً حیض منقطع را زود براند لبن النساء یعنی شیر زنان درد چشم را
نافع بود و سل و ربو را نیز دافع و نافع است لبن المخیض یعنی دوغ طبیعتش
سرد و خشک بود گویند تر بود و گرم مزاجان را موافق و مفید است اطبای
هند دوغ را گرم و خشک و سبک پنداشته اند لحم یعنی گوشت مجموع
گوشتهای گرم و تر بود از حیوان بود بجز ماهی چنانچه منقول است که کل لحم
رطب الا السمک اما بعضی ز بعضی فاضل تر بود چنانچه حفظی کرده از
ناگروه لحم الضان خوبترین گوشتهای گوشت بره بود از حلوان بود طبیعتش

گرم و تر بود و بحیث بدن معتدل و مولد غذا بسیار بود لحم البقر یعنی گوشت
گاو گویند گرم و خشک است در چهارم و وی مولد کثیر الغذا از الغلیظ بود
و مرضهای سوداوی پیدا آورد و جذام و داء و سرطان و داء الفیل و دوالی را
نیز حادث کرده اند لحم الغزال بهترین گوشتهای صید گوشت آهو بود و نابود
که بعد گوشتها صید بد نوید که چون سودای غلیظ ازو متولد شود طبیعتش
گرم و خشک است قولنج و فالج را دافع و نافع است لحم الفرس یعنی گوشت
اسپ برای صاحب تعب و ریاضت قوی مناسب اما مثل گوشت شتر
بود در حرارت و غلظت و تولید سودا لحم الارنب یعنی گوشت خرگوش
بعد از گوشت آهو بود و طبیعتش گرم و خشک است لحم العجل یعنی گوشت گوساله
بعد از گوشت گوساله و نیکوتر آن بود که نزدیک زائیده باشد و طبیعتش
گرم و تر بود و غذا معتدل و خون صالح ازو متولد شود لحم الجاموس یعنی گوشت
گاومیش غلیظ ترین گوشتها بود و کیموس بد ازو متولد می شود و ثقل
در معده آرد لسان العصافیر یعنی اندرجو گرم بود در دوم و تر بود در اول و
آن درد پشت و قلت باه را دافع و نافع است لؤلؤ یعنی مروارید
سرد و خشک و لطیف بود و منفعت وی اینست که وسواس و خفقان

ودرد دل وغم ونفث دم را بغایت نافع باشد لیمو یعنی نمبو ورق

وی گرم وخشک اند وترشی آن سرد وتر ولطیف از ترشیهای دیگراست

فصل المیم ماش نیکوترین آن سبز وبزرگ وفربه بود طبیعتش سرد بود در

اول ومعتدل بود در یبوست وبرودت در دوم وچون مقشر کنند گویند

خشک بود در اول کیموس وی محمود زود تر از باقلا گذارد مامیرا گرم و

خشک است در چهارم گویند گرم است در اول وخشک است در سوم وآن

سپیدی چشم وناخونه وضعف بصر را دافع ونافع است ماء الورد یعنی

گلاب طبیعتش سرد بود در اول ومعتدل در یبوست وبرودت

اما مائل بلطافت در دوم وآن مقوی دماغ ومسکن صداع وتنقیه گرم

ودرد چشم ونفث الدم وخفقان وغشیان وماننداین مشک یعنی مشک

گرم وخشک بود در دوم وگویند در سوم مفرح ومقوی دل ودماغ

معتدل بود با دویه چشم در چشم کشیدن نیز روشنی را زیادت گرداند

مصطکی گرم وخشک بود در دوم معده وجگر بود وسرفه بلغمی را نیز دافع

ونافع است محلب تریاق افعی وعقرب وجمیع زهرها بود مومیای گرم

بود در سوم وخشک بود در اول ومنفعت وی بسیار است خصوصا

عمل بالطب صحیح بیشبه ... [illegible]

اورام بلغمی وخلع وکسر وضربه وسقطه وفالج ولقوه وماننداین را خوردن

ومالیدن نافع بود ملونیا یعنی مقلونیا وآن چون زره ودراز بود طبیعتش

سرد وتر بود وزود هضم بود فصل النون نانخواه گرم وخشک بود در سوم گویند

گرمی وی در دوم بود سده بگشاید وبول وحیض را نیز روان گرداند

ودیگر فواید بسیار دارد اما مختصر گفته ام نارنج پوستش گرم بود در

دوم وترشی وی سرد وخشک بود نارشک در اول خشک بود در دوم

گویند گرم وخشک است در سوم جهت معده سرد وجگر وسرفه بغایت نافع

بود ونیز ملطف اخلاط بود فصل الواو وج طبیعتش گرم وخشک بود

در اول درجه گویند در سوم لون صافی کند وباه را زیادت گرداند

وگرانی زبان را سود مند بود بهق وتشنج ودرد پهلو وسینه وفتق و

بستگی حیض را عاجل النفع است ورق التم یعنی رگ کنجد سرد وتر بود چون

بکوبند وموی را بدان بشویند نرم ودراز گرداند ورق النیل یعنی وسمه

گرم بود در اول وخشک بود در دوم فصل الهاء هندبا یعنی کاشنی

طبیعتش سرد وتر بود در آخر درجه اول گویند سرد وخشک بود در اول

ومنفعت وی بسیار بود خصوصا یرقان واستسقاء وعلل ماننداین

جوانی وزنجبیل ... وپیل ... مول ... نوشادر ... وبابونه ... [illegible]

اگر نافع بود هلیلج سرد بود در اول و خشک بود در دوم مقوی معده
بود کابلی مقوی حواس حافظ و دماغ و معده و جگر بود و مسهل صفرا بود
و اندکی از بلغم و سیاه مسهل سودا بود و مصفی لون فصل الیاقوت بهترین
آن سرخ رمانی بود وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت
نافع بود یبروح زهرناکی کروی را لبنی محرق و مسهل و مقطع بود آن را
یبروح گویند چنانچه شرم ماز بون و مانند آن تمام شد طب اورنگشاهی
تصنیف قدوة الحکمای محمد درویش حکیم بروز چهارشنبه بوقت نماز ظهر سلخ

[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] متساوی الوزن
[illegible] کوفته در آب گلاب
[illegible]